

شده است. «ترجمه مجدد رباعیات خیام» توسط آقای گوه مورو^۱ در سال ۱۹۲۲ در مجله «ابداعات» چاپ شده است. «رباعیات عمر خیام» ترجمه آقای وین ای دوو^۲، در سال ۱۹۲۳ در مجله «ابداعات» منتشر شد. «شاعران فارس در قرون میانه» به قلم آقای چنگ جن‌دوو^۳، در کتاب «خلاصه ادبیات» به چاپ رسید. در سال ۱۹۲۷، گومورو کتاب «عمر خیام شاعر فارس» و «رباعیات» ترجمه شده به زبان چینی را منتشر ساخت. در سال ۱۹۲۹ آقای جانگ تیه مین^۴، «داستان‌های فارس» و «افسانه‌های فارس» را به چاپ رساند. در دهه‌های ۲۰ و ۳۰ از قرن بیستم، آقایان وو‌شی^۵، جونگ چی^۶، وو‌جیان لن^۷، جو شیانگ^۸، فعالان عمده در زمینه پژوهش پیرامون فرهنگ ایران در آن زمان بودند. در آن دوران «مجموعه داستان‌های عامیانه فارس» ترجمه شده توسط آقای چینگ یه^۹، و «مجموعه قصه‌های کودکان ایران» ترجمه دآ نین^{۱۰}، به ترتیب انتشار یافتند. در دهه ۴۰، از قرن بیستم، «داستان‌های کودکان ایران» ترجمه آقای چنگ جیه^{۱۱}، «گلستان» ترجمه آقای وانگ جینگ‌زی^{۱۲}، منتشر شدند. از این جهت اشعار، قصه‌ها و داستان‌های ایرانی یکی پس از دیگری در چین ترجمه و معرفی شدند. کتاب «مسائل فارس» (اداره نشریات مردم)، «فارس بعد از جنگ» (اداره نشریات مین جی) به ترتیب در سال‌های ۱۹۲۱ و ۱۹۳۰ منتشر شدند و کتاب «فارس جدید» توسط شیه لن^{۱۳}، توسط اداره نشریات شانگ وو و کتاب «ایران جدید» به قلم چن کون^{۱۴}، توسط انتشارات جهان نیز به ترتیب در سال‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ از چاپ خارج شدند. این کتاب‌ها اوضاع و احوال معاصر کشور ایران را معرفی می‌کردند. در سال ۱۹۳۸ انتشارات اسلامی کتاب «فرهنگ کاربردی فارسی به چینی» تألیف آقای جانگ چیان^{۱۵}، را منتشر ساخت و این کتاب مرجع خوبی برای دانش‌جویان زبان فارسی و پژوهش‌گران مسائل ایران به حساب می‌آمد.

1 Gue Mo Ruo.

2 Win Yi Duo.

3 Zheng Zhen Duo.

4 Zhang Tie Min.

5 Wu Shi.

6 Zhoung Chi.

7 Wu Jian Lan.

8 Zhu Xiang.

9 Qing Ye.

10 Da Nian.

11 Zheng Jie.

12 Wang Jing Zai.

13 Xie Lan.

14 Chen Kun.

15 Zhang Qian.

۲- از سال ۱۹۴۹ تا ۱۹۷۹ مجموع پژوهش‌های صورت گرفته پیرامون ایران ۱۳۳ اثر بود. در این دوره تعداد آثار پژوهشی صورت گرفته در دهه ۵۰ در رتبه نخست و آثار دهه ۷۰ در رده دوم و آثار دهه ۶۰ در جای‌گاه سوم قرار داشتند. از این میان پژوهش‌های ادبی بیش‌تر و آثار تاریخی، جغرافیایی و سیاسی در جای‌گاه بعدی قرار داشتند و در زمینه‌های روابط بین چین و ایران، مذهب، هنر، فرهنگ و اقتصاد کم‌تر کار شده بود و جای‌آثاری در زمینه‌های زبان خالی بود و در زمینه‌های هنری آثار کاملاً ویژه‌ای بودند. باید گفت، چین در این دوره برای تدریس و توسعه زبان فارسی و ایران‌شناسی اهمیت زیادی قائل نبود. این امر نشان‌گر نوع و میزان روابط دو کشور است که در دهه ۵۰ اساساً بر مبنای دشمنی قرار داشت و در دهه ۶۰ تحقیقات تازه آغاز شده بود و در سال ۱۹۷۱ تازه روابط سیاسی برقرار و سپس به سرعت رو به توسعه گذاشت و از اواخر دهه ۷۰ تا اوایل دهه ۸۰ متحمل سرخوردگی شد.

۳- از سال ۱۹۸۰ تا ۲۰۰۹ پژوهش در مورد ایران در چین وارد مرحله پیش‌رفت وسیع، دامنه‌دار، همه‌جانبه و عمیقی شد. نتایج این پژوهش‌ها ۱۴۰۰ عنوان مقاله و مطلب است که بیش از ۸۸ درصد از کل پژوهش‌های انجام شده در مورد ایران در چین را تشکیل می‌دهد. این گسترش نتیجه اجتناب‌ناپذیر اجرای سیاست استراتژیکی مهم چین مبنی بر اصلاحات و درهای باز سیاسی در مدت ۳۰ سال گذشته و شکوفایی همه‌جانبه پژوهش‌های صورت گرفته پیرامون مسائل بین‌المللی، و هم‌چنین بیان‌گر تحولات بزرگ اوضاع سیاسی و اقتصادی جهان، بالا رفتن جای‌گاه چین و ایران در خاورمیانه و جهان، گسترش تأثیرگذاری همه‌جانبه دو کشور در یک‌دیگر است. در این دوره موضوعات ایران‌پژوهی هم‌چنان در زمینه‌های ادبیات سنتی، مسائل سیاسی، فرهنگی، هنری و مذهبی ایران بود و پژوهش در باب مسائل اقتصادی هم‌چنان ضعیف بود. نتایج پژوهش‌های انجام شده در دهه ۹۰ به ۳۹۱ مورد می‌رسد که از این میان موضوعات ادبی و سیاسی هم‌چنان در جای‌گاه نخست قرار داشته و پژوهش در مورد روابط چین و ایران برجسته‌تر شده است و تحقیقات در خصوص تدریس زبان فارسی و مسائل اقتصادی به وضوح افزایش یافت، ولی پژوهش در زمینه‌های فرهنگی و هنری خیلی زیاد نبود، چون در دهه ۹۰ از قرن بیستم، روابط چین با آمریکا، روسیه، اتحادیه اروپا، ژاپن و سایر قدرت‌های جهان رو به تثبیت شدن بود و چین نیز تمایل داشت با استفاده بهینه از بازار و منابع انرژی ایران، فشار شدید غرب به چین را کاهش دهد، به‌ویژه در شرایطی که چین قصد داشت استراتژی توانایی بین‌المللی خود در خصوص «استراتژی کسب منابع انرژی خارجی»، «استراتژی کسب منابع طبیعی خارجی» را زیاد بروز ندهد و در انتظار فرصت مناسب باشد تا به‌صورت مسالمت‌آمیز آن را به تدریج به اجرا

گذاشته و روابط چین و ایران را عمیق‌تر و بسیاری از مؤسسات چینی را وارد بازار ایران و جهان کند. در این شرایط بود که اصول توسعه روابط چین و ایران، هم‌کاری‌های تجاری و اقتصادی دو کشور خود به خود به موضوعات مهم پژوهشی تبدیل شدند. در اوایل قرن بیست‌ویکم، موضوعات ایران‌پژوهی در چین در مقایسه با دهه ۹۰ از قرن بیستم، از ۲۰۰۸ مورد فراتر رفته و جمعاً بالغ بر ۵۹۸ مورد می‌رسد (این آمار شامل پژوهش‌های ۲۰۰۸ به بعد نمی‌شود). از این تعداد، پژوهش‌های صورت گرفته در مورد مسائل سیاسی ایران و روابط چین و ایران، به ترتیب در جای‌گاه اول و دوم قرار دارند و تغییر محسوس نسبت به دوره‌های قبل این است که در این مدت پژوهش در زمینه‌های ادبی به شدت کاهش یافته و موضوع تدریس زبان فارسی هم‌چنان در ردیف آخر بود. نتایج این پژوهش‌ها با تحولات و اوضاع داخلی و خارجی چین و ایران ارتباط نزدیکی داشتند. پس از ورود به قرن ۲۱ و به دنبال حادثه یازدهم سپتامبر، جنگ علیه عراق، به‌ویژه به دنبال افشا شدن برنامه هسته‌ای ایران در سال ۲۰۰۳، حوادث بزرگی از جمله رکود و حتی عقب‌گرد صلح خاورمیانه و بحران بین‌المللی نفت پشت سر هم به وقوع پیوست و آمریکا با کمک ایران حکومت عراق و طالبان در افغانستان، رقبای ایران را شکست داد و صعود مداوم قیمت نفت نیز موجب افزایش قدرت و نفوذ اقتصادی، نظامی و سیاسی ایران شد و این کشور به تدریج از مرزها عبور و پا به عرصه خاورمیانه و حتی جهان گذاشته و به مسئله مهم جهانی تبدیل شد. ساختار جدید جهانی و تحولات شدید بین‌المللی، موجب شدند که دانش‌مندان چینی به نفوذ و تأثیرگذاری ایران در صحنه جهانی و اثرات آن در چین و در روابط چین و ایران اهمیت زیادی بدهند. به‌ویژه موضوع هسته‌ای ایران نکته مهم و مورد توجه محافل علمی و موضوع مهم پژوهشی شد.

پژوهش‌های ایران‌شناسی در چین در دوران معاصر، بیش‌تر در زمینه‌های تاریخ، مذهب، مسئله هسته‌ای، منابع انرژی، پیشرفت‌های اقتصادی، مسائل فرهنگی، اوضاع کشوری، روابط بین‌المللی، زبان و ادبیات فارسی و غیره صورت گرفته است و در سال‌های اخیر نیز به سرمایه‌گذاری، تجارت، جهان‌گردی در ایران و معرفی قوانین و مقررات جاری در کشور ایران می‌پردازد. البته در سال‌های گذشته و پس از حمله آمریکا به عراق و افغانستان و شدت یافتن نیاز چین به انرژی خاورمیانه، و جنگ ۳۳ روزه اسرائیل علیه حزب‌الله در لبنان و هم‌چنین به قدرت رسیدن احزاب شیعی در عراق، و تلاش شیعیان بحرین برای دست‌یابی به حقوق قانونی خود، مراکز علمی و پژوهشی وابسته به دولت چین و مؤسسات پژوهشی وابسته به دانشگاه‌های این کشور، به توصیه دولت، به شدت به انجام تحقیق و پژوهش در مورد اسلام، تشیع، ایران و خاورمیانه روی آورده‌اند. بر اساس آمار سایت علمی وزارت

آموزش چین، از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۰ جمعاً بالغ بر ۴۰۰۰ مورد پایان‌نامه در مقطع فوق لیسانس و دکتری در مورد ایران، اسلام، تشیع، و خاورمیانه توسط دانش‌جویان دانشگاه‌های مختلف چین تدوین شده که بیان‌گر توجه ویژه‌ی مراکز علمی و دانشگاهی چین به این موضوعات است.^۱

بر اساس آمار غیر رسمی، از ابتدای قرن بیستم تا اوایل دهه ۱۹۹۰، در چین مجموعاً ۶۹۲ عنوان کتاب به‌صورت ترجمه (۳۲۰ عنوان) و تألیف (۳۷۲ عنوان) پیرامون ایران منتشر شده است که شامل موضوعاتی هم‌چون ادبیات کهن، ادبیات معاصر، ادبیات عامیانه و فولکلور، هنر، تاریخ، ادیان ایرانی، اسلام، فلسفه، و سایر موضوعات متفرقه می‌شود.^۲ البته، در اواخر دهه ۱۹۹۰، به‌ویژه در دهه نخست قرن ۲۱، تعداد عناوین و موضوعات کتب منتشرشده در مورد ایران در چین، به‌شدت افزایش یافته و موضوعات مهمی هم‌چون مسائل سیاسی، اقتصادی، اعتقادی، بین‌المللی، توریستی و جهان‌گردی، و نفت و انرژی نیز بر موضوعات پیشین افزوده شده است.^۳

هم‌چنین، طی سال‌های پس از پیروزی انقلاب اسلامی، در ایران نیز طبق آمار کتاب‌خانه ملی جمهوری اسلامی ایران، مجموعاً ۵۹۳ عنوان کتاب در خصوص چین تألیف و ترجمه شده است که از این تعداد ۲۶۵ عنوان در موضوعات فرهنگی و اجتماعی، ۱۳۸ عنوان در زمینه‌های اعتقادی و ادیان چین، ۷۳ عنوان در موضوعات سیاست داخلی و بین‌المللی این کشور، ۳۴ عنوان به موضوعات اقتصادی، و ۲۸ عنوان به مسائل ورزشی اختصاص یافته است. موضوعات این کتاب‌ها شامل گفتارهای کنفوسیوس و اندیشه‌های آیین تائو، مدیتیشن، در بخش ادیان و مذاهب چین؛ اصلاحات سیاسی در چین، سیاست خارجی چین، روابط ایران و چین، روابط چین با سایر کشورها، سیاست و حکومت داخلی چین، جای‌گاه چین در نظام بین‌الملل، در بخش سیاست چین؛ تمدن چین، تاریخ، ادبیات و داستان، اسطوره‌ها و افسانه‌ها، خاطرات سفر به چین، فرهنگ و مردم چین، قوانین و مقررات چین، جهانی‌سازی در چین، مسلمانان چین، علوم و آموزش، طب سنتی در چین، گردش‌گری و میراث فرهنگی چین، زبان و آداب و رسوم چینی، مربوط به بخش فرهنگی و اجتماعی است؛ و موضوعات ورزشی شامل وو شو و سایر هنرهای رزمی چین است.^۴ البته

۱ گزارش رای‌زنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران در پکن، سال ۱۳۸۸.

۲ ایوان ونچی، فهرست کتب و مقالات فارسی تألیف و ترجمه شده به زبان چینی از سال ۱۹۱۱ تا ۱۹۹۲، انتشارات فرهنگستان علوم اجتماعی چین، پکن، ۱۹۹۴.

۳ مشاهده حضوری نویسنده از سال ۱۳۷۹ تا کنون.

۴ دشتکی مرضیه، کتاب‌های منتشر شده در ایران درباره چین بعد از انقلاب اسلامی در ایران، ارائه شده در سمینار «مبادلات فرهنگی و هم‌کاری‌های استراتژیک بین چین و ایران، پکن، فرهنگستان علوم اجتماعی چین، ۱۲ شهریور ۱۳۹۰.

این تعداد، تمامی کتاب‌های منتشر شده در ایران، پیرامون چین را شامل نمی‌شود، بلکه کتاب‌هایی هستند که در فهرست کتاب‌خانه ملی ایران قرار دارند. به این تعداد بایستی پایان‌نامه‌های دانشگاه‌ها و مقالات علمی و پژوهشی منتشر شده در مجلات و روزنامه‌ها را نیز اضافه کرد.

تنوع و گسترش مراکز ایران‌پژوهشی در چین

بر اساس اطلاعات گردآوری شده، در حال حاضر اغلب مراکز پژوهشی ایران‌شناسی در چین، در فرهنگستان‌های علوم اجتماعی و مراکز دانشگاهی، مؤسسات مهم مطبوعاتی و ادارات دولتی پراکنده هستند. از میان آن‌ها با سابقه‌ترین مرکز، مؤسسه مطالعات آسیای غربی و شمال آفریقا در فرهنگستان علوم اجتماعی چین است (نام اولیه آن مؤسسه مطالعات آسیا و آفریقا بوده که در سال ۱۹۶۱ تأسیس شده است). در سال ۱۹۶۴ مؤسسه مطالعات مذهبی در بخش علوم فلسفه و جامعه فرهنگستان علوم اجتماعی چین ایجاد شد. مؤسسه مطالعات آسیای جنوب غربی دانشگاه یون‌نن و مؤسسه مطالعات خاورمیانه در دانشگاه شمال غربی نیز به ترتیب تأسیس شدند و جزو قدیمی‌ترین مراکز مطالعات ایران به‌شمار می‌روند. هم‌اینک، مراکز علمی پژوهشی چینی که پیرامون ایران تحقیق می‌کنند عبارتند از: ۱- مؤسسه خاورمیانه در دانشگاه زبان‌های خارجی شانگهای (قبلاً نام آن انستیتوی فرهنگ خاورمیانه بود)؛ ۲- دانشکده روابط بین‌الملل دانشگاه پکن؛ ۳- انستیتوی آسیای غربی و آفریقای فرهنگستان روابط بین‌الملل معاصر چین؛ ۴- انستیتو مسائل بین‌الملل چین؛ ۵- دانشکده روابط بین‌الملل یون‌نن (نام اصلی آن انستیتوی آسیای جنوب غربی است)؛ ۶- انستیتوی آسیای غربی دانشگاه جنوب غربی؛ ۷- فرهنگستان مطالعات بین‌المللی شانگهای؛ ۸- انستیتو پیش‌رفت اجتماعی اروپا و آسیای مرکزی وابسته به شورای دولتی چین؛ ۹- انستیتوی اروپای شرقی و آسیای میانه و غربی فرهنگستان علوم اجتماعی شانگهای؛ ۱۰- انستیتو اروپا و آسیا؛ ۱۱- دانشکده امور عمومی دانشگاه شیامن؛ ۱۲- انستیتو تاریخ جهان دانشگاه ملی مغولستان داخلی؛ ۱۳- مرکز پژوهش مسائل جهان خبرگزاری شین هوا؛ ۱۴- انستیتوی قوم هوی، دانشگاه نینگ شیا؛ ۱۵- دانشکده امور عمومی دانشگاه تربیت معلم خنان؛ ۱۶- فرهنگستان مسائل بین‌المللی چین؛ ۱۷- انستیتوی روابط بین‌الملل دانشکده دیپلماسی؛ ۱۸- انستیتوی تاریخ جهان، فرهنگستان علوم اجتماعی چین؛ ۱۹- دانشگاه دفاع ملی چین؛ ۲۰- مرکز پژوهش جهان معاصر چین و غیره (چون ۴ مرکز دیگر پژوهش ایران وابسته به دانشگاه‌ها بوده در این جا جداگانه به حساب نیامده‌اند). این مراکز به‌صورت مشترک ساختار اصلی سازمان‌های پژوهشی ایران در چین

معاصر را تشکیل می‌دهند و همزمان عمده مراکز پژوهشی خاورمیانه در چین نیز هستند. لازم به گفتن است که انجمن خاورمیانه چین که در سال ۱۹۷۸ تأسیس شده، به‌عنوان سازمان پژوهشی خاورمیانه نقش مهمی در پشتیبانی و پیش‌برد غیرقابل‌انکار پژوهش در مورد ایران در چین ایفا کرده و می‌کند.^۱

از سال ۲۰۰۵ به بعد، مراکز پژوهشی ایران‌شناسی در چین به سمت تخصصی‌تر شدن حرکت کرده‌اند. در دانشگاه‌های شمال غربی (شهر شی‌آن)، دانشگاه یون‌نن، دانشگاه زبان‌های خارجی شانگهای و دانشگاه جنوب غربی (شهر چونگ‌چینگ) یکی پس از دیگری مراکز پژوهشی ایران تأسیس شده و آن‌ها با هم‌کاری انستیتوی فرهنگ ایران در دانشکده زبان‌های خارجی دانشگاه پکن، همگی به مراکز خاص پژوهش‌های مسائل و موضوعات مرتبط با ایران در روند پژوهش خاورمیانه در سراسر چین تبدیل شده‌اند. این تغییرات ممکن است بیان‌گر گرایش تخصصی شدن سازمان‌های علمی و پژوهشی خاورمیانه در چین باشد.

برگزاری سمینارهای ایران‌شناسی در چین

پس از تأسیس مرکز پژوهش‌های فرهنگ ایران در دانشگاه پکن، و سازمان یافتن محققان و پژوهش‌گران ایران‌شناس که در زمینه‌های مختلف تاریخی، ادبی، فرهنگی، و باستان‌شناسی کارهای علمی می‌کردند. در این مرکز، ضرورت برگزاری سمینارهای ایران‌شناسی با هدف معرفی و مبادله اطلاعات و یافته‌های علمی این اساتید، بیش از گذشته احساس می‌شد. لذا، رای‌زنی فرهنگی ایران در چین با هم‌کاری بخش فارسی و مرکز پژوهش‌های فرهنگ ایران در دانشگاه پکن، توافق کردند هر ۵ سال یک‌بار، سمینار ایران‌شناسی را برگزار و مقالات ارائه شده در این سمینارها را منتشر سازند. بر همین اساس، از سال ۱۳۷۱ تا کنون ۵ سمینار ایران‌شناسی به ریاست پروفیسور یه‌ای‌لیانگ برگزار شده است که به شرح زیر است:

— نخستین سمینار ایران‌شناسی در سال ۱۳۷۱ شمسی با شرکت اساتید چینی و ایرانی برگزار شد.

— دومین سمینار ایران‌شناسی در سال ۱۳۷۵ شمسی با حضور اساتید مختلف ایرانی و چینی در دانشگاه پکن برگزار شد.

۱ یانگ شینگ لی. شصت سال پژوهش پیرامون ایران و چین. مجله مطالعات آسیای غربی و آفریقا. فرهنگستان علوم اجتماعی چین. شماره ۴ سال ۲۰۱۰.

— سومین سمینار ایران‌شناسی در آبان ماه سال ۱۳۸۱ با ارائه ۲۴ مقاله علمی در همان دانشگاه برگزار و شرکت‌کنندگان در ۴ نشست جداگانه به بررسی و تحلیل دست‌آوردها و یافته‌های علمی خود در زمینه فرهنگ، تمدن، تاریخ، روابط دوکشور، و آثار باستانی کشف‌شده در چین پرداختند.

— چهارمین سمینار ایران‌شناسی در تاریخ دهم و یازدهم آبان سال ۱۳۸۶ با ارائه ۲۴ مقاله علمی و پژوهشی در زمین‌های مختلف برگزار شد.

— پنجمین سمینار ایران‌شناسی در آبان ۱۳۸۹ در دانشگاه پکن برگزار شد.^۱ از مقالات ارائه شده به این ۵ سمینار، تا کنون ۳ مجموعه مقالات به زبان چینی منتشر شده و گزیده مقالاتی از ۵ سمینار فوق به زبان انگلیسی ترجمه و توسط انتشارات دانشگاه پکن در سال ۲۰۰۹ چاپ و منتشر شده تا علاقه‌مندان غیرچینی نیز بتوانند از این مقالات استفاده کنند.^۲ اگرچه برخی از این مقالات توسط رای‌زنی فرهنگی در پکن به زبان فارسی ترجمه و به‌صورت محدود در اختیار مراکز ایرانی قرار گرفته است، ولی متأسفانه تاکنون هیچ‌کدام از آن‌ها در ایران به‌صورت رسمی منتشر نشده است. جا دارد مراکز و نهادهای علمی و پژوهشی ایران، به‌ویژه مرکز مطالعات راه‌بردی فرهنگی-بین‌المللی سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی و یا بنیاد ایران‌شناسی، نسبت به چاپ و انتشار این مقالات اقدام لازم را به عمل آورند تا دست‌آورد این سمینارها در اختیار محققان و پژوهش‌گران فارسی‌زبان (ایران، افغانستان، تاجیکستان) و سایر اندیش‌مندان آشنا به زبان فارسی قرار گرفته و بتوانند از آن‌ها استفاده کنند.

ایران‌شناسان معاصر چین

پیشینه ایران‌شناسی در دوران معاصر در چین، از زمان کشف اسناد، کتاب‌ها و دست‌نوشته‌های ادیان و مذاهب از غارهای تاریخی دون‌خوانگ در سال ۱۹۰۰ میلادی آغاز شد که اینک بیش از ۱۰۰ سال از آن تاریخ می‌گذرد. از آن‌جا که بخشی از این اسناد، مربوط به ادیان ایرانی هم‌چون نسطوری و آیین مانی و زرتشت و اطلاعاتی پیرامون سرزمین ایران بود، ضرورت داشت برای آشنایی با این اسناد، محققان و پژوهش‌گرانی در زمینه کشور مبدأ این ادیان نیز تحقیق و پژوهش کنند. لذا، با راه‌اندازی مؤسسه‌ای تحت عنوان «دون‌خوانگ‌شناسی»، بخشی نیز به ایران‌شناسی اختصاص یافت و تعدادی از پژوهش‌گران این مؤسسه در واقع جزو نسل اول ایران‌شناسان معاصر چین به‌شمار می‌روند. از آن زمان

۱ گزارش‌های دریافتی از رای‌زنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در چین.

۲ Collection of Papers on Iranian Studies in China. Peking University Press. 2009.

تاکنون، صدها محقق شناخته شده و ناشناس چینی، در زمینه‌های مختلف فرهنگی، جغرافیایی، دینی، سیاسی، اجتماعی، و هنری ایران به پژوهش پرداخته و صدها کتاب و مقاله منتشر کرده‌اند که بررسی تمامی این موارد و نام بردن از همه آنان خود نیاز به کتاب مستقلی دارد. لذا، آنچه در پی می‌آید، فهرست ناقصی از ایران‌شناسان برجسته معاصر چینی است که در ۶۰ سال گذشته در این زمینه فعال بوده‌اند.

۱- پروفیسور جی شیان‌لین^۱. رئیس سابق دانشگاه پکن و شرق‌شناس مشهور چین که از حامیان اصلی ایران‌شناسی در چین معاصر به‌شمار می‌رود. نام‌برده از بنیان‌گذاران پروژه بزرگ انتشار «سلسله کتاب‌های فرهنگ شرق» است و تا کنون بیش از ۵۰ جلد کتاب علمی پیرامون فرهنگ‌های بزرگ و مشهور شرق تحت نظارت ایشان تألیف و منتشر شده است که تعدادی از این کتاب‌ها مربوط به فرهنگ و تمدن ایرانی است. در سال ۱۳۷۷، به مناسبت یک‌صدمین سال تأسیس دانشگاه پکن، به پاس تلاش‌های این شخصیت برجسته فرهنگی به فرهنگ ایران و زبان فارسی، از سوی دانشگاه تهران دکترای افتخاری به ایشان اعطا شد. نام‌برده در سال ۱۳۸۹، در سن ۹۶ سالگی دارفانی را وداع گفت.

۲- پروفیسور جان خون‌نپن^۲. متولد سال ۱۹۳۱، استاد بازنشسته زبان فارسی دانشگاه پکن؛ جزو اولین دوره از فارغ‌التحصیلان رشته زبان فارسی و نخستین رئیس بخش فارسی این دانشگاه (از سال ۱۹۶۰ تا ۱۹۹۶)؛ برنده جایزه‌های ادبی افشار، جایزه جهانی کتاب سال ایران در سال ۱۳۸۲، دریافت لوح افتخار از رئیس جمهوری و وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی ایران؛ نشان افتخار هفتاد سالگی تأسیس دانشگاه تهران؛ و هم‌چنین برنده جایزه بهترین مترجم سال ۲۰۰۳ چین؛ مترجم و مؤلف ده‌ها جلد کتاب و مقاله پیرامون زبان و ادبیات فارسی از جمله شاهنامه فردوسی؛ شخصیتی وارسته و اخلاقی که برای تمامی اساتید زبان فارسی در چین حکم پیش‌کسوتی و پدری داشته و به حق می‌توان به ایشان لقب پدر زبان فارسی در چین را داد. از ایشان تا کنون بیش از جلد کتاب و ده‌ها مقاله پیرامون ایران چاپ و منتشر شده است.

۳- پروفیسور زن یان‌شین^۳. متولد سال ۱۹۳۵ میلادی؛ فارغ‌التحصیل رشته زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه کابل؛ استاد بازنشسته زبان فارسی دانشگاه پکن؛ سرویراستار فرهنگ دو جلدی چینی به فارسی و فارسی به چینی؛ برنده جایزه جهانی کتاب سال ایران به‌خاطر تألیف فرهنگ دو جلدی؛ دریافت لوح تقدیر از رئیس‌جمهوری و وزیر فرهنگ و ارشاد

1 Ji Xiang Lin.

2 Zhang Hun Nien.

3 zeng yan Sheng.

اسلامی ایران؛ نشان افتخار هفتادسالگی تأسیس دانشگاه تهران؛ مؤلف چند کتاب و جزوه درسی آموزش زبان فارسی؛ مؤلف کتاب *ضرب‌المثل‌های فارسی به چینی و اصطلاحات چینی به فارسی*؛ و صاحب ده‌ها مقاله تألیفی و ترجمه پیرامون زبان و ادبیات فارسی. وی در سال ۱۳۹۲ دار فانی را وداع گفت. از ایشان بیش از ۷ عنوان کتاب و ده‌ها مقاله در مورد ایران منتشر شده است.

۴- پروفیسور یه ای‌لیانگ^۱. فارغ‌التحصیل رشته زبان و ادبیات فارسی دانشگاه کابل؛ استاد بازنشسته زبان فارسی دانشگاه پکن؛ رئیس و برگزارکننده ۵ دوره سمینار ایران‌شناسی در دانشگاه پکن؛ چهره ماندگار در رشته زبان فارسی و ایران‌شناسی از چین؛ مؤلف و مترجم ده‌ها جلد کتاب و مقاله پیرامون فرهنگ ایران و زبان فارسی؛ دریافت‌کننده لوح تقدیر از رئیس‌جمهوری و وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی ایران؛ و نشان افتخار هفتادسالگی تأسیس دانشگاه تهران. از وی به‌عنوان پدر رشته ایران‌شناسی معاصر در چین نام‌برده می‌شود.

۵- خانم تین خوی‌جو^۲. فارغ‌التحصیل رشته زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه پکن در مقطع کارشناسی؛ دارای فوق لیسانس از دانشگاه تهران؛ استاد بازنشسته زبان فارسی دانشگاه پکن؛ مصحح کتاب *فرهنگ وفایی*؛ هم‌کاری در تدوین فرهنگ لغت فارسی به چینی و بالعکس؛ و مؤلف ده‌ها مقاله علمی و آموزشی پیرامون زبان و ادبیات فارسی.

۶- بی جون‌خه^۳. متولد سال ۱۹۴۱ میلادی؛ فارغ‌التحصیل مقطع کارشناسی در رشته زبان فارسی از دانشگاه پکن؛ شاغل به‌عنوان مترجم در مؤسسه نشریات پکن؛ هم‌کاری در تدوین فرهنگ لغت فارسی به چینی و بالعکس؛ مترجم ده‌ها کتاب و مقاله پیرامون فرهنگ ایران و زبان فارسی؛ هم‌کاری در تدوین اغلب کتاب‌ها و نشریاتی که پیرامون ایران چاپ و منتشر شده است. ایشان در سال ۱۹۸۹ فوت کردند.

۷- گو مورو^۴. متولد سال ۱۸۹۲ میلادی؛ ادیب و شاعر مشهور معاصر چین؛ معاون نخست‌وزیر و رئیس فرهنگستان هنر چین؛ اولین رئیس سازمان میراث فرهنگی چین؛ نخستین مترجم رباعیات عمر خیام به زبان چینی؛ از بنیان‌گذاران شعر نو در این کشور.

۸- خانم لیو باؤ‌جین^۵. جزو نخستین فارغ‌التحصیلان زبان فارسی دانشگاه رادیو تلویزیون چین؛ جزو نخستین گویندگان بخش فارسی رادیو بین‌المللی چین؛ و نویسنده چندین مقاله ارزنده پیرامون زبان و ادبیات فارسی.

1 Ye Yiling.

2 Teng Hui Zhu.

3 Bai Zhun He.

4 Guo Mo Rou.

5 Liu Bao Jin.

۹- خانم دکتر وانگ ایدن^۱. فارغ‌التحصیل مقطع کارشناسی زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه پکن و کارشناسی ارشد و دکترا از دانشگاه تهران (نخستین چینی دارای مدرک دکترای زبان فارسی از دانشگاه تهران)؛ از شاگردان مورد توجه مرحوم دکتر سیدجعفر شهیدی؛ رئیس سابق بخش فارسی دانشگاه پکن؛ استاد زبان فارسی دانشگاه پکن؛ رئیس مرکز پژوهش‌های فرهنگ ایران در دانشگاه پکن؛ از مترجمان شاه‌کارهای ادبی ایران (دفتر چهارم مثنوی)؛ و صاحب تألیفات زیاد به‌صورت کتاب و مقاله پیرامون فرهنگ ایران و زبان فارسی، از جمله تصحیح بخش چین کتاب *جامع‌التواریخ رشیدالدین فضل‌الله* که نسخه فارسی آن توسط نشر دانشگاهی در ایران و نسخه چینی آن در چین منتشر شده است.

۱۰- پروفیسور سونگ شیان^۲. از محققان بخش تاریخ فرهنگستان علوم اجتماعی چین؛ پژوهش‌گر برجسته طب سنتی، به‌ویژه مبادلات پزشکی میان ایران و چین؛ مؤلف کتاب دو جلدی «داروها و نسخه‌های پزشکی ایرانی وارد شده به چین» و «نسخه‌های پزشکی خوی خوی (مسلمانان چین)».

۱۱- شینگ بینگ‌شون^۳. فارغ‌التحصیل زبان فارسی از دانشگاه پکن؛ دو دوره رایزن فرهنگی چین در ایران؛ مترجم دیوان حافظ به زبان چینی؛ مؤلف کتاب *فرهنگ ایران*؛ نویسنده چندین مقاله ارزش‌مند در معرفی آثار و مفاخر فرهنگی ایران.

۱۲- پن چینگ لینگ^۴. استاد باز نشسته فرهنگستان علوم اجتماعی شانگهای؛ عضو مرکز پژوهش‌های فرهنگ ایران در دانشگاه پکن؛ مترجم تعدادی از آثار ادبی ایران از روسی به چینی؛ نویسنده کتاب «فردوسی سالار شاعران»؛ مؤلف و تدوین‌کننده کتاب «زرتشت آیین روشنایی»؛ مترجم برگزیده اشعار و داستان‌های کوتاه ایرانی.

۱۳- جانگ خویی^۵. از فارغ‌التحصیلان زبان فارسی دانشگاه پکن؛ مترجم برجسته مؤسسه انتشارات زبان‌های خارجی پکن؛ مترجم اشعار رودکی و دفتر ششم مثنوی از شاه‌کارهای ادبی ایران؛ مترجم کتاب *قابوس‌نامه*؛ مترجم ده‌ها کتاب و داستان‌های کوتاه ایرانی به زبان چینی.

۱۴- یوان ونچی^۶. متولد سال ۱۹۴۰ میلادی؛ محقق برجسته و باز نشسته مؤسسه ادبیات خارجی فرهنگستان علوم اجتماعی چین؛ از فارغ‌التحصیلان رشته زبان فارسی دانشگاه پکن؛

1 Wang Yidan.

2 Song Xian.

3 Xing Bing Shun.

4 Panqing Ling.

5 Zhang Hui.

6 Yuan Wenqi.

مترجم دفتر سوم مثنوی، اوستا، تاریخ ایران، داستان رستم و سهراب، منتخب قصه‌های ملانصیرالدین، مجموعه ده جلدی کتاب‌های کودکان؛ و تألیف چندین مقاله ارزش‌مند پیرامون زبان و ادبیات فارسی. ایشان در حال تدوین فرهنگ‌نامه تصوف در ادبیات فارسی به زبان چینی است.

۱۵- خانم موخونگ یان^۱. فارغ‌التحصیل زبان فارسی از دانشگاه پکن؛ محقق برجسته بخش ادبیات خارجی فرهنگستان علوم اجتماعی چین؛ حضور یک‌ساله در دانشگاه تهران برای فرصت مطالعاتی؛ مترجم دفتر اول و دوم مثنوی؛ مؤلف کتاب دو جلدی شعر سپید ایران؛ مترجم چهار داستان از چهار نویسنده معاصر ایرانی؛ و مولوی‌پژوه معاصر چینی.

۱۶- پروفسور هِ نایین^۲. از فارغ‌التحصیلان زبان فارسی دانشگاه پکن؛ استاد دانشگاه تربیت معلم پکن؛ مترجم گزیده‌ای از آثار سخن‌سرایان برجسته ایران هم‌چون فردوسی، حافظ، خیام، عطار، رودکی، سعدی، ناصر خسرو، سنایی، مولوی، بهار و دهخدا و بخشی از کتاب اوستا، به زبان چینی.

۱۷- خانم ون یه سون^۳. از نخستین فارغ‌التحصیلان و استاد بازنشسته زبان فارسی دانشگاه رادیو تلویزیون؛ از نخستین گویندگان بخش فارسی رادیو بین‌المللی چین؛ رئیس سابق بخش فارسی دانشگاه رادیو تلویزیون چین؛ نویسنده و مترجم مقالات متعددی پیرامون زبان و ادبیات فارسی.

۱۸- خانم لی‌شیانگ^۴. فارغ‌التحصیل رشته زبان فارسی از دانشگاه پکن؛ استاد بازنشسته زبان فارسی دانشگاه پکن؛ همسر پروفسور جان هون نین؛ مؤلف تعدادی از کتاب‌های آموزش زبان فارسی برای تدریس در دانشگاه پکن و سایر دانشگاه‌های چین.

۱۹- خانم لیو خئی^۵. فارغ‌التحصیل دانشگاه پکن در رشته زبان فارسی؛ استاد زبان فارسی دانشگاه زبان‌های خارجی دانشگاه شانگهای؛ استاد اعزامی برای تدریس زبان چینی در دانشگاه شهید بهشتی؛ و مؤلف کتاب «جامعه و فرهنگ معاصر ایران».

۲۰- دکتر ضمیر سعدالله‌زاده. از قوم تاجیک و فارغ‌التحصیل زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه دوشنبه در تاجیکستان؛ استاد دانشکده ادبیات دانشگاه سین‌کیانگ؛ برگزارکننده چندین دوره کلاس آموزش زبان فارسی در دانشگاه تربیت معلم سین‌کیانگ؛ محقق سابق فرهنگستان علوم اجتماعی سین‌کیانگ؛ مؤلف یک دوره کتاب آموزش زبان فارسی به زبان

1 Mu Hong Yan.

2 He Nayin.

3 Wen Ye Sun.

4 Li Xiang.

5 Liu Hai.

اویغوری؛ و نویسنده چندین مقاله علمی پیرامون مقایسه تطبیقی میان زبان فارسی و اویغوری.

۲۱- دکتر چن تونگ^۱ فارغ‌التحصیل زبان فارسی از دانشگاه پکن؛ استاد سابق زبان فارسی در دانشگاه پکن؛ استاد فعلی زبان فارسی در دانشگاه زبان‌های خارجی دانشگاه شانگهای؛ رئیس سابق دانشکده زبان‌های خاوری همین دانشگاه؛ نویسنده چندین مقاله پیرامون فرهنگ و زبان فارسی و مذهب شیعه (پایان‌نامه دکترا)؛ و فعلاً به‌عنوان نفر دوم بخش فرهنگی سفارت چین در تهران مشغول است.

۲۲- دکتر جانگ لی‌مینگ^۲ فارغ‌التحصیل زبان فارسی از دانشگاه پکن؛ گذراندن دوره یک‌ساله آموزش زبان فارسی در ایران؛ استاد شاغل زبان فارسی در دانشگاه لویانگ؛ و صاحب تألیفاتی در خصوص زبان و ادبیات فارسی.

۲۳- دکتر شی‌گوانگ^۳ دارای مدرک کارشناسی و کارشناسی ارشد زبان فارسی از دانشگاه پکن و دکترا از دانشگاه تهران؛ رئیس کنونی بخش فارسی دانشگاه پکن؛ و تألیف چند مقاله پیرامون فرهنگ ایران و زبان فارسی.

۲۴- پروفیسور جووی لیه^۴ رئیس مؤسسه مطالعات خاورمیانه در دانشگاه زبان‌های خارجی دانشگاه شانگهای؛ مسلط به زبان عربی؛ شخصیتی با نفوذ و تأثیرگذار در دولت محلی شانگهای؛ حامی مرکز مطالعات ایران‌شناسی در این مؤسسه؛ و طرف‌دار هم‌کاری‌های علمی و پژوهشی میان ایران و چین.

۲۵- جانو ویمینگ^۵ معاون مؤسسه مطالعات خاورمیانه در دانشگاه زبان‌های خارجی شانگهای؛ مسلط به زبان انگلیسی؛ نویسنده کتاب «ایران مدرن تا دوران پیش از قاجار».

۲۶- دکتر یائوجید^۶ استاد دانشگاه یون‌نن؛ رئیس مرکز مطالعات ایران در مؤسسه مطالعات خاورمیانه این دانشگاه؛ نخستین رئیس مرکز کنفوسیوس در دانشگاه تهران؛ مسلمان و از نوادگان سید اجل عمر شمس‌الدین؛ به‌مدت یک سال با استفاده از فرصت مطالعاتی در دانشگاه تهران به تحقیق و پژوهش پرداخته؛ مترجم کتاب‌های شیعه در اسلام علامه طباطبایی و هرمز در *استاد تاریخی چین*؛ شخصیتی مثبت و علاقه‌مند به ایران.

1 Chen Tong.

2 Zhang Liming.

3 Shi Guang.

4 Zhu Wei Lie

5 Zhai Wiming.

6 Yao Jide.

۲۷- جی کی یوان^۱. استاد دانشگاه چونگ‌چینگ در جنوب غرب چین؛ رئیس مرکز مطالعات ایران در این دانشگاه؛ یک سال با استفاده از فرصت مطالعاتی در دانشگاه تهران به سر برده؛ محقق و پژوهش‌گر مسائل سیاسی و بین‌المللی ایران معاصر؛ نویسنده مقالات متعدد پیرامون مسایل سیاسی روز ایران.

۲۸- موسی وانگ فنگ^۲. استاد مسلمان دانشگاه نینگ‌شیا؛ رئیس مرکز مطالعات این دانشگاه؛ یک‌سال در ایران به پژوهش و تحقیق پیرامون فرهنگ و جامعه ایرانی پرداخت؛ نویسنده کتاب «جامعه و فرهنگ ایران معاصر»؛ صاحب مقالات مختلف پیرامون روابط فرهنگی و تاریخی میان ایران و چین.

۲۹- ما پینگ^۳. استاد و پژوهش‌گر مسلمان فرهنگستان علوم اجتماعی استان خودمختار مسلمان نشین نینگ‌شیا؛ نویسنده مقالات متعدد پیرامون روابط فرهنگی و تاریخی بین ایران و چین و فردی علاقه‌مند به گسترش همکاری‌های علمی-پژوهشی میان دو کشور.

۳۰- دکتر ووچنگ^۴. استاد روابط بین‌الملل دانشگاه شمال غرب شی آن؛ یک ماه با استفاده از فرصت مطالعاتی در ایران به سر برد؛ پایان‌نامه دکترای ایشان در مورد کتاب ولایت فقیه امام خمینی (ره) بوده است؛ محقق و کارشناس مسائل سیاسی و بین‌المللی ایران؛ و نویسنده مقالات متعدد پیرامون مسایل سیاسی و موضع ایران در قبال انرژی هسته‌ای.

۳۱- دکتر وانگ جیانگ پینگ^۵. در حال حاضر استاد دانشگاه تربیت معلم شانگهای؛ در گذشته محقق مؤسسه ادیان جهان فرهنگستان علوم اجتماعی چین؛ پایان‌نامه لیسانی ایشان در خصوص شخصیت امام خمینی (ره) بوده و پایان‌نامه دکترایش تحت عنوان «واژه‌ها و اصطلاحات اسلامی» در لندن به چاپ رسیده است؛ مقالات متعددی پیرامون مسائل اسلام، مسلمانان، و قیام مسلمانان یون‌ن در دوران سلسله چینگ تألیف کرده و علاقه‌مند به گسترش روابط فرهنگی و علمی میان ایران و چین است.

۳۲- خانم دکتر ایوجیه وانگ^۶. محقق و معاون بخش مطالعات اسلامی مؤسسه ادیان جهان فرهنگستان علوم اجتماعی چین؛ پایان‌نامه دکترای ایشان در خصوص مذهب شیعه

1 Ji Kay Yuan.

2 Wang Feng.

3 Ma Ping.

4 Wu Cheng.

5 Wang Jiang Ping.

6 Yujie Wang.

بوده است؛ و تعدادی مقاله پیرامون مذهب شیعه، فعالیت‌های سیاسی شیعیان در خاورمیانه نوشته است.

۳۳- دکتر وو‌بینگ بینگ^۱. استاد و پژوهش‌گر مسائل سیاسی و بین‌المللی خاورمیانه؛ فارغ‌التحصیل زبان عربی از دانشگاه پکن؛ پایان‌نامه ایشان در خصوص نهضت‌های شیعیان در خاورمیانه با گرایش به نهضت امام خمینی در ایران و امام موسی صدر در لبنان بوده که به صورت کتاب منتشر شده است.

۳۴- دکتر اسد سلیمان. استاد ادبیات اویغوری در دانشگاه سین‌کیانگ؛ دارای مقالات متعدد تطبیق ادبیات فارسی و ادبیات اویغوری؛ نفوذ ادبیات فارسی در ادبیات اویغور؛ نفوذ شخصیت‌های مهم ادبی ایران در آثار ادبای اویغور؛ و شخصیتی علاقه‌مند به فرهنگ و ادب فارسی.

۳۵- خانم دکتر یولی^۲. دارای دکترای زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه تهران؛ رئیس بخش فارسی دانشگاه مطالعات خارجی پکن؛ نویسنده چند کتاب آموزشی زبان فارسی برای دانش‌جویان چینی.

۳۶- خانم دکتر لو جین^۳. دارای دکترای زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه تهران؛ محقق و پژوهش‌گر فرهنگستان علوم اجتماعی چین؛ پایان‌نامه ایشان تصحیح کتاب «چین‌نامه» نوشته مسیونر مشهور مسیحی ایتالیایی ماتئو ریچی که توسط محمد زمان به فارسی ترجمه شده است بوده و این کتاب پس از تصحیح در سال ۱۳۸۷ از سوی مرکز پژوهشی میراث مکتوب در تهران به چاپ رسیده است.

موارد ذکر شده تنها بخشی از محققان و پژوهش‌گران چینی هستند که در خصوص ایران فعالیت می‌کنند، غیر از این‌ها، هستند افراد دیگری که به‌عنوان ایران‌شناس، به مطالعه، تحقیق و تألیف آثار پیرامون مسائل مختلف ایران می‌پردازند که در این‌جا مجال برای ذکر اسامی و فعالیت‌های آنان وجود ندارد.

نتیجه‌گیری

مفهوم ایران‌شناسی نه موضوعی است که تازه در چین مطرح شده باشد و نه به فراخور آن در این زمینه کاری جدی صورت گرفته است. باید این موضوع در خدمت اهداف دو کشور درآمد و گذشته در اختیار حال باشد و ایران‌شناسی بر اساس نیازها و ویژگی‌های روابط امروزی دو کشور دنبال شده و توسعه یابد. با این همه، می‌توان کلیه پژوهش‌های

1 Wu Bing Bing.

2 Yu Li.

3 Lu Jin.

ایران‌شناسی در چین و ایران‌شناسان چینی □ ۵۱۵

ایران در چین را وارد قلمرو وسیع ایران‌شناسی دانست و ادعا کرد که امروزه ایران‌شناسی در چین به‌صورت کامل شکل گرفته و به سرعت در زمینه‌های تاریخی و مذهبی به پیش می‌رود و در زمینه‌های جغرافیایی، منابع طبیعی، اقتصادی و اجتماعی اگر چه با کندی در حال حرکت است و از این جهت توسعه ایران‌شناسی در چین با فرصت بسیار مناسبی روبه‌رو است.

در انجام تحقیقات ایران‌شناسی بایستی سازمان‌های علمی، ارگان‌های دولتی و سازمان‌های مردمی دو کشور با هم در تماس بوده و با هم ارتباط برقرار سازند؛ بایستی ایران‌شناسان چینی به هر بهانه‌ای در ایران حضور یافته و در مورد مسائل ایران و زندگی مردم از نزدیک تحقیق و بررسی میدانی داشته باشند تا بتوانند واقعیت‌های ایران را به خوبی درک کنند. لازم است مبادلات و ارتباطات آن‌ها با سازمان‌های پژوهشی ایران هرچه بیش‌تر تقویت شده و زمینه استفاده از منابع مشترک با آنان هم‌کاری شود و از این پژوهش‌ها پشتیبانی‌های لازم به عمل آید. موضوع ایران‌شناسی در چین باید با مباحث مختلفی هم‌چون اسلام‌شناسی، شیعه‌شناسی، خاورمیانه‌شناسی، روابط بین‌الملل، اقتصاد جهانی، جغرافیای جهان و... به خوبی با هم هم‌پوشانی داشته و به‌صورت همه‌جانبه توسعه یابند.

کوشانی‌ها و یفتلی‌ها

پروفسور عنایت‌الله شهرانی / نویسنده، هنرمند و دانش‌آموخته دانشگاه آریزونا

ویراستار: دکتر همت فاریابی

کوشانی‌ها و یفتلی‌ها یکی از قدیم‌ترین ترک‌های افغانستان هستند. از این‌که در تواریخ می‌خوانیم که کوشانی‌ها چندصد سال پیش از میلاد مسیح در بگرام کابل تخت‌نشینی کرده‌اند. بی‌تردید درست است، اما سؤال این‌جاست که آیا وقتی که آن‌ها از ترکان ختای یا ترکستان شرقی چین (ماچین) بیرون آمدند و از طریق تخارستان به کابل داخل شدند و به زودی جلو حکومت را در خاک افغانستان کنونی به‌دست آوردند؟ جواب ما درین سؤال منفی است، زیرا در ساحات زابلستان و کابلستان، سرزمین‌های غزنی و هم‌ارزگان از اقوام آن‌ها یا کوشانی یفتلی حیات به‌سر می‌بردند و هنوز یک مورخ مدقیق نتوانسته است دریابد که آیا کسانی که از بیرون آمدند و فوراً زعیم‌های افغانستان آن وقت شدند و یا این‌که از داخل اقوامی که قبلاً در آن‌جا حیات به‌سر می‌بردند، خانواده‌ای به اسم کوشانی‌ها بر سر قدرت رسیدند. اما برای ما معلوم است که کوشانی‌های ترک‌تبار از ترکان ختای هستند.

یک مسئله دیگر این‌ست که در تخارستان کنونی افغانستان، کوشانی‌ها و یفتلی‌ها زندگی می‌کردند و مردم آن‌جا نیز اهل ترک بودند و متأسفانه در بعضی جای‌ها دیده می‌شود که تخارستان و تاریخ آن را به‌صورت درست نمی‌نویسند و به تاریخ جعل می‌کنند. کوشانی‌ها و یفتلی‌ها هر دو یک فامیل و از یک قوم هستند و در همه تواریخ می‌خوانیم که یفتلی‌ها بقایای کوشانی‌ها هستند و این موضوع کاملاً حقیقت دارد.

مگر مهم این‌ست که یک تعداد ایران‌دوست‌ها، کوشانی و یفتلی را از نژاد آریین می‌شمارند و این موضوع به‌صورت قطع نادرست و جعل کردن تاریخ است؛ زیرا در دائرةالمعارف‌ها، خصوصاً در دائرةالمعارف اسلامی، کوشانی‌ها و یفتلی‌ها را ترک گفته‌اند. مثلاً

در بعضی منابع معتبر دیگر چنین آمده‌اند: «شاهنشاهی آتیلای هون یعنی بدون شک ترک بود... هون‌های اروپا که قطعاً از نژاد ترک بودند... توکیوها قرار دارند، این ملت از نژاد ترک بود و نام خود را به مجموعه مللی داده است که به آن زبان تکلم می‌کردند.» (صفحات ۱۵۴-۱۵۷ امپراتوری صحرائوردان).

یوچی‌ها، سیتی‌ها، توکیوها، ژوان-ژوان‌ها و هون‌های سفید عبارت از کسانی هستند که از میان آن‌ها نگین‌شاهان، یفتل‌شاهان، کوشان‌شاهان، رتبیلان، کابل‌شاهان، قرلوق‌شاهان (طائفه سبکتگین) سر بر آوردند و در خاک کنونی افغانستان حکم‌روایی کردند.

آقای رنه گروسه، محقق ترک‌شناس، یفتلی‌ها را مغول می‌داند و چون یفتلی‌ها را مغول ثابت کرده، بنابراین، کوشانی‌ها نیز مغول ثابت می‌شوند چون که همه از یک نسل هستند؛ مگر در متن این نوشته آوردیم که بسیاری از محققین تفاوت بین مغول و ترک را نیافته و مغشوش شده‌اند که این راه‌گمی آن‌ها خطری را در نوشته‌های‌شان وارد نمی‌سازد؛ چون که ترک و مغول در ریشه یکی هستند. در یکی از جای‌ها رنه گروسه خودش اعتراف می‌کند که: ««هیونگ نو»های ترک‌نژاد قبل از میلاد مسیح و «سین پی»های مغولی‌نژاد در قرن سوم پس از میلاد (ژوئن-ژوئن)های مغولی در قرن پنجم میلادی «ترکان توکیو» در قرن هشتم، «ترکان اویغوری» در قرن هشتم، ترکان قرقری (قرغزی) در قرن نهم، ختاییان مغولی‌نژاد در قرن دهم «کرائت»ها یا «نایمان»ها که آن‌ها نیز بلاشک ترک‌نژاد بوده‌اند، از قرن دوازدهم و بالاخره مغولان چنگیزخانی در قرن سیزدهم، هر چند ما بر هویت این قبایل واقفیم و می‌دانیم گاه ترک و گاه مغول بوده‌اند و تفوق و تسلط خودشان را بر دیگران تحمیل کرده‌اند؛ ولی نمی‌دانیم که در ابتدا و در مبدأ قلمرو آبا و اجداد این ترکان و مغولان و تنگقوت (تنگقوت)ها چگونه و در کجاها بوده است.» (ص ۱۵ امپراتوری).

این مورخ بزرگوار بازهم اقلماً وقت آن را نیافته تا چند دقیقه‌ای تفکر کند که آن‌هایی که در خاک افغانستان حکومت کرده‌اند! آن‌ها از خاک افغانستان سر برآوردند و تنها در نسب به هون‌ها، ژوان-ژوان‌ها و ترکان ختای ارتباط می‌گیرند و ازین که اگر در جست‌وجوی منشأ آن‌هایی که در خطا بوده‌اند باشند، لابد موضوع آسانی نیست؛ زیرا باز به افسانه می‌کشد که همان اولاده یافت است و در همان سرزمین‌های یاد شده وجود داشتند.

حالا بنگرید که آقای رنه گروسه با اعتماد کامل و از روی اسناد غیرانکار ناپذیر هیاطله را از نسل ترک و مغول می‌گوید: «هیاطله که نیز بدون تردید مغولی هستند.» (ص ۱۵۴ امپراتوری).

هم‌چنان تکراراً ذکر می‌کند که: «هون‌های اروپا که قطعاً از نژاد ترک بودند... توکیوها، این ملت از نژاد ترک بود.» (ص ۱۵۷ همان کتاب) و استاد حبیبی ابدالی‌ها را بقایای یفتلی‌ها می‌داند و آن‌ها را از پشتونیت می‌برآرد. استاد عبدالحی حبیبی می‌گوید که دودمان‌های حکام افغانستان قدیم از نسل یفتلی‌ها و کوشانی‌ها هستند.

«دودمان‌های حکمرانان داخلی که از بقایای کوشانیان و یفتلیان و دیگر مردم این سرزمین بودند.» (تاریخ افغانستان). چون حکمرانان و دودمان‌های حکام بعد از یفتلی‌ها و کوشانی‌ها عبارت بودند از تگین‌شاهان، رتبیل‌شاهان، کابل‌شاهان و غیره و همه از نسل هون‌های سفید و ترک بودند، بنا به روایت استاد حبیبی به استناد منابع عربی و دائرةالمعارف اسلامی همه ترک بودند، پس یفتلی‌ها و کوشانی‌ها که ابول‌آبای آن‌ها هستند، نیز ترک هستند. استاد عبدالحی حبیبی باز علاوه می‌دارد که کوشانی‌ها و یفتلی‌ها اصلاً ترک هستند: «کابل‌شاهان را مورّخین به نام‌های مختلف یاد کرده‌اند، برخی آن‌ها را به اعتبار کیش و آیینی که داشته‌اند برهمن یا هندوشاهان و یا بودایی شمردند و جمعی مورّخان ایشان را از بقایای کوشان و هیفتلی یا ترک خوانده‌اند.» (ص ۷۴ افغانستان).

استاد حبیبی باز به تأیید قول بالا که بقایای کوشانی و یفتلی را به ترک منسوب می‌سازد، از زبان البیرونی چنین می‌آورد: «در کابل پادشاهان ترک حکم می‌راندند که اصل ایشان را از تبت گویند و نخستین شاه این سلاله برهتگین بود... بعد از آن بر این سرزمین شاهان کابلی مستولی شده‌اند که قرن‌ها از حکمرانی ایشان گذشته و تا شصت نفر می‌رسیدند و من شنیدم که نسب آن‌ها را بر دیبایی نوشته‌اند که در قلعه نغر کوت موجود است و خواستم بر آن آگاهی حاصل کنم، بنا بر سبب‌هایی ممکن نگشت از جمله این شاهان کنک (کنشکا) است که بهار پشاور به او منسوب است...» (ص ۷۵ افغانستان).

مکرراً گفتیم که استاد حبیبی بسیار سعی دارد یفتلی‌ها و کوشانی‌ها را به آریایی و باز به پشتون‌ها نسبت دهد. در پاورقی گفته‌های بالا موضوع را چنین تردید می‌کند: «چون قبایل کوشانی و هفتلی آریایی از ماورای پامیر و واخان به اراضی شمال هندوکش فرود آمده بودند. بنابراین، مورّخان قدیم ایشان را ترک پنداشته‌اند و تصور می‌کردند که از تبت آمده‌اند.» (ص ۷۵).

قضاوت را به خوانندگان با انصاف می‌گذاریم، اولاً سخن البیرونی صحیح‌ترین و موثّق‌ترین بوده، هیچ‌کس تا اکنون در دنیای ما حرفی از وی را رد نکرده و گفته‌های او را سند اعلی می‌دانند.

دوم این‌که استاد حبیبی، مورّخین قدیم را به‌خاطر اثبات قول و میل خود غلط می‌گوید درحالی‌که همه مآخذ وی از همان مورّخین قدیم است، ولی نمی‌دانم چه اتفاقی افتاد که استاد به‌خاطر این‌که ابدالی‌ها را از نسل یفتلی ثابت کند، یفتلی‌ها را آریایی می‌سازد. و ما مکرراً دیدیم که صدها مورّخ قاطعانه گفته‌اند که کوشان و یفتل یکی و از نسل و نژاد ترک هستند.

سوم این‌که استاد می‌فرماید که از ماورای پامیر و واخان یفتلی و کوشانی آمدند و این را به‌خاطر اثبات قول خود آورده‌اند، درحالی‌که متوجه نشده‌اند که ماورای پامیر و واخان همان ترکستان چین و خاک هون‌ها، ژوان-ژوان‌ها، توکیوها و خطایی‌ها هستند که تبتی‌ها با ایشان هم‌خونی و هم‌نژادی دارند.

نظر زائر چینی: «زائر مشهور چینی شوانگ جوانگ (هیوان تسنگ) درباره اقوام مختلف ترک که در تخارستان، بلخ، قندهار و نگرهار حکم‌روایی داشتند، معلومات مبسوطی ارائه می‌کند. مؤلف *Afghanistan of the Afghans* عقیده دارد که حاکمیت کوشانی‌های ترک‌تبار که یکی از گروپ‌های فرعی یوچی‌ها بودند، بعد از پارچه شدن به‌صورت شه‌زاده‌نشینی‌ها ادامه پیدا کرد و نمونه بزرگ آن کابل‌شاهان و یبغوهای تخارستان اند.» (ص ۱۷-۱۸ آریانای برون‌مرزی برلاس و او از منابع چینی و ترکی).

استاد حبیبی ترک بودن کوشانی و یفتلی را درین‌جا به‌صراحت توضیح می‌دهد که: «در نصف اول قرن هفتم میلادی در شمال هندوکش و ولایت تخارستان تا بلخ و میمنه امرایی از نژاد توه‌کیو (بقیای کوشانی و یفتلی) حکمرانی داشتند که مرکز ایشان قندز بود.» (ص ۱۰۷ تاریخ افغانستان).

در بالا استاد حبیبی توه‌کیو را در میان هلالین بقیای یفتلی و کوشانی می‌آورد و حقیقت هم همین است که استاد حبیبی می‌فرماید و با صد دلیل در سطور دیگر گفتیم که توکیوها ترکان هستند و در آن گفته‌شکی و تردیدی موجود نیست.

در کتاب *افغانستان بعد از اسلام* درباره تگین‌های افغانستان که شاهان معروف بودند چنین آمده است: «در مدت سه قرن اول اسلامی در تاریخ افغانستان، نام امرا و حکمرانانی برده است که در آخر اسمای ایشان کلمه «تگین» اضافه می‌شود. این سلسله شاهان شاید از یک خاندان معین نباشند، ولی مانند امرای شمال هندوکش ایشان نیز از عناصر «کوشانی هفتلی» اند که در ازمنه قبل از اسلام به صفحات شمال هندوکش و تخارستان آمده‌اند و از رجال همین کشور شمرده می‌شوند. و حتی به‌نام یکی از ایشان بین مجرای ارغنداب و هلمند در غرب قندهار کنونی شهری بودو در دوره غزنویان آن را «تگین‌آباد» گفتندی.» (ص ۱۰۹).

چون تگین کلمه ترکی و تگین‌شاهان صددرصد ترک و پادشاهان بسیار قدیم افغانستان هستند که حتی تگین‌آباد یا نام قدیم قندهار به‌نام آن‌ها مسمی است و بگفته خود استاد حبیبی که می‌گوید، تگین‌ها نیز از عناصر کوشانی و هفتلی‌اند، پس سؤالی پیدا نمی‌شود که ما کوشانی و یفتلی را قاطعانه طایفه ترک بشماریم.

نپکیان امرای ترک قدیم افغانستان، که قبل از تگینان در افغانستان حکم می‌راندند، نیز از نژاد ترک و بقایای یفتلی‌ها اند؛ چنان‌چه استاد حبیبی می‌فرماید: «گمان می‌رود که این دسته شاهان از بقایای امرای هفتالی و کوشانی باشند که بعد از اختتام دوره عروج هفتالیان در شمال و جنوب هندوکش حکمرانی داشته‌اند.» (ص ۱۰۵ و او از مقاله مارتن).

به قول استاد حبیبی و او به تأیید کرسستین سین در تخارستان، یبغوها که لقب قدیم شاهان کوشانی بود حکم می‌راندند و نیزک‌های ترک‌نژاد با آن‌ها هم‌کار بودند و در تاریخ اسلام در افغانستان تصریح شده که نیزک‌ترخان، جان‌نثاری‌هایی بر علیه نفوذ اسلام در ترکستان کرده است.

در قسمت شاران بامیان که استاد حبیبی آن را به (شیران) مبدل ساخته سؤالاتی برمی‌خیزد، اولاً قطعاً نمی‌توان آن را «شیر» خواند و دوم کلمه «شار» در شاهان غور و سلاله‌های ترکی کوشان و یفتل کلمه «شار» معمول بوده است.

«شار» خود کلمه ترکی و به یک سلسله شاهان چون تگینان، نپکیان، رتبیان و غیره استعمال می‌شود، چون مورّخین نتوانستند معنی کلمه را دریابند، آن را «شیر» به‌معنی حیوان درنده آوردند. البته با آن‌که تعبیر غلط است، ولی این تعبیر غلط با همه غلطی خود سابقه طولانی دارد و بعید نیست که زعما و رهبرها علاقه‌مند هستند تا در غیرت و حمله چون «شیر زیان» نسبت پیدا کند.

ولی کلمه اصلاً «شار» که در متون به همین شکل آورده شده است، مثلاً در صفحه ۱۲۲ «افغانستان بعد از اسلام» می‌خوانیم: «در زمان‌های قدیم بنای شهرستان بخارا از طرف شه‌زاده شیر کشور بُنِ قَراجور بُنِ یَبغو می‌داند...» درین جا شیر کشور آمده است گویا مرد غیور مملکت می‌تواند تعبیر شود، گیرم که اگر «شیر» به‌معنی حیوان درنده باشد، ناگزیر آن را نیز می‌توان پذیرفت. به‌خاطری که کلمات ترکی و تاجیکی اصلاً مخلوط و مرکب هستند و در جمله بالا آمد که «شیر کشور بُنِ قَراجور بُنِ یَبغو» که این خود نمایان‌گر ترک بودن آن‌هاست، بنگرید درین بیت که «شاران» را به چه معنی آورده‌اند:

پیش از همه شاهان است در ماضی و مستقبل

پیش از همه شیرانست در شیری و در شاری

اکنون چندین ده و قصبه و قشلاق به نام «شاران» است و در اصطلاح مردم آن را «شهران» هم گویند.

شاید در بحث تاجیک‌ها که مقاله مستقل نوشته خواهد شد، بسیار مسائل را روشن بسازیم و بسیار کلمات را توجه و تشریح کنیم؛ یک مثال از آن کلمات این است که در فارسی ما می‌گوییم «شاه» یا پادشاه به معنی زعیم و آمر، در عین حال کلمه «پاشا» (بدون حرف‌های دال و ها) معنی رزم‌آور و رهبر جنگ و زعیم را می‌دهد که در ترکیه سابق منصبی بزرگی بوده که بمانند «خان خانان» ترک‌های بامیان، معنی رئیس کابینه و رئیس الوزرا استعمال می‌شد و درین باره مثال‌ها زیاد است که به وقت موعود تحریر خواهد شد.

و حالا به خاطر اثبات قول به کتاب خود استاد حبیبی و اسناد او مراجعه می‌کنیم که «شار» به معنی شهریاران آورده شده است و نه «شیر». «رتبیلان و کابل‌شاهان و لویک و شار و غیره.» (ص ۳۰) که «شار» در ردیف شاهان دیگر و یا ترک‌شاهان آورده شده است. «به قول مارکوارت محقق آلمانی ریشه کلمات شار و شیر و شهر و شاه یکی بوده و با کشتریه (طبقه حکمرانان نظامی) مقارنت دارند.» (ص ۷۱).

کلمات بالا و استعمال آن‌ها تحلیل کار دارد و نه به حکم آنی و لحظوی، اگر «شار» به معنی تلفظ عامیانه بیاوریم، کابلیان «شهر» را «شار» گویند که به «شاه» و «شیر» ارتباطی ندارند، تنها تشابه اندر میان آن‌ها حرف «شین» است و بس.

«الیعقوبی... نام ملک تخارستان را شروین مینویسد... چون شروین نامیست که همان ریشه شار و شیر و شاه دارد. بنابراین، می‌توان گفت که این امرا نیز از همان عناصر بومی کوشانی و هفتلی‌اند.» (ص ۱۱۳). استاد حبیبی درین جمله بالا با بزرگواری خویش اعتراف می‌کند که «شار»‌های بامیان ترک هستند؛ از جانب دیگر ما در ایران شروان‌شاهان داریم که همه ترک هستند و سرور و سردار سخنوران ترکان پارسی‌گوی نظامی گنجوی یا خداوندگار قصیده‌سرایی به دربار یکی ازین شروان‌شاهان شاعر دربار بود و می‌خواست به شیروان‌شاه، خمسه را به زبان ترکی آذری بسراید؛ ولی شروان‌شاه که تعصب نداشت، برایش گفت که فارسی را ترجیح می‌دهد.

و از «شروین» بالا دانسته می‌شود با شروان‌شاهان شاید ارتباطی باشد و نه کم از کم در کلمات مشابهت دارند که به شاهان ترک نسبت می‌یابند، و پادشاه تخارستان که شروین است به درستی می‌رساند که شاهان تخارستان به شمول شروین همه از ترکان هستند.

استاد عبدالحی حبیبی در کتاب پرمحتوای «تاریخ افغانستان بعد از اسلام» بار دیگر به صراحت لهجه بر خلاف یک تعداد محدود و به موافقت قاطبه مورخین کوشانی و یفتلی را می‌گوید که ترک هستند: «نیزک معاصر یزدگرد (۳۱ هجری) که مورخان عرب لشکریان او

هشت طائفه بالا عموماً از اولاد و بقایای ترکان توکیو و یا کوشان و یفتلی‌ها هستند که شرح آن‌ها داده شد.

ما هنوز در بدخشان یفتلی‌ها را که به زبان اصلی ترکی اویغوری یفتلی‌ها صحبت می‌کنند، داریم و آن‌ها کاملاً از اولاد یفتلی‌های اصیل هستند و در حقیقت در شهر فیض‌آباد بدخشان از نگاه نسل و نسب همین یفتلی‌ها اکثریت دارند که به داخل شهر لغت تاجیکی بر آن‌ها غالب آمده و به تاجیکی صحبت می‌کنند.

در شمال کابلستان، به صدها هزار اهل کوشان و یفتلی تشریف دارند که بعد از سپری عصور و قرون زبان دری را اختیار کرده‌اند، ولی طوری که ذکر کردیم هنوز قریه‌های زیادی وجود دارند که به زبان اصلی یفتلی‌ها و کوشانی‌ها، یعنی لهجه مشهور و قدیم ترکی اویغوری صحبت می‌کنند.

در ساحه غوربند و دره کوشان و نواحی کوتل شیبیر (اصلاً شور «به فتح اول و دوم» به معنی تپه سر سبز و جای چراگاه و ایلاق و تلفظ آن به ضم شین و فتح واو به ترکی یفتلی‌ها)، کثیری از مردم به زبان اصلی کوشانی‌ها سخن می‌گویند و این نگارنده به تعدادی از آن‌ها صحبت کرده‌ام و کوه‌نشین‌هایشان زبان ترکی کوشانی را بسیار فصیح و روان تکلم می‌کنند.^۱

جنگل‌های هیرکانی

دکتر مریم شکری / پژوهش‌گر و استاد دانشگاه دولتی مازندران

بی‌تردید قدمت، گستردگی و غنای پوشش گیاهی جنگل‌های نوار شمالی کشور ایران، که جنگل‌های هیرکانی را در خود دارد، برای پژوهش‌گرانی که در این عرصه سرگرم کار پژوهشی هستند، جالب بوده و پرسش‌هایی را نیز در پی خواهد داشت. در این مختصر با مروری بر ویژگی‌های جنگل‌های حاشیه جنوبی دریاچه کاسپین (مازندران)، به معرفی ویژگی‌های انحصاری این اکوسیستم ارزنده جهانی پرداخته خواهد شد.

بی‌تردید، قدمت حضور و پیدایش گیاهان خیلی فراتر از حضور انسان در زیست سپهر است! در واقع این گروه از موجودات زنده، با کارکردهایی چون تولید اکسیژن و مصرف گازکربنیک، ذخیره‌سازی آب‌های زیرزمینی و حفاظت از خاک، شرایط زیستی مناسب را برای سایر زیست‌مندان فراهم می‌آوردند.

در دانش بوم‌شناسی گیاهی، به مجموعه رستنی‌ها، «فلور» گفته می‌شود، که معرف و مبین تاریخ طبیعی هر منطقه است. فقیر و یا غنی بودن فلور هر منطقه گویای توان بوم‌شناسی آن سرزمین است.

شایسته یادآوری است که جنگل‌های هیرکانی برخوردار از قدمتی ۴۰ میلیون ساله به‌عنوان یک میراث طبیعی ارزشمند و یکی از ارزشمندترین جنگل‌های جهان به‌شمار می‌آید. بدین‌گونه است که با توجه به تاریخ طبیعی خاص این منطقه، صاحب‌نظران، جنگل‌های هیرکانی را «مادر جنگل‌های اروپا» نامیده‌اند.

در این راستا با ثبت جنگل‌های هیرکانی به‌عنوان میراث طبیعی جهانی توسط یونسکو، این جنگل‌ها از اعتبار بالاتری نیز برخوردار شده‌اند.

پوشش گیاهی این منطقه که عموماً جنگلی است از عناصری برخوردار است که خویشاوندانی در هیمالیای غربی و هم‌زمان خویشاوندانی در اروپا و امریکای شمالی دارند. گستره جنگل‌های هیرکانی از لنکران (جمهوری آذربایجان) تا استان گلستان امتداد دارد.

ویژگی‌های مهم جنگل‌های هیرکانی

جنگل‌های شمال ایران تحت عنوان جنگل‌های هیرکانی یا خزری جزئی از جنگل‌های اروپا-سیبری و امریکای شمالی است، یعنی قرابت و فامیلی بسیار نزدیکی بین جنگل‌های شمال ایران و جنگل‌های اروپا-سیبری و امریکای شمالی وجود دارد. خاستگاه این رویش‌ها به دوران سوم زمین‌شناسی وابسته بوده و بسیار قدیمی است. انتشار جغرافیایی جنگل‌های هیرکانی در ایران از جنگل‌های ارسباران (در غرب) تا جنگل‌های گلیداغ (در شرق) و از سواحل دریای کاسپین تا دامنه‌های البرز تا ارتفاع ۲۵۰۰ حتی ۲۷۰۰ متر از سطح دریا را به خود اختصاص داده است.

از نظر بوم‌شناسی، اکوسیستم‌های جنگلی حاشیه جنوبی دریای کاسپین از تنوع گونه‌های گیاهی و جانوری کم‌نظیر و ارزش‌مندی در سطح جهانی برخوردار است. زیستگاه‌های موجود در این اکوسیستم‌ها دارای تنوع ژنتیکی کم‌نظیر و هم‌چنین از پرندگان و جانورانی انحصاری برخوردار است.

جنگل‌های هیرکانی ضمن برخورداری از ویژگی‌های خاص، در اشکوب‌های جلگه‌ای، میان‌بند و مرتفع، از منظر جامعه‌شناسی گیاهی (فیتو سوسیولوژی)، دارای اجتماعات و گونه‌های زیر است:

الف - اجتماعات گیاهی جلگه‌ای؛

ب - اجتماعات گیاهی کوه‌پایه و ارتفاعات متوسط؛

ج - اجتماعات گیاهی دامنه‌های مرتفع.

معرفی گونه‌های گیاهی موجود در جنگل‌های هیرکانی

الف - اجتماعات گیاهی جلگه‌ای

در این قسمت گیاهان زیر دیده می‌شوند:

شمشاد، شب‌خسب، پلت، سفیدپلت، بلوط، کلهو، انار، ازگیل، آلوچه، توسکای قشلاقی، شیردار، لرگ، ممرز، نم‌دار، آزاد، انجیلی، بیدهای مختلف از قبیل فک، فوکا و بیدمشک و هم‌چنین زبان‌گنجشک، ولیک‌ها، لیلکی، داغداغان، اوجا، انجیر و توت.

اشکوب زیرین این جنگل‌ها نیز با گیاهانی چون: پلم، سرخس‌های مختلف (چماز، مارزبان، زنگی‌داره، بسپایک و...)، سیکلامن، بنفشه، پامچال، آلاله‌ها، ترشک‌ها، متامتی، گیاه چمنی‌النا، دم اسب، شاه‌بیزک، عروسک پشت پرده، اوجی، زنبق زرد و... سرسبز می‌شود. متأسفانه جنگل‌های جلگه‌ای بر اثر پیشرفت شهرنشینی، گسترش بی‌رویه و تهاجمی کشاورزی، باغداری و دام‌داری و ویلاسازی‌ها، به نحو بی‌سابقه‌ای در حالت دگرگونی و نابودی است. در گوشه و کنار این اکوسیستم ارزنده، باغ‌های مرکبات و اراضی و جنگل‌های مخروطه و رها شده، جای جنگل‌های ساحلی را گرفته است. قطع درختان جنگلی به عناوین مختلف از برداشت‌های ظاهراً قانونی، قاچاق، جاده‌سازی‌ها، فعالیت‌های اقتصادی اغلب کم‌بازده و فعالیت‌هایی پراکنده، تحت عنوان توسعه، همگی تهدیدی جدی برای کاهش وسعت و نهایتاً نابودی جنگل‌های جلگه به‌شمار می‌آیند.

ب - اجتماعات گیاهی کوه‌پایه و ارتفاعات متوسط

برخی از گونه‌های یاد شده در بخش اجتماعات جلگه‌ای تا حدودی در کوه‌پایه‌ها نیز داخل می‌شوند و از دامنه‌ها بالا می‌روند. نمونه‌ای از این گونه‌ها: بلوط، ممرز، آزاد، شب‌خسب و... و هم‌چنین گونه‌هایی چون ملج، جل، کوله‌خاص، توسکای بیلاقی، شاه‌بلوط، سرو خمره‌ای (درخت نوش)، تلکا، کرکو، گاهی راش، سفیدال، سیاه‌گیله، دغدغک، ال اسبی، خاس، پلاخورها، به، شیرخشت‌ها... هستند.

حضور دام و دام‌دار و هم‌چنین جاده‌سازی‌هایی در چار چوب توسعه و برق و گازرسانی به روستاهای چندخانواری و هم‌چنین ویلاها و بدتر از این دو، معدن‌کاوی نیز از عوامل مخرب و نابودکننده جنگل‌ها در ارتفاع متوسط به حساب می‌آید.

ج - اجتماعات گیاهی دامنه‌های مرتفع

گذشته از جوامع بلوط و جوامع دیگری که در بالا به آن اشاره شد، در ارتفاعات بالا دست و مرتفع، در شرایط اکولوژیک مناسب، به تدریج جامعه راش ظاهر می‌شود. به‌طور کلی درخت راش جوامع خالصی به نام راشستان و یا آمیخته با گونه‌های دیگر: جامعه راشستان-ممرز، جامعه راشستان-جل، جامعه راشستان-سرخ‌دار، جامعه راشستان-قره‌قات، و جامعه راشستان-کوله‌خاص تشکیل می‌دهند که تا ارتفاعی حدود ۲۰۰۰ متر از سطح دریا و حتی بیش‌تر بالا می‌روند. در این قسمت درختان پراکنده پلت، شیردار، نم‌دار، زبان‌گنجشک، بارانک، اندری، ملج، سیب، شمشیر، گونه‌های زرشک، گالش انگور، دیو آلبالو، نسترن‌ها، بداغ، هفت‌کول و غیره دیده می‌شود. شایسته یادآوری این‌که درختان ارزشمند و قطور راشستان‌ها که در ارتفاعات بالای جنگل‌های هیرکانی قرار گرفته‌اند، از جمله درختان صنعتی جنگل‌های

شمال به حساب می‌آیند. این جنگل‌ها تحت پوشش طرح‌های جنگل‌داری، سال‌های سال است که مورد بهره‌برداری قانونی و غیر قانونی قرار می‌گیرند.

بالا تر از جنگل‌های راش و از ارتفاعی بالا تر از ۲۰۰۰ متر جوامع اوری و درخت لور ظاهر می‌شود و جوامع اوریستان، یا اوری-لورستان و یا لور-اوریستان تشکیل می‌دهد و تا خاتمه جنگل که حدود آن تا ۲۵۰۰ متر و گاهی هم تا ۲۷۰۰ متر ارتفاع از سطح دریا است، امتداد می‌یابد.

در این جوامع درختان اوری، سفید مازو، کرب، سفید کرکو، کرکف، کچف و... و گونه‌های اُرس (سرو کوهی): پیرو، مای مرز و... که مرز فوقانی جنگل را مشخص می‌سازند، جلب توجه می‌کنند. شایسته یادآوری این‌که مراتع ییلاقی دام‌داران در این ارتفاعات قرار گرفته است. این مراتع ییلاقی محل تابستان‌گذرانی دام‌داران کوچ‌رو و دام‌های آنان است. متأسفانه به نظر می‌رسد آن‌گونه که شایسته است، نکات دام‌داری علمی، که برداشت از گیاهان مراتع به اندازه ظرفیت آنان است و چرای دام‌ها در زمان مناسب و مدت معین، رعایت نمی‌شود. از دید علمی می‌توان گفت که فشار دام، انسان و فعالیت‌هایی تحت عنوان توسعه، بیش از توان بوم‌شناسی این اکوسیستم‌هاست. نکته مهم دیگر این‌که، همه اشکوب‌های جنگل‌های هیرکانی زیست‌گاه‌هایی مناسب برای حیات وحش و هم‌چنین مرال جنگلی را در خود دارند، حضور دام و دام‌دار، شکارچیان و بهره‌برداران دیگر، تهدیدی جدی برای این ثروت ملی، که در زمره تنوع زیستی ارزش‌مند کل اکوسیستم‌های هیرکانی است، به‌شمار می‌آیند.

نام‌های منطقه‌ای برخی گیاهان، درختان جنگلی و پرندگان کرانه جنوبی دریای کاسپین

طیار یزدان‌پناه لموکی / محقق تاریخ و فرهنگ

آپوچه âpučə :گردوی کوهی
أجا پونه ujâpunə : سبزی وحشی
ارداله erdâlə : قیاق؛ آش قیاق؛ علفی‌ست مردابی برای دام
اروس arus : گوجه‌فرنگی؛ باتگام
اسب واش asb-e vâš : پیچک درختی برای خوراک دام
اسپناج espənáč : اسفناج
آشکنی kənišá : نام گیاهی خوردنی
آغوزک aquzek : علف وحشی صحرایی. دم‌نوش آن برای گلودرد مفید است. سبزی
پلویی هم هست.
آکس âkəs : نی باتلاقی. در کتول آکس نی، اسفنجی مرداب به بلندی دومتر
آلم âləm : ساقه برنج و گندم پس از درو
آمیس / هامیس âmis / hâmis : گیاه خوراک طیور
آیشم âyšem : آویشن
اج aj : نک شیردار
اربز arbez : نام درختچه‌ای که مصرف دارویی دارد.
ارجنگ arjang šâlčəs : نام درختی که در گلستان به نام قره‌میخ است.
اروس - باتگام arus- : گوجه فرنگی‌زار / آزار: درخت آزاد
ازبنا / امزنا ezbenâ : گشنیز

ازتا / استا aztâ : نام گیاهی ست پلویی
 ازدار ezdâr : نام درخت در هندوچین آزاد صندل است.
 ازملک azmalk : لم در بهشهر. ملاش در ساری
 اسبهال espə al : ال سفید
 اسپرز esparz- e vâš : دارواش؛ پیچک درختی خوراک دام
 اسپوش / اسپوش / اسبهوش / اسبهوش: برگ بارهنگ. وش: علف کتان
 اسپه پسو əspe pəsu : گیاه معطر بومی
 استا astâ : گیاه. سبزی پلویی
 استرواش aster vâš : بارهنگ
 اسفَ asaf : نام درختی ست. شرم šarem : در رامسر؛ لور lever در کلارستاق. کچف در
 گرگان.

اسکلم eskələm / اسکلم تلی / سیو تلی: نام گیاهی ست تیغ‌دار در مازندران
 اسلما asselmâ : نام نوعی پیچک درختی ست. گیاه دارویی که کتوسلو katuslu در
 رودسر، رامسر، و شهسوار

اشکنه eškənə / اشکنه دو: علف وحشی صحرایی. تاج خروس اشکنو در کتول
 اغوزدار aquz : درخت گردکان در آستارا و توالش. اغوز در مازندران
 افرا efrâ : گونه اول «پلت polot در گیلان»، افرا در مازندران و گرگان. بستا و بسکام در
 توالش. بلسن و سیاه‌پلت در لاهیجان. پلت در رامسر. گندلاش در آستارا.

ال al / اله‌دار، ال‌اسبی: در مازندران به‌طور غالب: ال گفته می‌شود.
 الاش / آلاش (در غرب مازندران): راش، راج
 الرز alarz : یولاف. جوی دوسر. در کتول آن را آلرز و چاییر çâyir به‌معنای علف هرز
 مزارع می‌دانند.

الزو alzu : پیاز وحشی، در کتول آن را تره وحشی هم می‌گویند. سبزی پلویی نیز هست.
 الزی alzi : سیر صحرایی

الم دلی alm-dali : گیاه بارانک دارای میوه ریز ترش و شیرین
 الندری alendəri : نام درخت جنگلی. بارانک در نور و گرگان. گارن در رامسر
 النگ oleng / النگ: چمن انبوه، چراگاه، مرتع، مرغزار
 الیزی alizi : گیاهی باطعم سیر که در برنج می‌ریزند.
 انجلیک anjilek : پنیرک؛ گیاهی خوردنی با برگ‌گی شبیه انجیر. «گونه‌ای از آن به‌صورت
 مرهم جهت تسکین درد گلو مصرف دارویی دارد.» علف بواسیر.

نام‌های منطقه‌ای برخی گیاهان، درختان جنگلی و پرندگان □ ۵۳۱

انجیل وحشی / چسن انجیل / تسن انجیلی *čəsən/təsən*: درخت انجیر بی‌بار.
اَلنا / اَلهنا / گاله *elnâ/ elehnâ*: نام گیاهی ست که خانه بدان پوشش کنند. بام‌پوش.
امرzk / او ترب *erzæk/otareb*: ترب آبی
آمزنا / ازبنا *emzenâ/ezbânâ*: گشنیز
اناریجه ریجه *enâr-rijê*: نام گیاهی خوراکی ست. سبزی صحرائی. سبزی محلی پلویی و شکم‌پُر برای مرغ و ماهی
انجلی / انجیلی *anjæli*: در نور و کجور، مازندران و گرگان. آسون‌دار در اطراف رشت؛ دمیر آغاجی در آستارا، توالش و مینودشت.
انگیر: انگور. گزارش ملکونف از انواع انگور جنوب دریای کاسپین. دقیقاً منطقه مورد نظرش روشن نیست؛ زیرا در گزارش او از انگورهایی با نام‌های: اسپه‌سوزه (گرد بی‌دانه متمایل به زرد)، قندال (شبه ناخن عروس) سیو انگیر: انگور سیاه... نشانی نیست.
فهرست نام‌های انگورهایی که ایشان در مازندران از آن نام بردند، به شرح ذیل است:
انگیر کرک‌دل: قلب مرغ

- شصت‌آروس
- شکری: شیرین و گل‌بهی تند
- گلابی: رنگ روشن دارد
- کزک *kazek*: سفید و کشیده
- کلاکی *kælâki*: مایل به قرمز
- تنوش *tanuš*: گرد و قرمز
- میجیک *mijik*: جنگلی، ریز و سیاه
- بی‌دانه: از آن کشمش می‌گیرند.
- انگیرز *angirêz*: نام درخت مو در مازندران
- انگیروم *angirum*: نعنا صحرائی. سبزی وحشی
- اَپل *o pæl*: نیلوفر آبی
- او تره / او ترب / مرزه *o-tarê/o-tareb/marzê*: مازندران. نام گیاهی ست. به ترکی: بولاغ‌اوتی.

اوج *og*: سبوس شالی
اوجی *oĵi*: پونه. نعناع وحشی مانند سرسم و اوجی.
اوجا *oĵâ*: در مازندران و گرگان. نام دیگر آن ملج است (نارون سفید) در گرگان و آستارا
به این نام آوازه دارد. در رشت به نام گل‌پُردار است. قره‌قاچ در آستارا. له ول

- در لاهیجان. شل‌دار در مینو دشت. لورت در لاهیجان و رودسر. لونکا در رامسر و تنکابن. زم در آستارا.
- أمرزه omarzə : از گیاهانی که کنار رودخانه در می‌آید.
- أیه oyyə : زولنگ. سبزی وحشی
- بارونک: گیاه زنگ
- بارهنگ / بارنگ / بارلنگ‌بو: گیاه طبی
- بازمل / واش‌بازمل: گیاه وحشی که در شالی‌زار می‌روید.
- بیده / فک / فاخ: بید
- بتراق betrâq : نوعی علف هرز چسب‌ناک
- بیچایچا beçâ beçâ : گل پامچال
- بلندمازو mâzu : در بهشهر شاه‌بلوط: مازو در مازندران و گرگان. سیاه‌مازو در نور و کجور. بلندمازو در لاهیجان. راشیر در اطراف رشت. پالوط در آستارا
- بندواش badevâš : وزیر ثیل. علف هرز رونده در جالیز و کشت‌زارها
- بنه گوشک / زرد کیجا bənəh gušək/zarde kijâ : قارچ زمینی در مازندران
- بوله bulə : درختچه‌ای که از آن زغال می‌گیرند. خاکه زغال را هم می‌گویند.
- بینج binj : شالی. شلتوک نام انواع آن ۱- تارم (سنگ تارم، رشتی تارم، تارم هاشمی، آبجی تارم) ۲- صدری / سدری ۳- شس‌سک ۴- زرک ۵- اسپه‌زرک ۶- خاکستری‌زرک ۷- ده‌زرک ۸- سرخ‌زرک ۹- گرده ۱۰- آمل یک، آمل دو ، آمل سه ۱۱- شاهاک ۱۲- بونکن ۱۳- عنبربو ۱۴- سالبکی ۱۵- کال دنبه ۱۶- زردمایه ۱۷- چرمه بینج ۱۸- ریحا / ریحانی بینج ۱۹- آکوله ۲۰- بهنام ۲۱- دم‌سیاه.
- بیولی / ویولی / وولی : درخت ابریشم، شب خس
- مرکبات (در گزارش ملکونف ۱۸۵۸-۱۸۶۰ م.
- پتخال بادرنگ / وارنگ bâderang / vârang : از آن مربا درست می‌کنند.
- بالنگ bâlang : نوعی بادرنگ که مصرف مربا دارد
- پتابی / پرتابی patbi / partâbi : پرتقال تو سرخ
- مینا mina : پرتقال به اندازه متوسط
- تخمی: پرتقال بزرگ
- تو سبز: پرتقال توسبز [شاید نظر ملکونف (نخستین سال‌های نیمه دوم قرن نوزدهم) کیوی باشد.

نام‌های منطقه‌ای برخی گیاهان، درختان جنگلی و پرندگان □ ۵۳۳

- پهن پهن pan panâ : پرتقال گرد [این‌طور به‌نظر می‌رسد مترجم کتاب ملکونف ظاهراً میوه‌ها و درختان... را درست نمی‌شناسد.]
- دارابی: پرتقال گرد و متوسط
- دبه dabə : نوعی بادرنگ بزرگ به رنگ زرد با پوست زبر
- ته‌بشقای: پرتقال گرد است.
- ارزش تاریخی گزارش ملکونف وجود انواع مرکبات در بیش از ۱۶۰ سال پیش در مازندران است. «عقیده بر این است که بالنگ از ایران به مناطق مدیترانه راه یافت، یعنی در سال ۲۷ قبل از میلاد. در تاریخ آمده که اسکندر ۳۳۰ سال قبل از میلاد «بالنگ» را در ایران... مشاهده کرده بود. نارنج و لیموترش و لیمو عمانی در ۱۲۰۰ تا ۱۳۰۰ سال پیش توسط اعراب به ایران آورده شده است. درخت پرتقال در قرن شانزدهم میلادی توسط پرتغالی‌ها به ایران آورده شد. کشت اقتصادی مرکبات در ایران ۳۰۰ سال پیش در شمال کشور آغاز شده است.»^۱
- پنبول panbul / gu panbe : گوپنبه، گیاهی شبیه پنبه
- پلت pəlet : شبیه افرا
- پلم palem : / پلهم / پلاخون / پل خوم / گیلان / پلخم، پلاخم: غالیس / خربق
- پنیرک panirək : گل ختمی. شکوفه گل ختمی
- پی‌تی‌نیک / پینک pitinək / pinək : پونه. ریحان صحرایی
- تال tâl : نام یکی از درختان جنگلی
- تا دانه tâdânə : تاغداغان. تاغدان. توغ
- ترتیزک tartizək : شاهی. نام مازندرانی آن ونی سوزک است از سبزی‌های محلی.
- ترشک teršək : یکی از گیاهان دارویی
- ترش‌مازو / اوری teš- e mâzu / uri : نام درخت جنگلی در رامسر و کتول و گرگان
- ترشه / تراشه واش taršə : نام گیاهی ست حمضیض
- ترکس tarkas : نوعی ساقه شبیه گندم
- تسکا / توسه teskâ : درخت توسکا
- ترکمن‌ریش terkəmun – e riš : نام گیاهی است با برگ‌های نازک و تُنک مانند ریش ترکمن
- تشی گزر taši gazr : زردک صحرایی

۱ مأخذ: محمدرضا رحیمی‌پور؛ تاریخچه مرکبات، اینترنت.

- تل tel: درختی است که چوب آن قنداق تفنگ می‌شود.
 تلکا / تللکا / همرو تِلک / تَلکو telkâ: گلابی جنگلی در مازندران و گرگان و آستارا.
 هم‌رود در منجیل، خج در گیلان، تنکابن و سوادکوه؛ امروز در ارسباران.
 تورزی turzi: نام درختی‌ست در آمل. آق کرنک در مینودشت. سپیدار در نور تا رانقی در رامیان.
 توغ‌دار / تادانه tuqdâr: در مازندران. داغداغان در گرگان و ارسباران تا دانه‌دار در لاهیجان، توغدان در کتول.
 تل / تول tul: نام درختی‌ست در پل سفید؛ کرکو
 تلم talem: نام درختی‌ست. همیسک hamisek در نور و کجور و آمل، در گرگان مازرا
 mâzerâ، در رامسر ویج vij.
 تلاس teiâs: تمشک در رامیان
 تلسکور talesegur: کنس / ازگیل
 تلکا telkâ، اوربو urbu در رامسر؛ خوج xuj در شهنسوار؛ تولی‌کا tuli kâ در رامیان؛
 گلابی جنگلی.
 تلکس talex: نام علف هرز
 تی‌تی‌کاک / تیتیکا titikak: گل بوته‌ای زرد بهاری
 تیردونه / تیردار tirdunâ: توت
 تیرنگ ماش tirəng mâš: علف وحشی صحرائی
 دار واش dâr vâš: روی درختان انجیلی، ممرز، ملج، اوجا می‌روید و از شیر درختان استفاده می‌کند.
 زرد دار zard dâr: در توالش و آستارا. توسه در رشت. سیاه‌توسه در لاهیجان. توسا در رودسر. توسکا در مازندران و گیلان. تشکا در نور و کجور.
 جیج jiz: یک خال از علف. شاخه نازک بی‌برگ و راست‌درخت
 جَوکُل jakul: شلتوک نارس
 جیزر gizer: گیاهی جنگلی با گل‌های شبیه آلبال
 چچم čəčəm: علف هرز کشت‌زار
 چکو čaku: شلتوک بی‌مغز
 چل čal: نام درختی‌ست که در هر چهار فصل سبز است.
 چور čur: نام گیاهی‌ست که کنار شالی‌زار و مرداب می‌روید؛ از گیاهان دارویی
 چو سیدد čusayyd: درخت زیتون

چیچاخ čičâx : کنگر

چیک واش: علف هرز

چپوک hapuk / کپول kapul : درخت جنگلی در کجور و گرگان

خاخاج خج xâxâj xoj : تلکا یا گلابی جنگلی

خاس / ورگ تلی xâs/verk-e tali : تیغ گیاه گرگی

خال xâl : شاخه، برگ

خرمانی xərmâni : خرمندی در مازندران؛ خرما در رامسر؛ اندو خرما در گرگان؛ امبرو

در آستارا؛ اربه در گیلان

خونونه xononə : هندوانه

چچم čăcem : گیاهی ست مانند گندم که در کنارش می‌روید. قدش از گندم کوتاه‌تر

است. دانه‌هایش خوشه‌ای و بسیار پُر بار است. هم‌زمان با گندم می‌رسد.

نانش گیرایی بسیار دارد و موجب سردرد می‌شود.

چر čar : درخت نمدار

چماز čəmâz : سرخس. فارسی آن بسپایج

چمندی čamandi : سبزه‌زار

چنگل čangəl : چغندر

دار واش dârvâš : پیچک درختی

رازک râzək : نام گیاهی در بهشهر؛ گلک‌خمل در مازندران

راش râč : در گیلان، تنکابن و کجور؛ چلر در نور؛ مرس در مازندران و گرگان؛ راج در

منجیل؛ آلایش و آکش در توالش؛ قزل‌آغان در گرگان‌رود؛ فنزل‌گز در آستارا؛

قزل‌آجاج در توالش.

ریس ris : نام درختی در کجور و نور و در گرگان؛ پیرو piru نیز گفته می‌شود.

زر zere : نام علفی‌ست در گرگان

زربین zarbin : کج‌دوک در بهشهر. نوعی درخت سوزنی

زردکیجا zadəkijâ : قارچ جنگلی ماکول است.

زولنگ zuləng : چوچاق گیاه دارویی و خوراکی. سبزی محلی بسیار خوش‌بو و پلویی.

سازار sazâr : علف صحرائی؛ گیاه وحشی

سازیر sâzir : نام گیاهی‌ست

سترکا stərka : گلاب (ملکونف)

سرخ‌دار / سخت‌سر / سوختال در کتول serxdâ : از درختان جنگلی

سرسم sersem : سوسنبر / سیسن‌بر. گیاه بسیار معطر محلی برای شکم‌پُرم‌رغ و ماهی و دلال‌ماست، آش و برای درست کردن انواع کوکو کاربرد دارد.

سلم‌تر samtar: از گیاهان محلی

سوزی suzi : شوید پلویی

سیوال sivâl : آل (آلو) سیاه

سیو مازی siyo mâzi : بلوط سیاه

سه و تل‌سه sə v tal-e sə : در مازندران. هسی هسیب در لاهیجان و دیلمان؛ سف در توالش؛ ترش هسی در رامسر و تنکابن؛ آما در آستارا و ارسباران.

سیرتره sir tarə : جوانه سبز سیر که از برگ‌هایش برای خوردن استفاده می‌کنند. برگ‌های سیر و تلخ.

سیرک sirek: گیاهی‌ست خودرو شبیه پیاز

سیو بردن siyu bardən : از گیاهان صحرائی

شار šâr : در مازندران. شمشاد اناری در تهران؛ شومشاد در آستارا؛ کیش در گیلان و توالش؛ شوشار و شیشار در رامسر و تنکابن و بهشهر.

شال‌به šâl-e be : در مازندران نام درختی است شبیه صندل قرمز؛ رامیان، کتول و توج در لاهیجان؛ سنگ در رامسر و تنکابن.

شال‌تسپ šâltasbe : علف هرز مزارع

شال‌دم šâl-e dem : شال‌دم. نک بازمل / واش بازمل. علف وحشی

شال‌زیره šâlzirə : از گیاهان صحرائی

شال‌سازه šâlsâzə : از گیاهان یک‌ساله وحشی

شال / سال‌سنجه šâl/sâlsənjə : نوعی زیتون وحشی

شال‌کالک kâlə : خربزه نارس

شال‌کرم kərm : از علف‌های هرز

شال‌گل / گال gul : گل رُز وحشی

شال‌ممیچ mamyj : نام درختی‌ست. نوعی سنجد صحرائی که ماکول نیست.

شال‌ولیک šâl valik : زالزالک قرمز غیرمأکول

شَبلیک / ششمبلیک šəšəm bgik / šablik : گیاه کولی شبیه گلزا اما مانند کنگر خوردنی‌ست. ششمبلیک به جریان تند خونی را که از رگ بریده روان شود، هم

می‌گویند. با فشنگه fšnəkkə به‌معنای فوران یا فواره فرق می‌کند. البته با

ششم‌بیک به‌معنای پرنده آبی هم متفاوت است.

شلمی šalmi : خردل وحشی
شنگ šəng : نام گیاهی دارویی است. خزه آبی؛ علف کوهی؛ سبزی خوردنی و پلویی
شیر خشت šir-e xəšt : درختی سخت و سنگین؛ شیره شیرین؛ درختچه‌ای که مصرف دارویی دارد.

شیردار širdâr : از درختان جنگلی در نور و کجور؛ پلت در گیلان؛ بزبرگ در گرگان؛
میرزابرگ در رامیان؛ زین‌دار در بندر گز و نوعی اهرآ؛ تاغ، تاغ‌دانه و توغ
در بهشهر و داغداغان در گلوگاه.

عسلک aslæk : گل گاوزبان
عسلما (کتوس) aslmâ : نوعی پیچک است در بهشهر و مازندران که مصرف دارویی دارد.
غاز چرواش (چرده) qâzčar vaš : نام گیاهی ست یا «واشی» که غاز می‌خورد.
غان qân : در شهرستانک با نام توس آمده و در سوادکوه با نام تیس به‌معنای سفید.
قوش و قوشه هم نامیده می‌شود.

فک fæk : بید / داغداغان؛ فیک؛ در بهشهر بیدمشک، مشبد.
فینی سوج fini suj : گیاه شاهی
قاشق واش qâšəq vâš : پیچک رونده در مزارع
کاشم kâšm : علف مزارع

کای (روایت ملکونف) kây : کدو / کوکو کای: کدویی که با پلو می‌خورند.
کای چلق / کهی چلیک kahi čəllik / kây čalq : کدوی سبز
کای خانی kây xâni : نوعی کدو
کای میرزا kây mirza : کدوی بادکوبه‌ای
کای رشتی / رشتی کهی: کدو رشتی
کچف / کچب čəf : نوعی ممرز
کالهو kâlhu : نی نرم

کرب karb : نام درختی ست در نور و کجور که در زیارت گرگان با نام کرکو است. تیلین
در ارسباران.

کرات kərât : درخت پُرخاری است؛ خرنوب
کرتلم kartalm : اکلیل کوهی
کرزل karzəl : درخت ممرز
کرفون / کرپان fun/ karpân : نی
کرف karkuf : نام درختی است در زیارت گرگان. ککم در توالش؛ سپیدار در هزارجریب

کرکو karku : در رامیان سیاه‌کرکو؛ در کتول اسپیدکرکو، افرا؛ تیل در شاهرود؛ تل در سوادکوه؛ سپیدار

کرمازی kamâzi : بلوط سفید

کیش‌خال kašmâzi : درختچه است

کک واش kakə vâš : گیاهی‌ست که آن را خشک کنند و برای دفع شپش و کک در لباس خواب ریزند.

ککی ماریم kakki mârim : لبلاب؛ نیلوفر صحرایی؛ نوعی پیچک از نوع گل شیپوری؛

گیاهی که مصرف دارویی دارد؛ پیچک صحرایی

کلو / کلهو / کچپ / کلفو kalu / kalhu / kačap : نام درخت خرمندی نر (بدون میوه)

کندیه رویه / کندیه زومه kandihə ruyh / zumh : آمل. گیاه تقویت‌نعود (ابن‌اسفندیار ۸۸)

کنس و ترش کنس kənəs : در مازندران. کنوس و کنس در گیلان از گیل

کوب واش kub vâš : واش / گیاهی برای حصیربافی که در آب‌بندان‌ها و مرداب‌ها می‌روید.

کوکندم kukandem : ذرت

کوب واش kub vâš : گیاه / علفی که با آن حصیر می‌بافند.

کوتر kuter : گیاهی که در امیدوارکوه می‌روید (ابن‌اسفندیار ۸۸).

کوجی جی: نام گیاهی خوردنی. کوججی kujəji : به نام گل پامچال نیز آمده است.

کولک kulək : گلپر

کهورک kahok : درخت کرکو در بهشهر؛ تله در پل سفید؛ صادق‌کیا در «نصاب» به

معنای کاهو آورده است.

کیوک kivək : کاهو

گالش‌انگیر gâləš anger : گیاهی دارویی است. انگور کوهی یا وحشی هم می‌گویند.

گرزمال gərz-mâl : نوعی گیاه که در مرداب و آب‌بندان‌ها می‌روید. کرک‌دار، گلی سفید

و پنبه‌مانند است. میوه‌اش قهوه‌ای کم‌رنگ استوانه‌ای ۸ تا ۱۲

سانتی‌متر، لوله‌مانند، روی ساقه‌ای نازک است. هم به‌جای پنبه برای

درست کردن بالشت و متکا کاربرد دارد و نیز در ساختن ساروج.

گز gaz : درختچه‌ای که در شوره‌زار می‌روید؛ یولقون در گلوگاه

گل جوجو / جوجوک / ممه جوجوک mamə jujuk : نوعی علف خوردنی

گلی کک guli kak : گوجه سبز

گندما / گند نو gəndənu / nâ / mâ : نام گیاهی‌ست بدبو که خاصیت دارویی دارد.

گنی ما / گندواش: گیاهی که از آن جارو درست می‌کنند.

گو پلم gu palem : از گیاهان خود رو یک‌ساله پهن برگ
گو پنبه: تاتوله / تا توره. گیاهی است یک‌ساله ، خودرو و وحشی
گو تمش gu torə : ورم زیر گلو، اوریون
گوشک: قارچ

لاپار lâpâr : نام گیاه یا علف صحرایی
لرگ و کرات lark/ kərât : در نور و کجور؛ مازندران و گرگان؛ مولکول در توالش؛ موتال از
توالش؛ بزبرگ در گلوگاه؛ زین‌دار در بندر گز؛ کهل در تنکابن.

لمبیر lambir : درختچه‌ای است که در رامیان مای مرز mâmirz نام دارد.
لور lur : نام درختی است در نور و کجور؛ کچف، کچفیا و کچپ در مازندران؛ فسق در
رشت؛ شرم در لاهیجان و شهسوار.

مازو دار / مازی دار mâzi dâr / mâzu : بلوط
مایی گنم mâey gannəm : ذرت

متلی متا / متری متا matli matâ : نام گیاهی است مأکول (نصاب).
مرجی marji : عدس

مرس / درخت راش mers / râš : نام درختی است. نوعی بلوط است. به‌خاطر رنگ مسی
که دارد در مازندران مرس گویند.

مرز واش mar vâš : علف وحشی صحرایی
مرس mæs : نام درختی است. راش. چلر و چلمر در نور.

مر سیر mar sir : نوعی سیر سمی وحشی
مر کلا mer kâlâ : نوعی قارچ / مر گوشک
مسفاک / مسپاک mâspâk : گل رز

مسسک massæk : نام گیاهی است. گلش بیضی و گرد تیخ‌دار و چسبنده است.
ملج malaj : نام درختی است در بهشهر. مازندران؛ لوروت در لاهیجان؛ وزم در آستارا .
قره‌آعاج در ارسباران؛ نارون.

ممرز mamrez : نام درختی است در بهشهر و مازندران؛ مرز هم می‌گویند. تغر در
گرگان؛ اولس در آستارا و توالش. جلم در رامسر و رودسر. شرم در
لاهیجان. مرز در میان‌دره گرگان.

مُنْگلی / مَنگلی / مانگل munguli : گندم نارس
موزی / موزیدار / موزیدار / موزیبار / مازو دار / موزیدار / مازون muzi : درخت بلوط

مهوره / موره murə : نخج، نام گیاهی است یک‌ساله که از آن جارو درست می‌کنند؛
بدبو با شاخه‌های متعدد. ارتفاع تا دو متر. گندواش هم گویند.

میچکا انگیر mičâ anger : انگور ریزدانه آجری‌رنگ

میچکا جمه jəmə : نوعی گل وحشی

میشاک / شیاک: نام گیاهی است. شاهاک نام نوعی برنج است

نم‌دار / نرم‌دار namdâr : نام درختی است در مازندران و گرگان. در آستارا به کیو
نام‌بردار است و کرک‌دار در توالش؛ کف و کفه در رشت.

واش vâš : نوعی علف است.

وانجیل vâanjil : انجیر وحشی

ورگ تلی vərg – e tali : درختچه‌ای است که برگ‌های آن دارای خارهای بلند، میوه‌های
آن به رنگ قرمز است.

ورگ چنگلی vərək-e čangli : نوعی سبزی صحرایی

ورگ دم dem نوعی علف هرز

ورگ لم vėg lam : از مک. گیاه انگلی و خاردار و بالارونده، نوعی پیچک درختی است.

ورگن rgən: سیاه‌تلو

ورمز / ورگید vargid / vamez : علف هرز که کنار شالی درمی‌آید. [نام محصولش که هم‌راه
برنج دست می‌دهد «دلک» می‌گویند یعنی برنج قلبی].

وش vəš : علف یا گیاه کتان. پنبه‌ای که از غوزه رسیده جدا نشده باشد.

ولو / چلم / همیشه valū / čalem : نام گیاهی است که بر روی درخت سبز شود و هر
چهار فصل سبز است. دار دوست. نوعی گیاه چسبنده و بالارونده؛

پیچک درختی

ولولی vəlveli : شوخس در نور و کجور مازندران؛ شب‌خسب در رشت؛ هزار ولک و
شاخوس‌دار در اطراف رشت؛ ویولی و ولولی در مازندران؛ کشکر در آستارا.

ولیک / بلک / ولک / سرخ‌ولیک / شال‌ولیک valik / balak / valak : به ترکی یمشان، زال‌الک.

ون van : در آستارا، ارسباران، نور، کجور، مازندران و زیارت گرگان. ونو در رامیان؛ تسک
در لاهیجان؛ تلک‌چی در رشت؛ زبان‌گنجشک. نوعی بلوط است.

ونی سوزک / ونی سوزن / ونی سوز / ونی سوج vəni souzək : تر تیزک

وینگوم vingum : بادمجان

هف‌کول hafkul : از گیاهان دارویی محلی که زین‌دار هم می‌گویند.

همرز hamərz : جوانه تمشک

همرو hamru : خوج

هلی hali : آلوچه

نام برخی پرندگان مازندران

آرس میچکا ârus mičkâ : نوعی گنجشگ

آروس غاز ârus – e qâz : عروس غاز که از غاز کوچک‌تر است.

آروسک ârusk : پرنده‌ای شبیه گنجشگ

آیل ayl / âl : مرغ انجیرخوار

آییه / اییا ayyâh / ayyâh : نوعی قرقاول

اسپه‌چنک âspæçænæk : توکای سینه‌سفید

اسبه‌زیک ماره âsbæ zik – e mâræ : کبک دری

اسپری âspæri : پرستوی دریایی

آسرت / آتشنی osært otašni : نوعی مرغابی که در دریا، مرداب و رودخانه‌ها است.

اسپریک / اسپریک ماره âspærik / âspærik mâræ : پرستو دریایی

اسپه کینک âspæ king : از پرندگان بومی

اسپه وکا âspe vəkâ : حواصیل؛ لک‌لک سفید

آسی کا o sika : مرغابی

اسپی غاز âspi qâz : غاز خاکستری

اکراس êkrâs : اکراس سیاه؛ مازندران نوعی پرنده

اکرای: نک، اکراس مازندران

آکس گرگ

الم / الم علم واش alam : اردک تاج‌دار

اله alæh : لاشخور. عقاب. در گیلان: آلوغ / آلو

آلی پنجه: نام پرنده آبی؛ شاید به معنای سرخ باشد. سرخ کم‌رنگ

آلی شاه âli šâh: نام پرنده‌ای آبی‌ست.

آکس گرگ:

آبو کل abu kal : اییا

آلیک olik : پرنده آبی

اسپریک / اسپه زیک: به ترکی نر کک

اسپه‌تن سیوبال: لک‌لک
 اسپه‌چنک: توکای سینه سفید
 اسپوی وکا: حواصیل
 اسی تن سیو بال: حواصیل
 اله: لاشخور
 انجیل خوار: انجیر خوار
 انگیروم angirum: پرنده‌ای سبزرنگ، در پلور آمل
 آپنَبک: استون
 او پله: گیلان‌شاه
 او تشنو / اوتشنی / او کرک: پرنده آبی؛ مرغابی
 اوتشنی: یلوه بزرگ
 او تلا: خروس آبی
 أُجری: پی پت
 او چل‌لیک o čällik: پرنده آبی کوچک. به ترکی: جول لوط؛ چالیک؛ سقایک
 او چلیک: سقایک
 اوکا okâ: به گویش گلوگایی: لک‌لک سفید
 او کرک o kærk: مرغابی
 او کرک: یلوه
 او کلاج okəlâj: مرغ ماهی‌خوار؛ قره باکلان
 او کینک زنک / دم لاکن o kig zane / dem lâkən: دم جنبانک
 او مر میچکا omær mičkâ: پرنده کمر گلی جنگلی و صخره‌ای
 او تلا: خروس آبی
 اییا: اییا
 باد لک زن / هوا لک زن: دلیجه
 بازک bâzæk: باسترک؛ توکای باغی
 بازک، در گلوگاه: توکای پشت بلوطی
 باشلک: باشلک
 بالان: مرغابی
 بامشی مرغ bâmæši mærq: مرغابی؛ انقوط (نصاب)
 بری bari: بحری؛ در مازندران نام یکی از انواع قوش یا قرقی

بلبل: بلبل

پچیم خس / پچیم چخ pačim – e xəs/čx : الیکایی

پچیم شخ feskə : فسکه؛ پت؛ پی پت

پرل لا / پلا pərellâ / pəllâ : چنگر (چارخو)؛ به ترکی قشقلداغ / خشتنشار / خشتنارسار و ماغ، پرنده آبی است.

پسپل pespel : پرنده‌ای کوچک‌تر از زیک به رنگ طوسی / چرخ‌ریسک

پشتل pəštəl : سهره جنگلی از خانواده گنجشک؛ سینه‌سرخ

پلامرغ: مرغابی

پلم سرخار / پلم سر میچکا palem sar – e mičkâ/ xâr : از انواع گنجشک که علاقه

فراوان به خوردن میوه آفتی دارد؛ مازندران.

پلنگ سینه paləg senəh : توکای بزرگ

پنبک: جنقله

پنبه‌تیم panbətım : نام پرنده‌ای است. به زبان ترکی پنبوق گفته می‌شود.

پیلک pilək : نام پرنده است.

پیت کله pitkələ : جغد. شاه‌بوف و جغد شب‌گرد در گلوگاه

طاق اشکن tâəškən : سهره نیک‌بزرگ

ترمبی tərəbi : قمری؛ کبوتر چاهی

ترمه termə : نام پرنده آبی ست (نصاب)

ترنگ tərəng : قرقاول

ترنگ فوکاک tərəng fukâk : نوعی لک‌لک؛ حواصیل

تشنی tašni : مرغی که هنوز به مرحله تخم‌گذاری نرسیده؛ دختر ماکیانی

تفاع tufâ : کشیم

تلا / تلاکته telâ / telâ kətə / o telâ : خروس، جوجه‌خروس / بچه‌خروس؛ اوتلا (خروس

پر آبی)؛ اخته تلا: خروس پیر

تیج دم tij dem : اردک دم‌دراز

تیرنگ کوک tirəng – e kuk : دُرَاج

تیرنگ وکا vəkâ : بوتیمار کوچک؛ در گیلان می‌گویند: آب‌کاکایی

جرجران jar jarân : سهره کوهی

جرجری صحرائی jar jari : چکاوک بیابانی

جرجر کان jar jar kân : در گلوگاه، چکاوک بوتنه‌زار

- جنجر jenjer : الیکایی. نوعی گنجشک
 جول jul : پرنده‌ای به نام کورکور عقاب طلایی
 جیکا / میچکا jikâ / mičkâ : گنجشک
 چاله‌خس çâlexəs : چکاوک
 خر پنو xar pənu : بلبل کر
 چارتایی / صحرائی سیکا çartâei : به اندازه یک چهارم اردک / خوتکا
 چایر çâyır : چمن مرغ
 چلچلا çəlçələ : پرستو
 چلیک çəlik : نوعی پرنده؛ کولیک یا خروس کلی شمالی در کنار آبچر، کشت‌زار و
 علفزار، کاکلی بر روی سر دارد.
 چمبلی کوتر çambeli kuter : فاخته
 چپون لوچ‌کر çapun loç kar : مرغ چوپان فریب
 چوک çok : شباهنگ، مرغ حق
 دار کوته نک kotəh nək : دار کوب
 دم لاسکن / لاکن dem lâskan : دم جنبانک
 رش تیکا rašətikâ : توکای خال‌خالی؛ مینای خرمایی‌رنگ
 رک‌رکین rək rəkin : پرنده‌ای که بیش‌تر در مرداب‌ها و آب‌بندان‌ها زندگی می‌کند.
 زرد کشدل zard kəçdəl : سهره زردرنگ کوهی
 زرج zərj : کبک
 زرج بلی zej beli : اردک مرمری
 زرد جیکا zad-e gikâ : پرنده زردپَر
 رشتی کا rašti kâ : توکای قهوه‌ای
 رنگ‌رج rang – e rej : صیاد آبی
 زنجیلک zanjilək : دُمسیجه
 زیاک ziyâk : خروس کولی؛ پرنده‌ای تاج‌دار و نُک‌دراز
 زیک zik : در گلوگاه چرخ‌ریسک؛ صلصل
 زیرکه zcrakəh : پرنده آبی
 سار کپه sâr kapəh : عقاب خاکستری
 ساسی sâsi : مرغ شاخ‌دار
 سپل کش sapəl kəš : گیلار

- سرخ بُلو sərɣ bulo : توکای بال قرمز
 سیکا: اردک
 سرخو sərɣu : آنقوت
 سر سیکا sar sika : اردک صحرائی
 سرخ سیکا sərɣ-e sika : اردک مرمری
 سیکل خوار səkel xâr : صدف خوار
 سنگ تجن sang – e təgn : زاغ بور
 سیلم silam : کبک دری
 شش میل / سرخ کلا šəʃ mil : گیلان شاه. گیلار نوعی مرغابی
 شکروم šəkrum : سار / چکور
 شور تره šor tarəh : چاغ دوغ
 شونه قپین šonə qəpin : شان‌به‌سر
 شووق šuvuq : بوتیمار
 شیشم‌بیک šišəm bik : پرندۀ آبی (نصاب)
 غازند qāzand : انواع پرندۀ حرام‌گوشت
 غشنیک qašnik : قشنیک؛ زاغ؛ کشکرک
 قیلون کش qaylun kaš : صعوره باغی
 کچه تک kačə tək : منقار قاشقی
 کاکایی kâkâei : پرندۀ آبی پشت‌خاکستری؛ نافس
 کرکرا / در تنکابن کراکرو kərəkəra : سبزه‌قبا؛ شقراق
 کرچک karčək : پرندۀ شکاری
 کرک kerk : مرغ تخم‌گذار / مرغ مادر
 کسک / دکنیک kassək : نوعی پرندۀ آبی
 کشتل kəštəl : پرندۀ آبی؛ جورکه
 کشدل kəšdəl : گنجشک برفی
 کشکلک kaškək : زاغ؛ زاغچه
 ککی بود بود kaki bod bod : فاخته
 کمر سیکا kamri sđkâ : تنجه
 کوتر ده koter deh : توکای گلو سیاه یا خاکستری
 کور ائل kor aəl : پرندۀ زنبور خوار

- کوربی kor bi : جغد
- کور فک kor fek : کور ائل؛ پرنده زنبورخوار گلوخرمایی
- کوک kok : کبک
- کو کرک ko kærk : خروس وحشی
- کوکي koki : فاخته / کبوتر جنگلی
- کهو وکا kahu vəkâ : حواصیل خاکستری
- گت جر جری gat jar jari : توکای باغی
- گت جول gat jol : شاه‌باز
- گل خُسک (وشم) gat xussk : چکاوک کاکلی
- گیل خواره gil xarh : الیکایی
- لِمبر lembër : پلیکان؛ غاز؛ مرغ سقا در گیلان lambar گویند.
- لسه‌بال lasəbâl : یلبه، نام پرنده‌ای ست.
- لکی lakki : پرنده‌ای آبی از غاز کوچک‌تر
- لم‌لم‌شور lam lam šur : شبیه فناری
- وکا vəkâ : حفار / لک‌لک پرنده‌ای آبی
- میلا / سیلا milâ : نام پرنده‌ای ست. لک‌لک. به آن «وکا» هم گفته می‌شود.
- نفت‌کینک / گنگ / نفت‌موس (نفت، هم‌ریشه با «نم / نمج / نیک [مرطوب naft king]:
اردک؛ نفت‌کینک (گلوگاه)؛ نفت‌موس: بلونزان، در باتلاق‌ها زیاد است.
- نکه / دنکه nakkə : نام پرنده‌ای
- وپروشت və parušt : پرنده‌ای آبی
- ورده / بنه خاسک / بده‌بده vare : بلدرچین؛ گنجشک صحرائی
- هژده دم / اژده دم hždem : پرنده آبی
- یوری / سیکا / نک: کس سیک yori : نوعی مرغابی

منابع

- ابن اسفندیار؛ *تایخ طبرستان*، به کوشش عباس اقبال، انتشارات پدیده؛ ۱۳۶۶.
- اشرفی، جهانگیر؛ *فرهنگ واژگان تبری؛ احیای کتاب*، ۱۳۸۱.
- باقری ابراهیم؛ *پرندگان در فرهنگ عامه مازندران*؛ ناشر: شلفین.
- شاه‌حسینی و گیلوری، علیرضا و حمزه؛ *فرهنگ واژگان گویش الیکایی*؛ ناشر: حبله‌رود، ۱۳۹۷.
- جواهری و پژوم شریعتی، محمدحسن و پرویز؛ *واژه‌نامه گویش باستانی سمنان*؛ ناشر: آبرخ، ۱۳۸۷.
- شکی، حسین؛ *فرهنگ کتولی*؛ ناشر نشر بنام وابسته به بنیاد میرداماد، ۱۴۰۰.
- کیا، صادق؛ *نصاب طبری / واژه‌نامه طبری*؛ ناشر: ایرانویج، ۱۳۲۶.
- حبیبی، غلام‌رضا؛ *ریحان‌آباد*، ناشر: ارنواز، ۱۳۹۱.
- سلطانی لرکانی، محمود؛ *کجور*، ناشر: آرون، ۱۳۸۳.
- عسکری، علی‌بابا؛ *بهشهر (اشرف‌البلاد)*؛ ناشر: سازمان میراث فرهنگی مازندران.
- مزیدی، اسماعیل؛ *فرهنگ واژگان کتولی*؛ ناشر: مقسم، ۱۴۰۰.
- ملکونف؛ *سفرنامه (۱۸۵۸ و ۱۸۶۰ میلادی)*؛ برگردان: مسعود گلزاری. ناشر: دادجو، ۱۳۶۴.
- ملکی، مهندس رضا؛ *کتاب درخت‌شناسی*. جزوه درسی دانشگاه آزاد.
- منصوریان، علی؛ *سارو*، ناشر: انتشارات جباری، ۱۳۸۹.
- موسوی فولادی، سید رضی؛ *فرهنگ واژگان تبری پولا*؛ حبله‌رود، ۱۴۰۰.
- نجف‌زاده بارفروش، محمدباقر؛ *واژه‌نامه طبری*؛ ۱۳۶۸.
- وندادی، حسین؛ *فرهنگ واژگان مازندرانی*؛ نشر هاوژین، ۱۳۹۸.
- یزدان‌پناه لموکی، طیار؛ *فرهنگ مثل‌های مازندرانی با برابر نهاده‌های ادبیات تمثیلی زبان فارسی*؛ ناشر فرزین، ۱۳۷۶.

درختان رودبار زیتون و کارکرد آنها در زندگی روستایی

دکتر علی علیزاده جوئنی / پژوهش‌گر زبان، ادبیات و فرهنگ گیلان

زندگی جنگل‌نشینان همواره با طبیعت در ارتباط تنگاتنگ بوده است. آنان بخش بزرگی از خوراک خود هم‌چون تره‌ها و سبزی‌ها، قارچ‌ها و میوه‌ها و دانه‌های درختان و گیاهان را مستقیماً از طبیعت فراهم می‌کنند و نیز از خوان گسترده پرندگان و دیگر جانوران طبیعت به اندازه نیاز برداشت می‌کنند. درختان نقش پررنگی در زندگی روستایی دارند. میوه درختان، خوراک روستاییان و برگ آنها خوراک دام‌ها و ستوران آنان است. آنان از تنه و شاخه‌های درختان در ساخت انواع سازه و ابزارهای گوناگون کشاورزی و دام‌داری و زندگی روستایی بهره می‌برند. لاشه‌ها و شاخه‌های خشک درختان را هم برای افروختن اجاق، تنور، یا برای تهیه زغال به کار می‌برند و برای درمان بیماری‌ها هم از میوه و شاخ و برگ درختان استفاده می‌کنند.

این نوشتار کوششی است اگرچه ناکامل در معرفی شماری از مهم‌ترین درختان رودبار که نقش پررنگی در زندگی روستایی دارند. در این نوشتار نخست مهم‌ترین ابزارهای چوبی در زندگی روستاییان رودبار را معرفی می‌کنیم تا وقتی ضمن معرفی درختان از ابزاری نام می‌بریم، برای خوانندگان آشنا باشد. پس از آن به معرفی مهم‌ترین درختان بومی رودبار و کارکرد آنها در مقوله‌های مختلف زندگی روستایی از جمله در ساخت ابزار و فرهنگ غذایی می‌پردازیم و تا اندازه‌ای که ظرفیت مقاله اجازه می‌دهد به نقش آنها در فرهنگ عامه و ادبیات شفاهی رودبار هم اشاره می‌کنیم.

گفتنی است که در دهه‌های اخیر کوچ دادن روستاییان از جنگل‌ها و مراتع و محدود شدن استفاده از جنگل برای حفظ گونه‌های گیاهی و جانوری، موجب بروز تغییراتی در ارتباط میان روستاییان و طبیعت شده است. این عوامل در کنار تداول شیوه‌های نوین زندگی موجب شده که در روستاها هم به پیروی از شهرها، شکل ساخت‌وساز دگرگون شود و نقش گیاهان و درختان در زندگی روستایی محدود شود؛ ولی به هر روی آشنایی با این فرهنگ رو به زوال، کمینه به‌منظور ثبت و ضبط آن برای آیندگان، اهمیت خود را دارا است.

باید در نظر داشت که رودبار پهناورترین شهرستان در استان گیلان است که پوشش گیاهی بخش‌های مختلف آن به دلیل تنوع آب و هوا، جنس خاک و تفاوت ارتفاع از سطح دریا، با هم فرق دارد و از سویی به دلیل فاصله آبادی‌های آن از یک‌دیگر، نام چوب‌افزارها، نام درختان و کارکرد آن‌ها در آن متفاوت است و طبعاً لحاظ کردن همه این تفاوت‌ها در این نوشتار نمی‌گنجد.

ابزارهای چوبی در زندگی روستایی رودبار

هر چوب‌افزار در زندگی روستایی، بسته به کاربری آن از درختان ویژه‌ای فراهم می‌شود؛ ولی پوشش گیاهی و پراکنش درختان در روستاها هم در انتخاب بی‌تأثیر نیست. معیارهایی که در انتخاب نوع درختان برای تهیه چوب‌افزارها لحاظ می‌شود، شامل سختی و استحکام چوب، نرمی و تراش‌پذیری چوب، مقاومت آن در برابر آب، مقاومت آن در برابر حشرات چوب‌خوار، انعطاف و خمش‌پذیری چوب و جز آن‌ها است. به‌طورکلی می‌توان گفت چوب‌هایی که در ساخت‌وساز به‌عنوان تیر، واشون، ستون و نال به‌کار می‌روند، بسیار محکم هستند تا بتوانند فشار وارد را تحمل کنند و در عین حال با توجه به دشواری یا عدم امکان تعویض، در برابر حشرات هم حتی‌المقدور مقاوم باشند. سبکی چوب در ابزارهایی که نیاز به بلند کردن پیوسته دارند، مورد توجه قرار می‌گیرد. خمش‌پذیری چوب‌هایی که در فرایند ساخت ابزار به آن‌ها قوس داده می‌شود و نیز چوب‌های بلندی که پیوسته با آن‌ها ضربه وارد می‌کنند مورد توجه است. ابزارهایی که در محیط نم‌ناک یا در آب مورد استفاده قرار می‌گیرند، عمدتاً از چوب‌های روغنی که در برابر آب مقاوم هستند یا چوب‌هایی که با آب سازگار هستند و زود نمی‌پوسند ساخته می‌شوند. برای ساخت ابزارهایی که از طریق تراشیدن و خالی کردن تنه درخت ساخته می‌شوند، معمولاً از چوب‌های نرم استفاده می‌شود. برای هیزم و زغال مرغوب نیز غالباً از چوب‌های روغنی و چوب‌هایی که بافت سخت و متراکمی دارند و آتش آن‌ها پایدارتر است، استفاده می‌شود.

اجار (ajâr/ejâr): چوب‌های بلند، باریک و قابل انعطافی که کارکردهای متنوعی دارند: با آن‌ها باغ یا محوطه خانه را پرچین می‌کنند؛ از آن‌ها برای بافتن دیواره طویله چوبی گوساله‌ها در فصل گرما (گاچه) یا در ساخت پاره و کومه استفاده می‌کنند؛ با آن‌ها روی تیم بجار را می‌پوشانند یا در هنگام خرمن کردن محصول، در برابر وزش باد، از آن‌ها پرچینی دیوارمانند می‌سازند و... اجار را بیش‌تر از چوب اوسند، الاش، سغ، تیت یا انجیل فراهم می‌کنند.

بلنگ (belang): نوعی چنگک چوبی دوشاخه که برای حمل بوته‌های خار کوهی به‌کار می‌رود و نیز نوعی چنگک چوبی دو، سه یا چهارشاخه که برای باد دادن گندم، جو و شالی در هنگام خرمن به‌کار می‌رود. بلنگ را بیش‌تر از چوب تادار که در عین محکمی، سبک و خمش‌پذیر است و در نبود آن از سغ، لی یا تل کوچی می‌گیرند که چوب آن‌ها خمش داشته باشد و شکل چنگک را ببذیرد.

پادوش (pâduš): قطعه چوبی که در یک سمت آن سوراخی تعبیه شده است که دسته بیل را از این سوراخ می‌گذرانند و این پاره چوب را بالای تیغه راست بیل قرار می‌دهند تا هنگام برش زدن گل، پا روی آن بگذارند و فشار وارد کنند. در گیلکی آن را پاچو می‌گویند. پادوش را بیش‌تر از چوب‌های محکمی مانند سغ، تیت یا لی می‌گیرند.

پارو (pâru): ابزاری برای رفتن برف، باد دادن گندم، جو و شالی پس از خرمن، پاشیدن نمک روی بام و... که آن را بیش‌تر از درخت الاش می‌گیرند که سبک است و تراش دادن آن آسان است. گاه از تل کوچی هم پارو می‌تراشند.

پاکینه (pâkine / پاکونه (pâkune): کنده‌ها یا چوب‌های با قطر کمینه ۲۵ سانتی‌متر که آن‌ها را به‌عنوان پایه در زیر ساختمان‌ها و سازه‌های چوبی در زمین چال می‌کنند (سرتیپ‌پور، ۱۳۶۹:۱۴۷ و بشرا، ۱۴۰۰:۷۷ و شوقی، ۱۳۹۶:۳۸). روی پاکینه، تیرچه‌های افقی (نال) و روی نال‌ها ستون و روی ستون‌ها نال‌های بالایی را نصب می‌کنند و پس از آن ساختمان چوبی را سربندی می‌کنند. این پایه‌ها باید در عین استحکام، در برابر آب هم مقاوم باشند و از این رو بیش‌تر از چوب‌های زه، زربین و در نبود آن‌ها از مازو، سغ، اوسند و... استفاده می‌شود.

پایه (pâye): تیرچه‌های چوبی به قطر تقریبی ۱۰ تا ۱۵ سانتی‌متر و به ارتفاع تقریبی ۱/۵ تا ۲ متر که گرداگرد زمین و باغ در خاک فرو می‌کنند و میان آن‌ها را با شاخه‌های درختان، اجار یا ترکه‌های بافته شده پر کرده یا با توری فلزی محصور می‌کنند. گاهی این پایه‌ها را تنها به نشانه خط مرزی میان دو زمین در خاک می‌کارند. این پایه‌ها را معمولاً از

چوب‌های سخت فراهم می‌کنند که ماندگاری بیش‌تری دارند. برای پایه‌هایی که در شالی‌زار به کار می‌رود، معمولاً از چوب‌های مقاوم در برابر آب استفاده می‌شود. پایه را بیش‌تر از چوب زربین، زه، اوسند یا مازو فراهم می‌کنند. امروزه پایه‌های آهنی را هم به کار می‌برند.

پردو (pal / pordu / pardu): تخته‌هایی نامنظم که با تبر و به کمک شَل (گوه) از درختان جدا کرده، آن‌ها را روی تیر و واشون‌ها هنگام سربندی ساختمان و نیز آن‌ها را زیر سقف تلار و سقف اتاق‌ها میخ‌کوب می‌کردند. بعدها تخته‌های منظمی که با اندازه مشخص به وسیله اره برقی برش داده می‌شد، جای‌گزین پردو شد. پردو بیش‌تر از مازو یا زربین و در نبود آن‌ها از الاش فراهم می‌شد.

پیش‌کاول (piškâvel): تخته‌ای قوس‌دار که به ورزا یا اسب می‌بندند و با آن شالی‌زار را پس از شخم هموار و صاف می‌کنند. پیش‌کاول را بیش‌تر از کئول یا لی می‌تراشند؛ اما چون فشار چندانی به آن نمی‌آید از چوب‌های دیگر هم می‌توان ساخت. گفتنی است که در برخی گویش‌ها گاجمه را که ابزار شخم در شالی‌زار است، پیش‌کاول می‌گویند.

تبی (tabay) و **تبعه** (tabəjə): تنگ یا طبق چوبی که برای پاک کردن حبوبات به کار می‌رود. آن را بیش‌تر از تنه بلس (افرا) یا سغ می‌تراشند.

تخته (taxte): برش‌هایی از چوب با طول چند متر و عرض تقریبی ۲۰ تا ۳۰ سانتی‌متر و قطر تقریبی ۳ سانتی‌متر که آن‌ها را روی تیرچه‌های چوبی ساختمان در سربندی میخ می‌کردند و فاصله آن‌ها را با گیاه پرند می‌پوشاندند و روی آن را کاه‌گل می‌کردند. هم‌چنین تلار (بالکن) سازه‌های چوبی هم یک‌سره تخته‌پوش بود. تخته را بیش‌تر از اره کردن و ایجاد برش طولی در تنه سغ، مازو، فغ و گاه الاش، توسه و پلت فراهم می‌کردند. در قدیم که ابزار فراهم کردن تخته‌های بلند وجود نداشت، از لَتِ تخته یا تخته‌پوشِ تخته استفاده می‌کردند که آن‌ها را با کماغ و شل از تنه درختان فراهم می‌کردند و بلندی آن‌ها معمولاً از یک متر بیش‌تر نمی‌شد.

تیر (tir)، **دشن** (dašon) // **واشون** (vâšon): برش‌هایی که با شَل و کماغ از تنه درختان فراهم کرده، آن‌ها را برای مسقف کردن ساختمان به کار می‌برند. تیر بلندتر و قطورتر است و برای سربندی سازه به کار می‌رود، واشون کوتاه‌تر و نازک‌تر است و از آن برای سربندی ایوان و تلار استفاده می‌شود. برای تیر و واشون، از زربین، اورس، مازو، سغ، تا، لی و الاش استفاده می‌کنند.

جفت (joft / jet / یو (یوغ)) yu): شاخه ستبری تراشیده از درخت است که آن را روی گردن دو ورزا یا بیش‌تر می‌نهند و آن‌ها را با هم جفت می‌کنند تا در شخم زدن زمین

درختان رودبار زیتون و کارکرد آن‌ها در زندگی روستایی □ ۵۵۳

یا خرمن کردن محصول در کنار هم کار کنند. جفت یا یوغ بیش‌تر از تیت، تا، سغ، مازو یا الاش فراهم می‌شد.

چرک (čark): سبدي کوچک که آن را معمولاً از ترکه‌های انار یا وه می‌بافتند و امروزه سبدهای پلاستیکی به جای آن به کار می‌رود. در گیلکی آن را چلک (čalk) می‌گویند. چپی (čapi) و سَبّه (sabbe) هم از دیگر انواع سبدهای بافتنی هستند که اندازه و کاربری آن‌ها متفاوت است.

خش (xeš) / لَت (lat) خیش: تنه درخت یا شاخه‌ای ستبر به طول تقریبی سه متر با نوکی سرکج که قطعه فلزی نوک تیزی به نام گاوآهن به آن وصل می‌شود. اگر با یک ورزا شخم بزنند، خش را با لُو به ورزا وصل می‌کنند و اگر با دو ورزا شخم بزنند، خش به جفت وصل می‌شود. خش بیش‌تر از تیت، سغ، فغ، مازو و در نبود آن‌ها از الاش فراهم می‌شد. البته امروزه بیش‌تر با تراکتور شخم می‌زنند.

دس چو (das e ču): چوب‌دستی یا عصا که هم افراد کلان‌سال از آن برای راه رفتن بهره می‌گیرند و هم ابزار دفاعی روستاییان در برابر جانوران وحشی و هم جنگ‌افزار آنان در چوچنگ است. رقص با آن به نام چورقص در برخی آبادی‌های رودبار مرسوم است. دس چو باید در عین سبکی، محکم باشد و به آسانی نشکند، از این رو بیش‌تر آن را از تنه نهال کندز، سالف یا گتو فراهم می‌کنند. نهال را بریده، دقایقی روی آتش تنور یا کله برشته می‌کنند و مدتی در خمیری که از خاکستر چوب یا پهن گاو فراهم کرده‌اند، می‌گذارند تا رنگ ثابت و ماندگاری بگیرد.

دُمبه (dombe) / دسته (daste): مانند دسته داس، بیل و کلنگ عمدتاً از چوب‌های مقاوم به‌ویژه چوب سغ، تیت و تل کوچی فراهم می‌شد.

دیوک (divak) / دیوی (divay): ظرفی چوبی که وسط آن را کنده بودند و در آن گندم، شالی، سنگ نمک و... را با هاونگ می‌کوبیدند. امروزه در شهرها نوع فلزی و کوچک آن برای کوبیدن زعفران و... به کار می‌رود که آن ظرف فلزی یا سنگی کوچک را در فارسی، هاون و ابزار کوفتن را دسته هاون می‌گویند. دیوک بیش‌تر از چوب‌های گره‌دار سغ فراهم می‌شد که از سخت‌ترین چوب‌ها است.

ره (re): چوبی راست و باریک و بلند به طول تقریبی سه تا ده متر که برای فرو ریختن زیتون و گردو از درخت به کار می‌رود. ره باید در عین استحکام قابل انعطاف و حتی‌المقدور سبک باشد. گاه قسمت پایینی ره، قلاب‌مانند است که به آن کتر می‌گویند و با آن شاخه‌های دور از دست‌رس درختان را پیش می‌کشند. ره را بیش‌تر از کیش، سالف، فغ، سغ

یا لی می‌گیرند. دس ره یا ره‌های کوچک را هم بیش‌تر از انار می‌گیرند. ره را روی آتش کله یا تنور برشته می‌کنند، سپس چندی در آب قرار می‌دهند. وه و مازو به دلیل شکنندگی چندان برای ره مناسب نیست.

سَبّه (sabbe): سبدهی بزرگ و جادار که بیش‌تر از شیش یا شوش (ترکه و پاچوش) وه، اوسند، به‌ویژه انار می‌بافتند. گاه فاصله ترکه‌ها را با برش‌هایی از ساقه لله (گیاه نی یا قمیش) پر می‌کردند. آن را به دوش می‌آویختند و برای چیدن و حمل میوه‌هایی هم‌چون انار، انجیر و انگور یا برای حمل گاه یا کود حیوانی به‌کار می‌بردند. گاه دو سَبّه را هم‌چون خورجین در دو سمت چهارپا می‌بستند و بار را حمل می‌کردند. برخی سبدها گنجایش ۵۰ کیلو بار میوه را داشت.

ستون (sotun) و نال (nâl): در ساخت سازه، تیرچه‌هایی که به‌صورت عمودی به‌کار می‌روند را ستون و آن‌هایی را که به‌صورت افقی زیر یا روی ستون‌ها میخ‌کوب می‌کنند، نال می‌گویند. استحکام و پایایی ستون و نال اهمیت فراوان دارد؛ از این رو آن‌ها را بیش‌تر از زرین، سغ، لی و مازو فراهم می‌کنند.

سغ (seq) / بلسک (belesk) / میل (mil): سیخ کباب. وقتی سیخ فلزی برای کباب کردن در دسترس نبود، معمولاً از شاخه‌های تر درختان به‌ویژه ترکه‌های انار و گاه آلو استفاده می‌کردند.

سنه‌چو (seneču) / سناچو (senâču) / سمه‌چو (semaču): دو ترکه چوب قدری خمیده به طول ۶۰ تا ۷۰ سانتی‌متر که از سوراخ جفت (یوغ) در دو طرف گردن ورزا رد می‌شوند و به‌وسیله «سنه‌چو رشته» در زیر گردن ورزا به هم وصل می‌شوند تا ورزا هنگام شخم زدن یا خرمن کردن، از جفت جدا نشود. سنه‌چو را بیش‌تر از کندس، سالف یا گتو فراهم می‌کردند، آن را بر آتش برشته می‌کردند و قوس می‌دادند.

شیش (šiš) / شوش (šuš)، شلمب (šalemb) یا شلمبه (šalemba): ترکه‌های باریک انار، زیتون، به، بید یا آلو. این چوب‌ها برای راندن دام‌ها هم به‌کار می‌رفت. هم‌چنین این ترکه‌ها به‌ویژه ترکه‌های انار را به‌جای میل‌های بافتنی امروزی برای بافتن جوراب یا تیره به کار می‌بردند که به این میل‌ها گُندوج می‌گفتند. این ترکه‌ها را هم‌چنین ملاها در مکتب‌خانه‌ها برای تنبیه به‌کار می‌بردند و چوب فلک کردن همان بود.

سندوق (sondoq): صندوق که انواع مختلفی داشت. نوعی از آن به عنوان سیلوی چوبی غلات برای نگهداری بلندمدت گندم، جو و شالی به‌کار می‌رفت که بسیار بزرگ و جادار بود و در یک اتاق از طبقه زیرین خانه یا روی ایوان خانه قرار داده می‌شد. بلندی این صندوق‌ها

درختان رودبار زیتون و کارکرد آن‌ها در زندگی روستایی □ ۵۵۵

بسته به بزرگی اتاق به دو متر یا بیشتر و طول و عرض آن‌ها به دو، سه یا چهار متر می‌رسید و جابه‌جایی آن‌ها نیاز به چند مرد تنومند داشت. صندوق را بیش‌تر از سغ می‌ساختند.

قندلاک (qand e lâk): کاسه‌ای تراشیده شده از چوب که یک برآمدگی استوانه‌ای در وسط آن تعبیه شده است. در قدیم، کله‌قند را روی استوانه وسط می‌گذاشتند و قند را با قندشکن روی آن می‌شکستند و قندهای شکسته شده را در کاسه ریخته، سپس به قندان و... منتقل می‌کردند. قندلاک را بیش‌تر از چوب بلس، ووز، سغ، لی (اوجا) یا ملج می‌تراشیدند.

کتره (katere): کفگیر و آوگاردون (âvgârdon): ملاقه و نیز قاشق چوبی را بیش‌تر از چوب بلس (افرا) یا الاش فراهم می‌کردند.

کماغ (komâq) یا فوگو (fokku): پتک تمام چوبی که برای کوبیدن پایه‌های چوبی و... به کار می‌رفت. چون استحکام آن اهمیت داشت. معمولاً آن را از نره‌درختان سخت مانند سغ می‌گرفتند. در گیلکی آن را تُخماغ هم می‌گویند.

گاجمه (gâjeme): ابزاری چوبی برای شخم زدن شالی‌زار که معمولاً به یک ورزا وصل می‌شود. در جلگه گیلان آن را به اسب هم می‌بندند. گاجمه مرکب از چندین قطعه است و دارای فرمان و گاوآهن است. آن را معمولاً از سغ، اوسند، فغ، تیت، ووز یا پلت فراهم می‌کنند. گاجمه را در جلگه گیلان، خیش و کاول هم می‌گویند. (طاهری، ۱۳۹۲: ۲۱) البته امروزه شالی‌زار را بیش‌تر با تیلر شخم می‌زنند.

گوشتکو (guşteku): طبق چوبی که در آن با سنگ گردی که در مشت جا می‌دهند (دس سنگ) گردو می‌سابند، در آن گوجه سبز می‌شکنند و الودشکنی درست می‌کنند، در آن با ساطور، گوشت یا سبزی را می‌کوبند و خرد می‌کنند. اعضای خانواده برخی غذاها از جمله جوکولاکویی را هم با دست درون گوشتکو می‌خورند. گوشتکو را بیش‌تر از چوب‌های سخت مانند سغ یا بلس (افرا) فراهم می‌کردند. گیلک‌ها بیش‌تر از نمیار که طبقی سفالی است برای ساییدن گردو و... استفاده می‌کردند.

لار (lâr): تنه تهی شده درختان به طول پنج تا شش متر و به عرض تقریبی نیم‌متر که در آن آب می‌ریزند و آن را در ارتفاعات در نزدیکی چراگاه دام‌ها مستقر می‌کنند و آب چشمه را به درون آن منتقل می‌کنند. معمولاً لار را به چند پله (حوض) با طول تقریبی نیم‌متر تقسیم می‌کنند و میان حوضچه‌ها دیواره‌های چوبی باقی می‌گذارند. لار را بیش‌تر از

مازو، شال یا توسه فراهم می‌کردند؛ به‌ویژه توسه که هم تراش‌پذیر و هم با آب سازگار است. در برخی آبادی‌ها لار را ناو می‌گویند.

لافند (lâfond): طناب یا ریسمان که کارکردهای متفاوتی داشت. در نبود طناب‌های پلاستیکی و کنفی، پوست کئول، تیت، لی و گاه رَز انگور را به‌کار می‌بردند. البته از ساقه‌های برنج و ساقه‌های گیاه له (لیق) هم که در شالی‌زارها فراوان می‌روید، لافند می‌یافتند.

لَت (lat): تخته‌های کوچک مستطیل شکل چوبی که به‌عنوان پوشش سقف ساختمان و برای جلوگیری از نفوذ برف و باران به‌کار می‌برند. لَت معمولاً از چوب مازو تهیه می‌شود که در برابر آب مقاومت بالایی دارد. امروزه در بخش‌های پرباران گیلان، خانه‌هایی که پوشش لَت یا سفال دارند، کم‌تر دیده می‌شوند و بیش‌تر خانه‌ها پوشش ایرانی‌ت و به‌ویژه حلب دارند. لَت هم‌چنین به تخته‌های پوشش سقف سازه یا پوشش تلار و... هم گفته می‌شود.

لَو (lav): ابزاری چوبی شبیه به عدد ۸ با زاویه تقریبی هفتاد درجه که وقتی از یک ورزا به تنهایی برای شخم زدن شالی‌زار استفاده می‌کنند، آن را پشت دوش (گَرده) ورزا قرار می‌دهند. لَو در هر طرف دو سوراخ دارد. سوراخ اولی (بیرونی) از هر طرف، به‌واسطه سینه‌چو به گردن ورزا وصل می‌شود و دو سینه‌چو با سینه‌چو رشته به هم گره می‌خورند تا سرِ ورزا از آن بیرون نیاید. سوراخ دوم از هر دو طرفِ لَو با طناب به خیش، پیش‌کاول یا گاجمه وصل می‌شود و بدین ترتیب شالی‌زار را با تک ورزا شخم می‌زنند. لَو را معمولاً از چوب زربین، تیت، سغ، چیت، که یا پلت فراهم می‌کردند. لَو را چنان‌که طاهری آورده است در جلگه گیلان، لَپ (lap) و جَت (jet) هم می‌گویند. (۱۹:۱۳۹۲)

نَجاق (nejâq): چوبی نوک‌تیز برای راندن دام‌ها و ستوران که گاه به نوک آن میخی هم می‌زدند که برای حیوان دردآورتر باشد. نَجاق را بیش‌تر از چوب سالف، الو، کندز، زه یا گتو می‌گیرند، که همگی محکم هستند و بافت متراکمی دارند.

ناو (nâv): تنه تهی شده درخت که در آن برای دام‌ها جو و... می‌ریزند. در نوع خاصی از آن اره یا انگور را می‌کوبند تا از آن دوشاب بگیرند. ناو را بیش‌تر از توسه یا شال می‌تراشند. در برخی آبادی‌ها آوندی را که در آن برای دام‌ها آب می‌ریزند و ما آن را به نام لار آوردیم، ناو می‌گویند.

نون لاک (no:n e lâk): لاوک‌نان، ظرفی لگن‌مانند برای نگهداری نان که امروزه ظروف پلاستیکی درپوش‌دار جای‌گزین آن شده است. آن را بیش‌تر از بلس، لی (اوجا)، ملج یا سغ می‌تراشیدند.

درختان رودبار

بخش بزرگی از خاک گیلان را جنگل‌ها تشکیل می‌دهند. تراکم جنگل در گیلان چندان است که خودزکو گیلان را جنگل مسکون نامیده است. (۵۹:۱۳۸۴) جنگل‌های گیلان در زمره جنگل‌های هیرکانی هستند. در تقسیم جغرافیای رویش‌های ایرانی، چهار منطقه نام‌بردنی است: منطقه خزری یا هیرکانی، منطقه ایران-تورانی، منطقه زاگرسی و منطقه خلیج-عمانی. طبق مطالعات زمین‌شناسی، در طی دوره‌های میوسن و پلیوسن دوران سوم، سرمای فزاینده سراسر جهان را در بر گرفته که سرانجام در عصر یخبندان چهارم به اوج خود رسیده است. در نتیجه این یخبندان، بخش‌های وسیعی از پوشش گیاهی جهان نابود و منقرض شده است، اما در مناطقی محدود از جمله در سواحل جنوب شرقی دریای سیاه و در جنوب دریای کاسپین، منطقه‌ای جنگلی از سرمای دوران سوم جان به در برده است. این منطقه که همراه با مناطق جنگلی مشابهی از شمال آمریکا و شرق آسیا دست نخورده باقی مانده‌اند، زونی از درختان خزان‌شونده دوران سوم را تشکیل می‌دهند. حوزه رویشی هیرکانی با سلسله جبال البرز از فلات ایران جدا می‌شود. در مقابل ناحیه کرانه دریای خزر که تا ارتفاع ۲۰۰۰-۲۵۰۰ متر از پوشش جنگلی درختان پهن‌برگ برخوردارند، ناحیه جنوبی فاقد جنگل بوده و پوشش استپی و استپی کوهستانی دارند. جنگل‌های هیرکانی به شکل کمانی است که از لنکران قفقاز تا گیلان، مازندران و گرگان را در بر می‌گیرد. (بخشی، ۱۳۸۶: ۲۷-۳۱)

بی‌گمان پیش از رواج کشت برنج، چای و مرکبات در دشت گیلان، درصد جنگل و درختان جنگلی بسیار بیش‌تر از امروز بود. به‌ویژه توسعه شالی‌زارها در گیلان همواره با تخریب جنگل‌ها همراه بوده است؛ به گونه‌ای که امروزه جنگل‌ها بیش‌تر در ارتفاعات گیلان دیده می‌شود. ثابتی یکی از عوامل تخریب بافت جنگلی کرانه‌های کاسپین را مهاجرت مردم جنگل‌نشین به شهرهای ساحلی دانسته است: «اینان به‌منظور ایجاد مزارع و مراتع، ناچار به جنگل‌های جلگه‌ای تجاوز کرده... جامعه‌های توسکا، سفیدپلت و لرک را برای مزارع برنج و شالی‌زار در نظر گرفته‌اند و با وارد شدن چای به ایران، جامعه‌های بلوط و شمشاد از گیلان تا چالوس و نوشهر را... به باغ‌های چای تبدیل کرده‌اند.» (۳۰:۱۳۷۳)

باید در نظر داشت که برخی درختان که امروزه در گیلان و در رودبار به چشم می‌خورند، بومی نیستند. از جمله درخت صنوبر که امروزه با مقاصد اقتصادی به وفور در جلگه گیلان کشت می‌شود، در گذشته چندان در گیلان مشاهده نمی‌شد و یا برخی درختان کاج با برگ‌های سوزنی که امروزه در بخش‌هایی از گیلان دیده می‌شوند در گذشته در این منطقه وجود نداشته‌اند و طبعاً پیشینه‌ای در زندگی روستایی ندارند. خودزکو که

قریب به ۱۸۰ سال پیش در گیلان حضور داشته، در گزارش خود متذکر شده است که در هیچ بخشی از جنگل‌های حاشیه مرتفع دریای کاسپین، کاج و صنوبر وجود ندارد. (۷۲:۱۳۸۴)

در این‌جا به معرفی مهم‌ترین درختان رودبار و نقش آن‌ها در زندگی روستاییان می‌پردازیم.

اربه (arbe)، اربا (arbâ) یا اروا (arvâ): درخت خرمالوی وحشی، هم از این‌رو آن را به عنوان پایه برای پیوند خرمالو به کار می‌برند. اربه با نام علمی *diyospiros lotus* در رامسر خرما، در نور، کهلو و در آستارا امبر خوانده می‌شود. در گیلکی رشت و در تالشی جنوبی آن را اربا (arbâ) (مرعشی، ۵۹:۱۳۸۲ و نصرتی، ۱۷۵:۱۳۹۶) و در فارسی «خرمندی» می‌گویند. ثابتی آورده است که این درخت از قسمت‌های ساحلی دریای کاسپین تا ارتفاع ۱۱۰۰ متر از آستارا تا گرگان دیده می‌شود. (۳۱۴:۱۳۷۳) چوب اربه سخت و محکم است. میوه آن کوچک‌تر از خرمالو و تقریباً به اندازه گیلاس است. اربه کال، سبز و گس و اربه رسیده زرد و قهوه‌ای، آبدار، شیرین و خوش‌مزه است و از آن هم‌چون انگور، دوشاب می‌گیرند. برای تهیه دوشاب، میوه اربه را در آوندهایی به نام ناو می‌کوبند، شیره آن را در دیگ می‌پزند و از خاک سفید یا خاکستر چوب برای صاف کردن آن استفاده می‌کنند. در بسیاری آبادی‌های گیلان اربه دوشاو را به‌ویژه در زمستان روی برف پانخورده می‌ریزند و می‌خورند. ضیایی آورده است که میوه اربه زنبورهای عسل را جذب می‌کند. (۶۳:۱۴۰۱) خرس و پرندگان هم علاقه بسیار به میوه آن نشان می‌دهند. درخت اربه در مناطق جلگه‌ای گیلان تا مناطق جنگلی و دامنه‌های کوهستانی رودبار دیده می‌شود؛ ولی در مناطق مرتفع بیلاقی و سردسیر به چشم نمی‌خورد.

الاش (elâš) یا راج (râj): درخت راش، درختی است جنگلی، خودرو، سایه‌دوست، دوست‌دار رطوبت با پوستی صاف که در جنگل‌های مرتفع ضلع غربی و شرقی رودبار فراوان دیده می‌شود. الاش از خانواده فاگوس *fagus* است و نام علمی آن *fagus orinietalis* است. در گیلکی رشت به آن راش (râš) یا راج (râj)، در تالشی جنوبی آلاش (alâš) (نصرتی، ۱۱۳:۱۳۹۶) و در مازندران مرس *mors* می‌گویند. در منجیل و در جیرنده رودبار راج (râj) (شوقی، ۹۵:۱۳۹۶) می‌گویند. به‌نظر می‌رسد نام روستای راجین رودبار با نام رسمی راجعون، از همین راج گرفته شده باشد. تنه راش، راست بالا می‌رود و بسیار قد می‌کشد. مظفریان آورده است که بلندی آن ممکن است به ۵۰ متر برسد (۲۷۵:۱۳۸۳)، هم از این رو «الاش‌دار» در رودبار استعاره برای اشخاص قدبلند و تنومند به کار می‌رود. الاش هم‌چون گردو گوشواره می‌کند و میوه فندق‌مانندی (الاش‌دونه) دارد که مقوی است و به مصرف

درختان رودبار زیتون و کارکرد آن‌ها در زندگی روستایی □ ۵۵۹

انسان و نیز جانوران از جمله سنجاب و پرندگان می‌رسد. ثابتی آورده است که نام علمی راش *fagus*، از واژه یونانی *phago* به معنای «خوراکی» مشتق شده است که به خوراکی بودن دانه‌های این درخت اشاره دارد. (۳۵۲:۱۳۷۳)

این درخت در ایران در ارتفاعات کوه‌های البرز انتشار دارد و از آستارا، طوالش، دیلمان تا کلاردشت، نور، کجور و گرگان دیده می‌شود و گاه در میان‌بندان و دامنه‌های پست در ارتفاع ۸۰ متری نور هم دیده می‌شود. (همان: ۳۵۳) روی تنه راش معمولاً قارچ‌هایی خوراکی درمی‌آید که به آن راش‌میش می‌گویند. دام‌ها علاقه چندانی به خوردن برگ راش نشان نمی‌دهند و تا ناچار نباشند از آن نمی‌خورند. چوب آن شکننده است و به کار دسته‌داس و بیل و... نمی‌آید؛ اما چون آسان تراش می‌خورد، گاه در ساخت صندوق چوبی، کتبه، آوگاردون، قاشق و... از آن بهره می‌برند. الاش و مازو از یک خانواده و از مهم‌ترین درختان جنگلی ایران به‌شمار می‌روند که چوب آن‌ها مصارف صنعتی دارد. (بخشی، ۱۳۸۶: ۹۶)

در معماری سنتی رودبار، تنه الاش را برای پوشش سقف خانه به‌کار می‌برند. پل یا پردو را بیش‌تر از چوب زربین و مازو می‌گرفتند و گاه چوب الاش را هم برای تخته‌کوب کردن تلامر و برای پوشاندن روی تیرها به‌کار می‌بردند. گاه از الاش، جفت، خش و گاجمه هم فراهم می‌کردند. در جیرنده شاخه‌های الاش را به‌صورت آجار برای ساخت چپر دور باغ یا محوطه خانه به‌کار می‌برند. (شوقی، ۱۳۹۶: ۶۲) چوب راش بهترین گزینه برای ساخت پارو است. هیزم الاش مرغوب است. روستاییان هیزم‌های کف جنگل را در قدیم با چهارپا و در چند دهه گذشته با وانت‌بار به روستا حمل می‌کردند و برای افروختن تنور و کله (اجاق) از آن‌ها استفاده می‌کردند که با گازکشی روستاها و صنعتی شدن نانوایی‌های روستایی، این سنت کم‌رنگ شد.

الو (əlu) یا آلی (əli): درخت آلو از خانواده رزاسه *rosaceae* با نام علمی *prunus divaricata* که در گیلکی آن را خالو (*xālu*)، خلی (*xali*)، خالی (*xāli*)، هلی (*hali*) و خلی (*xoli*) (ستوده، ۱۳۹۵: ۱۲۲) و در تالشی (*xarü*) (نصرتی، ۱۳۹۶: ۱۱۴) می‌گویند. الو گونه‌های مختلفی دارد از جمله گاو الو که میوه آن درشت است. نوع وحشی و خودرو درخت آلو درختچه یا درختی خاردار است و میوه ریز، کم‌آب و بسیار ترشی دارد که به نام بر الو خوانده می‌شود که در قدیم ضمن استفاده خوراکی، از آن‌ها ترشی (رب آلو) هم فراهم می‌کردند. آلوی سبز و نارس هم در زندگی روستایی قدیم در تهیه خورشت‌های ترش محلی از جمله «مایه بره» به کار می‌رفت. چوب آلو سخت و محکم است. برگ آلو خوراک

دام‌ها به‌ویژه بز و گوسفند است. خداینده آورده است که در قدیم، بنا بر یک باور، در چهارشنبه‌سوری با الی‌شیش (ترکه‌آلو) کودکان لاغر را می‌زدند تا فربه شوند. (۱۵۸:۱۴۰۰)

امبرو (amboru) یا اربو (arbu): درخت گلابی وحشی، درختی خودرو و خاردار که در مناطق جلگه‌ای تا مرتفع کوهستانی می‌روید. می‌توان به پایه امبرو، خُج و گلابی را پیوند زد. نباید امبرو یا اربو را با اربه یا اربا (خرمالوی جنگلی) که شباهت اسمی دارند، اشتباه گرفت. در عین حال امبرو از خُج که نوعی گلابی وحشی است، جدا است. میوه امبرو تقریباً به اندازه میوه گیلاس است، ولی میوه خُج بزرگ و گاه گرد و گاه گلابی شکل است و اندازه آن معمولاً قدری کوچک‌تر از سیب یا گلابی است. امبرو را در لویه امبرو (amboru (خوشدل، ۱۳۹۸:۱۲۱)، در جیرنده امبوروت (amburut (شوقی، ۱۳۹۶:۱۱)، در راجون اربو (arbu (میرزایی راجعونی، ۱۴۰۰:۳۸) و در گیلکی ارباخوج (arbâxuj (مرعشی، ۱۳۸۲:۶۰) گویند. میوه آن که اوایل تا میانه‌های پاییز می‌رسد و به رنگ قهوه‌ای درمی‌آید شیرینی ملایمی دارد، ولی خشک و کم‌آب و تا اندازه‌ای گس است. میوه آن خوراک جانوران از جمله خرس‌ها هم هست. امبرو خود چندگونه است. از امبرو هم دوشاب می‌گیرند که هم‌چون دوشاب ازگیل قدری گس است و شیرینی و محبوبیت اربه دوشاو و انگیردوشاو را ندارد.

انار (anâr): درخت انار با نام علمی *punica granatum* از درختان برگ‌ریز دارای گل‌هایی به رنگ سرخ و میوه‌ای پرده‌دار و آب‌دار است. این درخت تقریباً در همه‌جای رودبار دیده می‌شود. چوب انار متراکم و محکم است، ولی معمولاً تنه آن چندان قطور نیست و شاخه‌های آن هم چندان بلند نیست. از چوب انار کتر (kater) و ره‌های کوچک می‌گیرند که برای فرو ریختن زیتون به‌کار می‌رود. گیلک‌ها از آن جاکوب هم می‌گیرند. پاجوش‌ها و ترکه‌های انار موسوم به شوش، شیش یا شلمب یا شلمبه را که از انعطاف و خمش خوبی برخوردارند، برای بافتن سبّه (sabbe) و چرک (čark) به‌کار می‌بردند. هم‌چنین از آن‌ها به‌عنوان سیخ کباب و میل بافتنی و پنج‌میل استفاده می‌کردند و با آن‌ها پاتنی، جوراب، دست‌کش، تیره و... می‌بافتند. هم‌چنین این ترکه‌ها را برای پرچین کردن باغچه و باغ هم به‌کار می‌بردند به این صورت که ترکه‌ها را در فاصله میان پایه‌های عمودی، یکی زیر و یکی رو می‌بافتند. در مکتب‌خانه‌های قدیم، پاجوش‌های انار و زیتون را ملاها برای تنبیه و چوب فلک کردن بچه‌ها به‌کار می‌بردند. (خداینده، ۱۴۰۰:۶۰) آموزگاران هم در مدارس قدیم آن‌ها را برای تنبیه دانش‌آموزان به‌کار می‌بردند.

انار دو نوع است. انار ترش که درخت آن خاردارتر است، بیش‌تر از آن ترشی (رُب) می‌سازند و آن رُب را به‌ویژه برای طعم‌دار کردن سیاق‌تق (فسنجان)، زه پرورده، ترش‌آوی، مرغ و ماهی شکم‌پر و... به‌کار می‌برند و انار شیرین که درخت آن خار کم‌تری دارد، مصرف خوراکی دارد و از آن رب شیرین هم می‌پزند. آب و دانه انار ترش را برای ترش کردن خورشت‌ها و خوراکی‌های بومی هم‌چون مایه‌بره، ترش‌آش، زه پرورده و... به‌کار می‌برند. در برخی آبادی‌ها رب انار ترش را در آب رقیق کرده، شکر به آن افزوده، چیزی شبیه شربت سکنجبین می‌سازند که کاهو و شنگ و... را با آن طعم‌دار کرده می‌خورند. در برخی آبادی‌ها از دانه‌های سفید انار نارس (رشک انار) هم خورشت فراهم می‌کنند. انار به‌صورت وحشی و خودرو هم درمی‌آید که به آن رُب انار می‌گویند که معمولاً میوه آن ریز، کم‌آب، بسیار ترش و نامرغوب است و بیش‌تر برای پختن رب به‌کار می‌رود. پیش‌ترها فروشندگان دوره‌گرد در روستاها پوست انار را از باغ‌داران خریداری می‌کردند و آن را برای استفاده در صنایع رنگ‌رزی به فروش می‌رساندند. در برخی آبادی‌های رودبار برای رنگ کردن پشم و پوشاک‌های پشمی، آن‌ها را با پوست انار در آب می‌جوشانند که به این کار اناره کردن (anâre) می‌گویند.

انار از جمله درختانی است که با توجه به نوع خاک و شرایط آب‌وهوایی در رودبار خوب بار می‌دهد. در بیش‌تر آبادی‌های رودبار از جلگه تا آبادی‌های ییلاقی، باغ‌های انار به چشم می‌خورد. محصول انار روستای امبو از ضلع شرقی رودبار نامور است و هر ساله جشن برداشت انار در این روستا برگزار می‌شود. باغ‌داران در قدیم هر ساله چند شاخه با میوه‌های درشت انار را برای زیبایی از سقف ایوان یا تالار یا از دست‌ی (دستک) می‌آویختند که کارکرد تزئینی داشت و نماد سبزی و بارآوری بود. به این میوه‌ها که تا چندین ماه باقی می‌ماند هاوَنگی انار (hâvongi anâr) می‌گفتند. در قدیم، یکی از میوه‌هایی که در روز وی بری (عروسی)، داماد از بالای سر عروس پرتاب می‌کرد، انار بود. هم‌چنین یک پای ثابت خوراکی‌های شب‌چله و نیز شب‌چره‌های رودباری‌ها همیشه انار بوده و هست. در جوبن قدیم هنگام کاشت، «گوهرِ مرغونه» (تخم مرغ ریزی که آن را موجب برکت می‌دانستند) و انار را هم‌راه با تخم سر زمین می‌بردند تا مایه خیر و برکت شود و این موضوع می‌تواند با پُرदानه بودن میوه انار به عنوان نماد برکت و زاینده‌گی مرتبط باشد. پوست خشک شده انار، آتش‌گیر است و روستاییان آن را برای روشن کردن آتش به‌کار می‌برند که اصطلاحاً به آن بُن‌آگیرون یا وُلُولی می‌گویند. کنده انار (انارکینه) را هم در تنور می‌اندازند. برگ انار خوراک دام‌ها است.

انجیل (anjil): درخت انجیر، درختی است پهن‌برگ، برگ‌ریز، تناور و سایه‌ور از خانواده موراسه moraceae با نام علمی *ficus carica* دارای چوبی قابل انعطاف که هم در جلگه و هم در ارتفاعات رودبار فراوان دیده می‌شود. قطر آن ممکن است به نیم‌متر و بلندی آن به شش‌متر برسد. انجیر رودبار به دلیل آن که در محیط خشک به عمل می‌آید، در سنجش با انجیر بخش‌های جلگه‌ای گیلان کیفیت بهتری دارد. روستاییان از قدیم، شیره انجیر را برای نرم کردن خاری که به دست و پا می‌رفت به کار می‌بردند. شیره را به جایی از پوست که خار درون آن رفته بود می‌مالیدند، سپس با سوزن، کناره‌های خار را باز می‌کردند و خار را بیرون می‌کشیدند. روستاییان هم‌چنین شیره میوه کال انجیر را روی زگیل‌های پوستی که تیتئی (titay) خوانده می‌شود، می‌مالند و آن‌ها را درمان می‌کنند. میوه کال انجیر را هم‌چنین برای نرم کردن گوشت کباب به کار می‌برند.

درخت انجیر چند نوع است: سفدانجیل که به آن رَش هم می‌گویند؛ سیاه‌انجیل و نوع دیگر به نام دیوانجیل یا دیوانجیل که نوع اخیر خودرو است، خوراک انسان نیست و به مصرف پرندگان می‌رسد. میوه انجیر برخلاف انار و کندر که موجب خشکی مزاج می‌شوند، مسهل است و آن را برای خشکی مزاج سودمند می‌دانند. در روستاها معمولاً انجیر را صبح ناشتا می‌چینند و می‌خورند. بانوان رودباری از آن انجیل‌پته (مربای انجیر) و فرآورده دیگری به نام خمِس فراهم می‌کنند که خمس، غلیظ‌تر و سفت‌تر از مربا است و معمولاً در صبحانه همراه با مغز گردو مصرف می‌شود. چوب انجیر در جلگه گیلان به‌عنوان اجار در تیم‌بجار به کار می‌رود. کودکان معمولاً گردی را که چوبی مخروطی شکل برای بازی بود، بیش‌تر از چوب نرم انجیر یا شال می‌تراشیدند. برگ انجیر خوراک دام‌ها و چوب انجیر برای سوخت مرغوب است، ولی روستاییان شاخه‌های درخت میوه‌ده را قطع نمی‌کنند.

اُورس (avors) درخت اُرس، نوعی سرو کوهی که با زربین شباهت آشکاری دارد، درختی است کم‌یاب با نام علمی *juniprus commnis* همیشه‌سبز، با برگ‌های سوزنی و گل‌هایی که وقتی برسند به رنگ زرد درمی‌آیند. این درخت در فرهنگ‌های ناظم‌الاطبا، آندراج و برهان قاطع به نام اُورس (avers) ثبت است. اُورس در آبادی‌های مرتفع ضلع شرقی و غربی رودبار مانند گفته، انبوه و... در بافت خشک کوهستانی رودبار دیده می‌شود. اُورس خیلی دیر رشد می‌کند و سال‌ها زمان می‌برد تا یک درخت بالغ شود. در فلد و گفته اُرس (ors) (جعفری، زیننده و ساعی، ۱۳۹۲: ۵)، در جیرنده اُورس (arvas) (شوقی، ۱۳۹۶: ۸)، در لاکه اُورس (avras) (برهانی‌نیا، ۱۳۹۶: ۲۶۷) و در جوبن اُورس (avors)، اُبرس (abors) و اُورس (avers) و به روایت لغت‌نامه، در منجیل اُرس و در هرزویل اردوج می‌گویند. ثابتی آورده است که این درخت در ارتفاعات البرز و آذربایجان دیده می‌شود و آن

درختان رودبار زیتون و کارکرد آن‌ها در زندگی روستایی □ ۵۶۳

را در گرگان پیرو (piru)، در درفک و شیرکوه گیلان اربس (arbas) و ابرز (abraz)، در دیلمان ابرسک (abrask) و در رودسر ارس (ors) می‌گویند و در منابع قدیم با نام عرعر، سرو جبلی و شیزی از آن نام برده شده است. (۴۱۷:۱۳۷۳) تنه اوس لایه‌لایه، مینیاتوری و رزمانند است. میوه‌اش کمابیش به اندازه فندق است که به صورت متراکم یک‌جا دیده می‌شود. میوه نارس آن سبز است و در اوایل پاییز که می‌رسد به رنگ آبی تیره و سیاه درمی‌آید، شیرینی ملایمی دارد و بیش‌تر به مصرف پرندگان می‌رسد. پوست اوس لایه‌لایه است و با دست تا چند لایه کنده می‌شود تا به گوشت برسد. برهانی‌نیا آورده است که چوب اوس را برای تیر در سربندی ساختمان به کار می‌برند (۲۶۷:۱۳۹۶)

دام‌ها به خوردن برگ اوس و کلاً برگ درختان سوزنی علاقه نشان نمی‌دهند، ولی در زمستان که برگ کم است، از گرسنگی برگ آن‌ها را هم می‌خورند. هیزم و زغال اوس مرغوب است ولی هنگام سوخت جرقه فراوان می‌دهد.

اوسن (usen) یا اوسند (usend): درخت انجیلی، درختی نسبتاً کم‌یاب که آن را در گیلکی رشت تویی (tuyi) (نوزاد، ۱۳۲:۱۳۸۱)، در تالشی جنوبی اوسین (usin) یا اوسون (usun) (نصرتی، ۱۳۹۶:۱۱۳)، در رضوان‌شهر زوند (zund)، در ترکی آستارا دمیر آغاجی (demir âqâji، درخت آهنی) و در انگلیسی iron wood (درخت آهنی) گویند. نام اوسن برگرفته از (âsen) فارسی میانه به معنای آهن (نیبرگ، ۱۹۷۴:۳۲) است و به سخت بودن چوب این درخت اشاره دارد. اوسن، درختی است جنگلی و خودرو از خانواده انجیلی‌ها با نام علمی *parrotia persica* که بومی کرانه خزری است. این درخت در دامنه‌های شمالی البرز در گیلان، مازندران و گرگان و بیش‌تر در ارتفاعات دیده می‌شود. ثابتی آورده است که این درخت معمولاً به صورت نواری در جنگل‌های جلگه‌ای شمال در ارتفاع ۱۰۰ تا ۵۰۰ متر دیده می‌شود و یکی از بازماندگان عصر یخبندان است. (۳۰:۱۳۷۳)

چوب اوسن بسیار سخت و محکم است از این رو آن را برای ستون خانه‌های چوبی و نصب پایه گرداگرد زمین و باغ به کار می‌برند. چوب اوسن هم‌چون زربین و زیتون در مقابل آب مقاوم است، از این رو به عنوان پایه در شالی‌زار هم به کار می‌رود و به عنوان پاکینه هم مورد استفاده است. برای پوشش تیم بجار نیز آجاری که از چوب اوسن می‌گیرند، از بهترین‌ها است، زیرا هم در برابر آب مقاوم است و هم از خمش و انعطاف خوبی برخوردار است و به آسانی نمی‌شکند. ترکه‌های نازک آن را در بافتن سبد یا ساخت چپر به کار می‌برند. در بخش جلگه‌ای گیلان چوب اوسن را برای زیر حلبی و ستون و سرچوب هم به کار می‌برند. چوب اوسن در برابر آتش مقاومت خوبی دارد، زغال آن خوب و پایا است. چوب آن به دلیل سختی، در صنعت کاربرد چندانی ندارد. پوست آن خال‌دار است و تکه‌تکه

کنده می‌شود و فرو می‌ریزد و به تعبیر ضیایی، پوست‌اندازی از ویژگی‌های این درخت است. (ضیایی، ۱۴۰۱:۶۲) تنه اوسن چندگانه است و معمولاً به صورت یک تنه راست دیده نمی‌شود. برگ اوسن خوراک دام‌ها است. چنان‌که بشرا آورده است، سرشاخه‌های این درخت را برای علوفه زمستانی گوسفندان می‌برند و بالای درخت ذخیره می‌کنند. (۱۴۰۰:۱۱۵)

اوسن، فغ و مازو از درختانی هستند که برگ آن‌ها تا آخر پاییز به جا می‌ماند، از این رو در ولگ‌زنی‌ما (ماه زدن برگ‌ها) شاخه‌های آن‌ها را زده در انبار یا بالای یک درخت می‌چینند و در زمستان آن‌ها را آب‌پاشی کرده، برای تغذیه دام‌ها از جایی می‌آویزند. برگ‌های جوان اوسن به رنگ بنفش مایل به سرخ هستند، تابستان رنگ برگ‌ها سبز تیره و درخشان است و در پاییز به رنگ‌های سبز کم‌رنگ، زرد، صورتی، نارنجی و قرمز درمی‌آید. جلوه پاییزی اوسن چنان است که آن را زیباترین و شکوه‌مندترین درخت جنگلی در فصل خزان می‌دانند. ریشه و برگ اوسن، در پزشکی نوین کاربرد دارویی دارد. برگ‌های آن تانن دارد و لذا برای تنگ کردن مجاری عروق به کار می‌رود.

پلت (pelat) یا (palat): در فارسی سفیدپلت گویند. درختی خودرو و دوست‌دار رطوبت با برگ‌های پهن و انجیری نازک که به‌ویژه کنار رودخانه‌ها و حاشیه دره‌ها فراوان می‌روید. روبه برگ‌های پلت سبز است، ولی زیر برگ‌هایش به سپیدی می‌زند، از این رو در فرهنگ گیلان، پلت‌ولگ، استعاره برای اشخاص دورو و ریاکار (محمودی، ۱۴۰۰:۷۵ و حیدری، ۱۳۹۸:۱۰۰ و ستوده، ۱۴۰۰:۸۴) به کار می‌رود.

پلت را در رودبار اسبه‌دار (esbadâr) یا اسپیدار (espidâr) هم می‌گویند. در تالشی جنوبی پَلخت (palaxt) (نصرتی، ۱۳۹۶:۱۱۳) می‌گویند. ثابتی سفیدپلت با نام علمی *populus caspica* را بومی جنگل‌های شمال دانسته است که در نواحی جلگه‌ای تا ارتفاع ۱۴۰۰ متر دیده می‌شود و آن را در مازندران و گرگان به نام اسپیدار و اسپیار و در لاهیجان و دیلمان به نام پلت و سفید پلت می‌شناسند. (۱۳۷۳:۵۳۵) وی سفیدپلت و اسپیدار را جدا از هم می‌داند که به دلیل شباهت گاه با هم اشتباه گرفته می‌شوند. (همان: ۵۳۳)

پوست پلت خاکستری، نقره‌ای و خال‌خالی و گوشت آن به رنگ سفید است. برگ پلت خوراک دام‌ها است. چوب آن سبک، پوک، سست و ضعیف و فاقد انعطاف است و با اندک حرارتی کج می‌شود، از این‌رو در مناطق جلگه‌ای بیش‌تر برای ساخت جعبه، تخته و در ساختمان‌سازی برای زیرحلی و راویز به کار می‌رود. پلت در گیلان انواع مختلفی دارد که میان نام‌های آن‌ها هم اختلاط و آمیختگی دیده می‌شود. نوزاد آورده است که پلت را در گیلکی بلس هم می‌گویند (۱۳۸۱:۶۱) از نظر حبیبی، آنچه در گیلان پلت/سیا پلت/گندلاش/بلسن/بسکام/بستام و... نامیده می‌شود، درخت *acer insigne* است و گونه

درختان رودبار زیتون و کارکرد آن‌ها در زندگی روستایی □ ۵۶۵

دیگری که در گیلان پلت نامیده می‌شود، درخت شیردار *acer lactum* است ولی سفیدپلت *papulus caspica* است. (۱۰:۱۳۹۸)

از این خانواده، درخت بلس یا افرا *acer insigne* برخلاف سفیدپلت، چوب محکمی دارد و از آن گوشتیکو، نون لاک، قندلاک، کتره، آوگاردون یا ملاقه، قاشق و... می‌تراشند. گفتنی است ثابتی از یک‌گونه پلت با نام علمی *acer veutinum* نام می‌برد که در سرتاسر جنگل‌های شمال، از آستارا تا گرگان تا ارتفاع ۲۰۰۰ متر دیده می‌شود و آن را در کوه درفک به نام پَلاش، در لاهیجان، بلس یا سیاه پلت، در رودسر و شهنسوار پلت، در تالش بستم، بسکام و بسکم و در آستارا گندلاش می‌نامند.

تادونه‌دار (*tâdonedâr*) یا تادون‌دار (*tâdongdâr*) یا تادار (*tâdâr*): درخت داغداغان. این درخت از خانواده اولماسه و از جنس سلتیس (*celtis*) است. ثابتی آورده است که از این جنس، سلتیس کوکازیکا *celtis caucasica* در نواحی خشک و استپی کشور و در دامنه‌های البرز و زاگرس در ارتفاع ۸۰۰ تا ۲۶۰۰ متر از سطح دریا دیده می‌شود که آن را در خلخال و خوی داغداغان، در رودبار تادار و ته‌دار، در شمیرانات و اطراف تهران چوب نظر می‌گویند. (۲۱۰:۱۳۷۳)

از جنس سلتیس، چهارگونه به نام‌های استرالیس، کوکازیکا، گلابراتا و تورنفورتی در شمال و غرب ایران پراکنده‌اند. (بخشی، ۱۳۸۶:۹۹) تادار درختی است خودرو و کم‌یاب با عمری چندصد ساله، گشن و سایه‌ور با برگ‌هایی به رنگ سبز سیر، نوک‌تیز و دارای حاشیه دندانه‌دار که زیر آن‌ها زبر است، دارای چوبی بسیار محکم و میوه‌ای تک‌دانه‌ای همانند میوه گیلاس، ولی کوچک‌تر از آن و تقریباً به اندازه نخود با یک هسته گرد، درشت و سخت که بیش‌تر حجم میوه را تشکیل می‌دهد. میوه کال تادار سبز و میوه رسیده آن به رنگ قهوه‌ای است که خوراکی و شیرین است، ولی بیش‌تر به مصرف پرندگان می‌رسد. در قدیم، میوه را با هسته می‌کوبیدند، شکر به آن می‌افزودند و می‌خوردند. روستاییان، درختان تادونه، له و سغ را از یک خانواده می‌دانند. تادار درخت مقاومی است که در زمین‌های خشک صخره‌ای و کوهستانی رشد و با گسترش دادن ریشه‌هایش از فرسایش خاک جلوگیری می‌کند. داغ در ترکی به معنای کوه است و برخی نام داغداغان را به دلیل قابلیت رویش این درخت در کوه‌ها و صخره‌های دانند. چوب تادار در عین محکمی از خمش و انعطاف خوبی برخوردار است و به آسانی نمی‌شکند، از این رو از آن جفت، خَش، گاجمه، بلنگ، ره، سنه‌چو، لاهنچو و... فراهم می‌کنند. البته به ندرت می‌توان درخت تادونه تناوری یافت که بتوان از ابزارهای حجیم فراهم کرد. در معماری سنتی رودبار، تنه تادار را برش داده به‌صورت تیر در سربندی خانه‌ها به‌کار می‌بردند. چوب تادار در مقابل حشرات مقاوم خوبی دارد. برگ آن خوراک

دام‌ها است. گفته می‌شود در قدیم برگ تادونه را می‌کوبیدند و با کره محلی می‌آمیختند و به‌صورت پماد برای دفع زهر کچ دم و حتی مار به کار می‌بردند. درخت داغداغان نزد برخی اقوام ایرانی از تقدس برخوردار است و از آن آویزهایی برای دفع چشم‌زخم می‌ساختند، هم از این رو آن را در برخی مناطق به نام درخت چوب‌نظر می‌شناسند.

تل کوچی (tal e kuči): درخت ون یا زبان‌گنجشک از خانواده اولئاسه oleacea با نام علمی *fraxinus excelsior* که بومی جنگل‌های شمال است و در سراسر جنگل‌های شمال از آستارا تا گرگان دیده می‌شود. درختی است با تنه صاف و خاکستری و تاج کروی و برگ‌های بیضی‌شکل و نوک‌تیز که پشت آن‌ها با کرک‌های مخملی به رنگ قهوه‌ای روشن پوشیده شده است. (ثابتی، ۱۳۷۳:۳۶۴) آن را در گیلان وند، تلخ، تلک و تل کوچی می‌گویند. حبیبی پراکنش آن را در ارتفاعات متوسط تا فوقانی جنگل‌های شمال دانسته است. (۱۳۹۸:۸)

مرعیی آورده است که چوب آن در صنعت کشتی‌سازی، نجاری و ارابه‌سازی و برای ساخت ادوات ورزشی به‌کار می‌رود. (۱۳۸۲:۱۳۹) نوزاد آورده است که برگ و پوست آن مصرف پزشکی دارد. (۱۳۸۱:۱۱۸) ستوده آورده است که چوب آن به‌عنوان ستون در خانه‌های دهقانی به‌کار می‌رود. (۱۳۹۵:۸۲) در رودبار، برگ تل کوچی خوراک دام‌ها است و از چوب آن که سخت و محکم است، بلنگ، پارو، دسته‌بیل و کلنگ می‌گیرند.

توسه (tuse): درخت توسکا. این درخت را در گیلان به نام زردِ دار، رزِ دار و سیاتوسه هم می‌نامند. درختی جنگلی، خودرو، بلند و برگ‌ریز با عمری کوتاه بین ۵۰ تا ۱۰۰ سال، از خانواده بتولاسه *betulaceae* که در محیط‌های مرطوب جنگلی کرانه دریای کاسپین و در زمین‌های باتلاقی، حاشیه مرداب‌ها و کنار رودخانه‌ها فراوان می‌روید. توسکا درختی است با پوست شیاردار به رنگ خاکستری یا قهوه‌ای که چوب آن پس از برش به رنگ زرد و سرخ آجری درمی‌آید و دارای تانن و ماده‌ای به رنگ سرخ است که در دباغی و رنگ‌رزی به‌کار می‌رود. مرعیی آورده است که رشد توسه تند و سریع است و زود قد می‌کشد و به درخت بلند و تناور تبدیل می‌شود. میوه آن شبیه میوه توت کال است. بلندی آن به ۵۰ متر و عمرش به ۹۰ سال می‌رسد. (۱۳۸۲:۱۴۴) توسکا گل‌آذین‌های (گوشواره یا *catkin*) نر و ماده تولید می‌کند که گوشواره‌های ماده آن کوچک‌تر است. باد با گرده‌افشانی گرده‌ها از این گوشواره‌ها، موجب تکثیر درخت می‌شود.

به گفته مظفریان، توسکا دو گونه مهم دارد: توسکای قشلاقی یا گرم‌سیری *alnus barbata* و توسکای ییلاقی یا سردسیری *alnus subcordata* که به‌ویژه نوع قشلاقی آن در سراسر جنگل‌های شمال ایران از جمله گرگان، مازندران و گیلان از جمله در رستم‌آباد،

درختان رودبار زیتون و کارکرد آن‌ها در زندگی روستایی □ ۵۶۷

رشت، لاهیجان، آستارا و انزلی پراکنده است. (۱۳۸۳: ۶۶-۶۴) بخشی و حبیبی توسکای قشلاقی را به نام *alnus glutinosa* آورده‌اند. (بخشی، ۱۳۸۶: ۳۳ و حبیبی ۱۳۹۸: ۳) به نوشته ثابتی، توسکای قشلاقی *alnus glutinosa* برگ‌های گرد و جوانه‌های چسبناکی دارد و از مناطق ساحلی تا ارتفاع ۱۰۰۰ متری جنگل‌های خزری دیده می‌شود؛ ولی توسکای ییلاقی *alnus subcordata* برگ‌های کشیده و نوک‌تیزی دارد و از جلگه‌ها تا ارتفاع ۲۰۰۰ متر بالا می‌رود. (۱۳۷۳: ۱۰۲)

چوب توسه سست، ضعیف، نرم، سبک و شکننده است و در ساخت جعبه حمل میوه و در گیلان‌زمین برای زیرحلبی به کار می‌رود. چوب توسه به دلیل نرم بودن و قابلیت تراش خوردن در صنعت مبل‌سازی و تخته‌سازی مصرف بسیار دارد. روستاییان از چوب توسه زغال می‌گیرند. هم‌چنین از آن تخته می‌گیرند که برای پوشش تلار و سقف به کار می‌برند که البته تخته توسه پس از خشک شدن، در برابر آب آسیب‌پذیر است و چندان مقاوم نیست. اما توسه علاقه‌مند به آب است و اگر در آب بماند، آب را جذب می‌کند و دوام بالایی دارد و چنان‌که بشرا اشاره کرده است، ابزارهایی که در آب به کار می‌روند، بیش‌تر از چوب توسکا ساخته می‌شوند. (۱۴۰۰: ۱۱۱)

بخش بزرگی از بافت چوب توسه را آب تشکیل می‌دهد و این چوب در جای مرطوب، در زمین‌های باتلاقی و در زیر آب پایایی خوبی دارد، از این رو در گیلان تنه توسه را برای ساختن لار و ناو به کار می‌برند. شیون فومنی آورده است: «می‌کار نه کلآشی نه فرآشیه، پیله توسه‌داران نوب تاشیه.» در رودبار می‌گویند: «توسه‌دار مره سایه نکنه»، یعنی حتی درخت توسکا هم برای من سایه ندارد که اشاره به گشن و پربرگ و سایه‌ور بودن این درخت دارد. در مازندران هم تکیه دادن به شخص غیرقابل اعتماد را به تکیه دادن به درخت توسکا مانند می‌کنند که اشاره به سستی و شکنندگی این درخت دارد. دام‌ها برگ توسه را نمی‌خورند.

تیت (*tit*) یا توت (*tut*): در رودبار مرکزی و علی‌آباد، تی‌دار (*ti dâr*) (عبداللهی، ۱۳۹۶: ۳۰) در تالشی جنوبی، توپه‌دار (*tüya dâr*) (نصرتی، ۱۳۹۶: ۱۱۳) و در گیلکی، توت‌دار (*tute dâr*) (مرعشی، ۱۳۸۲: ۱۴۱) می‌گویند. توت از خانواده موراسه *moraceae* است. درختان این خانواده که انجیر هم به آن تعلق دارد، شیره سفیدرنگ دارند. از جنس موراسه، توت سفید و شاتوت در غالب نقاط ایران کاشته شده‌اند و توت سفید در جنگل‌های شمال ایران به صورت خوردو درآمد است. (بخشی، ۱۳۸۶: ۱۰۰). توت درختی است پهن‌برگ با چوب زرد که در رودبار نسبتاً کم‌یاب است و برخلاف جلگه گیلان (مرعشی، ۱۳۸۲: ۱۴۱) این درخت در رودبار خوب بار می‌دهد. میوه توت حشره‌ها را جذب می‌کند، از این‌رو معمولاً

درخت توت را نزدیک خانه نمی‌کارند. امروزه پرورش کرم ابریشم در رودبار چندان دأب نیست؛ اما گاه جلگه‌نشینان برگ‌های درختان توت را از رودبار برای پرورش کرم ابریشم خریداری و حمل می‌کنند. چوب توت در عین استحکام، انعطاف و خمش خوبی دارد. کشاورزان از آن، کاول، اجار، پادوش‌بیل و دسته‌بیل، کلنگ، داس و... فراهم می‌کنند. طاهری آورده است که نوعی سبد موسوم به چیپی (čipi) را از شاخه‌های نازک توت می‌بافند (۱۳۹۲: ۳۲) که در رودبار آن را چیپی (čəpi) می‌گویند. توت برای تراشیدن جفت، عالی است، ولی چون درخت توت، به‌ویژه توت تناور کم‌یاب است معمولاً از درختان دیگر استفاده می‌کنند. پوست درخت توت برای ریسمان ساختن بهترین گزینه است و در نبود آن پوست کئول را به‌کار می‌برند. میوه سیاتیت (توت سیاه) و سود تیت (توت سفید) هر دو خوراکی است، ولی میوه توت سفید را بیش‌تر به‌صورت خشک مصرف می‌کنند. برگ توت خوراک دام‌ها است.

رز دار (raz e dâr)، مو (mu) یا انگیردار (əngirdâr): درخت انگور یا تاک را گویند که گیاهی است رونده یا پیچنده از خانواده ویتاسه vitaceae با نام علمی ویتیس وینیفرا vitis vinifera که در رودبار معمولاً آن را زیر درختان بی‌بر و تنومند و بلندی هم‌چون سغ، له، توت، کئول و... می‌کارند. پاینده به این نکته اشاره دارد که درخت تاک در گیلان حتماً به درختی تکیه دارد وگرنه بر روی زمین می‌پوسد. (۱۳۶۶: ۳۶۰). اما در محیط خشک رودبار، کاشتن آن زیر درختان بی‌بر شاید بیش‌تر برای حفاظت از میوه درخت است تا بر روی زمین، خوراک دام‌ها نشود. امروزه در رودبار، باغی که منحصراً به کشت انگور اختصاص داشته باشد، بدان‌گونه که در تاکستان و... وجود دارد، دیده نمی‌شود، ولی بسامد مو و رز در جای‌نام‌های رودبار، اهمیت این محصول را در گذشته نشان می‌دهد. کشت انگور در ضلع شرقی رودبار به‌ویژه در بخش امارلو در مجاورت استان قزوین فرهنگ وسیع‌تری است و انواع انگور در این منطقه کشت می‌شده است. خشکاندن انگور و تهیه کشمش هم از دیرباز در این منطقه مرسوم بوده است که شوقی شیوه تهیه آن را در این بخش از رودبار (۱۳۹۶: ۲۲۶) شرح کرده است.

تاک انگور را در گیلکی و تالشی نیز «رز» می‌گویند. کودکان در قدیم برگ آن را خام می‌خوردند، ولی امروزه خانواده‌ها آن را بیش‌تر برای پختن دلمه به‌کار می‌برند. از انگور نارس آب‌غوره می‌گیرند. دوشاب انگور به‌ویژه دوشابی که از انگور سیاه می‌گیرند، در رودبار خواهندگان بسیار دارد و آن را با گردو به‌عنوان صبحانه می‌خورند. در قدیم، دوشاب را روی پلوی برشته در روغن زیتون (آبرشته‌پلا) می‌ریختند و به عنوان صبحانه می‌خورند. در زمستان هم برف و دوشاب انگور یا اربه از خوراکی‌های تفننی سراسر گیلان است.

روستاییان بوته رز را در قدیم به‌عنوان ریسمان به‌کار می‌بردند. در برخی آبادی‌های رودبار مرسوم بود که دختران در روز چهارشنبه سوری، چکه‌های رزآو را روی سر خود می‌ریختند تا موهای پرپشت و انبوهی داشته باشند. در این آیین، رز نماد رویش، بارآوری، انبوهی، فراوانی و برکت انگاشته شده است.

زربین (zarbin): نوعی سرو کوهی که آن را در تالشی جنوبی سلمه (salma) (نصرتی، ۱۱۴) و در گالشی اشکورات سلم (salm) می‌گویند. درختی خودرو، دارای تاجی مخروط‌شکل، همیشه‌سبز، کُندرُشد، پُرعمر، آفتاب‌دوست، مقاوم در برابر خشکی، با نام علمی *cupressus sempervirens* که در خاک کوهستانی و خشک رودبار قدیم فراوان بود و امروزه از درختان کمیاب و در معرض خطر به‌شمار می‌رود. قطر آن ممکن است به بیش از ده‌متر و بلندی آن به پنجاه‌متر برسد. در منابع جنگل‌شناسی، از رستم‌آباد، رودبار و منجیل به‌عنوان یکی از زیست‌گاه‌های مهم زربین در ایران نام برده شده است. امروزه شماری درخت زربین بسیار کهن‌سال با ریشه‌هایی گسترده و برآمده از زمین در ضلع شرقی و غربی رودبار به‌جا مانده است، که نام‌ورترین آن‌ها سرو هرزویل است که در شمار آثار ملی ثبت شده است و به تازگی به کمک شماری از فرهنگ‌دوستان رودباری، چند زربین دیگر به فهرست آثار ملی درآمده‌اند. بخشی، زربین را یکی از گونه‌های شاخص حوزه جنگل‌های هیرکانی دانسته که از ناحیه مدیترانه‌ای تا جنوب ایران کشیده می‌شود، ولی در شمال ترکیه و قفقاز وجود ندارد. (۳۳:۱۳۸۶)

زربین‌های کهن‌سال در رودبار از تقدس برخوردارند و مردم به آن‌ها به‌ویژه به زربین‌هایی که کنار امام‌زاده‌ها و گورستان‌ها روئیده‌اند رشته‌هایی به امید روا شدن حاجت می‌بندند. به‌طورکلی می‌توان گفت درختانی که در گیلان از تقدس‌وارگی برخوردارند، عمدتاً زربین، سغ و کیش (شمشاد) هستند. در معماری سنتی رودبار، تنه زربین را که علاوه بر استحکام، مقاومت خوبی در برابر آفت حشرات و بیدزدگی دارد، به‌عنوان یکی از بهترین گزینه‌ها برای ستون و تیر در سربندی خانه‌های گلی به‌کار می‌بردند. پُل یا پَرِدو را هم بیش‌تر از چوب زربین می‌گرفتند و وقتی به زربین دسترسی نداشتند، از چوب مازو و اِلَاش استفاده می‌کردند. چوب زربین به‌دلیل برخورداری از قطران در قدیم از منابع درآمد روستاییان رودبار بود. چنان که قاسمی آورده است، تهیه قطران از چوب زربین در رودبار تا سال ۱۳۴۲ رواج داشته و روستاهای گلورز و تلاهر دو پایگاه مهم تولید قطران در رودبار بوده‌اند و رودبار را به همین اعتبار، رودبار قطران می‌خوانده‌اند. قطران کارکردهای متعدد داشت، از جمله برای درمان زخم‌های عفونی و خراش‌های پوستی روی آن‌ها قطران می‌مالیدند. (۱۲:۱۳۷۴)

خدابنده هم به درمان زخم‌های عفونی با قطران اشاره کرده است. (۲۱۱:۱۴۰۰)

در برخی آبادی‌های رودبار، قطران را همراه با موی بز و آهک برای وصل کردن گُنگ‌ها در لوله‌کشی زیرزمینی به کار می‌بردند که کارکرد عایق را داشت. گُنگ، لوله‌ای سفالی شبیه به گل‌دان است که یک سر آن گشاد و سر دیگر آن تنگ است. گنگ‌ها را درون هم قرار می‌دادند و بدین ترتیب آب را از جایی به جایی منتقل می‌کردند. چوب زربین به دلیل برخورداری از قطران در برابر آب بسیار مقاوم است. برای پاکینه و نیز برای پایه‌های دور زمین و باغ، به‌ویژه اگر زمین مرطوب باشد، چوب زربین گزینه درخوری است. هم‌چنین از چوب زربین لُو فراهم می‌کنند. برگ زربین بوی مخصوص به خود را دارد. روستاییان برگ زربین را میان لباس، پارچه، جامه و گسترده‌ها قرار می‌دهند که این کار مانع از بیدزدگی آن‌ها می‌شود. زربین میوه‌ای گرد به اندازه گردو دارد که به آن گُلاله یا توقه می‌گویند. شیاری صلیبی شکل در وسط میوه زربین قرار دارد، که این شیار به تدریج با خشک شدن میوه، بازتر می‌شود. دام‌ها به خوردن برگ زربین علاقه نشان نمی‌دهند، ولی در زمستان که برگ کم است آن را می‌خورند. زربین به دلیل برخورداری از ماده روغنی قطران، بسیار آتش‌گیر است. در یک زبان‌زد رودباری به آتش‌گیر بودن درخت زربین اشاره شده است: به کسی که شخص تندخویی را تحریک می‌کند و خشم او را برمی‌افروزد، می‌گویند «زربین خالی آتش مزنی!» یعنی شاخه زربین را آتش نزن. (محمودی، ۱۴۰۰: ۱۳۵)

زه‌دار (ze dâr) یا زی‌دار (zi dâr) یا زیتون‌دار (zeytun dâr): درختی است دیرزی، همیشه‌سبز با نام علمی *olea europaea* از خانواده اولئاسه *oleaceae*، دارای برگ‌های کوچک، باریک و نوک‌تیز نیزه‌ای، که روی آن‌ها به رنگ سبز تیره و زیتونی و زیر آن‌ها به رنگ سبز روشن مایل به سفید است. دارای گل‌های خوشه‌ای به رنگ سفید و دارای میوه‌ای گوشتی، روغنی و تلخ که تقریباً نیمی از آن را هسته بزرگ و بیضی‌شکل آن تشکیل می‌دهد. ثابتی آورده است که عمر درخت زیتون ممکن است به ۱۰۰۰ سال برسد. (۴۸۸: ۱۳۷۳)

بلندی درخت زیتون ممکن است به ۱۵ متر و قطر آن به ۱ متر برسد. در فارسی و تازی به آن زیتون می‌گویند. در تازی زیت به معنای روغن است و زیتون از واژگانی است که در قرآن آمده است. روغن زیتون را در رودبار، زه روغن، زَرغان و زَرُون می‌گویند. رودبار از بزرگ‌ترین مراکز تولید و مهم‌ترین مرکز فروش زیتون در کشور است، چندان‌که رودبار را به نام زیتون و زیتون را به نام رودبار می‌شناسند. «در ایران، زیتون در نقاط مختلف وجود دارد و در علی‌آباد گرگان، درختانی با بیش از هزار سال عمر یافت می‌شود، ولی مراکز اصلی زیتون‌کاری ایران، رودبار و منجیل است.» (خوشخویی، ۱۳۷۱: ۴۳۱) «درخت زیتون در نواحی مدیترانه می‌روید و در مناطق مختلف نیم‌مرطوب و نیم‌خشک ایران دیده می‌شود و

درختان رودبار زیتون و کارکرد آن‌ها در زندگی روستایی □ ۵۷۱

در شمال کشور، جایی که جنگل‌های زربین وجود دارد، با آن هم‌راه است. در رستم‌آباد و رودبار و منجیل کاشته می‌شود...» (همان: ۴۸۹) در برخی مناطق گرگان، زیتون را درختی مقدس می‌دانند و به آن چوب سید می‌گویند. (ثابتی، ۱۳۷۳: ۴۸۸) کیفیت زیتونی که در مناطق مختلف رودبار به‌عمل می‌آید و درصد روغن آن‌ها بسته به نوع درخت زیتون، ارتفاع زمین از سطح دریا، جنس خاک و شرایط آب‌وهوایی متفاوت است. مهم‌ترین انواع زیتون در نام‌گذاری سنتی، مارِ زه، شنگِ زه، زردِ زه و رونِ زه یا روغنِ زه است. صادقی آورده است که میزان روغن‌دهی زیتون بر پایه نوع زیتون به‌طور تقریبی بین ۲۰ درصد در شنگ زه تا افزون بر ۵۰ درصد در رون زه متفاوت است. (۱۳۸۱: ۱۲۳-۱۲۱)

درخت زیتون تقریباً در ارتفاعات بالای ۱۰۰۰ متر در رودبار بارآور نیست. زیتونی که از آن کنسرو تولید می‌شود یا شور می‌شود زودتر چیده می‌شود، حال آن‌که زیتونی که برای روغن‌کشی به‌کار می‌رود معمولاً در اوایل آبان برداشت می‌شود که میوه زیتون، بنفش و سیاه شده و بیش‌ترین روغن‌دهی را دارد. در دو دهه اخیر، بیم از مگس زیتون که از سال ۱۳۸۳ باغ‌های زیتون رودبار را آلوده کرده و نهادهای مسؤول تاکنون موفق به مهار آن نشده‌اند، موجب شده رودباری‌ها زیتون را به‌طور نارس برداشت کنند. معمولاً زیتون‌کاران برای تکثیر زیتون، از پاجوش یا شلمبه استفاده می‌کنند. هرساله پاجوش‌های ضخیم درخت زیتون را می‌برند و آن‌ها را در جاهای مختلف می‌کارند. (پورآقا، ۱۳۹۶: ۷۰)

برگ زیتون، خوراک دام‌ها است. هیزم زیتون از بهترین انواع است و زغال آن بسیار مرغوب و دیرپا است. از چوب زیتون به‌دلیل استحکام و روغنی بودن که آن را در برابر رطوبت مقاوم می‌سازد، به‌عنوان پاکینه در سازه‌های چوبی استفاده می‌شود و پایه زیتون نیز برای محصور کردن مزارع و باغ‌ها به‌ویژه در زمین‌های مرطوب مانند شالی‌زارها به‌کار می‌رود. تنه زیتون اگر راست بالا برود، به‌عنوان تیر هم در سربندی خانه‌ها قابل استفاده است. زیتون شور، روغن زیتون و زه پرورده (زیتون پرورده)، پای ثابت بیش‌تر وعده‌های غذایی در رودبار است و رودباری‌ها برای سرخ کردن هم بسیار از روغن زیتون استفاده می‌کنند. مهم‌ترین غذای سنتی رودبار، روبراری شومی (rubâri šumi) است که برای تهیه آن، گوشت گوساله چرخ‌کرده را با نمک و فلفل و نوعی سبزی کوهی کم‌یاب به نام پلنگِ میش (pelang e meš) درآمیخته، با افزودن مقداری آب، در روغن زیتون سرخ می‌کنند. خمیر برشته در روغن زیتون که به آن تاوه درگن (tâve dargan) یا تاوه دگن (tâve dagan) می‌گویند و پلوی برشته در روغن زیتون (آب‌رشته‌پلا) همواره از خوراکی‌های دل‌خواه رودباری‌ها بوده است. در رودبار چندین کارخانه روغن‌کشی زیتون فعال است. در شیوه سنتی روغن‌کشی، زیتون سیاه را تفت داده، خمیر می‌کردند و زیر فشار از آن روغن

می‌گرفتند، اما در روش صنعتی از زیتون سبز و خام روغن استحصال می‌کنند. از هسته زیتون، صابون تهیه می‌کنند و کارگاه‌های سنتی صابون‌پزی در رودبار از قدیم وجود داشته است. کودکان در قدیم، هسته زیتون را با سوزن، سوراخ کرده از آن تسبیح فراهم می‌کردند. تفاله زیتون را هم در رودبار برای سوخت به کار می‌برند، ضمن این‌که کارخانه‌ها آن را برای تهیه کود، ساخت نئوپان و... خریداری می‌کنند.

امروزه استفاده از دمنوش برگ زیتون برای درمان بیماری‌های قلبی، کاهش فشار خون، کاهش کلسترول، افزایش ایمنی بدن، پیش‌گیری از آلزایمر و... فراگیر شده و برگ زیتون در عطاری‌ها به فروش می‌رسد. روغن زیتون ملین و در رفع خشکی مزاج سودمند است. رودباری‌ها روغن زیتون را برای هفت سال تا چند دهه نگهداری می‌کنند و آن را برای ماساژ کمر و ماهیچه‌ها و درمان گرفتگی کمر و انقباض عضلانی به کار می‌برند و معتقدند کارکرد درمانی روغن زیتون کهنه بیش‌تر است. هم‌چنین روغن زیتون را برای درمان انواع سوختگی بر روی پوست می‌مالند و معتقدند سوختگی‌ها را برطرف می‌کند و نشانه‌ای از سوختگی هم روی پوست به جا نمی‌گذارد. نگارنده از شادروان نصرت‌الله خوشدل لویه شنیده است که رودباری‌ها در قدیم، ریشه‌ای از درخت گردو را از خاک بیرون آورده، می‌بریدند و آن را درون یک ظرف شیشه‌ای محتوی روغن زیتون قرار می‌دادند و در شیشه را محکم می‌بستند. ریشه درخت گردو، روغن زیتون را به تدریج می‌مکید و در طول تقریباً شش‌ماه این روغن، درون آوندهای درخت گردو گردش می‌کرد و نهایتاً دوباره درون شیشه برمی‌گشت. پس از آن، شیشه روغن را جدا می‌کردند و آن روغن زیتون را برای رفع دردهای عضلانی و کمر درد و... به کار می‌بردند. اگرچه تصور می‌شد درخت زیتون در جلگه گیلان باردهی ندارد و چنان‌که خودزکو اشاره کرده است این درخت در گیلان تنها در دو جانب سفیدرود از منجیل تا کاروان‌سرای رحمت‌آباد می‌روید (۷۵:۱۳۸۴)، در سال‌های اخیر برخی موفق شده‌اند با روش‌هایی در بخش‌های جلگه‌ای حتی در رشت، درخت زیتون را پرورش داده از آن محصول قابل قبولی بگیرند. گفتنی است در جلگه گیلان، نوعی درخت زیتون که میوه آن بسیار تلخ و غیرخوراکی است، می‌روید که به آن شال زیتون یا تل زیتون (پاینده، ۱۳۶۶:۳۶۰) می‌گویند و نام علمی آن *Melia azadarach* (ستوده، ۸۱:۱۳۹۵ و مرعشی، ۱۳۸۵:۱۳۸) است و درخت زیتون رودبار به این درخت قابل پیوند است. این درخت زیبا وقتی تناور می‌شود، بلند، سایه‌ور و باشکوه است، ولی میوه آن بسیار کم است و به صورت تنک در شماری از شاخه‌ها دیده می‌شود و چنان‌که گفتیم مصرف خوراکی ندارد، هرچند گفته می‌شود برخی آن را در سرکه قرار داده به صورت ترشی به مصرف می‌رسانند.

درختان رودبار زیتون و کارکرد آن‌ها در زندگی روستایی □ ۵۷۳

سالف (sâlef) یا سیالیف (siyâlif): درختی است جنگلی و برگ‌ریز با چوبی سفیدرنگ و سخت و در عین حال انعطاف‌پذیر و مقاوم در برابر شکنندگی، با برگ‌هایی گشن و انبوه قلبی‌شکل، به رنگ سبز سیر و با گل‌هایی به رنگ سفید که در جنگل‌های کرانه کاسپین از جمله در رودبار به‌طور محدود دیده می‌شود. ثابتی این درخت را از خانواده کورناسه cornaceae و نام علمی آن *cornus australis* دانسته است. (۲۵۷:۱۳۷۳) آن را در گیلکی سهال (sêhâl) یا سیا آل (siyâ âl) (نوزاد، ۲۸۴:۱۳۸۱) می‌گویند. بشرا آورده است که در قدیم از شاخه‌های سهال، سبد می‌بافتند و با آن سبزینه شالی را به محل نشا حمل می‌کردند. (۲۲۸:۱۴۰۰) سالف معمولاً چندان بلند و تناور نمی‌شود و در حد درختچه یا درخت کوچک باقی می‌ماند. در رودبار از چوب آن سنه‌چو، کلن‌دسته، ره، چوب‌دستی و نجاق می‌گیرند. جعفری (۱۴۰۰:۱۵۰) و عبدالهی (۳۲:۱۳۹۶) به تهیه چوب‌دستی از چوب سالف اشاره کرده‌اند. ترکه‌های سالف، محکم و انعطاف‌پذیر است و آن را در قدیم هم‌چون ترکه‌های انار، به و بید برای تنبیه بچه‌ها و... به‌کار می‌بردند. میوه سالف مانند میوه گتو، کوچک و گرد است، در اواخر شهریور می‌رسد و به رنگ سیاه درمی‌آید. برگ سالف خوراک دام‌ها است. چوب آن در صنعت خراطی کاربری دارد. امروزه دم کرده برگ آن برای درمان نفخ سودمند می‌دانند.

سغ (seq)، سغ (soq)، سغ (saq)، سه (sa) و آزر (azar): از جمله نام‌هایی است که در رودبار به درخت آزاد داده‌اند. در تالشی به آن سغ (səq) و سیخ (səx) و در گیلکی، آزاد (âzâd) و آزات (âzât) می‌گویند. آزاد درختی است جنگلی، خودرو و برگ‌ریز از خانواده نارون (olmaceae) با عمری دراز که در جلگه گیلان تا ارتفاع ۱۵۰۰ متر دیده می‌شود و اگر بریده نشود، پهنا و بلندی آن چشم‌گیر خواهد بود. بخشی، این گونه را از خانواده اولماسه و از جنس زلکوو *zelkova* دانسته و نام علمی آن را *pall kouch* ذکر کرده است. (۹۹:۱۳۸۶) اما ثابتی نام علمی آن را *zelkova carpinifolia* آورده که در گیلان به نام‌های آزاد، آزار، آردار و در رودبار به نام فق (؟) نامیده می‌شود (۷۷۵:۱۳۷۳) این درخت زیبا و باشکوه هم در جلگه گیلان و هم در ارتفاعات به چشم می‌خورد. به‌ویژه چشم‌انداز پاییزی درخت آزاد که برگ‌های آن به رنگ‌های مختلف درمی‌آیند بسیار چشم‌نواز و زیبا است. آزاد دارای چوبی بسیار سخت، متراکم و سنگین است، در برابر حشرات مقاوم است، دارای پوستی صاف به رنگ نقره‌ای و خاکستری و برگ‌هایی کوچک، قلبی شکل و پرشمار با حاشیه دندانه‌ای است که در فصل گرما سایه گاه خوبی برای روستاییان فراهم می‌کند. در بسیاری آبادی‌های رودبار در حاشیه زمین‌های کشاورزی، یک درخت آزاد کاشته‌اند که هم از سایه آن بهره‌مند شوند و هم محصول گندم و جو را از زمان برداشت تا هنگام خرمن کردن بالای

آن بچینند تا هم از گزند باران و هم از آسیب دام‌ها و خوک‌ها در امان باشد. درخت آزاد در گیلان از تقدس برخوردار است و هنوز می‌توان شال سبزی را که گردِ تنه و رشته‌های نیازی را که به شاخ‌سار برخی درختان آزاد کلان‌سال به‌ویژه در بقعه‌ها، زیارت‌گاه‌ها و مزارستان‌های گیلان بسته‌اند، مشاهده کرد. درخت آزاد در زیست روستایی اهمیت بالایی دارد. از درخت آزاد، خِش، جفت، لُو، گاجمه، صندوق، گوشتِکو، ره، تبجه، بلنگ، کلن دسته، اجار، پادوش، دسته بیل و داس و کلنگ و... می‌گیرند، اما به هر روی چوب آزاد با آن که مقاومت و دوام بالایی دارد، بسیار متراکم و سنگین است و در عین حال خمش و انعطاف کیش و تادار را ندارد. روستاییان، تنه درخت آزاد را برش داده، به‌عنوان تیر برای سربندی خانه‌ها به کار می‌بردند و تخته‌هایی را که از برش طولی آن فراهم می‌کردند برای پوشش تلار و سقف خانه‌های روستایی استفاده می‌کردند. دروازه‌های بزرگ قدیم را هم بیش‌تر از چوب گردو یا آزاد می‌ساختند. چوب آزاد هم‌چنین برای ساخت در و پنجره به کار می‌رفت. ضیایی آورده که از آن لاوک نان، کاسه، ظروف چوبی، کتل و... هم می‌ساختند. (ضیایی، ۱۴۰۱: ۶۲) چوب درخت آزاد در آب مقاومت چندانی ندارد. هیزم آزاد دیرپا و زغال آن عالی و برگ آن خوراک دام‌ها است. البته در فصل پاییز، برگ آزاد زبر است و چندان برای دام‌ها مناسب نیست و بیش‌تر برگ فغ و مازو را برای دام‌ها فراهم می‌کنند. در طب سنتی رودبار، شکسته‌بندها از پوست درخت آزاد، ملاطی فراهم می‌کردند که برای بستن شکستگی‌ها از آن استفاده می‌کردند. پوست درخت آزاد یا خاکستر آن را با هاون در دیوک می‌کوبیدند، در آن زرده تخم مرغ محلی می‌ریختند و خمیری فراهم می‌کردند که آن را روی پارچه نخی می‌مالیدند و پس از جاانداختن شکستگی، پارچه را گرداگرد عضو شکسته می‌بستند و گاه برای آن که عضو آسیب دیده تکان نخورد، تکه‌های چوب یا برش‌هایی از ساقه لَهِ (نی) را دورادور آن می‌بستند. شاید این کارکرد، جدای از تجارب طب سنتی، به نقش نمادین درخت آزاد در فرهنگ منطقه و مقاومت و استواری و سختی چوب آن هم مربوط باشد. گیلک‌ها از چوب درخت آزاد، چانچو می‌سازند (مرعشی، ۱۳۸۲: ۵۱ و پاینده، ۱۳۶۶: ۳۶۰) و آن چوبی است بلند و باریک که فروشندگان دوره‌گرد در بازارهای جلگه گیلان روی شانه خود قرار می‌دهند و به دو سمت آن زنبیل می‌آویزند و ماهی، سبزیجات و دیگر اقلام کالا را برای فروش در بازار می‌چرخانند.

فُغ (foq)، **فَغ** (faq)، اولس (ulas) درخت مَمَرَز: آن را در تالشی اولس (ulas)، در رضوان‌شهر پَغ (paq)، و در گیلکی فَغ (faq)، اولس (ulas)، مَمَرَز (mamraz) و شَرَم (šaram) می‌گویند. مظفریان این درخت را از خانواده بتولاسه *betulaceae* و نام علمی آن را *carpinus betulus* ذکر کرده است. (۲۰۱: ۱۳۸۳) ساعی نام این درخت

درختان رودبار زیتون و کارکرد آن‌ها در زندگی روستایی □ ۵۷۵

را در گرگان تَغار، در کتول کِچَف و در رامسر و رودسر جَلَم ضبط کرده است. این درخت در ارتفاع ۸۰۰ متر تا ۲۰۰۰ متر دیده می‌شود. (بخشی، ۱۳۸۶: ۳۴)

فغ از درختان جنگلی پهن‌برگ، سایه‌ور و باشکوه برگ‌ریز است که شباهت آشکاری با سیغ و لی دارد. ارتفاع آن ممکن است به بیش از ۲۵ متر برسد، دارای چوبی به رنگ سفید و سخت و محکم است که البته چوب آن سختی سیغ و لی را ندارد و در برابر حشرات هم قدری آسیب‌پذیر است. اولس به‌طور گروهی در ارتفاعات رودبار می‌روید ولی فراوانی آن کم‌تر از سیغ و له است. یکی از رویش‌گاه‌های آن در رودبار، بیلاق سلونسر رستم‌آباد است و در ماسال، جای‌نام اولس بلنگا (مسرور، ۱۳۸۵: ۳۲) به این درخت منسوب است. تنه فغ، راست بالا می‌رود و تنومند، انبوه و سایه‌ور می‌شود. برگ فغ همانند برگ لی دندان‌دار و نوک‌تیز است، با این تفاوت که خطوط و شیارهای آن بیش‌تر است. در صنعت، چوب فغ را به‌ویژه برای ساخت تراورس و میوه آن را برای روغن‌گیری به‌کار می‌برند. در معماری قدیم رودبار، برش‌های طولی از تنه فغ را به‌عنوان تیرک برای سقف خانه به‌کار می‌بردند و از آن تخته می‌گرفتند که با آن سقف خانه و تالار را می‌پوشاندند. از چوب فغ هم‌چنین خیش، گاجمه، در و پنجره، صندوق، لُو و... می‌ساختند. از فغ، ره هم می‌گرفتند که مرغوبیت ره کیش (شمشاد) را ندارد و وقتی خشک شود، قدری شکننده است. ثابتی به ساخت لت از چوب این درخت برای پوشش سقف شیروانی اشاره کرده است. (۱۳۷۳: ۱۹۶)

دام‌داران در موسم ولگ‌زنی، شاخه‌های فغ را بریده، خشک و انبار می‌کنند تا دام‌ها در زمستان از برگ آن تغذیه کنند. همیزم فغ مرغوب و زغال آن دیرپا است. در تقسیم‌بندی روستایی، فغ دو نوع است: سیافغ و سودفغ که برگ هر دو خوراک دام‌ها است.

کئول (ko'ol) یا کوف (kuf) درخت لرگ: در گیلکی آن را کول (kul) (نوزاد، ۱۳۸۱: ۳۷۹) و کوچی (kuči) (مرعشی، ۱۳۸۲: ۳۵۱)، در تالشی کوچ (kuč)، در لاهیجان کُهَل (kohol) و در آستارا موتال (mutâl) می‌گویند. در گلیون و نیز در اسکلك رودبار آن را کوف (رحمن‌نیا، ۱۴۰۱: ۱۲) می‌گویند. نوزاد به نقل از ساعی آورده است که در رشت به آن کول، کول کیش و کولِ خاس، در مازندران جز، در توالش و رودسر چوست و چشت، در آستارا هس و در برخی نقاط تالش پل می‌گویند. (۱۳۸۱: ۳۷۹). کئول درختی است تند رشد، نورپسند و دوست‌دار رطوبت با چوبی سفید، نرم، سبک، ضعیف و شکننده که عمدتاً در بخش‌های ساحلی گیلان و مناطق جلگه‌ای و جنگل‌های مرطوب گیلان و رودبار دیده می‌شود. ستوده نام علمی آن را *pterocarya fraxinifolia* ذکر کرده است. (۱۳۹۵: ۲۵۵) کئول در برخی مناطق گیلان در کنار توسکا جامعه‌ای را تشکیل می‌دهد. کئول درختی

پربرگ و سایه‌ور است که بلندی آن ممکن است به ۲۰ متر برسد. این درخت در ارتفاع زیر ۱۰۰۰ متر دیده می‌شود. (ثابتی، ۱۳۷۳: ۵۵۲)

برگ‌های کشیده و براق آن در دو سمت شاخه‌ها به‌طور قرینه (شانه‌ای) قرار دارند. شکل ظاهری برگ کئول وقتی نهال آن کوچک باشد شبیه به برگ گردو است، ولی برگ گردو بوی قوی دل‌پذیری دارد که آن را متمایز می‌کند، ضمن آن که آرایش متقارن برگ‌های کئول روی شاخه، آن را از گردو متمایز می‌کند. برگ‌های درخت کئول بالغ، بزرگ و کشیده و از برگ گردو کاملاً متمایز است. ریشه کئول در زیر زمین حرکت می‌کند و شبکه‌ای به هم پیوسته از ریشه‌ها خیلی زود در محوطه باغ یا زمین پراکنده شده، همه‌جا را فرا می‌گیرد. این درخت در زندگی روستایی نقش چندانی ندارد. دام‌ها برگ آن را نمی‌خورند. گیلک‌ها از چوب آن پیش‌کاول می‌گیرند. در برخی آبادی‌ها شاخه‌های آن را به‌دلیل انعطاف و خمش برای پرچین به‌کار می‌برند که پرچین آن ماندگاری خوبی دارد. چوب کئول، سست و ضعیف است، هیزم و زغال آن مرغوب نیست، هم از این رو در سیاهکل اشخاص بی‌خاصیت را به کئول مانند می‌کنند. گیلک‌ها از کئول جاکوب می‌گرفتند و آن ابزاری سرکج هم‌چون چوب‌هاکی بود که با آن به خوشه‌های شالی ضربه وارد می‌کردند و شالی را در خانه به مقدار مورد نیاز می‌کوبیدند. در قدیم، ساکنان ضلع غربی رودبار وقتی دست‌رسی به طناب کنفی یا پلاستیکی نداشتند، از پوست توت یا کئول استفاده می‌کردند و چون درخت توت کم بود، معمولاً به جنگل‌های سیاه‌رود و اطراف آن می‌رفتند و رشته‌هایی از پوست کئول فراهم کرده مدتی در زیر لوش و پهن قرار می‌دادند تا نرمی و کشش پیدا کند، سپس با آن رشته‌ها ریسمان می‌بافتند. وقتی ریسمان پوستی خشک می‌شد، برای افزایش استحکام، روی آن قدری آب می‌پاشیدند. این ریسمان چندان محکم بود که گاجمه را با آن به لُ که جلوی دوش (کوهان) ورزا قرار داشت می‌بستند و شالی‌زار را شخم می‌زدند. برای بستن نال و ستون و... سازه‌های کوچک هم از این ریسمان در کنار ریسمانی که از ساقه برنج یا گیاه له فراهم می‌شد، استفاده می‌کردند. نصرتی آورده است که چوپانان تالش برای بستن سر خیک و بستن بار هیزم از پوست آن استفاده می‌کنند. (۱۳۹۶: ۱۱۴) کئول چون بی‌بر است، گاه آن را پایه رَز قرار می‌دهند. ماهی‌گیران، برگ کئول را برای ماهی‌گیری به‌کار می‌برند. برگ‌ها را می‌کوبند و در بخشی از رودخانه که آب حرکت ندارد در آب حل می‌کنند. ظاهراً سمی بودن برگ گیاه، موجب بی‌حال شدن و بالا آمدن ماهی‌ها می‌شود. (نوزاد، ۱۳۸۱: ۳۷۹ و ضیایی، ۱۴۰۱: ۶۴) از این‌رو معمولاً شکم ماهیانی را که این‌گونه صید می‌کنند، خالی می‌کنند. پوست کئول در صنعت برای تولید رنگ زرد کاربرد دارد.

کُندز (kondez) یا کندس (kondes): درخت ازگیل، در گیلکی کونوس (kunas) و در تالشی فتر (fətər) و سیر (sər) (مسرور، ۲۰۵:۱۳۸۶) می‌گویند. درختی است خاردار از خانواده رزاسه rosaceae با نام علمی مسپیلوس گرمانیکا *mespilus germanica* دارای برگ‌های ریز، گل‌های سفید که گونه جنگلی و خودروی آن هم در جلگه و هم در جنگل‌های گیلان و رودبار فراوان است. ثابتی پراکنش آن را در سراسر جنگل‌های شمال از سواحل دریا تا ارتفاع ۲۰۰۰ متر دانسته است. (۴۷۱:۱۳۷۳)

وقتی کندز را در باغ‌ها می‌کارند، معمولاً روی پایه جنگلی، نوع پیوندی آن را که میوه درشت‌تر و آب‌دارتری دارد، پیوند می‌زنند. کندز و گتو از یک خانواده و به یک‌دیگر قابل پیوند هستند. کندز چندان قد نمی‌کشد و بیش‌تر به‌صورت درختچه دیده می‌شود، از این رو معمولاً چوبی که بتوان از آن در ساخت‌وساز استفاده کرد، نمی‌دهد. چوب کندز بسیار سخت، متراکم و سنگین و در برابر شکستن بسیار مقاوم است از این رو نجاق را عموماً از چوب کندز، اگر نه از سالف، گتو یا آلو می‌گیرند. رودباری‌ها در توصیف شخص مغرور می‌گویند: «فلونکسِ ورزانی‌جاق کندزه»، یعنی نجاقِ ورزای او از جنس چوب ازگیل است که به مرغوبیت و استحکام چوب کندز دلالت دارد. از کندز سناچو هم می‌گیرند. از چوب کندز، چوب‌دستی هم می‌گیرند که از آن هم به‌عنوان عصا و هم برای رقص‌های سنتی و نیز برای دفاع از خود در برابر جانوران وحشی و یا در جنگ و درگیری استفاده می‌کنند. در حقیقت بهترین دستِ چو از چوب کندز فراهم می‌شود و معمولاً برای تهیه آن نه از شاخه‌ها که از تنه نهال کندز استفاده می‌کنند. روستاییان شاخه و برگ درخت کندز را در آب می‌جوشانند و این دم‌نوش را برای درمان شکم‌روش می‌نوشیدند. جلگه‌نشینان از چوب کندز، جاکو یا جاکوب هم می‌گیرند. (نوزاد، ۱۳۸۱:۱۳۸)

میوه کندز هم‌چون گتو در میانه‌های پاییز می‌رسد. مصرف بی‌رویه کندز، خشکی مزاج می‌آورد. میوه کندز، خشک، کم‌آب و گس است ولی اگر برسد، شیرین می‌شود. روستاییان میوه کال آن را در آب و نمک (و گاه سرکه) قرار می‌دهند و آن را در زمستان به‌عنوان شوچره مصرف می‌کنند. در برخی آبادی‌های گیلان از کندز، رب هم می‌گیرند که رب آن مزه ملسی دارد و آن را چاشنی زیتون می‌کنند و به‌ویژه در ماهی شکم‌پر یا مرغ شکم‌پر از آن استفاده می‌کنند.

کیش (kiš) یا شمشاد (šemsšād): درختی است که مردم بیش‌تر با کاربرد تزئینی آن آشنا هستند چه، گونه گل‌خانه‌ای این درخت را برای محوطه‌سازی ویلاها و پارک‌ها به‌کار می‌برند. شمشاد درختی است همیشه‌سبز با برگ‌های گِرد، ضخیم، روغنی و براق و چوبی سخت و محکم که از تنه آن به‌عنوان سرستون استفاده می‌کنند، نوزاد در توصیف آن آورده

است درختی است کُنْدَرُشد و دیرزی، سایه‌پسند، دارای چوبی سفید مایل به زرد که از آن شانه، قاشق و چنگال زینتی و پرپها، قدح و... تراشیده می‌شود... قطر آن به نیم‌متر و ارتفاع آن به ۱۲ متر می‌رسد و چوب آن برای واشان به کار می‌رود. (۳۸۸:۱۳۸۱) مرعشی آورده است که برگ شمشاد سمی است و حیوانات از آن تغذیه نمی‌کنند و از چوب آن دوک، ماسوره، شانه و قاشق می‌گیرند و نام علمی آن را *buxus sempervirens* ذکر کرده است. عظیمی در تاریخ گیلان آورده است که به نظر می‌رسد چوب سخت و محکمی که به گفته اصطخری مورخ قرن چهارم، از جنگل‌های شمال برداشت و از آن ابزارهای چوبی ساخته و به همه جا صادر می‌شده است، کیش یا شمشاد بوده باشد. این درخت به‌ویژه از شمال به ری صادر می‌شده و از آن ابزارهای متعدد از جمله کمان می‌ساخته‌اند. (۳۴:۱۳۹۵)

در سیاهکل از شمشاد جانسه می‌گیرند و آن ابزاری چوبی است که دو سر آن همانند گرز فربه است و برای کوبیدن جو در هاون به کار می‌رود. شمشاد در جلگه گیلان به فراوانی دیده می‌شود و به‌ویژه اگر در بقاع و گورستان‌ها باشد، از تقدس برخوردار است. بشرا آورده است که شاخه‌های درخت کیش یا شمشاد را به صورت جارو درمی‌آورند که آن را کیش‌خال می‌گویند. (۶:۱۳۵۳)

شاخه‌های همیشه سبز شمشاد را هم‌چنین برای تزئین طاق نصرت و... به کار می‌برند. در جلگه گیلان بَرَم را معمولاً از شمشاد می‌گیرند و آن شاخه‌ای تنومند با بلندی تقریبی سه‌متر است که خانواده داماد از شاخه‌های آن هدایایی می‌آویزند و برای خانواده عروس می‌برند و یا در کشتی گیله‌مردی، جوایز برندگان را از آن می‌آویزند. هیزم شمشاد مرغوب و دیرپا است. از شاخه‌های بلند شمشاد، ره می‌گیرند که به دلیل استحکام و انعطاف و در عین حال سبکی، از بهترین انواع ره است. روستاییان گاه شاخه‌های نازک درختان کیش، رز یا کئول را به صورت حلقه قلاده مانندی درآورده آن را به گردن گوساله می‌بندند. این حلقه را در جوبن کئول (ko'ol)، در راجین گولونه، در دفراز گولانه و در گلیون کیشیند می‌گویند. در تالشی آن را کشه (keše) (عبدلی، ۱۳۶۳:۱۰۵) می‌گویند.

گتو (gətu)، گیتو (gitu)، گوتو (gutu) درخت ولیک: گتو درختی است جنگلی، خودرو و خاردار با برگ‌های ریز گشنیزی و میوه‌های گرد و ریز چندهسته‌ای شبیه به زالزالک ولی کوچک‌تر از آن، که هم در جلگه و هم در مناطق جنگلی و مرتفع گیلان و رودبار دیده می‌شود. آن را در گیلکی کوت کوتی (kutkuti) و سب‌سبیه (səbsəbə) و ولیک (vəlik) (نوزاد، ۱۳۸۱: ۲۷۱ و ۳۷۱ و ۴۷۴) و کُمار (komār) (مرعشی، ۱۳۸۵:۳۴۸)، در تاتی خلخال، آن را گِج (gej) و در تالشی، کوتی (koti) و کوتو (kutu) (مسرور، ۱۳۸۵:۱۹۰) می‌گویند. این درخت از خانواده رزاسه rosaceae و نام علمی آن کراتگوس crategus است

درختان رودبار زیتون و کارکرد آن‌ها در زندگی روستایی □ ۵۷۹

و جنگل‌نشینان آن را به اعتبار رنگ به دو نوع سیاولیک و سرخ‌ولیک تقسیم می‌کنند. (ثابتی، ۱۳۷۳:۲۷۵) او نام‌های محلی زیر را برای این درخت آورده است: کُمار (komâr) در لاهیجان، کِجیل (kejil) در رامسر و شهسوار، مامیلی (mâmili) در گیلوندروود گیلان، مارخ (mârex) در دیلمان، لاهیجان و رودسر، گتو (gatu) در درفک و رودبار، کوت‌کوتی (kotkoti) در شهسوار و... (همان).

گتو و ازگیل از یک خانواده و به هم قابل پیوند هستند. گتو بیش‌تر به صورت درختچه دیده می‌شود اما گاه درختان تناور و بارور آن هم در گیلان و رودبار دیده می‌شود. در رودبار هم گتو را به دو گونه سرخ و سیاه تقسیم می‌کنند. میوه هر دو خوراکی و شیرین است، ولی خوردن گتوی سیاه بیش‌تر معمول است و برخی گتوی سرخ را غیرخوراکی می‌دانند. میوه گتو در میانه‌های پاییز تقریباً هم‌زمان با ازگیل می‌رسد و بیش‌تر به مصرف پرندگان می‌رسد. در برخی روستاها، دم‌کرده گتوی سیاه را مانند چای آلبالو می‌نوشند. گتو در بهار از نخستین درختانی است که به شکوفه می‌نشیند و شکوفه‌های آن به رنگ سفید، گشن و انبوه و بسیار زیبا است. دهخدا گتو *gatu* را زالزالک وحشی خوانده است، ولی در رودبار این دو درخت از هم متمایز هستند. میوه گتو به صورت خوشه‌ای یعنی چند میوه در کنار هم دیده می‌شود و هر میوه دُم یا چمبله جداگانه دارد. روستاییان از چوب گتو چوب‌دستی، نجاق و سناچو فراهم می‌کنند. نوزاد این درخت را فاقد ارزش اقتصادی دانسته که فقط به کار سوخت می‌آید. (۱۳۸۱:۳۷۱) ثابتی آورده است که از چوب آن در شمال برای دسته تبر هم استفاده می‌شود. (۱۳۷۳:۲۷۵)

درخت گتو خارهای تیزی دارد. یک زبان‌زد رودباری به خاردار بودن گتو اشاره دارد: «زار داره، گوتودار بن» یعنی اگر کسی می‌خواهد گریه کند بهتر است، زیر درخت گتو برود تا دردش دوچندان شود. (حیدری، ۱۳۹۸:۹۶) اگر درخت لیلکی در رودبار به فراوانی گتو بود، شاید در این ضرب‌المثل لیلکی به جای گتو می‌نشست. برخی، گتوی سرخ را با والی *vâlay* اشتباه می‌گیرند، به‌ویژه که گتو را در برخی آبادی‌ها ولیک (*vâlik*) هم می‌گویند، ولی میان گتوی سرخ و والی تفاوت است اگرچه میوه آن‌ها تا اندازه‌ای شبیه به هم است. والی که در رودبار آن را سرخ سرخی و تمبورک هم می‌گویند، پیچکی است رونده و خاردار با برگ‌های قلبی شکل که از درختان دیگر بالا می‌رود و میوه آن سرخ کم‌رنگ و بی‌مزه است و پوسته آن حالت ارتجاعی دارد (سرتیپ‌پور، ۱۳۶۹:۲۵۸) و برای همین ویژگی، آن را در قدیم در سقز می‌ریختند (جعفری، ۱۴۰۰:۱۸۹) آن را در گیلکی کامپوره می‌گویند. نام فارسی آن ازملک و نام علمی آن *smilax exselsa* (مظفریان، ۱۳۸۳:۳۳۶) است، ولی گتو به صورت درختچه و درخت دیده می‌شود و میوه آن شیرین است.

لی (ley) یا له (le) درخت اوجا: درختی است از خانواده اولماسه (نارون) با نام علمی *ulmus carpinifolia* (ثابتی، ۱۳۷۳:۷۵۴ و حبیبی، ۱۳۹۸:۱۲) درختی جنگلی و خودرو، آفتاب‌دوست، برگ‌ریز با پوستی شیاردار و ناصاف، دارای چوبی محکم و برگ‌هایی زبر، شیاردار با حاشیه دندانه‌دار و نوک‌تیز که قطر درخت ممکن است به یک‌متر و ارتفاع آن به ۳۰متر برسد. آن را در رودسر، لاهیجان و دیلمان لی و له، در نور و کجور و گرگان اوجا، در رامسر و شهسوار لُو، در آستارا قره‌آغاچ (ثابتی، ۱۳۷۳:۷۵۴) و در رشت گل‌پرداز (نوزاد، ۱۳۸۱:۲۷۸) می‌گویند.

لی را معمولاً نزدیک خانه نمی‌کارند چون حشرات را جذب می‌کند. برگ لی در اواخر تابستان با سوراخ‌های فراوان متمایز است. اوایل بهار گل‌هایی بر شاخه‌های آن پدیدار می‌شود که به آن گل‌پر می‌گویند. بی‌گمان به اعتبار این گل‌پر‌ها است که در گیلکی رشت آن را گل‌پرداز می‌گویند. کودکان این گل‌پرهای تازه را که شبیه به برگ‌های گیاه گل‌پر (چاشنی معروف) هستند و مزه ملایمی دارند، می‌خورند. این گل‌برگ‌های چترمانند که خود جذب‌کننده حشرات و جای مناسبی برای تخم‌گذاری آن‌ها هستند، پس از آن‌که خشک شدند، توسط باد در اطراف پراکنده می‌شوند. هر گل‌برگ محتوی یک دانه است که در محیط مناسب رشد می‌کند و از این‌رو لی خیلی خوب تکثیر می‌شود. چوب لی را به دلیل استحکام و سختی به‌عنوان نال و ستون و نیز به‌عنوان تیر برای مسقف کردن ساختمان به‌کار می‌برند. از آن پیش‌کاول، بلنگ، دسته داس، پادوش‌بیل و... فراهم می‌کنند. چوب له اگرچه محکم است، خمش نسبتاً خوبی دارد؛ البته خمش آن با تادار سنجیدنی نیست. از چوب له، ره می‌گیرند که برای فروریختن گردو و زیتون به‌کار می‌رود. برگ آن خوراک دام‌ها است و همیزم و زغال آن خوب و دیرسوز است. روستاییان از رشته‌های پوست له ریسمان می‌بافند. ثابتی آورده است که از چوب آن لمبه و قندلاک هم فراهم می‌کنند. (۱۳۷۳:۷۵۴)

چوب له در صنعت برای تراورس استفاده می‌شود. گفتنی است که گونه دیگری از نارون (*ulmus*) به نام ملج هم هست که آن هم دارای چوبی سخت و محکم ولی در برابر رطوبت ضعیف است. آن را در دیلمان و لاهیجان لوروت و سرخه، در رامسر و شهسوار لونگا، در نور و کجور ملج، در آستارا و توالش وِزِم و در ترکی قره‌آغاچ می‌گویند و نام علمی آن *ulmus glabra* است. از این گونه هم در ساختمان‌سازی استفاده می‌شود و از آن طبق، قندلاک و لاک نون و... می‌گیرند. (ثابتی، ۱۳۷۳:۱۴ و ۷۵۶)

لیلکی (liləki): درختی جنگلی و خودرو از خانواده اقاقیا با نام علمی *gleditschia caspica* دارای چوبی بسیار سخت و مقاوم در برابر رطوبت که در جلگه و جنگل‌های مرطوب گیلان دیده می‌شود، ولی در بافت کوهستانی و خشک رودبار چندان به چشم نمی‌خورد. ثابتی آورده است که این درخت محدود به نقاط پست و مرطوب جنگل‌های آستارا تا نور است و به جنگل‌های شرق و شمال شرقی البرز داخل نمی‌شود و در ارتفاع بالای ۵۰۰ متر هم دیده نمی‌شود. (۱۳۷۳:۳۷۲)

این درخت در گیلکی و تالشی هم با تفاوت‌های جزئی به همین نام لیلکی خوانده می‌شود. در آستارا و مازندران آن را کرات می‌گویند. برگ‌های لیلکی بیضی‌شکل است و در دو سمت شاخه‌ها به صورت متقارن (شانه‌ای) قرار دارد. لیلکی دارای غلافی لوبیامانند است که این غلاف و دانه آن خوراک دام‌ها است و هم‌چنین آن را به‌عنوان طعم‌دهنده در شراب به کار می‌برند. مرعشی آورده است که این پیله‌ها در آغاز سبز هستند و به تدریج رنگ عنابی می‌گیرند. (۱۳۸۵:۴۰۴) چوپان‌ها در زمستان که علف کم است، پیله‌های لیلکی را با ره فرو می‌ریزند و به مصرف دام‌ها می‌رسانند و معتقدند این پیله‌ها شیر دام را زیاد می‌کند. پاینده آورده است که این پیله‌ها خوراک زمستانی گاوهاست. (۱۳۶۶:۳۵۹) این غلاف را در گویش محلی پیله یا لیلکی‌باقلا و در فارسی و تازی خرنوب (لغت‌نامه) می‌گویند. تنه لیلکی پوشیده از خارهای بسیار بلند و نوک‌تیزی است که بلندی آن‌ها به ۱۵ سانتی‌متر می‌رسد. این خارهای انبوه، بلند و تیز، بالا رفتن از درخت را بسیار دشوار می‌کنند، هم از این رو گیلک‌ها لیلکی را نماد افراد حقه‌باز می‌دانند که موجب آزار دیگران می‌شوند. (پاینده، ۱۳۶۶:۳۵۹) چوب متراکم لیلکی در برابر آتش بسیار مقاوم و هیزم آن دیرسوز و پایا است. ضیایی آورده است که شکوفه آن را زنبور عسل دوست دارد و چوب آن بسیار سخت، مقاوم و خوش‌عطر است. (۱۴۰۱:۶۳) گیلک‌ها از تنه لیلکی، پایه تلمبار (سازه‌ای چوبی که برای پرورش کرم ابریشم روی ستون‌های قطور چوبی می‌سازند تا کرم‌های ابریشم را از آسیب لوک مار و... در امان نگه دارند) و کوندوج (سازه‌ای چوبی که برای انباشتن برنج روی ستون‌های قطور چوبی می‌سازند تا از دست‌رس موش و... در امان باشد) فراهم می‌کنند.

مازو (mâzu) یا مازی (mâzi): درخت بلوط، متعلق به خانواده فاگاسه (راش) *fagaceae* که مظفریان نام علمی آن را *quercus infectoria olive* و حبیبی *quercus castaneaefolia* ذکر کرده است. نوعی از مازو در رودبار به نام اورومازو *urumâzu* یا اوری‌مازو *urimâzu* نامیده می‌شود. ثابتی، نام علمی بلندمازوی جنگل‌های شمال و جلگه‌های ساحلی کاسپین را که از آستارا تا گلستان کشیده شده و جامعه‌ای خالص یا مخلوط با درختان ممرز تشکیل می‌دهد *quercus castaneaefolia* دانسته است. (۱۳۷۳:۵۸۰) در گیلکی به آن مازی، مازو،

سیامازو، بلندمازو و ایشبر می‌گویند. در مازندران هم آن را مازو می‌گویند. نیما یوشیج آورده است: «مازوی پیر کرده سر از رخنه‌ای به در. مازو گونه‌ای بلوط جنگلی و خودرو و برگ‌ریز است که در دامنه‌های البرز و زاگرس فراوان است و گونه‌های متفاوتی دارد. قطر تنه آن ممکن است به بیش از ۳متر و ارتفاع آن به ۴۰متر برسد.

مازو در جلگه و در جنگل‌ها و ارتفاعات گیلان فراوان دیده می‌شود و یکی از پرکاربردترین درختان بومی در زیست‌روستایی است. مازو مصارف صنعتی بسیار دارد. تانن حاصل از گال‌های بلوط در چرم‌سازی و رنگ‌سازی به‌کار می‌رود. (بخشی: ۱۳۸۶:۹۶) از شیر مازو، مرکب خطاطی می‌سازند. در خانه‌سازی سنتی رودبار، تنه مازو را به‌عنوان ستون و نال و تیر به کار می‌بردند، از آن پل یا پردو می‌تراشیدند و خش، جفت و گاجمه هم از آن فراهم می‌کردند. تنه مازو را برش طولی می‌زدند و تخته‌هایی از آن بیرون می‌کشیدند که آن‌ها را در ساخت تلار و نیز روی تیرهای سقف خانه به‌کار می‌بردند و فاصله تخته‌ها را با گیاهی به نام پرند یا پیارند می‌پوشاندند و روی آن را کاه‌گل می‌کردند. در خانه‌های زگالی، پاکونه یعنی کنده‌های چوبی قرص و محکمی که در پی ساختمان به‌عنوان فونداسیون اصلی به‌کار می‌برند و بر روی آن‌ها ستون‌های اصلی را بنا می‌نهند را معمولاً از مازو فراهم می‌کنند. (شوقی، ۱۳۹۶:۳۸) هم‌چنین کندوله یعنی سیلوی بزرگ انباشت غلات را نیز از چوب مازو فراهم می‌کردند. ثابتی به ساخت در و پنجره از بلندمازو در شمال اشاره کرده است. (۵۸۱:۱۳۷۳)

چوب مازو چون تانن بالایی دارد در برابر رطوبت مقاوم است، از این رو از آن لار هم می‌سازند؛ یعنی آب چشمه یا نهر را به آن هدایت می‌کنند و آب، حوضچه‌های مجزایی را که در طول لار ایجاد شده پر می‌کند تا چندین دام بدون مزاحمت یک‌دیگر بتوانند از آن بنوشند. شالی‌کاران رودبار برای مهار آب سپیدرود و هدایت آن به نه‌های شالی‌زارها، از چوب مازو نوعی بند و سد ساده می‌ساختند. سه شاخه‌قطور از درخت مازو را به شکل هرم به هم می‌پیوستند و شاخه‌های گشن درختان پهن‌برگ به‌ویژه مازو را به سه‌پایه می‌بستند، سه‌پایه را در نهر قرار می‌دادند و آب را به سمت دل‌خواه هدایت می‌کردند. درخت مازو که بلندی آن به ۴۰متر می‌رسد، در گویش رودباری نماد بلندی قد و درشت‌اندازی است و اشخاص بلنداندام و تنومند را به الوار مازو مانند می‌کنند. (علیزاده، ۱۳۸۹:۳۰۲)

گوسفند و بز علاقه بسیار به برگ مازو نشان می‌دهند و این موضوع در یک زبان‌زد رودباری بازتاب یافته است: «هر چه بز کنه به جون مازو، مازو کنه به جون بز پوست.» حیدری در توضیح این ضرب‌المثل آورده است که بز علاقه زیادی به خوردن برگ‌های درخت مازو دارد. از سویی برای دباغی کردن پوست بز از جوهر یا تانن درخت مازو استفاده

درختان رودبار زیتون و کارکرد آن‌ها در زندگی روستایی □ ۵۸۳

می‌شود. از این رو بلایی که بز بر سر درخت مازو می‌آورد، مازو بعدها آن را تلافی می‌کند. (۱۳۹۸:۳۴) دامداران در موسم بریدن برگ‌های درختان برای تغذیه دام‌ها که به آن ولگ‌زنی‌ما می‌گویند، و آن اواخر مهر و اوایل آبان است، به‌ویژه شاخه‌های فغ و مازو را زده و می‌خشکانند تا در زمستان به مصرف دام‌ها برسد. آتش هیزم و زغال مازو عالی و و دیرپا است. میوه مازو شبیه فندق ولی دراز است و به آن مازودونه یا مازوقوئه می‌گویند. این میوه در رودبار و اساساً در گیلان خوراک آدمی نیست، بسیار تلخ است و به مصرف جانوران گوناگون به‌ویژه پرندگان، خرس‌ها و سنجاب‌ها می‌رسد؛ ولی در دامنه‌های زاگرس، مغز میوه بلوط را هم‌چون مغز گردو برای خورشت به‌کار می‌برند و حتی آن را آرد می‌کنند و از آن نان می‌پزند که البته نان آن قوت ندارد و کوچک و شکننده، ولی قوی و نیروبخش است. بشرا از مازونون، نانی که از مغز بلوط و شابلوط تهیه می‌شود، نام برده است. (۱۴۰۰:۳۲۰) در رودبار، آبادی مازیان و جای‌نام‌های مازوچال، مازودار کَش (لویه)، مازی دَم و مازی لنگه (شمام)، مازی سَر (جیرنده)، مازی چاله (راجین)، دشت مازی (نسفی)، و... نشانه فراوانی این درخت است. مازو درختی آفتاب دوست است. باور عمومی این است که هر جا مازو باشد، آفتابگیر است و قارچ خوراکی (میش) پیرامون آن پیدا می‌شود.

ووز (vuz) درخت گردو: این درخت را در رودبار به نام‌های یوز (yuz)، ووز (vuz)، آغوز (âquz)، آغوز (oquz) و آگوز (aguz) می‌شناسند. آن را در گیلکی آغوز (âquz)، در تالشی ویز (viz) و در آستارا گیردکان (girdakân) می‌گویند. ووز درختی است از خانواده یوگلانداسه juglandaceae با نام علمی یوگلانس رگیا *juglans regia* پهن‌برگ، برگ‌ریز، آفتاب‌دوست، با چوبی سخت، دارای تاجی بزرگ، گسترده و باشکوه که ارتفاع آن به ۳۰ متر می‌رسد. درختی تک‌پایه‌ای که گل‌های نر و ماده آن روی یک درخت قرار دارند. دارای گوشواره و میوه‌ای خوراکی که از مهم‌ترین محصولات باغی در گیلان به‌ویژه در رودبار است. ثابتی آورده است که درختان گردو در جنگل‌های شمال از جلگه و ساحل تا ارتفاع ۱۵۰۰ متری از سطح دریا انتشار دارند. (۱۳۷۳:۴۱۴) از نظر او درختان گردو در شمال، عمدتاً کاشته دست انسان است یا توسط پرندگان تکثیر شده و تنها در منطقه گیلان‌رود به‌طور خودرو در جنگل دیده می‌شود. (۱۳۷۳:۳۳) درختان گردو در آبادی‌های مرتفع رودبار هم‌چون کفته، جیرنده و... گاه اسیر سرمای آغاز بهار می‌شوند و بار نمی‌دهند؛ ولی این درخت در آبادی‌های نیمه‌مرتفع و بخش‌های جلگه‌ای رودبار معمولاً هر ساله محصول خوبی می‌دهد.

چوب گردو در صنعت مبیل‌سازی، قاب‌سازی و پوست آن در رنگ‌رزی به کار می‌رود. در رودبار قدیم، دروازه‌های بزرگ را بیش‌تر از چوب سف یا ووز فراهم می‌کردند. باغ‌داران رودبار معمولاً پوست سبز گردو را به واسطه‌ها و آن‌ها به کارخانه‌های رنگ‌رزی می‌فروختند. خود رودباری‌ها هم چنان‌که خدابنده آورده است، معمولاً برای رنگ کردن تخم مرغ عید، از پوست پیاز یا ووز سیل (پوست سبز گردو) استفاده می‌کردند. (۱۶۲:۱۴۰)

پوست چوبی گردو را هم که ووز پیچکال می‌گویند به‌عنوان سوخت در تنور یا کله (اجاق) به کار می‌بردند. گردوبازی از مهم‌ترین سرگرمی‌های کودکان در رودبار بود که در آبادی‌های مختلف به شکل‌های گوناگون انجام می‌شد و آداب و اصطلاحات ویژه خود را داشت. معمولاً درختانی که گردوی گرد و درشت داشتند و به‌عنوان تيله برای این بازی مناسب بودند، از دست‌برد کودکان در امان نبودند.

برگ گردو بوی ویژه خود را دارد که آن را از برگ‌های مشابه جدا می‌کند. دام‌ها برگ درخت گردو را دوست دارند و روستاییان معمولاً دور نهال‌های جوان را با بوته خار می‌پوشانند تا از تعرض دام‌ها در امان باشند. گردو ارزش اقتصادی بالایی در زندگی روستایی دارد. درختان گردو تا وقتی که باردهی دارند، قطع نمی‌شوند و فقط درختان خشک و بی‌بر بریده می‌شوند. روستاییان مغز گردو را همراه با پنیر یا دوشاب در صبحانه می‌خورند. زنان روستایی، مغز گردو را با سنگی گرد که دس‌سنگ (das e seng) نامیده می‌شود، در تخته‌های سنگی موسوم به سنگِ خال (seng e xâl) یا روی تخته‌های چوبی موسوم به گوشت‌کو (gušteku) می‌سابند و وقتی به‌صورت پودر درآمد، زردچوبه، زیره، نمک و فلفل به آن اضافه می‌کنند و آن را با پلوی نسبتاً شلی که از برنج نی‌مدانه فراهم می‌کنند به همراه اعضای خانواده در همان گوشت‌کو می‌خورند. به این غذا جوکولاکویی (jukulâkuay) (علیزاده، ۱۳۸۹:۱۰۶ و ضیایی، ۱۴۰۱:۱۵۶) می‌گویند. هم‌چنین از مغز گردو، یکی از مهم‌ترین خورشت‌های محلی گیلان یعنی فسنجان، سیاخورشت یا سیاقاتق فراهم می‌کنند. این خورشت از دیرباز چه در جشن و چه سوگ و خرج‌کشی و شیلان‌کشی مورد توجه رودباری‌ها بوده است. در رودبار این خورشت را با رب انار ترش فراهم می‌کنند. چون سیاه بودن رنگ خورشت را مزیت می‌دانستند در قدیم معمولاً پاره‌ای آهن کهنه و زنگ‌زده مانند نعل، میخ، زنجیر آهنی یا دسته کلید در خورشت می‌انداختند و پس از رنگ گرفتن خورشت، آن را خارج می‌کردند. در برخی آبادی‌های رودبار از مغز گردو، کوکو هم فراهم می‌کنند. در ماغزِ حلوا و کارِ حلوا که از شیرینی‌های محلی رودبار است، مغز گردو فراوان به کار می‌رود. مغز گردو در زه پرورده (زیتون پرورده) هم نقش اساسی دارد و در

غذاها و خوراک‌های جلگه گیلان هم‌چون کال کباب، اناریج، رشته خوش‌کار، کلوچه فومنی و... نیز وجود آن اجتناب‌ناپذیر است.

مغز برخی درختان گردو به آسانی بیرون نمی‌آید که آن‌ها را اصطلاحاً کوچ (kuč) یا دچک (daček) (گردوی کور) می‌گویند. معتقدند این گردوها روغن بیش‌تری دارد، اما چون در آوردن مغز آن‌ها دشوار است، این گردوها را گاه اصلاً برداشت نمی‌کنند و به پرندگان و دارموش‌ها می‌بخشند. در قدیم، گاه پلوی شب عاشورا را به تنه این درختان می‌مالیدند به این امید که گردوی آن‌ها مرغوب شود. گردو را با چوب‌های بلند و باریک به نام ره re یا رت (ret) از درخت می‌رویند و گردوهای دور از دسترس را با پرتاب پاره‌چوب‌هایی که در رودبار به نام دفکه (dafke)، دبهکه (dabeke)، دمبکا (dəmbəkâ) یا تلزمه (tolozma) خوانده می‌شود، هدف قرار می‌دهند و فرو می‌اندازند.

هیزم گردو پایایی چندانی ندارد و زود خاک می‌شود. قدما معتقد بودند خوابیدن زیر درخت گردو سنگین است و آن را به «از ما بهتران» نسبت می‌دادند. امروزه این موضوع را به تولید ژوگلون و به دی‌اکسیدکربن آزادشده از درخت مربوط می‌دانند. یک راه تکثیر گردو، دانه‌هایی است که کلاغ‌ها با خود حمل می‌کنند و در جاهای مختلف بر زمین می‌اندازند. این موضوع در یک ضرب‌المثل رودباری انعکاس یافته است: «هر رو کلاچ آدم ره ووز نگنه» یعنی هر روز کلاغ برای آدم گردو نمی‌اندازد و به عبارت دیگر، بخت یک‌بار در خانه آدم را می‌زند.

وه (ve)، وی (vi): درخت بید از خانواده سالیکاسه salicaceae با نام علمی سالیکس آلبا salix alba درختی است برگ‌ریز، با چوبی سبک ولی مقاوم، با برگ‌های دراز و باریک، آفتاب‌دوست، دوست‌دار رطوبت و دارای ریشه‌های گسترده که نقش مهمی در پیش‌گیری از فرسایش خاک ایفا می‌کند. این درخت هم در ضلع غربی و هم شرقی رودبار دیده می‌شود، ولی نقش مهمی در زندگی روستایی ندارد. تکثیر بید معمولاً با قلمه انجام می‌گیرد. در برخی آبادی‌ها از جمله لویه و علی‌آباد آن را شیش‌دار می‌گویند. ترکه‌ها و شاخه‌های بید از انعطاف خوبی برخوردار است از این رو در قدیم از آن‌ها انواع سبّه (sabbe) و چَرک (čark) می‌یافتند. ثابتی آورده است که چوب بید در شمال برای پایه‌های چپر به کار می‌رود. (۱۳۷۳:۶۶۳) برگ بید خوراک دام‌ها است. در رودبار، بید مجنون با نام علمی سالیکس بابلونیکا salix babylonica که شاخه‌های آن رو به پایین فروریخته است، نیز با فراوانی کم‌تر دیده می‌شود.

منابع شفاهی

آقایان ابراهیم اسماعیل‌پور گلیونی، هادی توحیدی کلورزی، کیهان سمیع‌پور جوبنی، نعمت قدیمی جوبنی و دیگر عزیزان که ذکر نام همه در این گفتار نمی‌گنجد و سپاس‌گزار یکایک آن‌ها هستیم.

منابع نوشتاری

بخشی خانیکی، غلام‌رضا و گروه مؤلفان؛ (۱۳۸۶)؛ *درختان و درختچه‌های ایران*، انتشارات دانشگاه پیام نور.

برهانی‌نیا، کورش؛ (۱۳۹۶)؛ *فرهنگ تاتی رودبار، رشت: ایلیا*.

بشرا، محمد؛ (۱۳۵۳)؛ *هنگی / ایسه هنگی نیه*، رشت: انتشارات اداره کل فرهنگ و هنر گیلان.

بشرا، محمد؛ (۱۴۰۰)؛ *فرهنگ واژگان گیلکی*، رشت: ایلیا.

پاینده لنگرودی، محمود؛ (۱۳۶۶)؛ *فرهنگ گیل و دیلم*، تهران: امیرکبیر.

پورآقا، رضا؛ (۱۳۹۶)؛ «بررسی و گردآوری واژگان و اصطلاحات دام‌داری و کشاورزی و وابسته‌های آن در گویش تاتی شهرستان رودبار»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه گیلان.

ثابتی، حبیب‌الله؛ (۱۳۷۳)؛ *درختان و درختچه‌های ایران*، چاپ دوم، انتشارات دانشگاه یزد.

جعفری دوآب‌سری، محمدعلی؛ *زیبنده گفته*، صفدر و ساعی گفته، احمد؛ (۱۳۹۲)؛ *گفته پناه‌گاه برمکیان*، فاقد نام ناشر.

جعفری دوآب‌سری، محمدعلی؛ (۱۴۰۰)؛ *گذری و نظری به دیار زیتون*، رشت: ایلیا.

حبیبی بی‌بالایی، قاسم؛ محمدپور، پریسا و موسی‌زاده صیادمحله، فاطمه؛ (۱۳۹۸)؛ «نام‌های محلی برخی درختان در استان گیلان»، فصل‌نامه علمی پژوهشی دانش زیستی ایران، ج ۱۴، ش ۳، صص ۱۳-۱.

حیدری، رمضان؛ (۱۳۹۸)؛ *روبار لغزخونی*، رشت: ایلیا.

خداینده دوگانه، حمیرا؛ (۱۴۰۰)؛ *سی در*، رشت: سپیدرود.

خودزکو، الکساندر؛ (۱۳۸۴)؛ *سرزمین گیلان*، رشت: ایلیا.

خوش‌خویی، مرتضی؛ (۱۳۷۱)؛ *اصول باغبانی*، مرکز نشر دانشگاه شیراز.

خوشدل، نصرت‌الله؛ (۱۳۹۸)؛ *خوشه‌ای از زبان و فرهنگ رودبار*، رشت: بلور.

رحمن‌نیا، ناصر؛ (۱۴۰۱)؛ *سیمای اسکلک*، رشت: گیلکان.

ستوده، منوچهر؛ (۱۳۹۵)؛ *فرهنگ گیلکی*، چاپ دوم، رشت: ایلیا.

سرتیپ‌پور، جهانگیر؛ (۱۳۶۹)؛ *ویژگی‌های دستوری و فرهنگ واژه‌های گیلکی*، رشت: گیلکان.

شوقی جیرنده، صمد؛ (۱۳۹۶)؛ *گیلتات*، رشت: ایلیا.

صادقی، حسین؛ (۱۳۸۱)؛ *کاشت، داشت، برداشت زیتون*، کرج: نشر آموزش کشاورزی.

ضیایی، خشنود؛ (۱۴۰۱)؛ *دفرز، سرزمین مادری من*، رشت: سپیدرود.

طاهری، طاهر؛ (۱۳۹۲)؛ *کشاورزی در گیلان*، رشت: ایلیا.

عبدلهی علی‌آبادی، نباتعلی؛ (۱۳۹۶)؛ *لغت‌نامه علی‌آباد، قزوین: طه*.

عبدلی، علی؛ (۱۳۶۳)؛ *فرهنگ تاتی و تالشی*، بندر انزلی: دهخدا.

درختان رودبار زیتون و کارکرد آن‌ها در زندگی روستایی □ ۵۸۷

عظیمی، ناصر (۱۳۹۵)؛ *تاریخ گیلان*، رشت: ایلیا.
علیزاده جوینی، علی؛ (۱۳۸۹)؛ *نخستین فرهنگ گویش تاتی رودبار*، رشت: ایلیا.
قاسمی دارستانی، فریدون؛ (۱۳۷۴)؛ «قطران، ره‌آورد گیل»، مجموعه مقالات، به کوشش محمدعلی فایق، رشت: هدایت، صص ۱۸-۱۲.
محمودی، فاطمه؛ (۱۴۰۰)؛ *تلیف دلی‌گبان*، مثل‌ها، کنایه‌ها و اصلاحاتی از گویش رحمت‌آباد رودبار، رشت: ایلیا.

مرعشی، احمد؛ (۱۳۸۲)؛ *واژه‌نامه گویش گیلکی*، چاپ دوم، رشت: طاعتی.
مظفریان، ولی‌الله؛ (۱۳۸۳)؛ *درختان و درختچه‌های ایران*؛ چاپ نخست، تهران: فرهنگ معاصر.
مسرور ماسالی، فرامرز؛ (۱۳۸۶)؛ *فرهنگ تالشی*، ناشر: مؤلف.
نصرتی سیاه‌مزیگی، علی؛ (۱۳۹۶)؛ *فرهنگ تالشی*، رشت: ایلیا.
نوزاد، فریدون؛ (۱۳۸۵)؛ *گیله‌گب*، رشت: انتشارات دانشگاه گیلان.

Nyberg, H. S. (۱۹۷۴), *a Manual of Pahlavi*, Wiesbaden, Germany.

گونه‌های گیاهی پولامحله سمنان

سیدرضی موسوی فولادی / پژوهش‌گر زبان و فرهنگ

سالم : salm	ألزی (ألزی) : alzi : پیازجنگلی
مد : mod	لولا : lulā : وَاَلْک
خاک کله : xākkelē	گزنه : gazne
مارانبو : mārenbu	خرتوتو : xartutu
متکا : metkā	رند : rend
ککی مار : kakimār	قیاق : qiyāq
دو کلا : dukelā	سیرشی : seršī : سریش
کلیک : kolek : گل پر	سره : sare : سیرکوهی
دارپمبه : dārpambe	خرکش : zarkeš
تی تی : titi : گل	ترش توپا : terštupā
رخ رخی : rexrexi	شورشنگ : šuršeng
بقم گال : bēqamgēl : گل سرخ	سرایی گال : sarāigēl : گل صحرایی
مسک تلی : masektali	گوش وره (وره گوش) : gušvare
کنگل : kangēl	مقو : mequ
سنگ پندیر : sangpandir : گل سنگ	کاردیک : kārdik
توپا : tupā	اجل : ajel
گوشک : gušek : فارچ	کهوگال : kahugēl : گل آبی
اوشمک : ušmek : آویشن	سیرسیم : sersem
پسپسو : pespsu	پپ کلله (خونی واش) : pepkalle
هربند : herband	ألرز : alerz

قودومه : qudume	زرده گال : zardegēl : گل زرد
سگ‌میزتلی : sagmiztali	اژقم (تیرسُک) : ežqem
اشترتلی : eštertali : خارشتر	شیرکنگل : širkangēl : کنگر خوراکی
کارمون کاش : kārmonkēs	سیاکنگل : siyākangēl : کنگر سیاه
شور : šur	اسفن : esfen
پپشور : pepšur	دازه : daze : گون
شورجر : šurjar	بن‌ورددازه : benvarddāze
سیاشور : siyāšur	میش دازه : mišdāze
خاکشیر : xākšir	تسی دازه : tesi dāze
تل خاکشیر : talxākšir : خاکشیر تلخ	گولنگ دازه : golengdāze
تواس : tevās	شول‌سه (اسپی گال) : šullese
اسبهرس : esbērēs : شبدر	گودنبالی : godembāli
تل اسبهرس : talesbērēs : شبدر تلخ	تنگس : tenges
اردلوک : erdeluk	سراجفری : sarājafri : جعفری وحشی
قاقو : qāqu	ارقنه : arqene
ککیمار : kakimār	جاج : jāj : درمنه
سنگ : šeng	سیاجاج : siyājāj : درمنه سیاه
تلخه : talxe	زردجاج : zardjāj : درمنه زرد
گال پی : gālpī	اسبه جاج : esbē jāj : درمنه سفید
کاسنی : kāsni : کاسنی	کال : kāl
ماره : māre	وا : vā
منگوولگ : mangovalg : بارهنگ	سیاوا : siyāvā
وسراق : vesrāq	اسبه‌وا : esbēvā
سره : sare	کما : kemā
سلم : salm	بارجه : bārje : بارجه
بلم : balm	زولنگ : zuleng
مرسیر : marsir : سیر وحشی	مرچا : mercā
کاچه : kāče	پمبیک : pambik
کک‌بریج : kokberič	ورفلمیک : varflemik
اشلم : ošlem	سازیل : sāzil

گونه‌های گیاهی پولامحله سمنان □ ۵۹۱

دندونک : dandonek
 برقول : barqul
 شرنه : serne
 کاردکتل : kardkatel
 لتک : letek
 ریک : rik
 نرمه : narne
 مافی : māfi
 یُنجه : yonje

اجل : ajel
 کندر : kender
 سافیِه : sāfiye
 کلقر : gēlqar
 خَرید : xerid
 کامانی : kamāni
 سگ گل : sag gēl
 اسبدم علف : asb dem alef
 پسو : pesu



پپ کلله (خونی‌واش) pepkalle



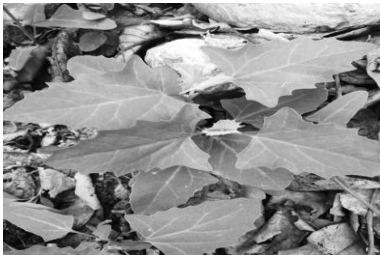
سرسیم sersem



اسپرس espères



آلرز alerz



مُد mod



سَلْم salm



mārenbu مارانبو



xākkelē خاک‌کله



kakimār ککی‌مار



metkā متکا



dukelā دوکلا



kolek کلک



titi تی‌تی



dārpambe دارپمبه

گونه‌های گیاهی پولامحله سمنان □ ۵۹۳



bēqamgēl بَقَم‌گال



rēxerxi رَخ‌رخی



kangēl کنگال



masektali مسک‌تلی



tupā توپا



sangpandir سنگ‌پندیر



ušmek اوشمک



gušek گوشک



هربند herband



پسپسو pespsu



اژقم (تیرسک) eżqem



زرده‌گال zardegāl



اِسْفَن esfēn



شیرکنگل širkangāl



میش‌دازه mišdāze



بن‌وردازه benvarddāze



گولنگ‌دازه golengdāze



گودنبالی godembāli



سراجفری sarājafri



جاج زّج jāj zāj



تسی دازه tesi dāze



شول‌لسه (اسپی‌گال) šullese



تَنگِس tenges



أرقنه arqene



لولا lulā



ألزی (ألزی) alzi



خرتوتو xartutu



گزنه gazne



قیاق qiyāq



رند rend



سره sare



سرشی seršī



ترش توپا *terštupā*



خرکش *zarkeš*



شورشنگ *šuršeng*



تل خاکشیر *talxākšir*



گوش‌وره (وره‌گوش) *gušvare*



سرایه‌گال *sarāigēl*



کاردیک *kārdik*



مقو *mequ*

۵۹۸ □ پژوهش‌هایی درباره کرانه‌های دریای کاسپین



کهوگال kahugāl



اجل ajeḷ

- اوساقدوس ossâqoddus : اسطوخودوس
آوشوم âvöšöm : آویشن
بارهنگ bârahang : بارهنگ
بلازنبیر blâzanbar : برازنبیل
پُز pöz : کلاه میرحسن
پنیرجا panirjä : پنیرک
پیازقالا piâzqalâ : کلاغک، سرمه کلاغ
پیازقالا piyazqalâ : پیاز مزرعه‌رو، سیردنگ، منگله
پیینا piyanä : پونه
تالا tälä : تلخه، تلخه گیجه
تنگس tangas : تنگرس
تو tü : توت
تیالا زاغا tiälâzâqa : شکر تیغال / شکر تیال / šekartiâl
تیرین tirin : درخت تبریزی
خلفا xölfä : خرفه
خیار مار xiârmâr : هفت کول
درمبا derambä : درمنه
رویناس rüyanas : روناس
زاردلو zârdalü : زردآلو
زارین گیا zârringiâh : زرین گیاه، بادرشبو
زول zul : بوقناق یا ایرینجیوم
ساو sâv : سیب
سیسن sesn : پیچک ساونا
سَنجی sanjay : سنجد
سَنجی دل قاوقی sanjay del qävqi : سنجد زینتی
سوجا sujä : گزنه

- شاهمیوا šāh müvä : گلابی^۱
 شودر šowdar : شبدر
 شوی šövi : شوید
 شیراکویا širä kuyä : فریون، شیر سگ بوته‌ای
 علف شودرا alaf šovdarā : شبدر قرمز
 قمچیل qäčila : نوعی نی
 کویی kö'i : کدو
 گارسجه garseje : ارزنی، گاورس
 گاومه gaovme : قدومه
 گل آفتاو göläftäv : گل آفتاب‌گردان
 گل آقایی göläqa'i : مغ مار، شاخ گوزنی
 گل سور göl sūr : گل سرخ، رز
 گل عراق چینا göl eraqčinä : بابونه
 گل کاساحرا göl kāsä hamarā : شقایق
 گل گاوما göl gāqamā : عروسک پشت پرده، کاکنج
 گل گوزقندا göl guzeqanda : شکر تپال
 گندم‌گیا gandöm giya : گندم وحشی
 گوجا gövjä : گوجه فرنگی

۱ گلابی: (بر اساس زمان برداشت و همین‌طور اندازه و شکل نام‌های مختلفی دارد: (شاهمیوا šāh müvä، گمجونی gömjuni، گمب gömb، علی حوری ali hürü، حسینی hösayni، سینی sini، سینی زاردا sini zärdä، امروز amrud، لالا lälä، گردآینا gördä'eenä).
 [گلابی göläbee: کوچک‌تر از شاهمیوا، زمان برداشت اواخر آذرماه، ماندگاری تا اواسط فروردین، مصرف به‌عنوان تره‌بار]
 [شاهمیوا šāh müvä: درشت و کشیده، برداشت اوایل شهریور، ماندگاری زیادی ندارد، مصرف به‌عنوان تره‌بار و خشک‌بار (برگه و جوزقند)].
 [گمجونی gömjuni: درشت و کوتاه، برداشت اوایل مهرماه، ماندگاری کوتاه‌مدت، مصرف به‌عنوان تره‌بار و خشک‌بار (برگه و جوزقند)، سرکه نمی‌شود].
 [گمب gömb: ریزتر از گمجونی، برداشت: اواخر تابستان، ماندگاری کوتاه‌مدت، مصرف بیش‌تر برای تهیه سرکه و دوشاب، هم‌چنین تره‌بار و خشک‌بار(گمبالا (gömbälä))، بسیار خوش‌طعم و معطر].
 علی حوری ali hürü: ریز و کشیده، برداشت اوایل تابستان، ماندگاری زیادی ندارد، مصرف به‌صورت تره‌بار و مناسب برای تهیه سرکه].
 [حسینی hösayni: کمی دیرتر از علی حوری می‌رسد؛ کمی درشت‌تر از علی حوری با همان خصوصیات].
 علی حوری و حسینی، گلابی‌های بهاره هستند.

گوجه : güje : زالک

گون : gunä : گون

گوهوز : guhuz : گردو

لو : lew : علف چشمه، ترتیزک آبی یا آب‌تره، بولاغ اوتی

لیواس : liväs : ریواس

مَهْر : mahör : شیرین بیان

میوا / گلابی : göläbi / müvä : گلابی *

نژگ : nežga : عدس

هاربوزا : härbüzä : خربزه

هالگ / الگ : (h)älg : هلو

هُر : hör : تلخک، تلخ بیان

هُرمالو : hörmälu : خرمالو

هلی کاشتا / آلی کاشتا : (h)alikäštä : گوجه سبز

هندیونا : haniyunä : هندوانه

هنگور / انگور : (h)angür : انگور

وایوم : väyum : بادام

وایوم کویی : väyum ku'i : بادام کوهی

وماداره : vemädare : بومادران

ونین : vanin : درخت ون

وی / ویین : vey : بید / درخت بید

پرنده‌گان افغانستان

دکتر کریم پوپل / محقق تاریخ و فرهنگ افغانستان

شماره	نام پرنده	نام علمی	به زبان انگلیسی	الگو
اوردر یا راسته کشم شکلان: Podicipediformes				
فامیل مرغابی کشیم و اسفرو: Podicipedidae در جهان ۲۰ نوع اسفرو وجود دارد که ۵ نوع آن در افغانستان دیده شده است.				
۱	مرغ آبی کشم خورد	Tachybaptus ruficollis	small Greb	
۲	کشیم گردن سرخ	Podiceps grisegena	red neck greb	
۳	کشیم بزرگ	Podiceps cristatus	Great Crested Grebe	
۴	کشیم تاج دار	Podiceps auritus	Slavonian Grebe	
۵	کشیم گردن سیاه	Podiceps nigricollis	Black-necked Grebe	
راسته: Pelecaniformes				
خانواده قطان‌ها : Pelecanidae در جهان ۸ نوع پلیکان وجود دارد که ۳ نوع آن در افغانستان زیست می‌کنند. حیوان بزرگ ماهی خوار با منقار بزرگ و خریطه دار است. این پرنده سخت مورد اذیت کشورهای آسیایی به خصوص افغانستان قرار دارد. پرواز این پرنده کوتاه و به ارتفاع کم است.				
۷	قطان سفید بزرگ	Pelecanus onocrotalus	Great White Pelican	
۸	قطان خال دار	Pelecanus philippensis	Spot-billed Pelican	
۹	قطان پرپری یا سگ قطان	Pelecanus crispus	Dalmatian Pelican	

راسته: Pelecaniformes				
فامیل: Phalacrocoracidae				
<p>پرنده است که در کنار ساحل پیدا می‌شود. در جهان ۳۸ نوع این پرنده وجود دارد که از جمله ۳ آن در افغانستان به مشاهده رسیده است. شکارچیان ماهی این پرنده را به منظور شکار ماهی ننگ‌داری می‌کنند. در اروپا تعداد بیش‌تر از یک‌میلیون این پرنده در حفاظت‌اند. به رنگ‌های سیاه و سفید وجود دارد.</p>				
	Great Cormorant	Phalacrocorax carbo	آزمند بزرگ	۱۱
	Little Cormorant	Phalacrocorax niger	آزمند کوچک	۱۲
	Pygmy Cormorant	Phalacrocorax pygmaeus	آزمند کوچک	۱۳
راسته لک‌لسانان: Ciconiiformes				
فامیل: Ardeidae				
<p>فامیل Ardeidae دارای نوع بی‌ترن‌ها، ایرون‌ها، و اگریت‌ها است. ایرون‌ها و اگریت‌ها دارای اندازه متوسط و بزرگ اند. هکذا دارای منقار و گردن دراز مانند لک‌لک‌ها هستند؛ ولی بی‌ترن‌ها دارای گردن کوتاه و منقار و جسامت کوچک دارند. پرنده کنار ساحل است. بعضی نوع ایرون‌ها پرندگان را نیز می‌خورند. در جهان ۶۱ نوع وجود دارد که ۸ نوع آن در افغانستان وجود دارد. این پرنده شباهت به کلنگ دارد.</p>				
	Grey Heron	Ardea cinerea	حواصیل خاکستری- قاز خاکی	۱۴
	Purple Heron	Ardea purpurea	حواصیل بنفش	۱۵
	Great Egret	Ardea alba	حواصیل سفید	۱۶
	Little Egret	Egretta garzetta	حواصیل سفید خورد	۱۷
	Squacco Heron	Ardeola ralloides	حواصیل زرد	۱۸
	Indian Pond-Heron	Ardeola grayii	ایرون هندی	۱۹
	Black-crowned Night-Heron	Nycticorax nycticorax	حواصیل شب	۲۰
	Great Bittern	Botaurus stellaris	حواصیل سبز	۲۱
فامیل: Ciconiidae				
<p>لک‌لک‌ها دارای پای دراز و منقار دراز و آواز بلند هستند. در جهان ۱۹ نوع وجود دارد که دو نوع آن در افغانستان دیده شده‌است. بعضی انواع ان مهاجرت می‌کنند.</p>				
	Black Stork	Ciconia nigra	لک‌لک سیاه	۲۲
	White Stork	Ciconia ciconia	لک‌لک سفید	۲۳

فامیل: Threskiornithidae			
۲۴	قره‌ناز	<i>Plegadis falcinellus</i>	Glossy Ibis
۲۵	کفچه‌نوک	<i>Platalea leucorodia</i>	Common Spoonbill
راسته: Phoenicopteriformes			
فامیل: Phoenicopteridae			
در آب‌های کم‌عمق گشت و گذار دارند. دارای منقار پهن و کوتاه‌اند. پاهای آن مانند لک‌لک درازند. در جهان ۶ نوع وجود دارد؛ دو گونه آن در افغانستان وجود دارد.			
۲۶	فلامینگ بزرگ	<i>Phoenicopus roseus</i>	Greater Flamingo
۲۷	فلامینگ کوچک‌تر	<i>Phoenicopus minor</i>	Lesser Flamingo
راسته: Anseriformes			
خانواده: Anatidae			
این ۳ نوع پرند در میان پرهای خود مواد مخلق چربی را دارند؛ بدین لحاظ در آب خوب شنا می‌کنند. ۱۳۱ گونه در جهان وجود دارد؛ از جمله ۲۹ گونه آن در افغانستان وجود دارد.			
۲۸	قو ماکیان	<i>Cygnus olor</i>	Mute Swan
۲۹	قو فریادکش	<i>Cygnus cygnus</i>	Whooper Swan
۳۰	غاز پیشانی سفید	<i>Anser albifrons</i>	Greater White-fronted Goose
۳۱	غاز خاکستری	<i>Anser anser</i>	Greylag Goose
۳۲	غاز سر خال‌دار	<i>Anser indicus</i>	Bar-headed Goose
۳۳	آنقوت	<i>Tadorna ferruginea</i>	Ruddy Shelduck
۳۴	تنجه یا صدف‌خوار	<i>Tadorna tadorna</i>	Common Shelduck
۳۵	غاز خوتکا	<i>Nettapus coromandelianus</i>	Cotton Pygmy-goose
۳۶	گیلار	<i>Anas penelope</i>	Eurasian Wigeon
۳۷	مرغابی کاکلی	<i>(Anas falcata)</i>	Falcated Duck
۳۸	اردک اردهای	<i>Anas strepera</i>	Gadwall
۳۹	مرغابی کله ابلق	<i>Anas formosa</i>	Baikal Teal
۴۰	خوتکا	<i>Anas crecca</i>	Common Teal
۴۱	مرغابی سرسبز	<i>Anas platyrhynchos</i>	Mallard
۴۲	مرغابی دم‌جغه	<i>Anas acuta</i>	Northern Pintail
۴۳	خوتکا ابروسفید	<i>Anas querquedula</i>	Garganey

۶۰۶ □ پژوهش‌هایی درباره کرانه‌های دریای کاسپین

	Northern Shoveler	Anas clypeata	اردک نول پهن	۴۴
	Marbled Teal	Marmaronetta angustirostris	اردک مرمری	۴۵
	Red-crested Pochard	Netta rufina	اردک تاج‌دار	۴۶
	Common Pochard	Aythya ferina	اردک سرحنایی	۴۷
	Ferruginous Duck	Aythya nyroca	اردک بلوطی	۴۸
	Tufted Duck	Aythya fuligula	اردک سیاه کاکل	۴۹
	Greater Scaup	Aythya marila	اردک سرسیاه	۵۰
-	Velvet Scoter	Melanitta fusca	اسکوئر بال سفید	۵۱
	Common Goldeneye	Bucephala clangula	اردک چشم‌طلایی	۵۲
	Smew	Mergellus albellus	مرگوش سفید	۵۳
	Red-breasted Merganser	Mergus serrator	مرگوش کاکلی	۵۴
	Goosander	Mergus merganser	مرگوش بزرگ	۵۵
	White-headed Duck	Oxyura leucocephala	اردک سرسفید	۵۶
راسته: Falconiformes.				
خانواده: Pandionidae یک نوع این پرند در افغانستان حیات به‌سر می‌برد.				
	Osprey	Pandion haliaetus	عقاب ماهی‌گیر	۵۷
راسته: Falconiformes				
خانواده: Acciptridae عقاب، باز (سارگیه) و لاش‌خوارها (کرکس یا کل مرغ) ۲۳۳ گونه در جهان وجود دارد؛ از جمله ۳۰ گونه آن در افغانستان وجود دارد.				
	European Honey Buzzard	Pernis apivorus	سارگیه جنگلی	۵۸
	Black-shouldered Kite	Elanus caeruleus	کورکوربال سیاه	۵۹
	Red Kite	Milvus milvus	کورکورحنایی	۶۰
	Black Kite	Milvus migrans	کورکور سیاه	۶۱
	Pallas's Fish Eagle	Haliaeetus leucoryphus	عقاب دریایی پالاس	۶۲
	White-tailed Eagle	Haliaeetus albicilla	عقاب دریایی دم‌سفید	۶۳
	Lammergeier	Gypaetus barbatus	هما مرغ اسخوان‌خوار	۶۴
	Egyptian Vulture	Neophron percnopterus	کرکس (لاش‌خوار) مصری	۶۵

	White-rumped Vulture	Gyps bengalensis	کرکس پشت سفید	۶۶
	Himalayan Griffon	Gyps himalayensis	کل مرغ همالیایی	۶۷
	Eurasian Griffon	Gyps fulvus	کرکس (دال)	۶۸
	Cinereous Vulture	Aegyptius monachus	دال سیاه	۶۹
	Short-toed Snake Eagle	Circaetus gallicus	عقاب مارخور	۷۰
	Western Marsh-Harrier	Circus aeruginosus	سنقر تالابی	۷۱
	Hen Harrier	Circus cyaneus	سنقر خاکستری	۷۲
	Pallid Harrier	Circus macrourus	سنقر سفید	۷۳
	Montagu's Harrier	Circus pygargus	سنقر گندمزار	۷۴
	Shikra	Accipiter badius	پیغوی کوچک	۷۵
	Eurasian Sparrowhawk	Accipiter nisus	شاهین - چلچله - قرقی	۷۶
	Northern Goshawk	Accipiter gentilis	باز	۷۷
	White-eyed Buzzard	Butastur teesa	سارگپه چشم سفید	۷۸
	Common Buzzard	Buteo buteo	ساگه معمولی	۷۹
	Long-legged Buzzard	Buteo rufinus	سارگپه پا بلند	۸۰
	Rough-legged Buzzard	Buteo lagopus	سارگپه پر پا	۸۱
	Greater Spotted Eagle	Aquila clanga	عقاب خال دار بزرگ	۸۲
	Steppe Eagle	Aquila nipalensis	عقاب صحرايي	۸۳
	Imperial Eagle	Aquila heliaca	عقاب شاهي - شاهباز	۸۴
	Golden Eagle	Aquila chrysaetos	عقاب طلايي	۸۵
	Bonelli's Eagle	Aquila fasciatus	عقاب بونيلي	۸۶
	Booted Eagle	Aquila pennatus	عقاب بوت يا عقاب مهاجر	۸۷
<p>خانواده: Falconidae</p> <p>شاهین سانان (Falcons) این گونه پرنده‌ها از عقاب باشه هاکس و باز فرق دارد؛ زیرا شکار را به عوض پای با منقار می‌کشند. در جهان ۶۲ گونه از این پرنده وجود دارد که از جمله ۱۱ نوع آن در افغانستان زیست دارند.</p>				
	Lesser Kestrel	Falco naumanni	دلیجه کوچک / شاهین کوچک	۸۸
	Common Kestrel	Falco tinnunculus	دلیجه	۸۹

	Red-footed Falcon	Falco vespertinus	شاهین پاسرخ	۹۰
	Amur Falcon	Falco amurensis	شاهین آمور	۹۱
	Merlin	lumbarius	شاهین ترمتای	۹۲
	Eurasian Hobby	Falco subbuteo	لیل - شاهین زیبا	۹۳
	Laggar Falcon	Falco jugger	شاهین بلوچی	۹۴
	Saker Falcon	Falco cherrug	شاهین چرخ یا بالابان - باشه	۹۵
	Gyrfalcon	Falco rusticolus	شاهین کوچک	۹۶
	Barbary Falcon	Falco pelegrinoides	شاهین بحری	۹۷
	Peregrine Falcon	Falco peregrinus	بحری	۹۸
راسته ماکیانسانان: Galliformes				
خانواده: Phasianidae				
انواع کبک و قرقاول: پرندگان این فامیل خیلی زیبا هستند. قرقاول که به نام خراس جنگلی و صحرا یاد می‌شود. خیلی زیبا است و انواع که درین فامیل شامل‌اند، شامل کبک، قرقاول، بلدرچین (بودنه)، کبک برفی، دراج مرغ، باقرقره، بوقلمون، تیپو، و طاووس است. در جهان ۱۵۶ گونه ازین نوع وجود دارد؛ از جمله ۱۳ نوع آن در افغانستان حیات به‌سر می‌برند.				
	Tibetan Snowcock	Tetraogallus tibetanus	کبک دری تبت	۹۹
	Himalayan Snowcock	Tetraogallus himalayensis	کبک دری همالیایی	۱۰۰
	Chukar	Alectoris chukar	کبک	۱۰۱
	See-see Partridge	Ammoperdix griseogularis	کبک سی‌سی	۱۰۲
	Black Francolin	Francolinus francolinus	دراج سیاه	۱۰۳
	Grey Francolin	Francolinus pondicerianus	مرغ جیرفتی	۱۰۴
	Common Quail	Coturnix coturnix	بلدرچین معمولی - بودنه	۱۰۵
	Rain Quail	Coturnix coromandelica	بلدرچین بارانی	۱۰۶
	Koklass Pheasant	Pucrasia macrolopha	قرقاول	۱۰۷
	Himalayan Monal	Lophophorus impejanus	مونال هیمالیایی	۱۰۸
	Cheer Pheasant	Catreus wallichi	قرقاول سرخوش	۱۰۹
	Common Pheasant	Phasianus colchicus	قرقاول گردن حلقه‌ای	۱۱۰

<p>خانواده: Turnicidae</p> <p>این پرندگان شباهت زیاد به بلدرچینان دارد. نر و ماده آن کدام تفاوت چهره ندارد. صرف جنس ماده روشن تر از نر است. پرنده نر بالای تخم نشسته و جوجه را به دنیا می آورد. در جهان ۱۶ گونه وجود دارد در افغانستان یک نوع این پرنده وجود دارد.</p>			
۱۱۱	جل	Turnix sylvatica	Small Buttonquail
<p>خانواده: Gruidae</p> <p>کلنگ پرنده دراز پا و گردن است. در اثنا پرواز پی هم نمی روند. کلنگ دارای رقص ودانس مخصوص اند. در اثنا پرواز قیل و قال می کند. در جهان ۱۵ نوع وجود دارد در افغانستان ۳ نوع آن زیست می کنند.</p>			
۱۱۲	درنا یا کلنگ خاکستری	Anthropoides virgo	Demoiselle Crane
۱۱۳	کلنگ سایبریائی	Grus leucogeranus	Siberian Crane
۱۱۴	کلنگ معمولی	Grus grus	Common Crane
<p>خانواده: Rallidae</p> <p>جنس: چنگر یلوه طاوسک است. یک خانواده بزرگ بوده که دارای جسامت خرد و بزرگ هستند. این پرندگانی باتلاقی در کنار دریا جهیل آب استاده و در میان علفزار زندگی می کنند. اغلب خود را از انظار مخفی می سازند و بیش تر صدای شان شنیده می شود تا این که دیده شوند. بال هایی کوتاه و گرد دارند. دم شان کوتاه است و اغلب آن را بالا نگه می دارند. پرواز آن ها معمولا کوتاه مدت است و در این حالت پاها و پنجه های بلندشان آویزان قرار می گیرد. در این تیره چنگرها پرچته ترند با سری نسبتاً کوچک و پنجه های بلند که متناسب با راه رفتن روی گیاهان آبی است؛ هنگام شنا اغلب سر خود را تکان می دهند. نر و ماده آن ها معمولاً هم شکل است و بیش تر آن ها تکزی هستند. روی زمین یا در نیزارها آشیانه می سازند. از مواد مختلف حیوانی و گیاهی برای تغذیه استفاده می کنند. در جهان ۱۴۳ گونه وجود دارد؛ از جمله ۸ نوع آن در افغانستان حیات به سر می برند.</p>			
۱۱۵	یلوه آبی	Rallus aquaticus	Water Rail
۱۱۶	یلوه حنایی	Crex crex	Corn Crane
۱۱۷	یلوه کوچک	Porzana parva	Little Crane
۱۱۸	یلوه نوک سبز	Porzana pusilla	Baillon's Crane
۱۱۹	یلوه خال دار	Porzana porzana	Spotted Crane
۱۲۰	طاوسک	Porphyrio porphyrio	Purple Swamphen
۱۲۱	چارخو یا چنگر نوکسرخ	Gallinula chloropus	Common Moorhen
۱۲۲	چنگر - قشقل	Fulica atra	Eurasian Coot

<p>خانواده: سی مرغان هوبره Otididae</p> <p>این پرندگان دارای پاهای بزرگ و ناخن‌های قوی هستند. گردن و پاهای‌شان دراز است و بال‌های پهنی دارند. منقارشان کلفت و نسبتاً پهن است از پرندگان دنیای قدیم‌اند.</p> <p>پرندگانی هستند خشک‌زی که بیش‌تر در جای خشک و دشت‌های پر علف و زمین‌های زراعتی زندگی می‌کنند. آرام و با گردنی کشیده راه می‌روند، اغلب خود را از انظار مخفی می‌سازند و به محض احساس خطر صدا می‌کنند و یا به سرعت می‌دوند و کم‌تر پرواز می‌کنند.</p> <p>در زمان تولید نسل به تنهایی زندگی می‌کنند، در غیر به طور دسته‌جمعی دیده می‌شوند. نر و ماده آن‌ها هم‌شکل نیستند. در روی زمین آشیانه می‌سازند و همه‌چیز را می‌خورند.</p> <p>در جهان ۸ گونه از این پرندگان وجود دارد که ۳ نوع آن در افغانستان زندگی می‌کنند.</p>			
۱۲۳	میش مرغ	Otis tarda	Great Bustard
۱۲۴	هوبره	Chlamydotis undulata	Houbara Bustard
۱۲۵	زنگوله بال	Tetrax tetrax	Little Bustard
<p>راسته آبچلیک سانان: Charadriiformes.</p>			
<p>خانواده: Jacanidae</p> <p>در جهان ۸ گونه از این پرندگان وجود دارد که ۱ نوع آن در افغانستان زندگی می‌کند.</p>			
۱۲۶	جاسان دم قرقاول	Hydrophasianus chirurgus	Pheasant-tailed Jacana
<p>خانواده: Rostratulidae</p> <p>دارای پای کوتاه بدن دراز می‌باشد. در جهان ۲ گونه وجود دارد در افغانستان یک‌نوع آن پیدا می‌شود.</p>			
۱۲۷	یاشلک زیبا	Rostratula benghalensis	Greater Painted-snip
<p>خانواده: Haematopodidae</p> <p>پرندگان بزرگ و پر سر و صدا هستند، دارای جسامت و نول قوی‌اند.</p> <p>۱۱ نوع در جهان وجود دارد که از جمله یک‌نوع آن در افغانستان زیست می‌کند.</p>			
۱۲۸	صدف‌خوار	Haematopus ostralegus	Eurasian Oystercatcher
<p>خانواده: Recurvirostridae</p> <p>در جهان ۹ نوع وجود دارد از جمله ۲ نوع آن در افغانستان پیدا می‌شود.</p>			
۱۲۹	منقار دراز	Himantopus himantopus	Black-winged Stilt
۱۳۰	کچ نول	Recurvirostra avosetta	Pied Avocet
<p>خانواده چاخ لق: Burhinidae</p> <p>یک خانواده بزرگ از خانواده چاخ لقان است. در مناطق خشک و حاره زندگی می‌کنند.</p> <p>در جهان ۹ نوع وجود دارد، از جمله یک نوع آن در افغانستان پیدا می‌شود.</p>			
۱۳۱	چاخ لق	Burhinus oedicnemus	Eurasian Thick-knee

<p>خانواده گلاریول: Glareolidae</p> <p>این خانواده دارای پا کوتاه دم و بال دراز هستند.</p> <p>در جهان ۱۷ گونه وجود دارد که ۳ آن در افغانستان دیده می‌شود.</p>			
۱۳۲	Cream-colored Courser	Cursorius cursor	دودوئک
۱۳۳	Collared Pratincole	Glareola pratincola	گلاریول بال سرخ
۱۳۴	Small Pratincole	Glareola lactea	گلاریول کوچک
<p>خانواده سلیمانیان و خروس کلی: Charadriidae</p> <p>خانواده سلیمان شامل سلیم، سلیم کوهی، و خروس کولی است.</p> <p>دارای جسامت کوچک یا متوسط، بدن پهن گردن کوتاه، ضخیم قدامت و بال دراز دارند. در سراسر جهان یافت می‌شود.</p> <p>عمدتاً در زیست‌گاه‌های نزدیک به آب یافت می‌شود، هر چند موارد استثنا هم وجود دارد.</p> <p>۶۶ گونه در سراسر جهان و ۱۲ گونه آن در افغانستان زیست مس کنند.</p>			
۱۳۵	Northern Lapwing	Vanellus vanellus	خروس کولی
۱۳۶	Red-wattled Lapwing	Vanellus indicus	دیدومک
۱۳۷	Sociable Lapwing	Vanellus gregarius	خروس کولی دشتی
۱۳۸	White-tailed Lapwing	Vanellus leucurus	خروس کولی دم سفید
۱۳۹	Pacific Golden-Plover	Pluvialis fulva	سلیم طلایی
۱۴۰	Grey Plover	Pluvialis squatarola	سلیم خاکستری
۱۴۱	Ringed Plover	Charadrius hiaticula	سلیم طوقی
۱۴۲	Little Ringed Plover	Charadrius dubius	سلیم طوقی کوچک
۱۴۳	Kentish Plover	Charadrius alexandrinus	سلیم کوچک
۱۴۴	Lesser Sand Plover	Charadrius mongolus	سلیم شنی کوچک
۱۴۵	Greater Sand Plover	Charadrius leschenaultii	سلیم شنی
۱۴۶	Caspian Plover	Charadrius asiaticus	سلیم سینه بلوطی
<p>خانواده آبچلک‌ها و هم‌گونه آن: Scolopacidae</p> <p>پرنده‌گانی هستند آب‌چر با پاهای نسبتاً بلند یا خیلی بلند، بال‌های دراز که معمولاً نوک تیز و زاویه‌دار است و منقار دراز و باریک که ممکن است راست یا خمیده باشد.</p> <p>پر و بال آن‌ها اغلب در تابستان و زمستان متفاوت است.</p> <p>نوار بالی و طرح دم‌گاه و دم در تشخیص آن‌ها اهمیت زیادی دارد.</p> <p>بیش‌تر آن‌ها مهاجرند و تابستان‌ها را در سواحل جنوب منطقه زاد و ولد خود می‌گذرانند.</p>			

<p>نسبتاً اجتماعی هستند و بعضی از آن‌ها گله‌های بزرگ تشکیل می‌دهند. نر و ماده آن‌ها هم‌شکل است. معمولاً روی زمین آشیانه می‌سازند. جوجه آن‌ها پوشیده از کرک پر و بعد از خروج از تخم قادر به فعالیت است. غذای شان شامل مواد مختلف حیوانی و بعضی مواد گیاهی است. ۸۹ نوع آن در جهان وجود دارد، از جمله ۲۷ نوع آن در افغانستان یافت می‌شود.</p>			
۱۴۷	Eurasian Woodcock	Scolopax rusticola	ابیا
۱۴۸	Jack Snipe	Lymnocyptes minimus	پاشلک کوچک
۱۴۹	Solitary Snipe	Gallinago solitaria	پاشلک تک‌زی
۱۵۰	Pintail Snipe	Gallinago stenura	پاشلک دم‌باریک
۱۵۱	Common Snipe	Gallinago gallinago	پاشلک معمولی
۱۵۲	Black-tailed Godwit	Limosa limosa	گیلان‌شاه بال‌سفید
۱۵۳	Bar-tailed Godwit	Limosa lapponica	گیلان‌شاه حنایی
۱۵۴	Whimbrel	Numenius phaeopus	گیلان‌شاه ابروسفید
۱۵۵	Slender-billed Curlew	Numenius tenuirostris	گیلان‌شاه خال‌دار
۱۵۶	Spotted Redshank	Tringa erythropus	آبچلیک خال‌دار
۱۵۷	Common Redshank	Tringa totanus	آبچلیک پاسرخ
۱۵۸	Marsh Sandpiper	Tringa stagnatilis	آبچلیک تالابی
۱۵۹	Common Greenshank	Tringa nebularia	آبچلیک پا سبز
۱۶۰	Eurasian Curlew	Numenius arquata	گیلان‌شاه معمولی
۱۶۱	Green Sandpiper	Tringa ochropus	آبچلیک تک‌زی
۱۶۲	Wood Sandpiper	Tringa glareola	آبچلیک دودی
۱۶۳	Terek Sandpiper	Xenus cinereus	آبچلیک نوک سر بالا
۱۶۴	Common Sandpiper	Actitis hypoleucos	آبچلیک آوازخوان
۱۶۵	Ruddy Turnstone	Arenaria interpres	سنگ‌گردان
۱۶۶	Sanderling	Calidris alba	تلیله ساندرلینگ
۱۶۷	Little Stint	Calidris minuta	تلیله کوچک
۱۶۸	Temminck's Stint	Calidris temminckii	تلیله دم‌سفید
۱۶۹	Curlew Sandpiper	Calidris ferruginea	تلیله بلوطی
۱۷۰	Dunlin	Calidris alpina	تلیله شکم‌سیاه

	Broad-billed Sandpiper	Limicola falcinellus	تلیله نوک پهن	۱۷۱
	Ruff	Philomachus pugnax	آبچلیک شکیل	۱۷۲
	Red-necked Phalarope	Phalaropus lobatus	شناگر گردن سرخ	۱۷۳
<p>خانواده کاکاپی، مرغان دریایی، ماهی خورک، مرغ نوروزی: Laridae این خانواده دارای جسامت متوسط و یا بزرگ‌اند. رنگ این پرندگان معمولاً خاکستری یا سفید، که اغلب دارای نشانه‌های سیاه و سفید بر روی سر یا بال هستند. آن‌ها چاق و چله، منقار دراز و پاها پرده‌دار هستند. ۵۵ گونه آن‌ها در سراسر جهان زیست می‌کنند؛ ۸ گونه در افغانستان وجود دارد.</p>				
	Common Gull	Larus canus	کاکاپی نوک سبز	۱۷۴
	Herring Gull	Larus argentatus	کاکاپی نقره‌ای	۱۷۵
	Lesser Black-backed Gull	Larus fuscus	کاکاپی پشت سیاه	۱۷۶
	Caspian Gull	Larus cachinnans	کاکاپی پازرد	۱۷۷
	Great Black-headed Gull	Larus ichthyaetus	کاکاپی بزرگ (کاکاپی سر سیاه بزرگ)	۱۷۸
	Brown-headed Gull	Larus brunicephalus	کاکاپی سر قهوه‌ای	۱۷۹
	Black-headed Gull	Larus ridibundus	کاکاپی سرسیاه	۱۸۰
	Slender-billed Gull	Larus genei	کاکاپی صورتی	۱۸۱
<p>خانواده پرستوهای دریایی: Sternidae گروه پرندگان دریایی درای جسامت متوسط و بزرگ دارند. به‌طور کلی آب‌زی هستند. رنگ پرهای این‌ها طور معمول خاکستری یا سفید بوده، اغلب نشانه‌های سیاه و سفید بر روی سر خود دارند. اکثر این خانواده شکار ماهی می‌کنند؛ اما از برخی حشرات سطح آب شیرین تغذیه می‌کنند. به‌طور کلی طول عمر این‌گونه پرندگان بیش از ۲۵ تا ۳۰ سال است. در سراسر جهان ۴۴ گونه که ۸ گونه آن در افغانستان وجود دارند.</p>				
	Gull-billed Tern	Sterna nilotica	پرستو دریایی نوک کاکاپی (پرستو دریایی نوک کلفت)	۱۸۲
	Caspian Tern	Sterna caspia	پرستو دریایی خزر	۱۸۳
	River Tern	Sterna aurantia	پرستو دریایی رودخانه‌زی	۱۸۴
	Common Tern	Sterna hirundo	پرستوی دریایی معمولی	۱۸۵
	Little Tern	Sterna albifrons	پرستو دریایی کوچک	۱۸۶
	Whiskered Tern	Chlidonias hybridus	پرستوی دریایی گونه سفید	۱۸۷

	White-winged Tern	Chlidonias leucopterus	پرستوی دریایی بال سفید	۱۸۸
	Black Tern	Chlidonias niger	پرستو دریایی سیاه	۱۸۹
<p>Pteroclididae: خانواده کوکریان:</p> <p>باقرقره دارای بدن کوچک سر و گردن آن کبوتر مانند اما محکم فشرده است. آن‌ها به مدت طولانی می‌توانند پرواز کنند. پرنده گله پرواز پاهای آن‌ها از انگشتان پر شده است. ۱۶ گونه در سراسر جهان و ۷ گونه آن در افغانستان زیست می‌کنند.</p>				
	Lichtenstein's Sandgrouse	Pterocles lichtensteinii	باقرقره راه‌راه	۱۹۰
	Tibetan Sandgrouse	Syrrhaptes tibetanus	باقرقره تبتی	۱۹۱
	Pallas's Sandgrouse	Syrrhaptes paradoxus	کوکر دم‌دراز	۱۹۲
	Pin-tailed Sandgrouse	Pterocles alchata	کوکر طلایی یا کوکر شکم‌سفید	۱۹۳
	Spotted Sandgrouse	Pterocles senegallus	کوکر خال‌دار	۱۹۴
	Black-bellied Sandgrouse	Pterocles orientalis	کوکر شکم‌سیاه	۱۹۵
	Crowned Sandgrouse	Pterocles coronatus	باقرقره گندمی	۱۹۶
<p>راسته: کبوتر: Columbiformes.</p> <p>Columbidae: خانواده کبوتران:</p> <p>شامل (کبوتر، قمری، فاخته) اند.</p> <p>در جهان ۳۰۸ نوع وجود دارد، از جمله ۱۱ گونه آن در افغانستان دیده می‌شود.</p>				
	Rock Pigeon	Columba livia	کبوتر خانگی	۱۹۷
	Hill Pigeon	Columba rupestris	کبوتر کوهی	۱۹۸
	Snow Pigeon	Columba leuconota	کبوتر برفی	۱۹۹
	Stock Dove	Columba oenas	کبوتر کوه‌پایه	۲۰۰
	Yellow-eyed Pigeon	Columba eversmanni	فاخته خاوری	۲۰۱
	Common Wood-Pigeon	Columba palumbus	فاخته	۲۰۲
	Eurasian Turtle-Dove	Streptopelia turtur	قمری	۲۰۳
	Oriental Turtle Dove	Streptopelia orientalis	قمری خاوری	۲۰۴
	Eurasian Collared Dove	Streptopelia decaocto	یاکریم یا موسیچه	۲۰۵
	Spotted Dove	Streptopelia chinensis	قمری خال‌دار	۲۰۶
	Laughing Dove	Streptopelia senegalensis	قمری خانگی	۲۰۷

راسته طوطی‌سانان: Psittaciformes			
خانواده طوطی: Psittacidae			
در جهان ۳۳۵ نوع وجود دارد؛ از جمله ۳ گونه آن در افغانستان دیده می‌شود.			
۲۰۸	Alexandrine Parakeet	Psittacula eupatria	شاه‌طوطی
۲۰۹	Rose-ringed Parakeet	Psittacula krameri	طوطی طوق‌صورتی یا طوطی سبز
۲۱۰	Slaty-headed Parakeet	Psittacula himalayana	طوطی همالیایی
راسته کوکوسانان: Cuculiformes			
خانواده کوکو: Cuculidae			
این خانواده شامل کوکو رودرها و انیس است. با کبوتر و بلبل شباهت دارند. در جهان ۱۳۸ نوع وجود دارد؛ از جمله ۳ گونه آن در افغانستان دیده می‌شود.			
۲۱۱	Pied Cuckoo	Clamator jacobinus	کوکوی تاج‌دار-ابلق
۲۱۲	Common Cuckoo	Cuculus canorus	کوکو
۲۱۳	Lesser Cuckoo	Cuculus poliocephalus	کوکوکوچک
راسته جغد: Strigiformes			
خانواده جغدها: Strigidae			
دارای جسامت‌های خرد تا بزرگ هستند. چشمان بزرگ دارند که حدقه آن خرد و بزرگ می‌شوند. به‌نام دسک می‌گویند. در جهان ۱۹۵ نوع وجود دارد، از جمله ۱۰ گونه آن در افغانستان دیده می‌شود.			
۲۱۴	Pallid Scops-Owl	Otus brucei	مرغ حق جنوبی
۲۱۵	European Scops-Owl	Otus scops	مرغ حق
۲۱۶	Eurasian Eagle-Owl	Bubo bubo	شاه‌بوف
۲۱۷	Brown Fish-Owl	Ketupa zeylonensis	جغد ماهی‌خوار
۲۱۸	Tawny Owl	Strix aluco	جغد جنگلی
۲۱۹	Collared Owlet	Glaucidium brodiei	جغد کولارید
۲۲۰	Spotted Owlet	Athene brama	جغد کوچک خال‌دار
۲۲۱	Little Owl	Athene noctua	جغد کوچک
۲۲۲	Long-eared Owl	Asio otus	جغد شاخ‌دار
۲۲۳	Short-eared Owl	Asio flammeus	جغد تالابی

راسته: Caprimulgiformes.			
خانواده شب‌گرد: Caprimulgidae			
پرنده مهاجر تابستان در مناطق آسیا و زمستان در آفریقا به‌سر می‌برد. در زمین تخم می‌گذارند. جسامت متوسط، بال دراز، پای کوتاه دارند و کم‌گردش می‌کنند. در جهان ۸۶ نوع وجود دارد، از جمله ۴ گونه آن در افغانستان دیده می‌شود.			
۲۲۴	شب‌گرد معمولی	Caprimulgus europaeus	Eurasian Nightjar
۲۲۵	شب‌گرد مصری	Caprimulgus aegyptius	Egyptian Nightjar
۲۲۶	شب‌گرد بلوچی	Caprimulgus mahattensis	Sykes's Nightjar
۲۲۷	شب‌گرد هندی	Caprimulgus asiaticus	Indian Nightjar
راسته پرستوسانان: Apodiformes..			
خانواده پرستو: Apodidae			
پرنده‌گان کوچک‌اند. دارای پای کوتاه‌اند. در جهان ۹۸ نوع ازین پرنده وجود دارد، ۳ نوع آن در افغانستان زندگی می‌کنند.			
۲۲۸	پرستوی شکم‌سفید	Tachymarptis melba	Alpine Swift
۲۲۹	پرستوی معمولی یا ابابیل	Apus apus	Common Swift
۲۳۰	پرستوی کوچک	Apus affinis	Little Swift
راسته سبزقباسانان: Coraciiformes			
خانواده ماهی‌خورک‌ها: Alcedinidae			
دارای سر بزرگ، منقار دراز و قوی و پای کوتاه هستند. ۹۳ نوع این پرنده در جهان وجود دارد، از جمله ۴ نوع آن در افغانستان زیست می‌کنند.			
۲۳۱	ماهی‌خورک معمولی	Alcedo atthis	Common Kingfisher
۲۳۲	ماهی‌خورک سینه‌سفید	Halcyon smyrnensis	White-throated Kingfisher
۲۳۳	ماهی‌خورک کاکل‌دار	Megaceryle lugubris	Crested Kingfisher
۲۳۴	ماهی‌خورک ابلق	Ceryle rudis	Pied Kingfisher
خانواده زنبور خور: Meropidae			
۲۶ نوع این پرنده در جهان وجود دارد؛ از جمله ۳ نوع آن در افغانستان زیست می‌کنند.			
۲۳۵	زنبور خوار کوچک	Merops orientalis	Green Bee-eater
۲۳۶	زنبور خوار گلوخرمایی	Merops persicus	Blue-cheeked Bee-eater
۲۳۷	زنبور خوار معمولی	Merops apiaster	European Bee-eater

خانواده سبز قبا: Coraciidae			
<p>پرندگانی هستند کلاغمانند و خوشرنگ با منقاری قوی، گردن کوتاه و پاهای نیرومند است. پرواز نمایشی آن‌ها شامل چرخش‌ها و معلق زدن‌های جالب است. اغلب بدون حرکت در جاهای بلند می‌نشینند، و از آن‌جا برای شکار حشره‌ها، مارمولک‌ها و دیگر حیوانات کوچک به سوی زمین پرواز می‌کنند. پرواز تنها را خوش دارند. نر و ماده آن‌ها هم‌شکل است و در سوراخ‌ها آشیانه می‌سازند. ۱۲ نوع این پرند در جهان وجود دارد، از جمله ۲ نوع آن در افغانستان زیست می‌کنند.</p>			
۲۳۸	سبز قبا	Coracias garrulus	European Roller
۲۳۹	سبز قباى هندی	Coracias benghalensis	Indian Roller
خانواده هدهدیان: Upupidae			
<p>هدهُد یا شانه‌به‌سر یا مرغ سلیمان نام یکی از پرندگان از خانواده هدهدیان است. زیست‌گاه این پرند بیشتر در آسیا، اروپا و افریقای شمالی است. این پرند دارای سر بزرگ و از چهار رنگ یعنی آبی، سیاه، سفید و نارنجی ساخته شده است. در جهان دو نوع وجود دارد، از جمله یک‌نوع آن در افغانستان وجود دارد.</p>			
۲۴۰	هدهُد یا شانه‌سرک	Upupa epops	Hoopoe
راسته دارکوب‌سانان: Piciformes			
خانواده دارکوب: Picidae			
<p>دارکوب‌ها پرندگانی هستند با منقاری قوی و نوک تیز اند که با آن تنه درختان را سوراخ می‌کنند. زبان آن‌ها خیلی دراز است و پاهای قوی‌ای دارند که دو انگشت آن در جلو و دو انگشت در عقب قرار دارد. دم آن‌ها محکم است و هنگام بالا رفتن از درخت از آن به‌عنوان تکیه‌گاه استفاده می‌کنند. پرندگانی تک‌زی هستند؛ پروازی پرتوان و موجی دارند، نر و ماده آن‌ها هم‌شکل نیست. بیشتر تره‌های یک قسمت روی سرشان رنگ سرخ دارند. در سوراخ‌هایی که در تنه درخت ایجاد می‌کنند، آشیانه می‌سازند. از حشرات، میوه‌ها و مغز دانه‌ها و شیره درختان تغذیه می‌کنند. در جهان ۲۱۸ نوع وجود دارد؛ از جمله ۵ نوع آن در افغانستان وجود دارد.</p>			
۲۴۱	دارکوب ایشیا	Jynx torquilla	Eurasian Wryneck
۲۴۲	دارکوب قهوه‌ای	Dendrocopos auriceps	Brown-fronted Woodpecker
۲۴۳	دارکوب بال سفید	Dendrocopos leucopterus	White-winged Woodpecker
۲۴۴	دارکوب برفی	Dendrocopos himalayensis	Himalayan Woodpecker
۲۴۵	دارکوب سبز راه‌راه	Picus squamatus	Scaly-bellied Woodpecker
راسته گنجشک‌سانان: Passeriformes			
<p>۳۵ فامیل ۲۴۷ گونه پرندگان راسته گنجشک‌سانان در افغانستان زیست می‌کنند. پرندگان این راسته عمدتاً پرندگان کوچک و متوسط و به رنگ‌های مختلف هستند. از مواد گیاهی و حشرات تغذیه می‌کنند. اکثر این پرندگان دارای آواز مقبول هستند.</p>			

خانواده چکاوک: Alaudidae				
در جهان ۹۱ نوع وجود دارد؛ از جمله ۱۶ نوع آن در افغانستان وجود دارد.				
	Bar-tailed Lark	Ammomanes cincturus	چکاوک سر دم‌سیاه	۲۴۶
	Desert Lark	Ammomanes deserti	چکاوک بیابانی	۲۴۷
	Greater Hoopoe-Lark	Alaemon alaudipes	چکاوک هدهد یا چکاوک شانه به‌سردار	۲۴۸
	Calandra Lark	Melanocorypha calandra	چکاوک گندم‌زار	۲۴۹
	Bimaculated Lark	Melanocorypha bimaculata	چکاوک طوقی	۲۵۰
	Greater Short-toed Lark	Calandrella brachydactyla	چکاوک پنجه‌کوتاه	۲۵۱
	Hume's Lark	Calandrella acutirostris	چکاوک پنجه‌کوتاه هیوم - چوری - اگن	۲۵۲
	Lesser Short-toed Lark	Calandrella rufescens	چکاوک کوچک	۲۵۳
	Sand Lark	Calandrella raytal	چکاوک هندی	۲۵۴
	Crested Lark	Galerida cristata	چکاوک کاکلی	۲۵۵
	Wood Lark	Lullula arborea	چکاوک درختی	۲۵۶
	Eurasian Skylark	Alauda arvensis	چکاوک آسمانی - ملاگ	۲۵۷
	Oriental Skylark	Alauda gulgula	چکاوک آسمانی کوچک	۲۵۸
	Horned Lark	Eremophila alpestris	چکاوک شاخ‌دار - جل شاخ‌دار - سیاه‌گولی	۲۵۹
	Temminck's Lark	Eremophila bilopha	چکاوک تیمینک	۲۶۰
خانواده پرستو: Hirundinidae				
در جهان ۷۵ نوع وجود دارد؛ از جمله ۱۰ نوع آن در افغانستان وجود دارد.				
	Sand Martin	Riparia riparia	چلچله رودخانه‌ای - پرستو ساحلی	۲۶۱
	Pale Sand Martin	Riparia diluta	پرستو ریگی کم‌رنگ	۲۶۲
	Plain Martin	Riparia paludicola	چلچله گلو نزاری	۲۶۳
	Eurasian Crag-Martin	Ptyonoprogne rupestris	چلچله کوهی	۲۶۴
	Rock Martin	Ptyonoprogne fuligula	چلچله بیابانی	۲۶۵
	Barn Swallow	Hirundo rustica	چلچله	۲۶۶

	Wire-tailed Swallow	Hirundo smithii	پرستو دم‌باریک	۲۶۷
	Red-rumped Swallow	Cecropis daurica	چلچله دم‌گاه قرمز	۲۶۸
	Streak-throated Swallow	Petrochelidon fluvicola	چلچله طوقی	۲۶۹
	House Martin	Delichon urbica	چلچله دم‌گاه سفید	۲۷۰
<p>خانواده دم‌جنبانک: Motacillidae</p> <p>این پرندگان دارای بدن کوچک دم متوسط یا دراز هستند. در جهان ۵۴ نوع وجود دارد؛ از جمله ۱۵ نوع آن در افغانستان وجود دارد.</p>				
	White Wagtail	Motacilla alba	دم‌جنبانک سفید – چی گک	۲۷۱
	White-browed Wagtail	Motacilla madaraspatensis	دم‌جنبانک دم‌گاه سفید	۲۷۲
	Citrine Wagtail	Motacilla citreola	دم‌جنبانک سر زرد	۲۷۳
	Yellow Wagtail	Motacilla flava	دم‌جنبانک زرد	۲۷۴
	Grey Wagtail	Motacilla cinerea	دم‌جنبانک خاکستری	۲۷۵
	Oriental Pipit	Anthus rufulus	پیت شرقی	۲۷۶
	Tawny Pipit	Anthus campestris	پیت خاکی	۲۷۷
	Long-billed Pipit	Anthus similis	پیت نوک‌دراز	۲۷۸
	Tree Pipit	Anthus trivialis	پیت درختی	۲۷۹
	Olive-backed Pipit	Anthus hodgsoni	پیت پشت‌بلوطی	۲۸۰
	Meadow Pipit	Anthus pratensis	پیت صحرایی	۲۸۱
	Red-throated Pipit	Anthus cervinus	پیت گلوسرخ	۲۸۲
	Rosy Pipit	Anthus roseatus	پیت گلگون	۲۸۳
	Water Pipit	Anthus spinoletta	پیت تالابی	۲۸۴
بعداً	Upland Pipit	Anthus sylvanus	پیت آپلند	۲۸۵
<p>خانواده شیریک و کوکو: Campephagidae</p> <p>دارای جسامت متوسط یا کوچک، رنگ خاکستری با رنگ سیاه و سفید اند. در جهان ۸۲ نوع وجود دارد؛ از جمله ۲ نوع آن در افغانستان وجود دارد.</p>				
	Rosy Minivet	Pericrocotus roseus	مینویت گللابی	۲۸۶
	Long-tailed Minivet	Pericrocotus ethologus	مینویت دم‌دراز	۲۸۷

خانواده بلبل:			
در جهان ۱۳۰ نوع وجود دارد؛ از جمله ۵ نوع آن در افغانستان وجود دارد.			
۲۸۸	بلبل معمولی	<i>Pycnonotus barbatus</i>	Common Bulbul
۲۸۹	بلبل خرما	<i>Pycnonotus leucotis</i>	White-eared Bulbul
۲۹۰	بلبل خرما سینه‌سفید	<i>Pycnonotus leucogenys</i>	White-cheeked Bulbul
۲۹۱	بلبل دم‌گاہ سرخ	<i>Pycnonotus cafer</i>	Red-vented Bulbul
۲۹۲	بلبل سیاه	<i>Hypsipetes leucocephalus</i>	Black Bulbul
خانواده تاج‌طلایی: Regulidae			
یک خانواده کوچک پرندگان اند. از پرندگان دنیای قدیم هستند. در جهان ۷ نوع وجود دارد؛ از جمله یک نوع آن در افغانستان وجود دارد.			
۲۹۳	سسک تاج‌طلایی	<i>Regulus regulus</i>	Goldcrest
خانواده بال‌لاکی: Bombycillidae			
در جهان ۳ نوع وجود دارد؛ از جمله یک نوع آن در افغانستان وجود دارد.			
۲۹۴	بال‌لاکی	<i>Bombycilla garrulus</i>	Bohemian Waxwing
خانواده میوه‌خور: Hypocoliidae			
اغلب به‌صورت گله‌های کوچک دیده می‌شود، از میوه‌ها تغذیه می‌کنند. دارای رنگ خاکستری هستند و دور چشمان این گونه پرندگان رنگ سیاه دارد. در جهان ۲۱۸ نوع وجود دارد؛ از جمله ۵ نوع آن در افغانستان وجود دارد.			
۲۹۵	میوه‌خور یا میوه‌خور خاکستری	<i>Hypocolius ampelinus</i>	Hypocolius
خانواده زرده‌پره یا غوطه‌زنک یا زردچه: Cinclidae			
یک گروه از پرندگان وسیع‌اند که زیست‌گاه آن شامل محیط‌های آبی در امریکا، اروپا، و آسیا است. در سراسر جهان ۵ گونه وجود دارد؛ از جمله ۲ گونه آن در افغانستان وجود دارد.			
۲۹۶	زیر آبروک	<i>Cinclus cinclus</i>	White-throated Dipper
۲۹۷	غوطه‌زنک نصولاری	<i>Cinclus pallasii</i>	Brown Dipper
خانواده الیکایی: Troglodytidae			
الیکایی عمدتاً کوچک و کم‌رنگ، آهنگ صدای آن بلند است. این پرندگان دارای بال‌های کوتاه نازک سر پایین دارند. گونه‌های مختلفی دم خود را راست نگه می‌دارند. همه آن‌ها حشره‌خوار هستند. در سراسر جهان ۸۰ گونه وجود دارد؛ از جمله ۱ گونه که در افغانستان زیست می‌کند. یک گونه آن از پرندگان دنیای جدید است.			
۲۹۸	الیکایی	<i>Troglodytes troglodytes</i>	Eurasian Wren

خانواده صعوه‌ها: Prunellidae			
<p>دارای منقار باریک و نوک تیز هستند. پروازشان قوی و سریع، ولی کوتاه‌مدت است و آرام و کم‌پید هستند. در اثنا راه گشتن دم و بال خود را بلرزه درمی‌آورند. دارای پرواز سریع و کوتاه‌مدت هستند. در سراسر جهان ۱۳ گونه وجود دارد؛ از جمله ۵ گونه که در افغانستان زیست می‌کنند.</p>			
۲۹۹	Alpine Accentor	Prunella collaris	صعوه کوهی
۳۰۰	Himalayan Accentor	Prunella himalayana	صعوه همالیایی
۳۰۱	Rufous-breasted Accentor	Prunella strophiata	صعوه سینه‌بور
۳۰۲	Brown Accentor	Prunella fulvescens	صعوه نصواری
۳۰۳	Black-throated Accentor	Prunella atrogularis	صعوه سیاه‌گلو
خانواده توکاها: Turdidae			
<p>پرند کوچک و گنجشک‌مانند است. منقاری باریک و یا نسبتاً باریک دارند. پاهای آن‌ها قوی، غالباً رنگارنگ و با قامتی نسبتاً راست هستند. در بین آن‌ها بهترین پرندگان آوازخوان وجود دارد. این خانواده دارای گونه‌های زیاد و نسبتاً نامتجانسی است و شامل چک‌ها، دم‌سرخ‌ها، بلبل‌ها و توکاها است. در جهان ۳۳۵ نوع وجود دارد؛ از جمله ۱۱ نوع آن در افغانستان زیست می‌کنند.</p>			
۳۰۴	Common Rock Thrush	Monticola saxatilis	طرقه کوهی
۳۰۵	Blue-capped Rock Thrush	Monticola cinclorhynchus	طرقه کوهی آبی‌پشت
۳۰۶	Blue Rock Thrush	Monticola solitarius	طرقه آبی - طرقه بنفش - سیاه‌گک
۳۰۷	Blue Whistling-Thrush	Myophonus caeruleus	طرقه کبود
۳۰۸	Tickell's Thrush	Turdus unicolor	توکای تکیل
۳۰۹	Blackbird	Turdus merula	توکای سیاه
۳۱۰	Chestnut Thrush	Turdus rubrocanus	توکا شاه‌بلوطی
۳۱۱	Dark-throated Thrush	Turdus ruficollis	توکای گردن‌نصواری
۳۱۲	Fieldfare	Turdus pilaris	توکای پشت‌بلوطی
۳۱۳	Redwing	Turdus iliacus	توکای بال‌سرخ
۳۱۴	Mistle Thrush	Turdus viscivorus	توکای بزرگ
خانواده سسک: Cisticolas			
<p>پرندگان اند که در جنوب زندگی می‌کنند. پرندگان دنیای قدیم هستند. داری رنگ نصواری و یا خاکستری بوده در میان علفزار دیده می‌شود. در جهان ۱۱۱ نوع وجود دارد، از جمله ۴ نوع آن در افغانستان زیست می‌کنند.</p>			

	Zitting Cisticola	Cisticola juncidis	سسک دم‌چتری	۳۱۵
	Streaked Scrub-Warbler	Scotocerca inquieta	سسک جنبان	۳۱۶
	Striated Prinia	Prinia criniger	پرینیا خط‌دار	۳۱۷
	Graceful Prinia	Prinia gracilis	پرینیا سبزه‌زار	۳۱۸
<p>خانواده سسک جنگلی دنیای قدیم: Sylviidae، پرندگان کوچک حشره‌خوارند. منقار باریک دارند. پر و بال‌شان به سرعت فرسایش پیدا می‌کند و بر اثر تغییر رنگ تشخیص آن‌ها دشوارتر می‌شود. صدا و رفتارشان وسیله مهمی برای شناخت آن‌ها در طبیعت است. معمولاً در بین بوته‌های کوتاه، روی زمین یا در نزدیکی زمین و یا در نیزارها تخم می‌گذارند. از حشرات، عنکبوت‌ها و حلزون‌ها تغذیه می‌کنند. ۲۹۱ گونه در سراسر جهان وجود دارد و ۳۵ گونه آن در افغانستان زیست می‌کنند.</p>				
	Cetti's Warbler	Cettia cetti	سسک دم‌پهن	۳۱۹
	Grasshopper Warbler	Locustella naevia	سسک راه‌راه	۳۲۰
	Pallas's Warbler	Locustella certhiola	سسک پالاس	۳۲۱
	Moustached Warbler	Acrocephalus melanopogon	سسک ابرو سفید	۳۲۲
	Paddyfield Warbler	Acrocephalus agricola	سسک شالی‌زار	۳۲۳
	Blunt-winged Warbler	Acrocephalus concinens	سسک بال‌دارکند	۳۲۴
	Eurasian Reed-Warbler	Acrocephalus scirpaceus	سسک نی‌زار	۳۲۵
	Blyth's Reed-Warbler	Acrocephalus dumetorum	سسک تالابی - چولدی	۳۲۶
	Great Reed-Warbler	Acrocephalus arundinaceus	سسک بزرگ نی‌زار	۳۲۷
	Clamorous Reed-Warbler	Acrocephalus stentoreus	سسک پر سر و صدا	۳۲۸
	Booted Warbler	Hippolais caligata	سسک درختی کوچک	۳۲۹
	Sykes's Warbler	Hippolais rama	سسک سایکس	۳۳۰
	Eastern Olivaceous Warbler	Hippolais pallida	سسک درختی زیتونی	۳۳۱
	Upcher's Warbler	Hippolais languida	سسک درختی بزرگ	۳۳۲
	Common Chiffchaff	Phylloscopus collybita	سسک چیف چاف	۳۳۳
	Mountain Chiffchaff	Phylloscopus sindianus	سسک چیف‌چاف کوهی	۳۳۴
	Plain Leaf-Warbler	Phylloscopus neglectus	سسک کوچک - سسک بیدی کوچک	۳۳۵
	Sulphur-bellied Warbler	Phylloscopus griseolus	سسک ابرو زرد	۳۳۶
	Radde's Warbler	Phylloscopus schwarzi	سسک برگی	۳۳۷

	Lemon-rumped Warbler	Phylloscopus proregulus	سسک دم‌گاه لیمویی	۳۳۸
	Pale-rumped Warbler	Phylloscopus chloronotus	سسک رنگ‌رفته	۳۳۹
	Brooks's Leaf-Warbler	Phylloscopus subviridis	سسک برگی بروکس	۳۴۰
	Yellow-browed Warbler	Phylloscopus inornatus	سسک ابرو زرد	۳۴۱
	Hume's Warbler	Phylloscopus humei	سسک برگی هیوم	۳۴۲
	Greenish Warbler	Phylloscopus trochiloides	سسک ابرو زرد - چولدی	۳۴۳
	Large-billed Leaf-Warbler	Phylloscopus magnirostris	سسک برگی نوک بزرگ	۳۴۴
	Tytler's Leaf-Warbler	Phylloscopus tytleri	سسک برگی توتلر	۳۴۵
	Western Crowned Leaf-Warbler	Phylloscopus occipitalis	سسک برگی تاج‌دار	۳۴۶
	Greater Whitethroat	Sylvia communis	سسک گلو سفید	۳۴۷
	Lesser Whitethroat	Sylvia curruca	سسک گونه‌سیاه - سسک گلوسفید کوچک	۳۴۸
	Hume's Whitethroat	Sylvia althaea	سسک گلوسفید هیوم	۳۴۹
	Asian Desert Warbler	Sylvia nana	سسک بیابانی	۳۵۰
	Barred Warbler	Sylvia nisoria	سسک سینه راه‌راه	۳۵۲
	Eastern Orphean Warbler	Sylvia crassirostris	سسک چشم سفید	۳۵۳
	Menetries's Warbler	Sylvia mystacea	سسک سر دودی	۳۵۴
<p>خانواده مگس‌گیر: Muscicapidae</p> <p>پرندگانی کوچک و بیش‌تر درخت‌زی اند. منقاری کج با قاعده پهن دارند. اغلب با بدنی راست در جاهای بلند می‌نشینند و از آن‌جا به‌دنبال حشرات به پرواز در می‌آیند و پس از شکار آن‌ها در هوا یا روی زمین معمولاً به همان نقطه اول بازمی‌گردند. تک‌زی اند. به جز از مگس‌گیر خال‌دار متباقی نر و ماده آن‌ها هم‌شکل نیست. در سوراخ‌ها، یا روی درخت‌ها لانه می‌سازند و از حشرات و عنکبوت‌ها تغذیه می‌کنند.</p>				
	Spotted Flycatcher	Muscicapa striata	مگس‌گیر راه‌راه مگس‌گیر خال‌دار	۳۵۵
	Siberian Flycatcher	Muscicapa sibirica	مگس‌گیر سایبری	۳۵۶
	Rusty-tailed Flycatcher	Muscicapa ruficauda	مگس‌خور دم‌راست	۳۵۷
	Red-breasted Flycatcher	Ficedula parva	مگس‌گیر گلو سرخ	۳۵۸
	Ultramarine Flycatcher	Ficedula superciliaris	مگس‌خور کنار آب	۳۵۹
	European Robin	Erithacus rubecula	مگس‌خور سینه سرخ	۳۶۰

	Common Nightingale	Luscinia megarhynchos	بلبل شباهنگ یا بلبل هزاردستان	۳۶۱
	White-tailed Rubythroat	Luscinia pectoralis	مگس خوار دم‌سفید	۳۶۲
	Bluethroat	Luscinia svecica	گلوآبی - عندلیب ارغی	۳۶۳
	Indian Blue Robin	Luscinia brunnea	حشره‌خوار گلوآبی	۳۶۴
	Red-flanked Bluetail	Tarsiger cyanurus	حشره‌خوار زیر بال سرخ	۳۶۵
	White-throated Robin	Irania gutturalis	سینه‌سرخ ایرانی	۳۶۶
	Rufous-tailed Scrub-Robin	Cercotrichas galactotes	دم‌چتری	۳۶۷
	Indian Robin	Saxicoloides fulicata	سینه‌سرخ هندی	۳۶۸
	Rufous-backed Redstart	Phoenicurus erythronota	دم‌سرخ پشت‌بلوطی	۳۶۹
	Blue-capped Redstart	Phoenicurus caeruleocephalus	دم‌سرخ بغل‌آبی	۳۷۰
	Black Redstart	Phoenicurus ochrurus	دم‌سرخ سیاه	۳۷۱
	Common Redstart	Phoenicurus phoenicurus	دم‌سرخ معمولی	۳۷۲
	White-winged Redstart	Phoenicurus erythrogaster	دم‌سرخ کوهی	۳۷۳
	Blue-fronted Redstart	Phoenicurus frontalis	دم‌سرخ پیش‌آبی	۳۷۴
	White-capped Redstart	Chaimarrornis leucocephalus	دم‌سرخ فرق‌سفید	۳۷۵
	Plumbeous Redstart	Rhyacornis fuliginosus	پشت‌سرخ آبی تالابی	۳۷۶
	Siberian Stonechat	Saxicola maura	چک سایبری	۳۷۷
	Little Forktail	Enicurus scouleri	دم‌چنگالی کوچک - ماهی‌دم	۳۷۸
	Spotted Forktail	Enicurus maculatus	دم‌چنگالی خال‌دار	۳۷۹
	Whinchat	Saxicola rubetra	چک بوته‌ای	۳۸۰
	White-browed Bushchat	Saxicola macrorhyncha	چک پیشانی سفید	۳۸۱
	Pied Bushchat	Saxicola caprata	چک ابلق	۳۸۲
	White-tailed Wheatear	Oenanthe leucopyga	چک سیاه سرسفید	۳۸۳
	Hooded Wheatear	Oenanthe monacha	چک‌چک دم‌سفید	۳۸۴
	Hume's Wheatear	Oenanthe alboniger	چک‌چک سیاه شکم‌سفید - چک‌چک سیاه	۳۸۵
	Black Wheatear	Oenanthe leucura	چک‌چک سیاه دم‌سفید	۳۸۶

	Northern Wheatear	Oenanthe oenanthe	چکچک - چکچک کوهی	۳۸۷
	Finsch's Wheatear	Oenanthe finschii	چکچک پشت سفید	۳۸۸
	Variable Wheatear	Oenanthe picata	چکچک ابلق خاوری	۳۸۹
	Pied Wheatear	Oenanthe pleschanka	چکچک ابلق	۳۹۰
	Red-tailed Wheatear	Oenanthe xanthoprymna	چکچک دم سرخ	۳۹۱
	Desert Wheatear	Oenanthe deserti	چکچک بیابانی	۳۹۲
	Isabelline Wheatear	Oenanthe isabellina	چکچک دشتی	۳۹۳
خانواده: Monarchidae				
در جهان ۹۹ نوع وجود دارد، از جمله ۱ نوع آن در افغانستان زیست می کند.				
	Asian paradise-Flycatcher	Terpsiphone paradisi	مگس خوار مقبول آسیایی	۳۹۳
خانواده: Timaliidae				
در جهان ۲۷۰ نوع وجود دارد از جمله ۳ نوع آن در افغانستان زیست می کند.				
	Streaked Laughingthrush	Garrulax lineatus	مگس خوار آرام	۳۹۴
	Variiegated Laughingthrush	Garrulax variegatus	مگس خوار خال خالی	۳۹۵
	Common Babbler	Turdoides caudatus	لیکو	۳۹۶
خانواده: Paradoxornithidae				
در جهان ۲۰ نوع وجود دارد؛ از جمله ۱ نوع آن در افغانستان زیست می کند.				
	Bearded Reedling	Panurus biarmicus	چرخ ریسک نی زار	۳۹۷
خانواده چرخ ریسک دم دراز: Aegithalidae				
در جهان ۹ نوع وجود دارد؛ از جمله ۱ نوع آن در افغانستان زیست می کنند.				
-	White-cheeked Tit	Aegithalos leucogenys	تت کومه سفید	۳۹۸
خانواده چرخ ریسک: Paridae				
در جهان ۵۹ نوع وجود دارد؛ از جمله ۸ نوع آن در افغانستان زیست می کنند.				
-	Yellow-breasted Tit	Cyanistes flavipectus	تت سینه زرد	۳۹۹
	Willow Tit	Poecile montana	تت ویلو	۴۰۰
	Black-breasted Tit	Periparus rufonuchalis	تیت سیاه سینه	۴۰۱
	Black-crested Tit	Periparus melanolophus	تیت کاکل سیاه	۴۰۲
	Great Tit	Parus major	چرخ ریسک بزرگ	۴۰۳

	Turkestan Tit	Parus bokharensis	تت ترکستانی	۴۰۴
	Blue Tit	Cyanistes caeruleus	تیت آبی	۴۰۵
	Azure Tit	Cyanistes cyanus	تیت لاجوردی	۴۰۶
<p>خانواده کمر کلی: Sittidae</p> <p>پرنده‌گان کوچک‌اند. سر بزرگ، منقاری قوی، پاهای کوتاه با پنجه‌های بلند و بال‌های نسبتاً بلند و نوک تیز دارند. تک‌زی هستند. پروازی موجی دارند. نر و ماده آن‌ها هم‌شکل است. در سوراخ‌ها لانه می‌سازند. از حشرات و دانه‌ها تغذیه می‌کنند.</p> <p>در جهان ۲۴ نوع وجود دارد؛ از جمله ۴ نوع آن در افغانستان زیست می‌کنند.</p>				
	Eurasian Nuthatch	Sitta europaea	کمر کلی جنگلی	۴۰۷
	Kashmir Nuthatch	Sitta cashmirensis	کمر کلی کشمیری	۴۰۸
	White-cheeked Nuthatch	Sitta leucopsis	کمر کلی روی سفید	۴۰۹
	Persian Nuthatch	Sitta tephronota	کمر کولی بزرگ	۴۱۰
<p>خانواده: Tichodromidae</p> <p>یک‌نوع این خانواده در افغانستان زیست می‌کند.</p>				
	Wallcreeper	Tichodroma muraria	دیوار خیزک	۴۱۱
<p>خانواده خانوده‌دار خزک: Certhiidae</p> <p>در جهان ۶ نوع وجود دارد؛ از جمله یک نوع آن در افغانستان زیست می‌کند.</p>				
	Bar-tailed Treecreeper	Certhia himalayana	درخت خیزک هم‌الیایی	۴۱۲
<p>خانواده چرخ‌ریسک پشت بلوطی: Remizidae</p> <p>در جهان ۱۳ نوع وجود دارد؛ از جمله ۳ نوع آن در افغانستان زیست می‌کنند.</p>				
	Eurasian Penduline-Tit	Remiz pendulinus	چرخ‌ریسک پشت‌بلوطی	۴۱۳
	Black-headed Penduline-Tit	Remiz macronyx	تیت سرسیاه	۴۱۴
	White-crowned Penduline-Tit	Remiz coronatus	تیت تاج‌سفید	۴۱۵
<p>خانواده عسل خورک: Nectariniidae</p> <p>در جهان ۱۳۱ نوع وجود دارد؛ از جمله یک‌نوع آن در افغانستان زیست می‌کنند.</p>				
	Purple Sunbird	Cinnyris asiaticus	شهدخوار بنفش	۴۱۶
<p>خانواده سسک چشم‌سفید هندی: Zosteropidae</p> <p>در جهان ۹۶ نوع وجود دارد؛ از جمله ۱ نوع آن در افغانستان زیست می‌کند.</p>				
	Oriental White-eye	Zosterops palpebrosus	سسک چشم‌سفید معمولی	۴۱۷

<p>Oriolidae: خانواده پری شاه‌رخ:</p> <p>در جهان ۲۹ نوع وجود دارد؛ از جمله یک نوع آن در افغانستان زیست می‌کند.</p>			
۴۱۸	شاه‌رخ طلایی - زرد مرغ	Oriolus kundoo	Indian Golden Oriole
<p>Laniidae: خانواده سنگ‌چشم:</p> <p>در جهان ۳۱ نوع وجود دارد؛ از جمله ۸ نوع آن در افغانستان زیست می‌کنند</p>			
۴۱۹	سنگ‌چشم پشت‌سرخ	Lanius collurio	Red-backed Shrike
۴۲۰	سنگ‌چشم دم‌سرخ	Lanius isabellinus	Isabelline Shrike
۴۲۱	سنگ‌چشم پشت‌بلوطی	Lanius vittatus	Bay-backed Shrike
۴۲۲	سنگ‌چشم دم‌گاه‌حنایی	Lanius schach	Long-tailed Shrike
۴۲۳	سنگ‌چشم خاکستری بزرگ	Lanius excubitor	Great Grey Shrike
۴۲۴	سنگ‌چشم خاکستری کوچک	Lanius minor	Lesser Grey Shrike
۴۲۵	سنگ‌چشم پیشانی سفید	Lanius nubicus	Masked Shrike
۴۲۶	سنگ‌چشم کله‌سرخ	Lanius senator	Woodchat Shrike
<p>Dicruridae: خانواده بوجان‌گاه:</p> <p>در جهان ۲۴ نوع وجود دارد از جمله ۲ نوع آن در افغانستان زیست می‌نماید</p>			
۴۲۷	بوجان‌گاه سیاه	Dicrurus macrocercus	Black Drongo
۴۲۸	بوجان‌گاه خاکستری	Dicrurus leucophaeus	Ashy Drongo
<p>Corvidae: خانواده کلاغیان:</p> <p>در جهان ۱۲۰ نوع وجود دارد؛ از جمله ۱۳ نوع آن در افغانستان زیست می‌کنند.</p>			
۴۲۹	زاغ سرسیاه	Garrulus lanceolatus	Black-headed Jay
۴۳۰	عکک - به زبان ایرانی زاغی	Pica pica	Eurasian Magpie
۴۳۱	زاغ خال‌دار	Nucifraga caryocatactes	Eurasian Nutcracker
۴۳۲	کلاغ کوهی نوک‌سرخ	Pyrrhocorax pyrrhocorax	Chough
۴۳۳	کلاغ نول‌زرد	Pyrrhocorax graculus	Alpine Chough
۴۳۴	کلاغ گردن‌بور	Corvus monedula	Eurasian Jackdaw
۴۳۵	کلاغ هندی	Corvus splendens	House Crow
۴۳۶	کلاغ سیاه	Corvus frugilegus	Rook
۴۳۷	کلاغ لاشه	Corvus corone	Carrion Crow

	Large-billed Crow	Corvus macrorhynchos	کلاغ منقار بزرگ	۴۳۸
	Brown-necked Raven	Corvus ruficollis	غراب گردن قهوه‌ای	۴۳۹
	Common Raven	Corvus corax	غراب معمولی	۴۴۰
	Hooded Crow	Corvus cornix	کلاغ ابلق	۴۴۱
خانواده سار: Sturnidae در جهان ۱۲۵ نوع وجود دارد؛ از جمله ۵ نوع آن در افغانستان زیست می‌کنند.				
	Bank Myna	Acridotheres ginginianus	مینای بانک	۴۴۲
	Common Myna	Acridotheres tristis	مینای معمولی	۴۴۳
	Brahminy Starling	Temenuchus pagodarum	مینا برهمنی	۴۴۴
	Rosy Starling	Pastor roseus	سار گلو قرمز	۴۴۵
	European Starling	Sturnus vulgaris	سار	۴۴۶
خانواده خانواده سهره ریز: Estrildidae در جهان ۱۴۱ نوع وجود دارد؛ از جمله ۱ نوع آن در افغانستان زیست می‌کنند.				
	White-throated Munia	Euodice malabarica	مونیا گلوسفید	۴۴۷
خانواده زرد پرها: Emberizidae در جهان ۲۷۵ نوع وجود دارد؛ از جمله ۱۷ نوع آن در افغانستان زیست می‌کنند.				
	Yellowhammer	Emberiza citrinella	زرد پره لیمویی، سهره اروپایی	۴۴۹
	Pine Bunting	Emberiza leucocephalos	زرد پره گونه سفید	۴۵۰
				۴۵۱
	Rock Bunting	Emberiza cia	زرد پره کوهی	۴۵۲
	Grey-necked Bunting	Emberiza buchanani	زرد پره سرخاکستری	۴۵۳
	Cinereous Bunting	Emberiza cineracea	زرد پره رخ زرد	۴۵۴
	Ortolan Bunting	Emberiza hortulana	زرد پره زیتونی	۴۵۵
	Chestnut-breasted Bunting	Emberiza stewarti	زرد پره سر سفید	۴۵۶
	House Bunting	Emberiza striolata	زرد پره راه‌راه	۴۵۷
	Chestnut-eared Bunting	Emberiza fucata	زرد پره زیتونی	۴۵۸
	Little Bunting	Emberiza pusilla	زرد پره کوچک	۴۵۹

	Rustic Bunting	<i>Emberiza rustica</i>	زرد پره حنابی	۴۶۰
	Black-headed Bunting	<i>Emberiza melanocephala</i>	زرد پره سرسیاه	۴۶۱
	Red-headed Bunting	<i>Emberiza bruniceps</i>	زرد پره سرسرخ	۴۶۲
	Reed Bunting	<i>Emberiza schoeniclus</i>	زرد پره تالابی	۴۶۳
	Corn Bunting	<i>Emberiza calandra</i>	زرد پره مزرعه	۴۶۴
	Lapland Longspur	<i>Calcarius lapponicus</i>	زرد پره لاپلندی	۴۶۵
	Snow Bunting	<i>Plectrophenax nivalis</i>	زرد پره برفی	۴۶۶
خانواده سهره: Fringillidae				
در جهان ۱۳۷ نوع وجود دارد؛ از جمله ۲۴ نوع آن در افغانستان زیست می‌کنند.				
	Chaffinch	<i>Fringilla coelebs</i>	سهره جنگلی	۴۶۷
	Brambling	<i>Fringilla montifringilla</i>	سهره دم‌گاه سفید	۴۶۸
	Plain Mountain-Finch	<i>Leucosticte nemoricola</i>	سهره کوهی	۴۶۹
	Black-headed Mountain-Finch	<i>Leucosticte brandti</i>	سهره کوهی سرسیاه	۴۷۰
	Common Rosefinch	<i>Carpodacus erythrinus</i>	سهره سرخ	۴۷۱
	Pale Rosefinch	<i>Carpodacus synoicus</i>	سهره کم‌رنگ	۴۷۲
	White-browed Rosefinch	<i>Carpodacus thura</i>	سهره ابروسفید	۴۷۳
	Red-mantled Rosefinch	<i>Carpodacus rhodochlamys</i>	سهره سرخ‌پوش	۴۷۴
	Caucasian Great Rosefinch	<i>Carpodacus rubicilla</i>	سهره بزرگ قفقازی	۴۷۵
	Red-fronted Rosefinch	<i>Carpodacus puniceus</i>	سهره سرخ‌پیشانی	۴۷۶
	Red Crossbill	<i>Loxia curvirostra</i>	سهره نوک قیچی	۴۷۷
	European Greenfinch	<i>Carduelis chloris</i>	سهره سبز	۴۷۸
	Eurasian Siskin	<i>Carduelis spinus</i>	سهره زرد	۴۷۹
	European Goldfinch	<i>Carduelis carduelis</i>	سهره معمولی	۴۸۰
	Twite	<i>Carduelis flavirostris</i>	سهره کوهی	۴۸۱
	Eurasian Linnet	<i>Carduelis cannabina</i>	سهره سینه‌سرخ	۴۸۲
	Fire-fronted Serin	<i>Serinus pusillus</i>	سهره پیشانی‌سرخ	۴۸۳
	Hawfinch	<i>Coccothraustes</i>		۴۸۴
	Black-and-yellow Grosbeak	<i>Mycerobas icteroides</i>	سهره ساه و زرد رنگ	۴۸۵

	White-winged Grosbeak	Mycerobas carnipes	سهره سیاه	۴۸۶
	Crimson-winged Finch	Rhodopechys sanguinea	سهره بال سرخ	۴۸۷
	Mongolian Finch	Rhodopechys mongolica	سهره ی مغولی	۴۸۸
	Trumpeter Finch	Bucanetes githaginea	سهره صورتی	۴۸۹
	Desert Finch	Rhodospiza obsoleta	سهره خاکی	۴۹۰
خانواده: Passeridae در جهان ۳۵ نوع وجود دارد؛ از جمله ۱۱ نوع آن در افغانستان زیست می‌کند.				
	House Sparrow	Passer domesticus	گنجشک خانگی	۴۹۱
	Spanish Sparrow	Passer hispaniolensis	گنجشک سنه سیاه	۴۹۲
	Russet Sparrow	Passer rutilans	گندشک حنایی	۴۹۳
	Dead Sea Sparrow	Passer moabiticus	گنجشک رودخانه‌ای	۴۹۴
	Eurasian Tree Sparrow	Passer montanus	گنجشک درختی	۴۹۵
	Chestnut-shouldered Petronia	Petronia xanthocollis	گنجشک گلو زرد	۴۹۶
	Rock Petronia	Petronia petronia	گنجشک کوهی	۴۹۷
	Pale Rockfinch	Carospiza brachydactyla	گنجشک خاکی	۴۹۸
	White-winged Snowfinch	Montifringilla nivalis	گنجشک برفی	۴۹۹
	Afghan Snowfinch	Montifringilla theresae	گنجشک افغانی	۵۰۰

منبع

لیست پرندگان افغانستان ویکی‌پدیا انگلیسی

http://en.wikipedia.org/wiki/List_of_birds_of_Afghanistan

Avibase - Bird Checklists of the World Afghanistan

<http://avibase.bscceoc.org/checklist.jsp?lang=EN&list=sibleymonroe&synlang=@ion=AF&version=images>

پرندگان ایران در وب‌گاه کویرها و بیابان‌های ایران

<http://www.irandeserts.com/content/%D8%AF>

فرهنگ گالشی دودانگه ساری

مهرداد عالمی / پژوهش‌گر فرهنگ و موسیقی مازندرانی

نوشتار زیر گذری در فرهنگ گالشی دهستان بنافت از بخش دودانگه ساری است. برای حفظ واژگان و اصطلاحات، به تشویق استاد احمد محسن‌پور و علاقه خودم و آشنایی پژوهندگان فرهنگ عامه در حد توان انجام داده‌ام.

از آن‌جا که نیاکان پدری و مادری دام‌دار (گالش) بوده‌اند، از فرهنگ آنان به دور نبوده‌ام و شاید همین امر موجب شد تا بیش‌تر در این‌باره بکوشم. از سویی، به دلیل تفاوت فرهنگ‌ها در مناطق گوناگون فقط به منطقه بنافت اکتفا کردم تا با تسلط و آگاهی عمیق‌تر تدوین کنم. در ضمن این نوشتار به همراه تصویرهای مربوط به فرهنگ گالشی به صورت کتابی جداگانه منتشر و در دسترس علاقه‌مندان قرار خواهد گرفت.

تلار tälär

۱- گو تلار = جایی که گاو نگهداری می‌شود.

۲- آدم تلار = در قدیم چیزی به نام تلار گاو وجود نداشت و گاوها در محوطه تلار رها بودند و منظور از تلار یعنی مکانی که گالش با خانواده‌اش زندگی می‌کند. ساخت تلار برای گاو تقریباً در عصر جدید شروع شد.

- منزل mənzel: گاهی به مجموعه محل زندگی شبانان، منزل نیز می‌گویند. «خانه چوبین گالش‌ها در جنگل و چوپان‌ها در دشت، بُنه»^۱

تلارسر tälär sar: جایی که تلار در آن بنا شده است.

منزل سر: جایی که منزل (تلار) در آن بنا شده است.

۱ وندادی، حسین؛ ۱۳۹۸؛ فرهنگ واژگان مازندرانی، جلد چهارم، انتشارات: هاوژین، ص ۲۱۱۹.

تلاسرِی: منسوب به تلاسر

- تلاز باید به چشمه نزدیک باشد و معمولاً در بلندی بنا می‌شد تا آب‌گیر نباشد و بعد از بارندگی زود خشک شود.
- **کل‌تلاز یا چهار کلی‌تلاز** *kal tōlār(čār kali tōlār*: تلازی که برای ساخت آن از کل استفاده می‌شود.
 - **پَرچیم‌تلاز** *parčim tōlār*: تلازی که برای ساخت آن از پرچیم استفاده می‌شود. این نوع تلاز را چوپانان می‌ساختند و در زندگی گالشا مرسوم نبود فقط گاهی به‌عنوان تلاز موقتی در شرایط خاص می‌ساختند.
 - **جیم‌کا** *jimkā*: دام‌داران، گاوهای غیرشیرده (فرام *fōrām*) را به‌صورت موقت، جدا کرده و در مکانی دیگر و با فاصله چند کیلومتری نگهداری می‌کردند. برای نگهبان آنان، آلونکی می‌ساختند که به «جیم‌کا» شهرت داشت.
 - **کل‌kal**: گالشان، چوب‌هایی به قطر ۲۰ الی ۲۵ سانتی، حتی گاهی بیش‌تر و به طول دل‌خواه (بر اساس ابعادِ اتاق) را از جنگل تهیه کرده و هر دو سر آن را به اندازه قطر چوبی که روی آن قرار می‌گیرد، با تبر گود می‌کنند و به‌صورت افقی روی هم قرار می‌دهند که منزل مسکونی (تلاز *tōlār*) برای خود و نگهداری دام درست می‌کنند. به این چوب‌ها «کل kal» می‌گویند.

لوازم ساخت تلاز

- **سنگ**: از سنگ‌های بزرگ برای پی (قوئه: فنداسیون) یا زیر کل استفاده می‌کردند.
- **بن کل** *bən kal*: چوبی کلفت‌تر از کل که روی سنگ قرار می‌گرفت و در حقیقت اولین ردیف کل بود (کلِ زیرین، چوب زیرین).
- **سوآلی کل** *suāli kal*: کل پیشانی، چوب پیشانی که قسمت جلوی تلاز قرار می‌دادند.
- **هلا** *helā*: چوب‌هایی که به‌صورت عمودی بر روی سقف تلاز نصب می‌کردند که پتک (*patək*) روی آن قرار بگیرد، هلا گفته می‌شد. مانند کاربرد قوطی ۹×۹ بر روی سقف ساختمان.
- **وَرپی یا پتک** *varəpi/patək*: به تخته‌هایی گفته می‌شود که بر روی هلا قرار می‌گیرد تا تخته‌ها یا پَرک را بر روی آن بچینند.

- **تخته یا پرک parək:** تنه درختی را به طول یک متر، به تعداد مورد نیاز برش داده و با تبر، گوه و کوما (پتک) اقدام به تهیه تخته می‌کنند. این تخته یا پرک را بر روی پتک می‌چینند به طوری که قطره‌ای آب نباید از سقف بریزد.
- **هلا نشیر / هلانشین helā nəšir \ helā nəšin:** چوبی که هلا بر روی آن می‌نشیند.
- **خر هلا:** نگه‌دارنده هلا
- **سر اینگن sar ingər:** چوبی است کلفت و بادوام و به اندازه طول اتاق که بر روی «دوقله» نصب می‌شود.
- **لت lat:** تخته نگه‌دارنده
- **لت کل lat kal:** تخته‌ای که در دو طرف کل می‌گذاشتند تا از فرار کل جلوگیری کند و کل‌ها روی هم درست و مرتب چیده شوند.
- **دو قله doqlə:** چوب نگه‌دارنده سر اینگن، ستون
- **قلد qald:** در ورودی، گذرگاه
- **کلی kəli:** قفل
- **کلی تک kəli tək:** کلید
- **کلی ماره:** جایی که زلفین به آن وصل می‌شود.
- **زلفین zəlfın:** زنجیری که به کلی ماره وصل می‌شود.
- **کاریک kərik:** جایی که پاشنه در قرار می‌گرفت.
- **پش‌شه / پشت‌شه pəš še \ pešt še:** برای هدایت آب بارانی که از روی سقف تالار بر زمین فرود می‌آید، جویی احداث می‌کردند تا آب به داخل تالار نفوذ نکند. به این جوب، پش‌شه می‌گفتند.

نقشه ساختمان تالار

۱. **پیش مَر درو (مَدرو) pəš mardro (mad ro):** محل درآوردن کفش و یا قرار دادن لوازمی مثل تبر.
۲. **مردرو (مَدرو):** رخت‌کن، محل درآوردن لباس کار و غیره.
۳. **کاریکه kərikə:** محل نگه‌داری شیر و ماست (جای لبنیات)
۴. **آدم تالار ādəm təlār:** اتاق زندگی گالش با خانواده.
۵. **کله kələ:** اجاق آتش. در میانه آدم تالار مکان اجاق آتش بود.

۶. پشت کله *pəšt kələ*: قسمت جنوبی کله که معمولاً نشیمن‌گاه بزرگ‌ترها بود و کمی شیب داشت.
۷. کلیسکا *kəliskā*: بالاتر پشت کله که مهمان‌ها می‌نشستند.
۸. په کله *pe kələ*: قسمت شمالی کله.
۹. کرسک یا ملک کالی *kərsək \ malək kāli*: مکانی که گوساله تازه به دنیا آمده، در آن نگهداری می‌شد.
۱۰. کرس *kəres*: آغل بره‌ها و گوساله‌ها. به آغل بره‌ها «وره کرس» و به آغل گوساله‌ها «گوک کرس» گفته می‌شود.
۱۱. قلد *qald*: در ورودی.
۱۲. گوگ قلد *gug qald*: ورودی و گذرگاه گوساله‌ها.
۱۳. آدم قلد *ādəm qald*: در ورودی شبانان.
۱۴. آخر *āxər*: آخور.
۱۵. گوگ تلار *gug təlār*: جایی که گوساله نگهداری می‌شود.
۱۶. گوجا *gu \ go jā*: محل نگهداری گاوها.
۱۷. شه مال شن / آتش سری *še māle šan \ taš sari*: دو عدد چوب به قطر ۱۵ الی ۲۰ سانتی به اندازه طول اتاق در بالای «کله» (اجاق آتش) به صورت شرقی غربی بر روی «کل» نصب می‌کردند و هیزموهای تر را به صورت افقی شمالی جنوبی روی آن قرار می‌دادند تا هم خشک شود و هم در طول شب هرگاه نیاز داشتند، از آن استفاده کنند.
۱۸. شمال شن *šəmāl w šan*: جایی که چوب‌ها را به صورت افقی شمالی جنوبی می‌گذاشتند.
شن: در این جا به معنی گذاشتن است. او بشن ← یعنی آب بریز.
۱۹. زرین *zarin*: تنه نهال از گیل به قطر حدوداً ۳ سانتی را به طول ۱/۵ متر برش داده و در زیر خاکستر آتش می‌پختند. رنگ آن که در هنگام برش سفید بود، پس از پخت، زرد می‌شد. از این رو به زرین شهرت داشت.
زرین، پس از پخت بسیار مقاوم می‌شد و در به هم زدن آتش، برداشتن دیگ‌های بزرگ شیر و برنج و... کاربرد داشت. بعضی وقت‌ها پهن گاوها را داخل آتش می‌گذاشتند تا خاکستر شود و از خاکستر آن برای خشک کردن آغول گاوها به کار می‌بردند.

محوطهٔ تلار

۱. **گو خاسه** *gu\go xāsə*: مکانِ خواب و استراحتِ گاوها. در پیرامونِ تلار که هموار است، گاوها در آن جا جمع شده و می‌خوابند و گالش‌ها در همین مکان، گاوهای شیرده را می‌دوشند.
۲. **سوزی جار** *suzi jār*: باغ سیزی.
۳. **گُرسِ جار** *gorse jār*: باغی که گاوس یا جاوس در آن کاشته‌اند.
۴. **پنو** *pəno*: گالش‌ها هنگامِ بهار گاوهای خود را از قشلاق به بیلاق و در زمان پاییز از بیلاق به قشلاق کوچ می‌دهند. هر روز، پس از طی مسافتی، اتراق کرده و شب را در همان جا به استراحت می‌پردازند. حرکت دادنِ رَمه را از نقطه‌ای به نقطهٔ دیگر «یک پنو» می‌گویند. یا آخرین منزل‌گاه رَمه را در هر روز، یک پنو می‌گویند.
۵. **پرغال** *pərqāl*: الف) چوبی است دو شاخه که هر شاخهٔ آن حدود ۱/۵ متر و به قطر ۱۰ سانتی‌متر. زیر آن یعنی نقطه‌ای که دو شاخه می‌شود را با تَبَر تیز کرده و در زمین فرو می‌کنند. سپس، سرشاخهٔ درختان را در داخلِ دوشاخه جاسازی می‌کنند تا حصارى شود برای جلوگیری از ورود و خروج دام‌ها.
ب) برای نگه‌داری موقتِ گوساله‌ها، حصارى با سرشاخهٔ درختان درست می‌کنند که به «گوک پرغال» معروف است.
۶. **پرغال هاگردن** *pərqāl hākərdən*: محصور کردن.
۷. **تَندیر** *tandir*: تنور، بَره ← سوراخی که در پایین تنور جهت هواکش درست می‌کردند.
۸. **تندیر سَر**: اتاقکی که تنور در میانِ آن قرار داشته است.
۹. **شاش‌گاه**: جای شاشیدن، جای ادرار کوچک.
۱۰. **جای سَر**: مستراح، آب‌ریزگاه، دست‌شویی. در برخی مناطق «موال» می‌گویند که حرف «ب» به «و» تبدیل شده است. لذا، مبال به معنی محلِ بول کردن درست است.
۱۱. **تَن شُورُون** *tan šoron*: مکانی برای شستن تن که در کنار تلار یا چشمه درست می‌کردند.
۱۲. **واش نیار** *vāš nəpār*: از دو واژه‌ی «واش» و «نیار» تشکیل شده است. «واش» گیاهی است انگلی که بر روی شاخهٔ برخی درختان به‌ویژه ممرز می‌روید و خوراک مقوی برای دام است. «نیار» را گالشان به دو گونه درست می‌کنند تا واش‌های

تهیه شده را بر روی آن به دور از دسترس دام، دپو کنند. الف) شاخه‌های برخی درختان به گونه‌ای است که می‌توان با اصلاح آن مکانی برای نگهداری و دپوی واش درست کرد. ب) ۴ عدد ستون چوبی تهیه و بر روی زمین می‌کارند. سپس بر روی آن تعدادی چوب به صورت مورب قرار می‌دهند که جای امنی برای واش است.

۱۳. **ولگ نیار** *valg nēpār*: به دار دوست یا پیچک «ولگ» گویند که خوراک مقوی برای دام است. به محل دپو و نگهداری ولگ، ولگِ نیار می‌گویند.

۱۴. **دو نیار** *du nēpār*: مکان جمع‌آوری دوغ.

۱۵. **تلم نیار** *tələm nēpār*: محل نصب تلم.

۱۶. **کوپا** *kupā*: انباشتن و روی هم چیدن غلاتِ درو شده به شکل گنبدی. گاهی به غیر غلات هم که بر روی هم چیده و انباشته شده، کوپا می‌گویند. کوپا کردن مخصوص کشاورزان بود که گالش‌ها هم به دلیل استفاده از کاه و کمل مجبور به کوپا کردن بودند.

۱۷. **کمل کوپا** *kaməl kupā*: به کاه‌های انباشته و چیده شده روی هم، کمل کوپا می‌گویند.

۱۸. **زورچال** *zur čāl*: چالهٔ تپالهٔ گاو و اسب و...

۱۹. **زورشندون** *zur šandon*: مکان ریختن تپاله‌ها.

۲۰. **پراز** *pəraz*: تکیه دادن. چوبی بلند یا کُنده و چیزهایی از این قبیل را که بر تنهٔ درخت یا دیوار تکیه می‌دادند، پراز گفته می‌شد.

۲۱. **کتل (ماتل)** *katəl (mātəl)*: کُنده. چوبی کلفت و تقریباً به طول ۲ متر. البته هرکس به اندازهٔ نیروی جسمی خودش کتل انتخاب می‌کرد. در ادبیات سازمان جنگل‌ها و مراتع به آن «گرده کاتین» می‌گویند.

سه‌دارِ ماتل و مَرسِ گاجِ سَر مَه ره خو نَهِرنه نازِ بالَش سَر^۱

۲۲. **هیمه** *himə*: هیزم.

۲۳. **جَره** *jarə*: سرشاخه‌های نازک درختان که خشک شده باشد.

۲۴. **کتل کوت** *katəl kut*: محل انباشته‌شدهٔ کتل.

۲۵. **شخ چه** *šex čə*: کِتل کوچک.

۱ بر روی کُندهٔ درختِ سیب و پس‌ماندهٔ خوراکِ تهیه شده از راش [خواهم می‌برد] نه بر روی نازِ بالَش.

۲۶. هیمه کوت: محل انباشته شده هیزم.
۲۷. کاج: پسماند ولگ و واش و چرده.
۲۸. کاج سر: جای دیوی کاج. برگ‌های تازه درختان را هم کاج می‌گفتند.
۲۹. پل: جای محصور شده که به آغل گاو، گوپل و به آغل گوسفندان، گاسفن پل گفته می‌شود.
۳۰. شو پل šo pal: گالش، قسمتی از محوطه گاوسرا را با سرشاخه‌های درختان محصور می‌کرد تا دام‌ها در شب از محوطه خارج نشوند و از درندگان در امان باشند.
- بعضی از دام‌داران برای چشم‌نظر لای دو تا تخته درخت طوق خرمره (میرکا) می‌گذاشتند و در محیط گوخاسه نصب می‌کردند تا گاوهای‌شان را چشم نزنند.
- کتل: کنده.
- منجور mənjevər: چوب نیمه‌خشک.
- شیره širə: چوب جان‌دار.
- خشکه xəškə: چوب خشک.
- پیته کیتن pitə katin: کنده پوسیده.
- کینگ کتین king katin: کنده کوچک که برای صندلی استفاده می‌شد.
- شیشک šišk: چوب نازک با قطر ۱ سانتی‌متر که برای زدن گاو استفاده می‌شد. (انار شیشک) معروف بود.
- شلپت šəlpət: چوب خیس قابل انعطاف که برای ضربه زدن مناسب بود.

نام‌گذاری گاو از زایش تا...

۱. خالک xālək: گوساله‌ای که تازه به دنیا آمده تا ۴ ماهگی را خالک می‌گویند.
۲. ما خالک: گوساله ماده.
۳. نر خالک: گوساله نر. توضیح: گاهی گوساله نر را که زیبا بود، بیش‌تر شیر می‌دادند تا در سن ۴ سالگی به‌عنوان جوندکا (تخمی) از آن بهره‌برداری کنند. از این‌رو، کوهانش را گاز می‌گرفتند و در دهنش «چَمَر» (بانگ) می‌کردند تا در آینده «چمرچی» (خوش‌صدا) شود.
۴. پییزکا payiz kā: گوساله‌ای که هنگام پاییز به دنیا آمده باشد.
۵. بهارکا: گوساله‌ای که هنگام بهار به دنیا آمده باشد.

۶. گوگ **gug**: به گوسالۀ ۴ ماهه تا یک‌ساله گفته می‌شود.
۷. نر گوگ: گوسالۀ نر
۸. ما گوگ: گوسالۀ ماده
۹. دمس **dāmes**: گوسالۀ ۲ ساله
۱۰. نر دمس: گوسالۀ دوسالۀ نر
۱۱. مادمس **mā dāmes**: گوسالۀ دوسالۀ ماده
۱۲. مارشن **mār šan**: گوسالۀ ماده سه‌ساله
۱۳. تشک **təšk**: گوسالۀ نر سه‌ساله
۱۴. جوندکا **jondakā**: به گاو نر ۴ ساله یا به گفته گالشان چهار بهار گفته می‌شود.
۱۵. تلم **taləm**: به گاو ماده ۴ ساله یا به گفته گالشان چهار بهار گفته می‌شود.
۱۶. منگو **mango**: به گاو ماده‌ای که زاییده، منگو می‌گویند. پس از نخستین زایش به آن «یک‌گوک»، دومی زایش «دِه‌گوک» و... سن آن برآورد می‌شود.
۱۷. چر **čer**: به گاو نر ۵ ساله «یک‌چر»، ۶ ساله «دِه‌چر» و... گفته می‌شود.
۱۸. گو **gu\go**: گاو
۱۹. زَنَاگو **zanā gu**: گاوِ که به همه حمله می‌کند و شاخ می‌زند. زننده.

نشانه‌های آبستنی (بارداری)، پیش و پس از آن

۱. شیر گر / آوستن **šir kar\ āvəstən**: آبستن، باردار، آماده زایمان.
۲. اَسو **oso**: آبستن. معمولاً به اوایل بارداری پیش‌تر اطلاق می‌شود.
۳. در اَس **der os**: دیر آبستن شدن. دیرزا، دیرتر از زمان بارداریش، آبستن می‌شود.
۴. کاست **kāst**: گاو ماده‌ای که دارای شیردهی اندک است، گفته می‌شود. از حد معمول بسیار کم‌تر از پستانش شیر بیرون بیاید.
۵. مَالِسِه **mālesə**: هنگامی که ماده‌ای غلیظ و روشن از مجاری ادرار گاو ماده خارج می‌شود، این گاو، آماده جفت‌گیری است.
۶. گو دارنه / گو گاردن **go dārnə\ go gārdən**: گاو ماده به دنبال گاو نر می‌گردد که میل به جفت‌گیری دارد تا باردار شود.
- توضیح: گاهی، گاو نر، ادرارِ گاو ماده را بو می‌کند. در واقع، گاو نر از این طریق متوجه می‌شود که این گاو ماده برای جفت‌گیری آمادگی دارد یا ندارد.
۷. اَلو **alu**: جفتِ نوزادِ احشام که پس از زایمان از رَحَم حیوان خارج می‌شود.

۸. **ترنه مار** *tarnə mār*: گاوی که تازه زاییده است.
۹. **مچک** *mejək*: گاوی که گوساله‌اش مُرده باشد. گالش، در چنین موقعیتی، برای این که گاوِ مچک را بدوشند، کمی خوراکِ گیاهی مانند «واش» یا «ولگ» در جلوی گاو می‌ریزند که وقتی او مشغول خوردنِ خوراک شد، او را بدوشند. یا پوستِ گوسالهٔ مُرده را بر روی گوسالهٔ دیگری می‌بندند و به گوساله آموزش داده می‌شود که از شیرِ پستان این گاو تغذیه کند که به تدریج گاو مچک، این گوساله را به فرزندى بپذیرد.
۱۰. **زا / زاگو** *zā|zā go*: گاوی که زاییده و گوساله دارد و شیرده است.
۱۱. **دوشا** *dušā*: دوشنده
۱۲. **دوشاگو** *dušā go*: گاوِ ماده شیرده
۱۳. **فرام** *fəram*: گاو یا گوسفند ماده‌ای که دوران شیردهی آن پایان یافته است.
۱۴. **لسِ دوش** *lase duš*: گاوی که شیر آن با فشار اندکِ انگشت سرازیر و دوشیده می‌شود.
۱۵. **سخت دوش** *saxt duš*: بر عکسِ «لسِ دوش»، گاوی که شیر آن با فشار زیادِ انگشتِ دوشنده سرازیر و دوشیده می‌شود.
۱۶. **مکه** *mekə*: آغوز. اولین شیری که پس از زایمان از پستانِ مادر دوشیده می‌شود.
۱۷. **گی یون** *giyon*: پستان، شیردان
۱۸. **آنگل** *angəl*: نوکِ پستان حیوان. اگر پستان گاو باد می‌کرد آن را کلاه می‌زدند به این ترتیب که گالش سه‌بار کلاه خودش را روی زمین می‌زد و هر بار صلوات می‌فرستاد و اعتقاد داشتند که باد پستان می‌خوابد.

نحوهٔ راه رفتن، رفتار و حرکات‌ها

۱. **رمش** *rəmeš*: صدای حرکتِ مشکوک و آهسته که دیده نمی‌شود اما، مشکوک شنیده می‌شود.
۲. **بَرَمستن** *barəməstən*: رمیدن، فرار کردن. معنای رانش و گسل که نوعی فرار است، نیز معنی می‌دهد.
۳. **رَمندیک** *raməndik*: حیوانی که با کوچک‌ترین گُنش و حرکتِ مقابل، رَم می‌کند.
۴. **وَش** *vaš*: وحشی، گریزان، سرکش.
۵. **رَمنه** *ramənə*: می‌رَمَد، فرار می‌کند.

۶. بن پری *bən pari*: بالا و پایین پریدن، جست‌وخیز کردن.
۷. لو زن *lo zan*: لگد زدن، جفتک انداختن.
۸. گوم هاده *gom hāde*: گام بردار، پایت را بلند کن. هنگام دوشیدنِ گاو، اگر پای آن مزاحم بود، گالش به حیوان می‌گفت: «گوم هاده» (یعنی پای خودت را عقب بکش). به گمان این که گاو زبانِ او را می‌فهمد.
۹. رَج *raj*: رَدّ پا، جای چا.
۱۰. خاساگو *xāsā go*: گاوی که در زیر کار بخوابد. به نوعی از کار فرار می‌کند.
۱۱. مَج *məj*: سَم

چرا (چریدن)

۱. چرا *čarā*: چرا کردن، چریدن
۲. چَرَنه *čarənə*: می‌چرد، چرا می‌کند.
۳. نَچَرَم *načərəm*: کاری را با بی‌میلی انجام دادن. بی‌میلی کردن.

نام گاوها بر اساس رنگ

۱. زَرین، زَرِدون، زَرندی، زَرخال *zarin, zardon, zarəndi, zarxāl*: زرد
۲. گلا *gālā*: قهوه‌ای سوخته
۳. اسپه *əspe*: سفید
۴. سارو *sāru*: گاو پیشانی سفید (ساروک، سارگل). عید که می‌شد پیشانی گاوهای سارو را حنا می‌کردند برای قشنگی.
۵. ماهرو *māhru*: گاو پیشانی سفیدی که سفیدی آن شبیه هلال ماه باشد.
۶. یک‌وَر سارو *yək var sāru*: نصف پیشانی سفید
۷. کَچ‌چَل / گل دیم *kaččəl\gəl dim*: وسط پیشانی یک لکه سفید باشد.
۸. سِل / سیلو / سلنار *sel\silu\selnār*: پشتِ گاو (در راستای ستون فقرات) تا دُم سپید باشد، نام‌های فوق را برای گاوش برمی‌گزینند.
۹. دم‌سَل *dəm sel*: دُم سپید
۱۰. کَمَرَسَل، کَمَر، کَمَری *kamər sel\kamər\kaməri*: کَمَر گاو سفید باشد.
۱۱. رَش، رَشو، رَشکی *raš\rašu\raški*: قهوه‌ای مایل به سیاه، خرمایی.
۱۲. چار (چهار) گل *čār gəl*: گاوی که پیشانی آن دارای چهار تا لکه سفید باشد.

۱۳. چارگل سارو **čār gəl sāru**: چهار نقطه از پیشانی سپید باشد.
۱۴. کَهِو **kahu**: کبود
۱۵. سزی **səzi**: به رنگ گۆزن سزی **səzi** می‌گویند.
۱۶. نام گاوهای قرمز رنگ را تیرنگ می‌گرفتند.
۱۷. نام گاوهای سیاه را تیکا می‌گرفتند.
۱۸. نام گاوهایی که به لحاظ جثه کوچک بود را میشکا می‌گرفتند.

انواع صدای گاو

۱. چمر **čəmər**: بانگ یا صدای گاو
۲. چمرچی **čəmər či**: گاوی که صدای خوشی دارد و همواره می‌خواند.
۳. تَلِه **tale**: صدای گوساله
۴. قَه: جیغ، فریاد. هنگامی که حیوان درنده‌ای به گاو حمله کند و بَدَرَد، فریادی از او توأم با ناله خارج می‌شود که «قَه» گفته می‌شود.
۵. مرم **mərem**: هنگامی که گاو مادر گوساله خود را به سویش فرا می‌خواند، صدایی نرم و تودماغی از خود بروز می‌دهد، به این صدا «مرم» نام دارد.

صداهاى مورد استفاده گالش در هنگام دام‌داری

۱. هَی هَی **hay hay**: صدایی است که مسیر حرکت گاو را عوض می‌کند یا برای راندن حیوانات.
۲. هَوُی **hui**: برای راندن و دور کردن حیوانات در هنگام عصبانیت گالش.
۳. های‌های **hāy hāy**: قصد گالش از «های‌های» کردن، تاراندن حیوانات درنده و برقراری امنیت در جنگل است.
۴. آهاها... **āhāhā**: با این صدا، دام را به سوی قشلاق یا ییلاق حرکت می‌دهند. نوعی شور و غوغا پریا کردن است.
۵. بَخون **baxon**: بخوان. نام گاو را صدا بزن تا گاو به نزدیک تلار بیاید.
۶. کَل لی **kalli**: قوی‌ترین صدایی که گالش برای حضور خود و ترساندن حیوانات درنده بروز می‌دهد. غریبو.
۷. وَنگ **vang**: بانگ، صدا. برای صدا زدن انسان از وَنگ بهره می‌برند.
۸. وَنگ و وا **vang-o vā**: سروصدا، داد و فریاد، بانگ و آوا.
۹. وَنگ دَکته **vang dakətə**: صدایی ناگهانی که حکایت از اعلام خطر است.

۱۰. شِشَم *šešəm*: سوت. صدایی که با جمع کردن لب به وجود می‌آید.
۱۱. شِپِل *šəpel*: انگشت یا انگشتان دست را در درون دهان گذاشته و با کمک زبان و لب و باد، صدایی بزرگ‌تر از شِشَم تولید می‌شود که به آن «شپِل» می‌گویند.
۱۲. گینگ *ging*: صدای زنبور و مگس.
۱۳. گینگ گینگ *ging ging*: وِزوز
۱۴. شخ شخ *šəx šəx*: صدای خش خش برگ درختان.

لوازم گرمایشی

۱. کله *kəkə*: اجاقِ هیزم، محل آتش
۲. هیمه: هیزم.
۳. پیته *pitə*: پوسیده. برای این که راحت‌تر و سریع‌تر آتش درست کنند، چوب‌های پوسیده، اما خشک را جمع می‌کنند.
۴. چچکل / چچی *čəčkal\čaci*: هیزم نیم‌سوخته. گاهی برای روشنایی از آن بهره می‌بردند.
۵. اَنگشت *angəšt*: زغال افروخته شده. آخگر.
۶. کلین / خل *kəlin\xəl*: خاکستر آتش
۷. پَسک *pask*: خاکستر آتش است، اما سبک‌تر.
۸. دی *di*: دود
۹. کله سنگ *kələ sang*: سنگ‌های دور کله را کله سنگ می‌گفتند.
۱۰. کتل تش *katəl taš*: آتشی که از کنده‌های کلفت درخت باشد.
۱۱. انگله *angələ*: زغال برافروخته همراه با خاکستر.
۱۲. خِل *xəl*: خاکستر گرم
۱۳. پَت خل / پَت خال *pat xəl\ pat xāl*: خاکستر داغ همراه با زغال نیم‌سوخته.
۱۴. آتش‌کش: شبیه خاک‌انداز در قدیم چوبی بود و بعدها فلزی که برای جابه‌جایی آتش استفاده می‌شد یا گل پر دود می‌کردند.
۱۵. دیز بنی *diz bəni*: حلقه‌هایی که زیر دیگ داغ یا سیاه قرار می‌دادند.
۱۶. دُل *dol*: گرما
۱۷. بَل *bal*: شدت لحظه‌ای آتش
۱۸. اَلوک *alok*: شعله

۱۹. تش سسریک *taš səsrik*: جرقه آتش
 ۲۰. جز مقاد *jəz məqād*: زیاد سوخته شده
 ۲۱. جز فاله *jəz qālə*: زیاد سوخته شده، کباب شده.
- فلانی تش جه او گرم نونه. تش گرم نکرده، دی اما ره کور ها کرده. ریکا وسته تش کله ها کردی.

انواع خوراک طبیعی دام

۱. واش *vāš*: گیاهی است انگلی که بر روی شاخه برخی درختان، به ویژه ممرز می‌روید و خوراک مقوی برای دام است.
۲. وُلگ یا وُلو *valg\ valo*: به دار دوست یا پیچک «ولگ/ولو» می‌گویند که خوراک قوی برای دام است. در هر چهار فصل سال سبز است و بر تنه درخت می‌چسبد و حالت رونده دارد.
۳. آسَلما *asəlmā*: دقیقاً شبیه تنه رز یا تاک است و بر تنه درختان می‌چسبد. برگ‌هایش همیشه سبز است. وُلگ / ولو.
۴. چَرده/خال *čardə\ xāl*: سرشاخه‌های درختانی چون ممرز، ملچ و نمدار را که دارای برگ‌های سبز (بهارو تابستان) بریده و برای خوراک دام از آن بهره می‌برند.
۵. رِسِه *resə*: نخست، علف‌ها را می‌تراشند، سپس خشک می‌کنند. سپس آن را جمع‌آوری و دسته کرده و دور آن را با الیاف می‌بندند. در آخر در انبار ذخیره کرده، در زمستان به دام می‌دهند. البته گالش‌ها خیلی کم استفاده می‌کردند.
۶. چَکو *čaku*: جوانه‌های نورسته درختان به خصوص ممرز که پس از باز شدن تبدیل به برگ می‌شود. دام‌داران در هنگام زمستان از چکو برای خوراک دام استفاده می‌کنند. هر وقت می‌گوییم چکو یعنی جوانه درخت ممرز.
۷. ترشک *təršək*: چکوی انجلی را ترشک می‌گویند.
۸. نمک *nəmək*: هر از گاهی به دام نمک می‌دهند. بدین شیوه که در پشت گاو، مُستی نمک می‌ریختند و حیوان آن را لیس می‌زند و می‌خورد.
۹. نمک لسه *nəmək lesə*: به مکانی که دام را گردآوری و نمک می‌خوراندند، نمک لسه می‌گویند. البته، چوپانان نمک را بر روی سنگ می‌ریزند. دام‌دارانی نمک را پشت گاو می‌ریختند و گاوها از پشت هم‌دیگر لیس می‌زدند و می‌خوردند.
۱۰. وشر *vəšer*: نشخوار

۱۱. شوچَر *šo čar*: از دو واژه «شو» به معنای شب، و «چَر» به مفهوم چریدن تشکیل شده است. گاهی گاوها شب به چرا می‌رفتند.
۱۲. بُور *bevər*: علفی که بی‌مزه یا بدمزه و از دهن حیوانی افتاده باشد و هیچ حیوانی تمایل به خوردن آن ندارد.
۱۳. تَلْ علف: علف تلخ. اگر گاو به اشتباه از آن استفاده می‌کرد، دهانش پر از کف می‌شد.
۱۴. گَرِیک *karik*: نوعی از سرخس
۱۵. هاجَر *hāčar*: هنگام غروب بعد از دوشیدن، گاوها در محیط گوخاسه به چرا مشغول می‌شدند که هاجَر نام داشت.

اصطلاحات دسته‌بندی

۱. دَس پیچ *das pič*: دس (دست) + پیچ (پیچیدن). هنگامی که گالش از روی درخت «واش» یا «ولگ» را می‌کند، دور دسته‌های کوچک را با الیفِ ولگ یا سرشاخه درختان می‌بندد و به‌صورت بسته‌بندی شده از بالا به پایین رها می‌کند.
۲. واش دَس پیچ *vāš das pič*: بسته کوچک واش که با دست پیچیده شده است.
۳. ولگ دَس پیچ *valg das pič*: بسته کوچک ولگ که با دست پیچیده شده است.
۴. واش پشته *vāš pəštə*: پشته‌ای از واش، توده‌ای از واش که از چندین «واش دَس پیچ» درست شده است.
۵. ولگ پشته *valg pəštə*: توده‌ای از ولگ که از چندین «ولگ دَس پیچ» حاصل شده است.
۶. ده‌وَنَدی *dəvandi*: ده *də* (دو) + وَندی (بستن). پشته‌ای از واش یا ولگ که به سبب سنگین بودن از دو بند استفاده می‌شد.
۷. شِل *šel*: یکی از معانی شل این است: دام‌دار برای بستن «واش پشته و ...» نیاز به طناب دارد. از این‌رو، نهال نورسته انجیلی یا ممرز و یا شاخه‌ای که انعطاف‌پذیر است را می‌گیرد و می‌تاباند و به‌صورت طناب درست می‌کند که به آن «شل» می‌گویند.

ترازو و پیمانانه

شِتُون ترازوی^۱ šeton tərāzi: ترازویی بود که با تبر انجام می‌شد. به این صورت که تقریباً وسط دسته تبر را با نخ با گره خاصی می‌بستند یک طرف که سر تبر بود و طرف دیگر را ظرف می‌گذاشتن و داخل ظرف را وزنه قرار می‌دادند؛ مثلاً اگر دو کیلو روغن می‌خواستند وزنه دوکیلو قرار می‌دادند و نخ وسط دسته تبر را حرکت می‌دادند، به طوری که سرتبر با طرف ظرف مساوی شود. بعد وزنه را برمی‌داشتند جای آن روغن می‌گذاشتند. به طوری که سر تبر با روغن داخل ظرف برابر شود. وزنه‌ها در قدیم قراردادی بود و در مناطق مختلف اندازه‌ها متفاوت بود. مثلاً یک من لیتَر ۶۶ سیر بود، در حالی که یک من تبریز ۴۴ سیر بود.

شاه‌سنگ: سنگی بود که شاه آورده بود و از این به بعد استاندارد شد و همه از این سنگ‌ها استفاده می‌کردند.

یک من لَتر later ۶۶ سیر

یک من تبریز ۴۴ سیر

یک من ۴۰ سیر

یک کیلو ۱۳/۵ سیر

یک سیر ۱۶ مثقال

یک جوله ۵ تا ۱۰ کیلو

یک کترا kətrā, یک کلز kalez, یک ول دِم کترا val dəm kətrā... که همه این‌ها تقریبی بودند و با توجه به اندازه ظرف تفاوت‌هایی هم داشتند.

تولیدهای لبنی

۱. شیر

۲. ماست

۳. کره

۴. پَندیر: پنیر

۵. شیر سَر: خامه، سرشیر

۶. ماست سَر: خامه‌ی ماست، سَر ماست

۱. به این ترازو به این دلیل شِتُون ترازوی می‌گفتند که راحت می‌شد کلک زد؛ چون نخ دسته تبر دست فروشنده بود، او می‌توانست بدون این‌که خریدار متوجه شود با جابه‌جا کردن نخ سر خریدار را کلاه بگذارد.

۷. دو: دوغ
۸. **آمبستِ دو** *ambæste du*: دوغ غلیظ و سفت شده. دوغ آنیسته
۹. **گَف:** در هنگام پختن شیر، حباب‌هایی که بر روی شیر می‌بندد که به آن کف یا شیرکف می‌گویند.
۱۰. **آروشه** *ārušə*: خوراکی مقوی که از سرخ کردن سرشیر، پنیر، آرد و روغن حاصل می‌شود.
۱۱. **کشک:** دوغ چکیده و انبست شده را نمک می‌زدند و به صورت نازجک‌های کوچک در می‌آوردند تا خشک شود.

ابزارهای گالشی

۱. **تور** *tur*: تبر
۲. **گَت تور** *gat tur*: تبر بزرگ
۳. **تور کاله / تور کله** *tur kələ\|tur kələ*: تبر کوچک
۴. **داز / شل تاش** *dāz\šel tāš*: داس. وسیله‌ای آهنی که دارای دسته‌ای بلند از چوب است به طول حدوداً یک تا یک‌ونیم متر و برنده و ویژه بریدن نهال و سرشاخه‌ها و کشاورزان و چوپانان بیش‌تر از گالشان از آن بهره‌برداری می‌کنند.
۵. **تاشه** *tāšə*: تیشه. از ابزارهای درودگری.
۶. **ماتکل / مُدکل** *mātkel\mod kel*: تیشه‌ای تقریباً نیم‌دایره که نوک آن به پهنای حدود ۴ سانتی‌متر است و ویژه ساخت «تلم» و «نو» است.
۷. **رَن تغ** *ran teq*: رَن (رنده) + تغ (تیغ، تیز). رنده‌ای که تیغه تیزی دارد و برای رنده و صاف کردن دسته تبر، داس و... استفاده می‌شود.
۸. **سوسنگ** *sosang*: «سو» به معنی ساییدن است. سنگی از گونه سیلیسی رسوبی که برای تیز کردن تبر، داس، چاقو و... استفاده می‌شود. سنگ‌ساب.
۹. **فییه** *fiyə*: پارویی چوبی است شبیه بیل که برای پاک کردن آغل به کار می‌رود. فییه تک‌فییه کوچک.
۱۰. **کوما** *kumā*: پُتکِ چوبی.
۱۱. **لَشت / کشت** *lašt\kəšt*: ریسمانی است به طول حدود یک‌ونیم متر که از موی دُمِ گاو درست می‌شود.
۱۲. **کارگَن** *kār kan*: اسکنه.

۱۳. چلی *čəli*: گوه.
۱۴. تور دسته *tur dastə*: دسته تبر که از جنس چوب است.
۱۵. چپرِ تِلا *čəpər telā*: گاهی برای رفتن از شاخه‌ای به شاخه دیگر یا حتی از درختی به درخت دیگر که بسیار دشوار است و قابل دست‌رسی نیست، از وسیله‌ای به نام «چپرِ تِلا» استفاده می‌کنند. از قبل، نهال یا شاخه‌ای که یک سرش مانند قلاب است را می‌برند و بر روی آن شاخه یا نقطه مشخصی قرار می‌دهند و با عبور از روی آن به نقطه مورد دل‌خواه می‌رسند. در واقع از نقطه‌ای به نقطه دیگر پُل می‌زنند.
۱۶. هره *harə*: ارّه.
۱۷. رگ *ræg*: وسیله‌ای است فلزی که عمل سنباده را انجام می‌دهد.
۱۸. لوه رگ *lave ræg*: ته دیگ را جلا می‌بخشد.
۱۹. روشا *rošā*: چوبی بلند که با آن گردو را از درخت جدا می‌کنند. روشا را بر شاخه‌های گردو ضربه می‌زنند تا میوه آن جدا شده و بر روی زمین فرو ریزد.
۲۰. آتش گش: خاک‌انداز فلزی.
۲۱. داغی: وسیله‌ای است آهنی و به‌طول حدود ۴۰ سانتی‌متر که سر آن را در درون آتش می‌گذارند تا کاملاً داغ شود. سپس آن را بر بدن حیوان می‌کشند تا اثر و نشان آن بر بدن باقی بماند.
۲۲. دِزِندون: دیزندان. سه‌پایه فلزی که دیگ را بر روی آن می‌گذارند.
۲۳. ماشه: ابزاری است که با آن آتش برمی‌دارند. انبر.
۲۴. سم تراش *səm tərāš*: وسیله‌ای فلزی و تیز برای تراشیدن سم اسب.
۲۵. کوماکن *kumā kan*: برای تراشیدن اولیه داخل جوله و آماده‌سازی برای ساکش.
۲۶. ساکش *sākaš*: بعد از کوماکن با ساکش داخل جوله را خالی می‌کردند.
۲۷. نقش‌گیر: وسیله‌ای برای نقش و نگاری کردن.

ابزار اندازه‌گیری

۱. تور دَم *tur dəm*: اندازه‌گیری طبق دسته تبر انجام می‌شد مثلاً از این نقطه تا آن نقطه ۳ تور دَم که حدوداً ۳ متر می‌شد.
۲. وجه *vəjə*: اندازه‌گیری با وجب انجام می‌شد.
۳. شاب: اندازه‌گیری با قدم انجام می‌شد.
۴. آرش *arəš*: از آرنج تا سر انگشت. از سر انگشتان تا آرنج را آرش گویند.

۵. یک زَر: از نوک پنجه تا سر دماغ (حدوداً یک متر) یک زر حساب می‌شود.
۶. چارک čārāk: از نوک انگشت شست تا نوک انگشت سبابه را گویند.
۷. پنو pəno: هر پنو حدوداً ۱۵ تا ۲۰ کیلومتر است. از این ایستگاه تا اون ایستگاه

تلم tələm و اجزای آن

گالشان برای این که بتوانند از ماست کره تهیه کنند، معمولاً درختِ نمدارِ صاف، و اگر نبود از درخت افرا به قطر ۴۰ تا ۵۰ سانتی‌متر را با تبر قطع می‌کنند و گنده‌ای صاف به ارتفاع حدود ۱/۵ متر از آن جدا می‌کنند. گنده را در طول برش داده به طوری که به دو قسمت مساوی تقسیم شود (برش‌ها همه باید به وسیله‌ی تبر و گوه انجام شود. اگر با اره موتوری برش شود «تلم» پس از مدتی ترک بر می‌دارد). پس از دو نیم شدن، داخل آن را (به جز ته آن) با تیشه و ماتکل خالی می‌کنند. بیست سانتی‌متر مانده به سرِ تلم، مانند بقیه‌ی قسمت، کاملاً خالی نمی‌کنند، بلکه حفره‌ای ایجاد می‌کنند که بتوانند پس از پایان تلم‌زنی کره را با دست از داخلش بردارند. این حفره که حدوداً به قطر ۱۵ سانتی‌متر است را به این خاطر ایجاد می‌کنند که در هنگام تلم‌زنی ماست داخل تلم به بیرون پرت نشود. به خاطر این که ماست را بتوانند کاملاً برهم بزنند تا این که ماست تبدیل به دوغ و کره شود، در درون «تلم»، «پَر» قرار می‌دهند.

پَر، از دو قسمت تشکیل می‌شود:

الف) «پَر» که مانند پروانه‌ی ماشین است، معمولاً از درخت انجلی و ازگیل درست می‌کنند که وسط آن را سوراخی تعبیه کرده تا «پَر دسته» در داخل سوراخ قرار گیرد. ب) پَر دسته: از نهالِ ازگیل یا آل تهیه می‌کنند و آن را با گرمای آتش کمی می‌پزند تا هم برشته شود و هم پوستش را به راحتی از تنه‌ی آن جدا کنند. ارتفاع پرده‌ی پَر دسته باید پنجاه سانتی‌متر بیش‌تر از ارتفاع تلم باشد تا از محفظه بیرون بزند. «دسته» را درون سوراخ تعبیه شده‌ی «پَر» قرار می‌دهند و در داخل تلم جاسازی می‌کنند. حالا، دو نیم‌شده‌ی (تلم لاپه) تلم را به هم وصل می‌کنند.

برای این که درز این دو را کاملاً پوشش دهند، لای آن را پارچه می‌گذارند و با «شل» این دو را محکم به هم می‌بندند. (شل %el: ترکه‌های انجیلی یا ازگیل را کاملاً در آتش می‌پزند تا این که انعطاف دایره شدن پیدا کند و هم این که در برابر رطوبت مقاوم شود. سپس دور تلم نصب می‌کنند و با گوه کاملاً آن را محکم می‌کنند). برای خروج دوغ، پایین «تلم» را با «کارکن» (اسکنه)، سوراخ می‌کنند. به اندازه‌ی سوراخ ایجاد شده، گوه‌ای درست می‌کنند که گالشان به آن «کار» یا «کَر» kər می‌گویند تا هرگاه و به هر میزان دوغ نیاز

داشتند، بردارند و پس از این که به اندازه‌ی دلخواه دوغ برداشتند دوباره «کار» را در جای خود قرار می‌دهند. به این مجموعه‌ی استوانه‌ای شکل «تلم» می‌گویند.

۱. **سَر تو sar tu**: تاباندنِ سَر تلم. بدین معنا که کره در داخل تلم به شکلِ دانه‌های ریز است. سَر تلم را خیلی آرام تاب می‌دهند تا دانه‌های ریز کره به هم بچسبند.
۲. **تلم زا بزو täləm zā bazo**: نشانه‌های کره نمودار شد. هنگام به بار نشستنِ تلم است.

اصطلاحات جداسازی مرز مراتع

۱. **پرغال**: در بخش محوطهٔ تالر توضیح داده شد.
۲. **پَر**: چَپر، محصور کردن به وسیلهٔ سرشاخه‌های درختان.
۳. **پکا pekā**: تیر یا پایه‌های چوبی.
۴. **پَرچیم**: پرچین، دیوار چوبی که با سرشاخه‌های درختانی چون انجیلی درست می‌شود.
۵. **هَن**: نهر عمیقی در پیرامون زمین زراعتی حفر می‌کنند تا از ورود حیواناتی چون خوک جلوگیری شود. خندق. (کندن هَن بیشتر مربوط به کشاورزها بود.)
۶. **لُش loš**: نوعی دَر یا دروازه‌ای است که معمولاً با سرشاخه یا نهال‌های نازک انجیلی که انعطاف‌پذیری خوبی دارند، درست می‌شود و مانند شکل E است.
۷. **کلک kalək**: در گذشته برخی به‌منظور جلوگیری از حیوانات به داخل حیاط، ورودی حیاط را با چند تا چوب به طول ۲ الی ۲/۵ متر (به اندازهٔ دهانهٔ ورودی) و به ضخامت ۱۰ تا ۱۵ سانتی‌متر به‌طور افقی و مورب می‌چیدند که به آن «کلک» می‌گفتند. البته، گالشان نیز برای ورود و خروج مراتع معمولاً از «کلک» بهره می‌بردند.^۱
۸. **کلک چو kalək ču**: چوب‌هایی که برای کلک استفاده می‌شود.
۹. **میون ور meyon vər**: جدا شده (چوب‌های جداکننده).
۱۰. **سی**: به یال جنگل گفته می‌شود. (از این یال تا یال بعدی را به‌عنوان مرز تعیین می‌کردند.)
۱۱. **لینگه**: تپه، یال جنگل. (از این تپه تا تپهٔ روبه‌رو را یک مرز در نظر می‌گرفتند.)
۱۲. **یور yut|yor**: آن سوی رودخانه.

۱۳. یر *yər*: این سوی رودخانه.

اصطلاحات مراتع

۱. ملک *məlk*: میزان چراگاهی که به یک دام‌دار تعلق دارد. هر مُلک از چند قطعه به نام «پینه» تشکیل شده است. واحدِ شمارش «ملک»، «تلار» است. یکی از قطعاتِ ملک که از بقیه کوچک‌تر و بیش‌تر در دیدِ گالش است، محلِ چرای گوساله‌هاست که به «گوک‌پا» (پاییدنِ گوساله‌ها) شهرت دارد.
۲. جابدا *jābədə*: پینه‌ای که دورتر از بقیه و از نظر موقعیت مکانی به نوعی مخفی است. گالشان، به‌طور معمول برای نام‌گذاری مکان‌ها، از وضعیت و موقعیت طبیعی، جغرافیایی و رویش‌گاه بهره می‌برند. مثلاً جایی که رویش و وجود درخت آزاد در آن نقطه بیش‌تر از بقیه است، «ازدارتو»، انجیلی خودنمایی کند «انجیلی نسوم»، گردو زیاد دیده شود، «آغوزچال» و...

نام برخی مراتع بر اساس وجود حیوانات یا...

- الف) ورزا خاسه: خواب‌گاه یا استن‌گاه وُرزاها
 ب) خِی خاسه: خواب‌گاه یا استن‌گاه خوک‌ها
 پ) خِی بُست *xi bost*: در اثر رفت و آمد بیش از حد خوک در آن نقطه، گسل ایجاد شده است.

ت) خاریم *xārim*: آفتاب‌گیر

ج) نسوم: سایه‌سار

چ) شورپینه *šur pinə*: قطعه‌ای که دارای آبِ شور است. گاهی گوزن و شوکا از آبِ آن استفاده می‌کنند.

ح) سِل *səl*: جنگل‌هایی که انبوهی از درخت راش باشد، «سل» اطلاق می‌شود.

خ) انجیلی گراج *anjili gərāj*: به منطقه‌ای که پاجوش‌های انجیلی زیاد باشد و رفت‌وآمد به سختی انجام گیرد، «گراج» یا «جَّقَه» گفته می‌شود.

د) جقه *ǰəqə*: تو در تو

ذ) اون دیم *on dim*: آن سوی

ر) این دیم *in dim*: این سوی

ز) دیم هاگردن *dim hākərdən*: هدایت کردن. «گو ره دیم هاکن»: گاو را به سوی

چراگاه هدایت کن.

لوازم خانگی

۱. لاک **lāk**: لاوک. تشتی چوبی است و در اندازه‌های گوناگون و با کاربردهای مختلف.
۲. لاکچه **lākčə**: لاوک کوچک
۳. لَوِه **lave**: دیگ
۴. لَوِکاتِه **lav kātə**: دیگ کوچک
۵. بَرکن / بانگل لو **barkən\bāngəl lo**: دیگ بسیار بزرگ
۶. کترا **kətrā**: ملاقه چوبی، کفچه چوبی
۷. کچه **kačə**: قاشق چوبی
۸. اوجا **o jā**: جای آب. هر ظرفی که جای آب باشد.
۹. دوری **duri**: بشقاب بزرگ مقعر (فرهنگ معین). ظرفی است از جنس مس و روی که در آشپزخانه کاربرد دارد.
۱۰. جوله **jolə**: شیردان چوبی
۱۱. تاک کل **tāk kəl**: ظرفی است چوبی که یک‌دوم جوله است.
۱۲. مندر **mandər**: «گالشان از دو ظرف چوبی به نام‌های جوله و مندر برای دوشیدن گاوهایشان استفاده می‌کردند. اگر گالشی می‌خواست برای کسی از فراورده‌های خود هدیه ببرد، در داخل «تاک کل» ماست مایه می‌زد، سپس مقداری کره بر روی ماست قرار می‌داد. بعد از این بر روی تخته کوچکی سرشیر می‌ریخت و در داخل «تاک کل» جاسازی می‌کرد که به این مجموعه «ماست جوله» می‌گفتند. «جوله» و «مندر» برای دوشیدن گاو و جابه‌جایی شیر و ماست کاربرد داشتند. اگر حجم جوله ۶-۷ لیتر شیر بوده، حجم مندر ۲ تا ۳ لیتر بیش‌تر بوده است. مندر، بزرگ‌تر از جوله است.»^۱
۱۳. دست جوله **dast jolə**: جوله متوسط
۱۴. کچ کلی **kač kəli**: کچ: کوتاه شده «کچه» و «کلی» به معنی لانه است. جای کچه (جا قاشقی امروزی).
۱۵. نو **no**: ظرفی چوبی که در آن شیر ریخته و ماست مایه می‌زنند.
۱۶. خیک **xik**: مَشک، انبان. کیسه‌ای چرمین که از پوست بز و گوسفند درست می‌شود و برای نگهداری و حمل روغن، پنیر و آب استفاده می‌شود.

۱۷. ده‌سر کچه *də sar kačə*: کچهٔ دو سر (قاشقِ چوبی دو سر). به این دلیل آن را دو سر دست می‌کردند که اگر بچه‌ای در هنگام صرفِ خوراک، زمین خورد، دسته‌اش چشمش را آسیب نزند.

۱۸. کِلِز *kalez*: «ظرفی چوبی با دستهٔ خمیده. این ظرف شبیه و به اندازهٔ آب‌گردان است و از آن برای جابه‌جا کردن شیر و ماست و دوغ از ظرفی به ظرف دیگر در بُنه‌های گاوداری استفاده می‌شود.»^۱
چون نوعی پیمان‌ه و اندازه‌گیری شیر و ماست محسوب می‌شد، با کنده‌کاری در داخل آن، علامت‌هایی حکاکی می‌کردند که به آن «کند» می‌گفتند. «کند» به مفهوم نشانه و اندازه بوده که «سَرکندی» به معنی روی نشانه، «بن‌کندی» به معنای زیر نشانه و «یک‌کندی» به مفهوم یک نشانه بوده است.

پوشاک

۱. پَش شلوال / پَشلوال *paš šəlvāl\pašəlvāl*: شلواری که از پشم درست شده است. شلوارِ پشمی.
۲. سَر شلوال: شلوارِ رویی
۳. چوقا *čəqā*: چوخا. جنسِ پارچهٔ آن کاملاً از پشم گوسفندان تهیه و در کارگاه‌های دستی (سنتی-بومی) به وسیلهٔ بانوان بافته می‌شود. از نوع مرغوب آن کت و شلوار می‌دوزند.
۴. کالک / کلک *kālək\kələk*: پوششِ ضخیمی است که با پشمِ گوسفند درست می‌شود و در روزهای بارانی و برفی شبانان می‌پوشند.
۵. شَره: پایچی است که به دور انگشتانِ پا تا غوزک می‌پیچند، سپس چاروق را بر روی آن می‌پوشند.
۶. پاتوبه *pātobə*: پاتابه، پاتاو. نوعی «شره» است. اما، پاتابه را برای زیبایی دور پا می‌پیچند.
۷. چرم / کال چرم *čarm\kāl čarm*: چاروق
۸. پَسسک / پستک *passək\pastək*: نوعی جلیقه نمدی است.
۹. پوست کلا *pust kələ*: کلاهِ پوستین که از پوستِ گوسفند درست می‌شود.
۱۰. قوا *qəvā*: کُت، قُبا

۱۱. جمه *zəmə*: پیراهن
 ۱۲. لم چوقا *lam čoqā*: چوخایی که با نمِ درست می‌شود و بسیار ضخیم است. لم چوقا، هم برای زیرانداز استفاده و هم روانداز.
 ۱۳. گلیج *gəlij*: گلیم
 ۱۴. سَرکتی *sar kati*: پارچه‌ای را شبیه عمامه درست می‌کنند و بر روی سر می‌گذارند تا باری را که بر سر نهاده‌اند (کَلَه) آسیب نبیند و راحت‌تر حمل کنند.
 ۱۵. چَل *čal*: دستگاه نخ‌ریسی سنتی که اجزای آن به شرح زیر است و تصویر هر کدام از آن‌ها را مشاهده می‌کنید:
- مکو، شونه، وَرَد، ماسوره، مَتی، شونِ سَر، دیک، تَلَنَدی، چَلیجه
۱۶. جل گلیج *zəl gəlij*: گلیجی که با پارچه‌های دورریز درست می‌شود.
 ۱۷. پشمی جوراب: جورابی که از پشم گوسفند درست شود.
 ۱۸. پشمی دست‌کش: دست‌کشی که از پشم گوسفند درست شود.

خوراک گالش

۱. پلا *pələ*: برنج پخته
۲. دو آش *du āš*: آشِ دوغ
۳. ماست آش: آشی که به وسیلهٔ ماست درست شده باشد.
۴. بنه بَرَه آش *bənə bazə āš*: آشی که بعد از پختن همه تنقلات آن و خاموش کردن اجاق، دوغ به آن اضافه می‌شود. یعنی دوغ را پس از آن که دیگ را زمین گذاشتن می‌ریزند.
۵. باککله آش *bākkələ āš*: آشی که در درون آن باقلا زیاد باشد.
۶. شوم *šom*: شام
۷. په شوم *pe šom*: شب‌چره، تنقلات، خوراک بعد از شام
۸. په نمازی *pe nəməzi*: عصرانه
۹. چاشت *čāšt*: ناهار. به روشنی روز هم می‌گویند.
۱۰. چه چم *čə čəm*: هم‌راه گندم می‌روید و بعد از خوردن آن آدم‌ها را به خواب می‌برد.
۱۱. قَل ناهار / قیل نار / قیلون ناهار *qal nāhār\qayl nār\ qaylon nāhār*: صبحانه
۱۲. نون: نان

- تندیر نون **tandir nun**: نان تنوری
- کلوا نون **kəlvā nun**: نانی که داخل خاکستر می‌پختند.
- فتیر نون **fatir nun**: نانی که خمیرمایه نداشت.
- پنجه‌کش نون **panjə kaš nun**: نان تنوری که روی آن با دست پنجه می‌کشیدند.
- توتک **tutək**: نان کوچک
- کانداک **kāndāk**: نانی که با آرد ذرت درست می‌شد.
- اسکلی نون **askəli nun**: نانی که با آرد برنج درست می‌شد.

اسب

می‌گویند نخستین حیوانی که به‌وسیلهٔ انسان رام شد، اسب بوده است و نقش اساسی و عمده‌ای در زندگی مردمان گذشته داشته است.

انواع اسب بر پایهٔ رنگ و جنسیت:

۱. یابو: اسب نر، یابو
۲. مادیون: اسب ماده، مادیان
۳. یاب کاره **yāb kārə**: (یاب: یابو، کاره: گُره) گُره اسبی که نر است.
۴. اسب کاره **asb kārə**: گُره اسب
۵. قاسراق **qāseāq**: اسب ماده‌ای که هنوز زایمان نکرده است.
۶. کَهَر: اسبی که رنگ آن قهوه‌ای سوخته است.
۷. قرا **qarā**: اسب سیاه
۸. سَمَن **samən**: اسب سفید مایل به صورتی یا قهوه‌ای خیلی روشن
۹. قزل **qazəl**: اسب سفید
۱۰. اَبَلِق **abləq**: اسب کمر سفید (بقیه قسمت‌ها هر رنگی باشد).
۱۱. نیلی قزل **nili qazəl**: اسب سفید مایل به سرمه‌ای، سفید، کبود
۱۲. کرن **kərən**: قرمز روشن
۱۳. قَشْگه **qašgə**: اسب پیشانی سفید
۱۴. قَرَا قَشْگه **qarā qašgə**: سیاه پیشانی سفید
۱۵. کَهَر قَشْگه **kahar qašgə**: قهوه‌ای پیشانی سفید

۱۶. لوک **luk**: نوعی راه رفتن اسب که این شیوه، سوار را می‌رنجاند.
۱۷. یورقه **yurqə**: نوعی حرکتی تند که سوار لذت می‌برد. نرم، اما تند راه می‌رود.
۱۸. آرک **orək**: بستن اسب با ریسمان به چیزی تا حیوان در آن گستره چرا کند.
۱۹. چارپاشنه **čār pāšnə**: راه رفتن به صورت پرشی
۲۰. نال **nāl**: نعل
۲۱. قشو **gašu**: وسیله‌ای که با آن اسب را تیمار کنند.
۲۲. شیره **šerə**: شیبه، صدای ویژه اسب
۲۳. جفتک **jəftək**: لگد
۲۴. ده کپیلی **dəkappəli**: دونفری روی اسب سوار شدن. دو ترکه.
۲۵. گوال **guāl**: جوال. کیسه بزرگی که معمولاً از پشم بز بافته می‌شد.
۲۶. تاجه **tāčə**: یک لنگه بار
۲۷. ده تاجه **də tāčə**: دو لنگه بار
۲۸. سَر باری: باری که بر روی دو لنگه قرار می‌گرفت.
۲۹. وَر باری: باری که در کنار هر لنگه آویزان می‌کردند.
۳۰. پالون: پالان
۳۱. تَنگ: تسمه‌ای است چرمی یا بافته شده که پالان یا زین را بر تن اسب محکم می‌بندند. کمر بند نگه‌دارنده پالان یا زین.
۳۲. گشی **kaši**: کمر بند نواری که انتهای یک سر آن حلقه‌ای سگکی و سر دیگرش نوار نازک چرمی دارد و آن را دور بار حیوان می‌بندند تا بار محکم شود و به زمین نیفتد.^۱
۳۳. یاسه **yāsə**: دنباله چرمین سر «گشی» است که در داخل حلقه نیم‌دایره سر دیگر «گشی» قرار گرفته و کشیده می‌شود و بار را بر بدن حیوان محکم می‌کند.^۲
۳۴. باربند: طنابی بلند برای بستن بار
۳۵. اوسار **usār**: افسار، لگام
۳۶. پنکی **penəki**: تسمه‌ای چرمی که روی باسن اسب (بالا دم) قرار می‌گیرد و «رونکی» از داخل شیار آن عبور می‌کند. در واقع نگه‌دارنده رونکی است.

۱ وندادی، حسین. فرهنگ واژگان مازندرانی ونداد، انتشارات هاوژین، ۱۳۹۸، ص ۱۷۳۲.

۲ همان، ص ۲۴۳۸.

۳۷. **رونکی runəki**: تسمه‌ای چرمی که زیر دُم است و در دو طرف پالان نصب می‌شود تا پالان به سمت جلو حرکت نکند.
۳۸. **پولک پشتی pulək pəšti**: دو عدد چرم نازک (قش) که از پنکی به پالان بسته می‌شد تا پنکی از بالای باسن اسب به طرف دم حرکت نکند.
۳۹. **توره turə**: کیسه کوچک غذاخوری. توبره
۴۰. **میرکا mirkā**: خرمهره که برای زیبایی بر گردن اسب می‌آویزند.
۴۱. **رخ‌رخي rəx rəxi**: زنگوله‌ای گرد که در بین «میرکا» قرار می‌دادند و صدای بسیار نرم و کوچکی داشت. بیش‌تر جنبه تزیینی داشت.
۴۲. **نجابت اسب**: اسب با خواهر و مادر خود رابطه جنسی برقرار نمی‌کند، ولی گاو با همه رابطه دارد. باوری هست که می‌گویند چشم اسب را بستند که با مادرش رابطه جنسی برقرار کند. بعد که متوجه شد جان به جان آفرین تسلیم کرد.

برخی آیین‌ها، باورها، ترکیب‌ها و...

۱. **گو سره هدائن / جوندکا سره go sarə hədāzən\jondəkā sarə**: گاهی گالشان دو گاو نر را جهت زورآزمایی و تماشا به جنگ و نزاع وا می‌داشتند. البته برخی مواقع به‌طور تصادفی، دو گاو نر به هم‌دیگر برخورد کرده و برای شروع جنگ، شاخ‌ها را بر زمین فرو و گل به هوا پرت می‌کردند، سپس شاخ به شاخ شده و نیرو و قدرت خود را به حریف نشان دادند.
۲. **جوندکا منگو ره پشت بورده jondəkā mango rə pəšt burdə**: اصطلاحی است برای جفت‌گیری گاو نر و ماده
۳. **ده ماری گوگ də māri gug**: گوساله‌ای که دارای دو مادر است. یکی مادر واقعی و دیگری مادر شیری. گاوی که گوساله‌اش مُرده باشد، گالش پوستِ گوسالهٔ مرده را بر تنِ گوسالهٔ دیگری می‌بندد. گاو با بو کردنِ پوست، گوساله را به فرزندگی می‌پذیرد. این گوساله از دو گاو شیر تغذیه می‌کند از این‌رو، به «ده ماری گوگ» معروف است. نیاز به یادآوری است که به این عمل «گوک هدائن» نیز می‌گفتند. این رفتار نیاز به مهارت و تجربهٔ زیاد است؛ لذا در این رابطه زبان‌زدی وجود دارد که بیان‌گر عمق توانایی گالش است: «گالشِ دل بوشه، نرِ گو ره گوک وندنه».
۴. **نچرم načərəm**: گاوی که به‌دلیل بیماری یا... حال مساعدی ندارد و «چرا» نمی‌کند. میل به خوردن خوراک ندارد.

۵. **نیرم nayrəm**: گاوی که گوساله‌اش را به هر دلیل نپذیرد. نیرم: قبول نکردن، نگرفتن، نپذیرفتن.
۶. **گوک ره مار هاده gug rə mār hāde**: گوساله را به مادرش بدهید. برای دوشیدنِ گاو، باید نخست گوساله کمی از شیر مادرش بمکد و استفاده کند، سپس گوساله را بر دست مادرش با «لشت» last (ریسمان) می‌بندند و گاو را می‌دوشند، در پایان گوساله را رها می‌کنند.
۷. **تپی هاگردن tapi hākərdən**: هنگامی که گوساله را بر دست مادرش می‌بندند به این عمل «تپی هاگردن» می‌گویند.
۸. **گوم هاده gom hāde**: گام بردار، قدم بردار. در هنگام دوشیدن گاو، هرگاه پای گاو مانع نمایان شدن پستان شود، دوشنده می‌گوید: «گوم هاده» یعنی پای خودت را به عقب ببر تا من راحت‌تر بدوشم.
۹. **زور انگل zur angəl**: «زور» یعنی تپاله و «انگل»، به معنای نوک پستان گاو است. برخی گوساله‌ها، دزدانه، میانه روز از گروه جدا شده و در مرتع مادرشان را پیدا کرده، شیرش را می‌خورند. گالش برای جلوگیری از آن، نوک پستان گاو را تپاله می‌مالید تا بوی تپاله سبب شود که گوساله نتواند شیر را بخورد.
۱۰. **چم چم هاگردن čam čam hākərdən**: زمینه‌سازی برای جلب و جذب.
۱۱. **بچم bečam**: بدجور. بدقلق. رفتار خلاف عرف. انسانِ بچم، کسی است که از هیچ منطقی پیروی نمی‌کند.
۱۲. **کینگ کو هاگردن king ko hākərdən**: ناز کردن. با خاریدنِ باسن گاو به تدریج رام می‌شود.
۱۳. **شیر جر ندنه šir jer nadenə**: گاوی که به دشواری شیر می‌دهد. شیر نمی‌دهد. در واقع معادل زبان‌زد فارسی «نم پس نمی‌دهد» است.
۱۴. **بد دست bad dast**: غیراهلی. وحشی. به راحتی رام نمی‌شود.
۱۵. **پنجی panji**: نوبت
۱۶. **ورم کار varəm kār**: هم‌کاری که در کنار هم هستند. دو شبان در کنار هم مشغول دام‌داری و دام‌پروری هستند.
۱۷. **شمارش گاو**: برخی دام‌داران شمارش دام را بدیمن و شوم می‌پنداشتند و باور داشتند که با شمردن، دام از بین می‌روند. به همین منظور در میان دام‌بازدید می‌کردند و با یک نگاه اجمالی می‌فهمیدند که همه گاوها هستند.

۱۸. **برکت بوئه** *barekāt boze*: یکی از دعاها که معمولاً پس از احوال‌پرسی در دام‌داری رایج است، همین است. دعای فزونی مال. خجستگی.

هواشناسی

مواردی که گالش‌ها در هواشناسی تجربه کرده و تا حدود زیادی به آن عمل می‌کردند:

۱. **پن درمه وا زنده** *bən darmə vā zandə*: یعنی باد از پایین (شمال) می‌وزد، پس هوا خراب است.
۲. **سر درمه وا زنده**: یعنی باد از بالا (جنوب) می‌وزد پس هوا خوب می‌شود.
۳. باور داشتند اگر دور ماه حالت ابری باشد، هوا خراب است و اگر ابر نزدیک ماه باشد بارانی، ولی اگر دور باشد باران نمی‌بارد.
۴. ستاره چشمک می‌زد، هوا خراب بود.
۵. اگر گنجشک‌ها آب‌تنی می‌کردند هوا خراب بود.
۶. اگر گنجشک‌ها به‌صورت دسته‌جمعی پرواز می‌کردند، هوا برف می‌بارید.
۷. اگر باد گرم بوزد هوا یا بارانی می‌شود یا برفی.
۸. اعتقاد داشتن در صورت طولانی شدن باران اسم چهل تا کل (کچل) را بنویسند و در جایی آویزان کنند هوا خوب می‌شود.
۹. اگر صبح‌ها گاوها برای رفتن به چرا رغبتی نشان نمی‌دادند، احتمال بارندگی وجود داشت.
۱۰. **حسن گلی‌شک**: مترسک درست می‌کردند و چندجا می‌چرخاندند و پول یا برنج جمع می‌کردند و از برنج جمع شده آتش درست می‌کردند و در بین هم‌سایه‌ها پخش می‌کردند و از خدا می‌خواستند که هوا خوب شود.
۱۱. بعضی از افراد مثل مشتی طهماسب خورشیدیان به تجربه دریافت که هر وقت بدنش ریس (مور مور) می‌زد، هوا صاف می‌شود یا می‌گفت چون مرا گرم شد پس هوا بارون می‌بارد.

لوازم بهداشتی و تمیزکننده، شوینده

۱. **خاک**: از خاک برای تمیز کردن دست و ظروف بهره می‌بردند.
۲. **دی شور** *di šur* (دیگ شور): وسیله‌ای پارچه‌ای و چیزهایی از این قبیل که برای مالیدن و شستن ظروف استفاده می‌شد که امروزه آن را اسکاج می‌گویند.

۳. شوُر گر *šur kar*: وسیله‌ای مانند دی‌شور، ولی این وسیله فقط برای شستن ظرف‌های ماست و شیر و یا لبنیات استفاده می‌شد.

۴. شور سَر گل *šur sar gəl*: گل سر شور

۵. کلین اوُ *kəlin o*: آب را با خاکستر مخلوط می‌کردند و با آن ظروف را می‌شستند. بدین نحوه که اول مقداری خاکستر را داخل دیگی می‌ریختند، سپس آب جوشیده را به آن اضافه می‌کردند و بعد از ته‌نشین شدن، از آب آن برای شستن لباس و حتی سَر خودشان استفاده می‌کردند.

شیوه‌های یاری‌گری آب و آبیاری در استان سمنان

دکتر علی‌رضا شاه‌حسینی / دکتری جغرافیا و برنامه‌ریزی روستایی، پژوهش‌گر دانش بومی و محقق فرهنگ سمنان

مقدمه

جامعه سنتی ایران از گذشته‌های دور، در موارد گوناگون و برای آسان‌سازی دشواری‌های زندگی اجتماعی از روش‌های مرسوم در یاری‌گری و تعاونی بهره‌جسته است. در این زمینه نمونه‌های گوناگونی از هم‌یاری و تعاون موجود است. فقر اقتصادی، فقدان امنیت، شرایط دشوار اقلیمی و جغرافیایی از سویی و غنای فرهنگ یاری‌رسانی از سوی دیگر، در درازای زمان، روستاییان و کوچ‌نشینان ایران را هر چه بیش‌تر به هم وابسته کرده است. برخورد سازنده و هشیارانه با این دشواری‌ها در زمینه سازگاری با طبیعت و عرصه‌های اجتماعی به آفرینش شکل‌های بسیار متنوع و سازگاری از یاری‌گری‌ها و تعاونی‌های سنتی در جامعه ایران انجامیده است.^۱

هم‌یاری و تعاون در زندگی سنتی ایران همیشه جای‌گاه مهمی داشته است. اقلیم سخت و نامساعد این سرزمین مردم را به سمت هم‌یاری سوق داده است، غلبه بر شرایط طبیعی این سرزمین بدون هم‌یاری بسیار مشکل است. بنابراین، در زندگی اقتصادی این مردم پیوندهای اجتماعی شدیدی ایجاد شده است. این پیوندها در طرز نگرش و جهان‌بینی ایرانیان نمود دارد. تلقی‌های عارفانه از دنیا و این که فردیت در جامعه ایرانی نمود کم‌رنگی دارد، از همین‌جا نشئت می‌گیرد. با ورود تکنولوژی مدرن و تغییر نسبی زیربنای اقتصادی این‌گونه تلقی‌ها نیز ضعیف شده‌اند. فردگرایی در بُعد اقتصادی و فرهنگی اهمیت بیش‌تری

۱ مرتضی فرهادی، «گونه‌شناسی یاری‌گری‌ها و تعاونی‌های سنتی در ایران»، پژوهش‌نامه علوم انسانی و اجتماعی، ویژه‌نامه پژوهش‌های اجتماعی، نیمه دوم سال ۱۳۸۷، ص ۱۴.

یافته و هم‌یاری و تعاون به شکل سنتی آن تقریباً از بین رفته است؛ اما در زمینه دام‌داری هنوز می‌توان گوشه‌هایی از این پدیده اقتصادی و اجتماعی را مشاهده کرد.^۱

شیوه‌های مشارکت و یاری‌گری در بهره‌برداری، در مناطق مختلف ایران متناسب با فرهنگ و شرایط محیطی آن منطقه شکل گرفته و در نهایت نظام بهره‌برداری پای‌داری را پدید آورده، که ریشه در دانش بومی و تجربه‌های شغلی قرن‌های گذشته مردمان این مرز و بوم دارد و تا جامعه پا بر جاست به‌عنوان پایه فرهنگی و فنی به تکامل خود ادامه می‌دهد.^۲

کمبود مطالعات همه‌جانبه درباره جامعه بومی و از آن جمله کمبود مطالعات جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی، به‌ویژه جامعه‌شناسی روستایی و مردم‌شناسی اقتصادی درباره جوامع روستایی و ایلی ایران، عملاً آسیب‌های گوناگون و جبران‌ناپذیری پدید آورده است؛ آسیب‌های اقتصادی و اجتماعی و روانی که جبران آن‌ها اگر ناممکن نباشد، بسیار دشوار خواهد بود.^۳

سیاست‌ها و برنامه‌ریزی‌های نادرست، جهل و بی‌توجهی درباره شرایط اقلیمی و اجتماعی خودی و شناخت ناقص درباره شرایط و امکانات بیگانه، سبب نابودی بسیاری از تأسیسات کشاورزی و برهم‌زدن و تضعیف سازمان‌ها و شیوه‌های تعاونی سنتی شده است بی‌آن‌که سازمان‌های کارآمدتر و شیوه‌های مؤثر و مطمئن‌تری جای‌گزین آن‌ها شود.

این‌گونه تعاونی‌ها و هم‌یاری‌ها، شبکه‌ای از پیوندهای اجتماعی نامرئی را در جامعه به وجود می‌آورند که سبب می‌شود تا هم‌بستگی اجتماعی و در نتیجه آن سرمایه اجتماعی افزایش یابد.^۴ شرایط طبیعی و اجتماعی ما به‌نحوی است که اصولاً بدون هم‌یاری و صرفه‌جویی، افزایش تولید در حد صادرات و در نتیجه توسعه فرهنگی-اجتماعی-اقتصادی امکان‌پذیر نیست. در طول قرون متمادی، هم‌یاری در همه ابعاد جزو ویژگی‌های فرهنگی ما بوده است. سازمان‌های هم‌یار، اساس ساختار فرهنگی ما را تشکیل می‌داده‌اند.^۵

۱ محمدحسین پاپلی یزدی؛ مجید لباف خانیکی؛ «ترکیب گله در دام‌داری سنتی ایران»؛ فصل‌نامه تحقیقات جغرافیایی، ش ۵۶-۵۷ (بهار و تابستان ۱۳۷۹)، ص ۲۱۰.

۲ ساره راسخی؛ «تحلیل شبکه اجتماعی در سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی مدیریت مشارکتی مرتع» مطالعه موردی: روستای قصر یعقوب استان فارس؛ رساله دکتری رشته مرتع‌داری، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات، دانشکده منابع طبیعی، ۱۳۹۳، ص ۲۲۸.

۳ مرتضی فرهادی؛ «فرهنگ یاری‌گری در ایران»، درآمدی به مردم‌شناسی و جامعه‌شناسی تعاون، جلد اول: یاری‌گری سنتی در آبیاری و کشتکاری، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۳، ص ۱۰.

۴ مصطفی فیروز روز؛ مهدی قربانی؛ رضا عرفان‌زاده؛ دانش بومی و سنت‌های محلی در تولید و مدیریت محصولات شیری دام گوسفندی (مطالعه موردی: روستای تاگر شهرستان نور). مرتع و آبخیزداری، مجله منابع طبیعی ایران، دوره ۶۹، شماره ۲ (پاییز ۱۳۹۵)، ص ۶۶۱.

۵ محمدحسین پاپلی یزدی؛ مختاباد (اوج مشارکت در دام‌داری سنتی)، فصل‌نامه تحقیقات جغرافیایی، سال سیزدهم، ش ۴ (زمستان ۱۳۷۷)، ش پیاپی ۵۱، ص ۲۵.

وجود واژگان مصطلح و مشهوری هم‌چون گاو‌یاری، آب‌یاری، و واژگان موجود در گویش‌ها و فرهنگ کشاورزی محلی چون یوری در دیباج و روستاهای کالپوش میامی، کاپر در روستاهای خطیرکوه مهدی‌شهر، کُمکی و کُمکان در روستاهای شرق سمنان همانند جام و دوزهیر، کار به کار در روستاهای سرحدات میامی و «یار به یار» در روستاهای فرومد نشانه این واقعیت است که در گذشته تمام مراحل کشاورزی یعنی کاشت و داشت و برداشت جز با یاری انجام نمی‌پذیرفته است. تغییر و تکمیل ابزارهای کار و ورود ماشین‌های کشاورزی به روستاها، اگرچه در برخی زمین‌ها ضرورت یآوری را از میان برداشته، اما در برخی موارد نادر هم، شکل‌های تازه‌ای از آن را به‌وجود آورده است. هم‌چون هم‌یاری گسترده‌ای که در دو-سه دهه اخیر در مورد خرمن‌کوبی با خرمن‌کوب‌های ثابت به وجود آمده است. این نشان می‌دهد در صورت احساس نیاز، کشاورزان توان و نرمش لازم برای خلق و ایجاد یآوری‌های جدید را دارند.

در این گفتار به نمونه‌هایی از یاری‌گری در زمینه آب و آب‌یاری در استان سمنان می‌پردازیم.

۱. خودیاری در جوی‌روبی

عادی‌ترین و گسترده‌ترین یآوری در زمینه آب‌یاری، در حوزه لای‌روبی جوی‌ها و نه‌های رودخانه‌ها و قنوات وجود دارد که باید به آن لای‌روبی استخرهای آب را افزود. در گذشته، لای‌روبی انهار و آب‌راه‌ها برای جامعه روستایی به اندازه‌ای مهم بوده که تمامی نیرو و توان کشاورزان را می‌طلبیده است.

مدت لای‌روبی نه‌ها و جوی‌ها از یک تا چند روز، بسته به محل و شرایط آن فرق می‌کرده و تعداد لای‌روبان نیز از چند ده تا حدود یک صد نفر در هر روز می‌رسیده است. در استان‌های کویری مثل سمنان، کم‌تر روستایی با منابع آب سنتی می‌توان یافت که اهالی آن در یک یا چند مورد از کارهای یاد شده بالا با یک‌دیگر خودیاری نداشته باشند.

۱-۱. «کلاه‌به‌سر» در لای‌روبی کردن شاه‌جوب‌ها در ریکان

با توجه به فاصله ۱۲ کیلومتری نهر روستای ریکان با محل تقسیم آب رودخانه حبله‌رود در شمال روستای سرآبرود، زمانی که این نه‌ها نیاز به لای‌روبی و حذف علف‌های هرز پیدا می‌کرد، یا در هنگام طغیان رودخانه، نهر آب بر اثر جریان سیل به‌طورکلی تخریب می‌شد، در این هنگام، میراب کلیه کشاورزان و باغ‌داران را برای لای‌روبی و اصلاح نهر دعوت می‌کرد. به این نوع مشارکت، «کلاه‌به‌سر» می‌گفتند؛ یعنی هر تعداد مرد در روستا وجود داشت می‌بایست برای لای‌روبی نهر به کمک می‌آمدند. نهر اصلی در محل ورود به روستا به

شاخه‌های فرعی تقسیم می‌شد. هر یک از این شاخه‌ها به مزرعه کشاورز خاصی منتهی می‌شد. مسؤولیت لای‌روبی این شاخه‌های فرعی با کشاورزان بهره‌بردار بود.^۱

۱-۲. کایر در کله‌سر^۲ در روستاهای خطیرکوه

روستاهای واقع در دره خطیرکوه مثل لرد، پاقله، زرشک‌دره، رودبار و... سیل‌گیر هستند و هر از چندگاه جریان سیلاب جوی‌ها و نهرهای زمین‌های زراعی را تخریب می‌کند. این امر باعث شده تا اهالی روستاهای این دره در مواقع نیاز به یاری یک‌دیگر رفته و زودتر نسبت به لای‌روبی جوی‌ها اقدام کنند. یاری‌گری در مرمت جوی‌ها در روستاهای یاد شده «کله‌سر» نام دارد.^۳

۱-۳. جورا^۴ (راه جوی) در میغان بسطام

مسیر آب رودخانه روستای میغان از شرایط مناسبی جهت عبور آب برخوردار نیست، روی همین اصل با بارش باران و جاری شدن سیل، جوی‌ها پر شده و آب رودخانه از مسیر اصلی خود منحرف می‌شود. مالکین آب روستای میغان برای رفع این معضل همه‌ساله هنگامی که آب یاری مزارع و باغ‌ها شروع می‌شود، روز خاصی را با توافق یک‌دیگر تعیین و مسیر آب را از سرچشمه تا روستا لای‌روبی می‌کنند تا بدین طریق از هرز و هدر رفتن آب جلوگیری کنند. این مراسم در روستای میغان «جورا» نامیده می‌شود. توضیح آن‌که چنان‌چه مالکی نتواند خودش در این هم‌یاری و هم‌کاری شرکت کند، بایستی فرد دیگری را اجیر و با دیگران روانه سازد.^۵

۱-۴. کِلِ دَرشَن در فولادمحله

روستای فولادمحله در ۶۰ کیلومتری شمال شهرستان مهدی‌شهر و مرکز دهستانی به همین نام و از توابع بخش شه‌میرزاد است. این روستا دارای ۱۵ دشت زراعی است که هر یک از آن‌ها منبع آب مجزایی دارند. مساحت دشت‌ها بین ۲۰ تا ۷۰ هکتار متغیر است. یکی از مهم‌ترین دشت‌های فولادمحله «بالارودبار» نام دارد. آب این دشت از چشمه‌ای که در حدود ۷ کیلومتری شمال دشت واقع است، تأمین می‌شود. از گذشته‌های دور تاکنون، مسیر جوی بالا رودبار هر ساله در سه نوبت لای‌روبی می‌شود. نوبت اول در فصل بهار در

۱ ابوالفضل حسنی؛ «ریکان شکوه دیروز افتخار امروز»؛ سمنان، حبله‌رود، ۱۳۸۸، ص ۸۵.

2 kele sar

۳ مصاحبه با زنده‌یاد عباسعلی جمشیدی از کشاورزان روستای پاقله خطیرکوه.

4 jura

۵ علی‌اصغر نادری، «میغان‌نامه، سمنان»؛ حبله‌رود، ۱۳۸۹، ص ۳۷-۳۸.

فروردین‌ماه، قبل از شروع کشت بهاره؛ دوم اواسط فصل تابستان که سیلاب‌های این فصل موجب تخریب جوی‌ها می‌شود و سوم اواخر شهریورماه پیش از آغاز کشت پاییزه. رسم بود روز قبل از «کِلِه دَرَشَن» (جوی‌روبی) جارچی بر بلندای قلعه کهن روستا می‌رفت و کشاورزان را برای جوی‌روبی روز بعد آگاه می‌ساخت و همه شرکا چه آن‌هایی که یک «کیله» زمین داشتند و چه کسانی که ده «کیله»^۱ موظف بودند در «کِلِه دَرَشَن» مشارکت کنند. البته مالک عمده نهر که بیش‌ترین زمین زراعی را داشت، گوسفندی را ذبح می‌کرد و نهار مفصلی را تدارک می‌دید و از همه کسانی که در «کِلِه دَرَشَن» شرکت داشتند و یاری رساندند، پذیرایی می‌کرد. کِلِه دَرَشَن تا پایان کار و معمولاً تا غروب به طول می‌انجامید.^۲

۱-۵. کِلِه سر^۳ در چاشم

لای‌روبی جوی‌ها و نهرهای آب در روستای چاشم مهدی‌شهر به «کِلِه سر» معروف است. روز قبل از کِلِه سر، میراب، کلیه زارعان و باغ‌دارانی که از جوی مورد نظر برای آبیاری اراضی خود استفاده می‌کنند، مطلع می‌سازد صبح زود روز کِلِه سر، کلیه افراد مورد نظر در مکان تعیین شده حاضر می‌شوند، تا به کمک هم کار لای‌روبی جوی‌ها را انجام دهند. کار کِلِه سر معمولاً تا عصر به طول می‌انجامد.

کشاورزان روستای چاشم در سال، دو بار (بهار و پاییز) نهرها را لای‌روبی می‌کنند، یک‌بار در اول مهر (در فصل پاییز) و دیگری در اوایل فروردین (فصل بهار).

لای‌روبی نهرها یا کِلِه سر در بهار که ممکن است تا اوایل خردادماه هم به تأخیر افتد. این امر در سال‌های «چِرچِرِی»^۴ یا پرباران اتفاق می‌افتد. ماه‌های فروردین و اردیبهشت در چاشم، ماه‌های پُربارشی به‌شمار می‌روند؛ و تورنه گردشی (گردش مستمر تورنه^۵) بر شدت بارش‌های بهاری می‌افزاید.

بنابراین، با استمرار بارش بهاره ممکن است «کِلِه سر» در فصل بهار چند بار تکرار شود؛ به‌ویژه زمانی که باران‌های سیل‌آسا، هر بار جوی‌ها را تخریب کند.

۱ کیله: واحد سنتی اندازه‌گیری زمین و بین ۶۰۰ تا ۱۲۰۰ مترمربع متغیر است.
۲ مصاحبه با آقای حسن صادقی فولادی از مطلعین روستای فولادمحله.

3 kele sar

4 čer čery

۵ تورنه یا تورنه باد مرطوبی است که از طرف شمال دریای کاسپین می‌وزد و رطوبت را از دریا به جنوب کوه‌های البرز می‌آورد.

۱-۶. کله شکنی^۱ در چاشم

اولین شب بعد از کله سری، نوبت آب هر یک از بهره‌برداران که باشد تا ظهر روز بعد آب سهمیه او محسوب نمی‌شود. این مدت زمانی، یک پنجه نامیده می‌شود. دلیل آن این است که لای‌روبی نهرها باعث می‌شود تا آب بیش‌تری نفوذ کرده و آب واقعی به مزرعه نفر اول نرسد و وی نتواند از آب استفاده کافی ببرد؛ بنابراین، این کار باعث می‌شود تا حقیق ضایع نشود.

در چاشم به آب‌یار، «اوکش»^۲ گفته می‌شود. مسیر لای‌روبی انهار از سرچشمه تا ابتدای آیش است. هر آیش را زارعان مشخصی کشت می‌کنند؛ لای‌روبی نهرهای داخل محدوده آیش به عهده کشاورزان است که تا سر مرز خود را لای‌روبی کنند. میراب در روستای چاشم، فرد معتمدی است. البته از نظر مقدار مالکیت زمین و باغ هم به سایر زارعان و باغ‌داران برتری دارد.^۳

۱-۷. جورگی^۴ در قلعه بالا

کشاورزان روستای قلعه بالای بیارجمند هر ساله در اول بهار که آب به ارزش می‌آید و در مدار قرار می‌گیرد با کمک یک‌دیگر به «جورگی» جوی‌ها می‌پردازند. «جورگی» در قلعه بالا از پنجم تا پانزدهم فروردین برگزار می‌شود. در روز موعود همه کشاورزان در پای چنار بزرگ روستا گرد هم می‌آیند و کار جورگی را انجام می‌دهند.^۵

۱-۸. کله پاک گنی^۶ در ده‌صوفیان^۷

در روستای ده‌صوفیان شه‌میرزاد با هم‌یاری کلیه اهالی هر ساله در نیمه دوم فروردین و قبل از کشت و کار بهار، مسیر آب را از روستا تا سرچشمه که «سرجو» نام دارد، لای‌روبی و تمیز می‌کردند. این مسیر حدود ۴ کیلومتر طول دارد. تا دو سال قبل در بیش‌تر این مسیر درختان بید فراوانی وجود داشت که اهالی به آن داررجه می‌گفتند. در واقع بخش قابل توجهی از سوخت ساکنان روستا را داررجه تأمین می‌کرد.

1 kele šekany

2 owkaš

۳ سید صادق نبوی چاشمی؛ چاشم - چشم البرز، سمنان، حبله‌رود، ۱۳۹۸، ص ۶۱.

۴ جورگی: لای‌روبی جوی آب.

۵ مصاحبه با آقای حاج اسماعیل احمدی از جهادگران جهاد سازندگی و ساکن روستای قلعه بالا بیارجمند.

۶ کله پاک گنی: لای‌روبی و تمیز کردن جوی‌های آب.

۷ برای آشنایی بیش‌تر با روستای زیبای ده‌صوفیان رجوع کنید به: علیرضا شاه‌حسینی «ده‌صوفیان، نگینی در شمال شه‌میرزاد»، فرهنگ قومس، ش ۴۳-۴۴ (تابستان و پاییز ۱۳۹۰)، صص ۱۱۳-۱۲۴.

پس از آن که انتقال آب چشمه از طریق لوله انجام شد، با وجود آن که مدار گردش آب از ۱۵ به ۱۶ افزایش یافت تا یک روز آب چشمه به آبیاری درختان داررجه اختصاص یابد؛ اما نبود مدیریت صحیح منجر به خشکی درختان داررجه شد.

تا حدود نیم‌قرن پیش تمامی ساکنان ده‌صوفیان دام‌دارانی کوچنده بودند که در دوره ییلاقی (۱۵ خرداد تا اوایل شهریور) به خیل‌های بشم ده‌صوفیان، سوسکرد و پروس در شمال روستا کوچ می‌کردند و تنها یک نفر در روستا به آبیاری باغ‌های آبادی طبق سهمیه و حقابه می‌پرداخت و حق‌الزحمه خود را دریافت می‌کرد.^۱

۱-۹. آب‌یاری سنتی و لای‌روبی انهار در خُنار امام‌زاده عبدالله

مهم‌ترین مزرعه روستای امام‌زاده عبدالله شهرستان سرخه مزرعه خُنار است. خُنار در حدود ۱۱ کیلومتری جنوب غرب امام‌زاده عبدالله واقع شده است. مساحت زمین‌های زراعی این مزرعه ۳۷/۵ هکتار است. آبی که زمین‌های خُنار را سیراب می‌سازد از دو چشمه به نام‌های «سرتنگه» و «سرسنگ» تأمین می‌شود. شاخه‌های مذکور در مسیر خود آب چند چشمه کوچک را نیز دریافت می‌کنند؛ بعد از پیوستن به هم و طی سه کیلومتر به خُنار می‌رسند. آب‌دهی شاخه‌های مذکور حدود ۶۰ لیتر در ثانیه است.

مدار گردش آب در خُنار «پنجِه» نامیده می‌شود و ۱۳ روز تعیین شده است و هر شبانه‌روز (۲۴ ساعت) یک خروار زمین را آبیاری می‌کند. نوبت آبیاری از ظهر (ساعت ۱۲) تا ظهر روز بعد است. صاحب بیش‌ترین مقدار زمین «سَرروزه» نامیده می‌شود. وی مالک بیش‌ترین مقدار زمین است و یک شبانه‌روز آب دارد. با این حساب در ۱۳ شبانه‌روز مدار گردش آب، سیزده «سَرروزه» وجود دارد و چنان‌چه شخصی نیم شبانه‌روز آب داشته باشد «نیم‌روزه» نامیده می‌شود. سایر بهره‌بردارانی که از میزان آب کم‌تری برخوردارند، خرده‌پا یا «چلکِه»^۲ نامیده می‌شوند.

زمان آبیاری در خُنار از ۳۶ نوروز (پنجم اردیبهشت) آغاز و تا پنجم مهرماه پایان می‌یابد. در اواخر شهریور ماه کشت پاییزه انجام می‌شود. عمده محصول کشت شده را غلات تشکیل می‌دهند. آبیاری فقط یک‌بار انجام می‌شود و برای بقیه ایام تا بهار سال بعد به دلیل بارش کافی، آبیاری نمی‌شود.

در اواخر فروردین ماه هر سال (قبل از آغاز آبیاری بهاره، آیین لای‌روبی که به «جوبی بداهن» موسوم است، با مشارکت کلیه کشاورزان انجام می‌شود. در این آیین همه زارعان در

۱ مصاحبه با آقای جهانگیر اعتمادیان از اهالی روستای ده‌صوفیان شه‌میرزاد.

یک روز مشخص به لای‌روبی انهار که در طول فصول پاییز و زمستان تخریب شده‌اند، می‌پردازند. «دوبندائن بند» (بستن بند) و هدایت آب از رودخانه (شاه‌جو) یا نهر اصلی نیز کاری دسته‌جمعی است که با هم‌باری کشاورزان انجام می‌گیرد.^۱

۱-۱۰. ورگ و پینه در بکران میامی

یکی از یاری‌گری‌های رایج در آب‌یاری سنتی «ورگ و پینه» است. ورگ و پینه، فنی است برای مهار آب در جوی‌ها. آبی که از منبع (چاه و...) در جوی جریان می‌یابد تا به مزرعه برسد، برای مهار آن و جلوگیری از هدر رفت آن با ریختن خلاشه و خاشاک آب را کنترل می‌کنند.

یا این‌که بخواهند آب را به جوی دیگری هدایت کنند تا آب یک جوی یا نهر بین دو جوی تقسیم کنند از عهده یک نفر خارج است. این کار به صورت گروهی انجام می‌شود و کشاورزان به کمک یک‌دیگر می‌شتابند. ورگ و پینه در آغاز دو فصل کشت یعنی پاییز و بهار انجام می‌گیرد.

۱-۱۱. سر کیله بیتن در روستای اروانه

اروانه یکی از روستاهای خوش‌آب‌وهوای شهرستان سرخه است. این روستا تابع دهستان هفدر است و تا افتر (مرکز دهستان) ۱۱ کیلومتر فاصله دارد.

اقتصاد اروانه بر پایه باغداری، زراعت و دام‌داری سنتی استوار است. از گذشته‌های دور، کشاورزان اروانه در اوایل اردیبهشت (این سال‌ها نزدیک‌ترین جمعه به بیستم اردیبهشت) از سرچشمه (تنها چشمه آب تامین‌کننده منابع آب باغ‌ها و مزارع) را انتهای دشت (پایین دشت) لای‌روبی می‌کنند. در گذشته روز «کیله بیتن» توسط جارچی آبادی اعلام می‌شد. وی یک روز قبل از مراسم از پشت بام مسجد که مرتفع‌ترین بنای آبادی محسوب می‌شد، کشاورزان را از لای‌روبی انهار آگاه می‌ساخت. کار لای‌روبی از ۷ صبح آغاز و تا عصر پایان می‌یافت و در ساعت ده صبح همه کشاورزان پس از سه ساعت کار کردن گرد هم می‌آمدند و با غذایی که از منزل آورده بودند «قلیون مبارک» می‌کردند. اندازه‌گیری سنتی زمین در اروانه «خویز» معادل ۸۰ مترمربع است. هر خویز ۱۲ دقیقه آب دارد. مدار گردش آب ۱۷ روز است. دارنده بیش‌ترین آب در شبانه‌روز «سربلوک» نامیده می‌شود.^۲

۱ برای اطلاعات بیش‌تر در معرفی مزرعه خنار رجوع کنید: به علیرضا شاه‌حسینی؛ «شرحی بر سند ۸۸ ساله (البته اکنون یک‌صد ساله) تقسیم آب خنار». فرهنگ قومس، س یازدهم، ش ۳۹-۴۰ (پاییز و زمستان ۱۳۸۶) صص ۱۵۹-۱۶۶.
۲ مصاحبه با آقای حجت‌الله حافظی از آگاهان روستای اروانه.

جدول شماره (۱): اصطلاحات رایج جوی‌روبی در برخی روستاهای استان سمنان

ردیف	روستا/ شهر	تمیز کردن نه‌ر	ردیف	روستا/ شهر	تمیز کردن نه‌ر
۱	دیباچ	جو بزی پن	۱۳	مایان دامغان	جو زنی
۲	آرادان	جوق گرفتن	۱۴	اروانه	سر کیله بی تن
۳	چاشم	کیله سری	۱۵	آستانه دامغان و جام سمنان	جو در رختن
۴	میغان	جورا	۱۶	دروار	جو دربریتن
۵	امام‌زاده عبدالله سرخه	جویی بداهن	۱۷	تلاجیم	کیله سر
۶	البیکایی	کیله بیتن	۱۸	قلعه بالا بیارجمند	جورگی
۷	بیابانک	جوبشوهون	۱۹	ده‌صوفیان	کیله پاک کنی
۸	فولادمحله	کیله درشن	۲۰	ترود	جوب پاک کردن
۹	هیکو	کیله گر	۲۱	دوزهیر	جوب‌روبی
۱۰	ارمیان	جوب پاک کردن	۲۲	قلعه‌نوخرقان	جو زنی
۱۱	سطوه و دیگر روستاهای سرکوییر	لارو	۲۳	تاش	وال‌گیری
۱۲	شهمیرزاد	کیله سر	۲۴	ابرسج	جورزنی

۲. خودیاری در لای‌روبی قنات

۲-۱. چاخیوی (لای‌روبی و مرمت قنات) در روستاهای خواروتوران

آب کشاورزی و آشامیدنی روستاهای خواروتوران عمدتاً از قنات تأمین می‌شود. مالکیت قنات‌ها عمومی است و بهره‌برداران به‌صورت مشاع آن را در تملک خود دارند. لای‌روبی و مرمت قنات هر چند سال یک‌بار به منظور افزایش آب‌دهی آن‌ها انجام می‌شود. لای‌روبی و مرمت قنات در روستاهای خواروتوران مثل زمان آباد، «چاخیوی» نامیده می‌شود. در کار «چاخیوی» هر یک از بهره‌برداران و یا مالکان به نسبت سهم خود در این کار مشارکت می‌کنند.

۲-۲. لای‌روبی قنات سطوه

آب روستای سطوه سرکوییر از یک رشته قنات تأمین می‌شود. مادر چاه این قنات در حدود ۳ کیلومتری شمال روستا قرار دارد؛ و تنها منبع تأمین آب کشاورزی و شرب روستا محسوب می‌شود. زمانی که آب قنات کاهش یابد و یا سیلاب موجب تخریب قنات شود و نیاز به لای‌روبی باشد، خبرگان و کشاورزان باتجربه موضوع را به شور می‌گذارند. در این روستا مدار گردش آب ۱۶ است؛ بنابراین، هر شبانه‌روز آب یک نماینده دارد که وی در این جلسه مشورتی حضور می‌یابد. قبل از شروع کار، یک نفر خبره به نمایندگی از کشاورزان از مسیر قنات بازدید می‌کند و میزان خسارت و هزینه‌های لای‌روبی را برآورد و به شرکا ارائه می‌دهد. در این صورت هزینه لای‌روبی قنات بین کشاورزان تقسیم می‌شود. برای لای‌روبی

قنات ۲ نفر چرخ کش، یک «دُول‌بند» و یک استادکار نیاز است. به‌عنوان مثال چنان‌چه برای لای‌روبی قنات ۱۶ روز لازم باشد مالکین هر شبانه‌روز آب، مشمول تأمین هزینه یک‌روزه گروه لای‌روبی خواهند بود. نماینده دارنده بیش‌ترین سهم آب از سایر شرکا که سهم کم‌تری دارند هزینه را جمع‌آوری و به نماینده کل کشاورزان که فرد معتمدی است می‌پردازد. تا هزینه گروه مقنیان را پرداخت کند.

سران کردن آب در سطوه

چنان‌چه هزینه‌های تعمیر و لای‌روبی یا «نوبری» (نوکنی) قنات زیاد باشد، تا یک شبانه‌روز با توافق هم به مدار گردش آب اضافه کرده و حقا به آن یک شبانه‌روز را صرف لای‌روبی و یا نوبری قنات می‌کنند. در این صورت مدار گردش آب برای کلیه کشاورزان یک شبانه‌روز به تعویق می‌افتد. به همین دلیل است که مدار گردش آب که در گذشته ۱۲ بوده، امروز به ۱۶ رسیده است؛ یعنی در دهه‌های گذشته ۴ بار آب قنات سطوه سران شده است؛ بنابراین، قنات سطوه دو بار بر اثر سیل تخریب شده و دو بار نیز نوکنی شده است.^۱

۳. خودیاری در لای‌روبی و تعمیر استخر کشاورزی

۳-۱. استال پاک‌کنی در ده‌صوفیان

در گذشته و در نیمه فروردین هر سال کلیه کشاورزان با کمک یک‌دیگر در روز مشخصی که از قبل تعیین می‌شد، استخر روستا را لای‌روبی و تمیز می‌کردند.

۴. خودیاری در نوکنی منابع آب و آب‌راه‌ها

۴-۱. حفر چاه عمیق در روستای هشت‌آباد آرادان

اولین چاه عمیق روستای هشت‌آباد در اوایل دهه ۱۳۴۰ ش حفر و تجهیز شد. در اواخر دهه ۱۳۸۰ چاه تخریب و آب‌دهی خود را از دست داد. کشاورزان با یاری یک‌دیگر و با کمک دولت چاه عمیق دیگری را احداث کردند و کمبود آب کشاورزی خود را تا حدودی مرتفع کردند.^۲

۱ آخرین بار آب قنات سطوه در سال ۱۳۷۷ سران شده است و هر ثلث آن ۱۲۰ هزار تومان فروخته شده است. واحدهای سنتی آب در سطوه عبارتند از: ربع برابر ۴۵ دقیقه، ثلث برابر یک ساعت، جو (jaw) برابر ۳ ساعت، نیم‌جو یک‌ونیم ساعت، و شماروز معادل شبانه‌روز برابر ۲۴ ساعت. بنابراین، آب قنات سطوه در سال ۱۳۷۷ با بهای ۲۸۸۰۰۰۰ توأم سران شده است (از یادداشت‌های محقق ارج‌مند آقای دکتر سیدحسین طباطبایی).

۲ مصاحبه با آقای حسین تنیده، رئیس شورای اسلامی روستای هشت‌آباد شهرستان آرادان.

۴-۲. حفر چاه در ده ملا

در روستای ده ملا، در ۲۴ کیلومتری شاهرود، برای جبران کاهش آب کشاورزی، اهالی توانسته‌اند با کمک یک‌دیگر این مشکل را تا اندازه‌ای برطرف کنند. پس از اصلاحات ارضی به علت کاهش و کمبود آب روستا، اهالی اقدام به حفر دو حلقه چاه عمیق و یک حلقه چاه نیمه‌عمیق نمودند.^۱

۵. خودیاری در بستن سد و سیل‌بند

۵-۱. احداث سیل‌بند در روستای امامزاده عبدالله

باغ‌ها، زمین‌های زراعی و مساکن روستاهای دره‌ای مانند امامزاده عبدالله که در دو طرف رودخانه قرار دارند، با طغیان رودخانه و جریان سیلاب، هر ساله مورد تهدید قرار می‌گیرند و موجب می‌شود بخش‌هایی از زمین‌های زراعی توسط سیل بلعیده شده یا موجب تخریب باغ‌ها یا مساکن شوند. به‌منظور جلوگیری از این تخریب‌ها، روستاییان امامزاده عبدالله، دست به ابتکار جالبی به شرح زیر زده‌اند:

ابتدا چند چوب بادوام و ضخیم را که یک طرف آن مانند میخ تراشیده و تیز کرده‌اند را در امتداد مسیل یا رودخانه در زمین فرو می‌کنند و سپس شاخه‌های متعدد درختان بید، جودانه، گز و سنجد را که دارای ریشه‌های عمیق هستند و در ضمن آب‌دوست هم هستند، در عرض رودخانه غرس می‌کنند. تراکم درختان به حدی است که مانع برخورد سیل با اراضی و باغ‌ها می‌شود. برای استحکام بیش‌تر، شاخه‌های درخت بید را که یک طرف آن در شین فرو رفته باشد، به‌صورت تاروپود از لابه‌لای میخ‌ها، عبور می‌دهند و در نهایت مقدار زیادی سنگ در اطراف و لابه‌لای بند می‌ریزند. عبور آب باعث سبز شدن و رشد و نمو سرشاخه‌های بید شده، به استحکام بند می‌افزایند.

این امر باعث شده تا سیل در برخورد با آن بند به طرف مخالف جریان یابد؛ و باغ‌ها، مزارع و مساکن از آسیب سیل مصون بمانند. احداث سیل‌بند با کمک همه روستاییان و در قالب یاری‌گری انجام می‌شود. بومیان امامزاده عبدالله، سیل‌ها را بر حسب حجم سیل (دبی) تقسیم‌بندی می‌کنند.^۲

۱ احمد داراب‌نیا، «آب و آبیاری در روستای ده ملا». (پایان‌نامه لیسانس)، تهران: دانشکده علوم اجتماعی و تعاون، ۱۳۵۴.
۲ مسین سیل masin sayl (سیل بزرگ با دبی زیاد)؛ گسین سیل kasin sayl (سیل کوچک با دبی کم)؛ سیا سیل sia sayl (سیل مهیب و مخرب و ویران‌گر)؛ لاش او laš ow (دبی سیل بسیار کم که در الحاق به رودخانه رنگ و املاح آب را تغییر می‌دهد).

۶. دگریاری و خودیاری در آب میان و آب بخشی

۶-۱. هم‌یاری در آب به آب (تعویض آب) و آب قرضی

آب به آب و آب قرضی یکی دیگر از شگردهای کشاورزان ایرانی برای یاری به یکدیگر و استفاده خردمندانه از آب است که به شکل‌های متفاوتی بروز می‌کند. این کار نه تنها در هنگامی که آب کم‌یاب است؛ بلکه در مواقعی هم که آب بسیار فراوان است، انجام می‌شود. گاه نیز پراکندگی زمین‌های کشاورزی در جاهای مختلف، چنین نیازی را ایجاد می‌کند. «...گاهی اتفاق می‌افتد که زارعان در محل‌های مختلف دارای کشت و زرع هستند چون نمی‌توانند آب خود را به نهرهای دیگر منتقل کنند، آب را به زارع دیگری که در استخر دیگری دارای سهمیه آب است، می‌دهند و از آب او برای کشت‌های خود در محله دیگر استفاده می‌کنند.»^۱

۶-۲. قرض دادن آب به کسی که آب‌یاری کشتش نیمه‌کاره مانده است

با این‌که هر کشاورز متناسب با حقاچه خود کشت می‌کند، گاه به دلایلی ممکن است آب‌یاری کشت‌های یکی از هم‌آب‌ها نیمه‌کاره باقی بماند. در بیش‌تر جاه‌ها، هم‌آب‌ها بخشی از نوبت آب خود را به آن کشاورز واگذار می‌کنند تا کار آب‌یاری‌اش به پایان برسد؛ گاه نیز ممکن است کشاورزی بخشی از سهم خود را صرف آب‌یاری قطعه‌زمینی کند که متصل یا نزدیک زمین‌های اوست، ولی به کشاورز دیگری تعلق دارد. در مقابل صاحب این زمین نیز چنین کاری را در حق او و نزدیک به زمین‌های خود انجام می‌دهد.^۲ برای مثال در سمنان بسیار اتفاق می‌افتد که باغداری از آب‌یاری درختان باغ خود در روز خودداری کرده و سهمیه آب خود را به زارع دیگر که کشت صیفی دارد، واگذار کند.

۶-۳. آب سَرانی در روستای میغان

روحیه ناشی از معاضدت و هم‌یاری در روستای میغان چنین ایجاد می‌کرد که در زمان‌های مخصوصی آب را به اصطلاح سَرانی کنند؛ یعنی شبانه‌روز مشخصی را در نظر گرفته و آب را از مدار گردش کلی در آن شبانه‌روز خارج کرده و به افرادی که به هر نحوی از انحاء احتیاج به آب داشته باشند و پول آن را به میراب و آب‌تول‌کن^۳ می‌دادند که در

۱ محمدهادی ضیاءالدین؛ «آب‌یاری سنتی در سمنان»؛ پایان‌نامه لیسانس. تهران: دانشگاه تهران، دانشکده علوم اجتماعی و تعاون ۱۳۵۵.

۲ مرتضی فرهادی. همان، ص ۱۳۴.

۳ به کسی که در تول‌گاه، آب را گل‌آلود می‌کند، «آب تول‌کن» گفته می‌شود.

شیوه‌های یاری‌گری آب و آب‌یاری در استان سمنان □ ۶۷۳

تول‌گاه^۱ مسؤولیت داشت و پس از گذشتن موعد مقرر، مدار گردش کلی را شروع کردند. گاهی مواقع همین آب‌سَرانی را به‌طور دائم اختصاص به افرادی می‌دادند که آب نداشته و دور گردش آب را اضافه و اجاره آن را خرج مسائل کلی ده می‌کردند، مثلاً مدار کلی گردش آب در گذشته ۱۷ شبانه‌روز بود که به علت اضافه کردن یک شبانه‌روز به آن تبدیل به ۱۸ شبانه‌روز شده است.

واگذاری این آب هم با توجه به سهمیه آب هر روز بوده است. مثلاً اگر قرار بود که به هر فرد مالک آبی که اشتاق آب داشته، نیم چارک اضافه کنند؛ فرد بدون آب با راضی کردن دو مالک آب یک اشتاقی صاحب یک چارک می‌شده است و همین‌طور افراد دیگر تا ۸ اشتاق تکمیل شود.^۲

۴-۶. وُلُو (آبِ وِل و رها شده) در چاشم

در نظام آب‌یاری سنتی روستای چاشم، روزهای جمعه، آب پَنجِه (نوبتی) است و در اصطلاح «وُلُو» (رها) است و به باغچه‌کارهایی اختصاص دارد که فاقد حقبه هستند.

۵-۶. بخشش دسته‌جمعی آب در روستای قاطول

بخشش دسته‌جمعی آب در روزهای سوگواری و قابل احترام، مانند عاشورا، ۲۸ صفر، ۲۱ رمضان و مناسبت‌های دیگر مرسوم است. در روستاهای قاطول و ارجلان پایین، مالکان اراضی حقبه‌دار در روزهای مذکور سهم آب خود را به افرادی می‌دادند که دارای زمین بدون حقبه بودند. در روستای محله باغ علاوه بر اجرای مورد فوق، آب آسیاب‌ها را هم قطع کرده و به این کار اختصاص می‌دادند؛ زیرا آسیاب‌ها در روزهای یاد شده، کار را تعطیل می‌کردند.^۳

۶-۶. دِلْ هَاگَرْدَن آب در فولادمحله

در روستای فولادمحله ۲۰ روز قبل از عید نوروز تا عید نوروز (از دهم تا آخر اسفند ماه) آب را «دِلْ» می‌کنند. در این مدت آب به مصرف آب‌یاری نیازمندان و کسانی که توان خرید آب را ندارند می‌رسد. در روز عاشورا نیز آب «دِلْ» می‌شود.

۱ تول‌گاه: همان مکان گل‌آلود کردن آب در روستای میغان. مکانیسم عمل، این تول‌گاه‌ها به این شکل است که فردی دائم در آن جا بوده و آب را به روی دامنه رها می‌کند، آب در حین ریزش بر روی دامنه‌ها، آن‌ها را شست‌وشو داده و رسوبات را با خود حمل می‌کند. قسمت اعظم آن در مسیر رسوب کرده و مقدار کمی از آن نیز به روستا می‌رسد. در زمینه گل‌آلود کردن آب نک به دکتر مرتضی فرهادی؛ «تیلون دادن»، «آرنگ سازی» و «گیرماسه» (تیره‌گری و روشن‌گری آب) دو شگرد کم‌تر شناخته‌شده در کشاورزی سنتی ایران. فصل‌نامه اقتصاد کشاورزی و توسعه، س ۹، ش ۳۳ (بهار ۱۳۸۰).
۲ علی‌اصغر نادری؛ آب در روستای میغان، میراث فرهنگی، شماره ده و یازده (پاییز و زمستان ۱۳۷۲) ص ۶۲.
۳ سیدرضا طباطبایی‌فر؛ روستای قاطول در گذر زمان (مونوگرافی). تهران: نقش بیان، ۱۳۸۱، ص ۳۶۱.

۶-۷. آب غرابه در روستای دولت‌آباد آرادان

قبل از احداث شبکه آبرسانی نوین (کانال‌های بتونی)، برای توزیع آب رودخانه حبله‌رود در سطح روستاهای دشت گرمسار، هر ساله حداقل در دو نوبت کشت بهاره و پاییزه و یا پس از جاری شدن سیلاب باعث تخریب جوی‌ها و انهار می‌شد؛ بنابراین، زارعان می‌بایست جوی‌ها را لای‌روبی کنند.^۱

از آن جایی که نوبت آبیاری از تیغ آفتاب (طلوع آفتاب) شروع می‌شده، غربا کردن برای تنظیم مجدد آبیاری به کار گرفته می‌شد. به عنوان مثال چنان‌چه لای‌روبی ساعت ۱۲ ظهر پایان پذیرد، از ساعت ۱۲ تا صبح روز بعد غربا اعلام شده و این آب به کسانی که حقاچه نداشتند، واگذار می‌شد.

۶-۸. سِرُن آب در روستای جیلان شاهرود

در روستای جیلان شاهرود، در پایان مدار گردش آب (مدار گردش آب در این روستا ۱۲ روز است)، یک روز را «سِرُن» می‌کنند. تا زمین‌داران و باغ‌داران فاقد حقاچه از آن استفاده کنند. درآمد آب روز سِرُن صرف هزینه‌های لای‌روبی و مرمت قنوات روستا می‌شود.^۲

۷. خودیاری در حفظ سازمان‌های سنتی و استخدام کارگزاران آب

خودیاری در حفظ سازمان‌های آبیاری سنتی و استخدام کارگزاران آب به جز خودیاری‌هایی که به آن‌ها اشاره شد، نگاه‌داری منابع آب و آبراهه‌ها، لای‌روبی فصلی و یا مستمر آن، کارآمد و رسا ساختن و توان‌بخشی آب و بالاخره تقسیم درست و حساب‌شده آن گاه به کارهای سبک‌تر، اما پیوسته‌تر و یا کارهای پیچیده و تخصصی‌تری نیاز دارد که از عهده همگان ساخته نیست. در این صورت لازم است کشاورزان سازمان و نظام سنتی آبیاری را حفظ کنند و در استخدام کارگزاران آب با هم هم‌فکری و خودیاری داشته باشند. برای رفع نیازهایی که به آن‌ها اشاره شد در روستاها و شهرهای ایران در درازنای زمان سازمان و نظام‌های خاص پا گرفته است و گاه در مورد منابع آبی مهم‌تر این نظام‌ها پیچیده‌تر شده و کارگزاران متعدد با کارکردهای متفاوتی در آن به کار مشغول‌اند. در نمونه‌های زیر به معرفی برخی از این کارگزاران خواهیم پرداخت.

۱ ساکنان روستای دولت‌آباد شهرستان آرادان که از ایل اصانلو و ترک‌زبان‌اند، این ضرب‌المثل را در اهمیت لای‌روبی انهار به کار می‌برند: «چایی قارده، سوی گت‌تی». یعنی اگر جوی داشتی، آب داری. (مصاحبه با آقای ولی‌الله قباخلو از کشاورزان روستای دولت‌آباد آرادان).

۲ مصاحبه با آقای ذبیح‌الله فدایی از اهالی روستای جیلان.

۷-۱. خودیاری در حفظ سازمان‌های آب‌یاری سنتی و استخدام کارگزاران آب

به جز خود یاری‌گری‌هایی که به آن‌ها اشاره شد، نگاه‌داری منابع آب و آب‌راه‌ها، لای‌روبی فصلی و یا مستمر آن، کارآمد و رسا ساختن و توان‌بخشی آب و بالاخره تقسیم درست و حساب‌شده آن، گاه به کارهایی سبک‌تر اما پیوسته‌تر و یا کارهای پیچیده و تخصصی‌تر نیاز دارد که از عهدهٔ همگان ساخته نیست. در این صورت لازم است کشاورزان سازمان و نظام آب‌یاری سنتی را حفظ کنند و در استخدام کارگزاران آب با هم هم‌فکری و خودیاری داشته باشند. برای رفع نیازهایی که به آن‌ها اشاره شد، در روستاها و شهرهای ایران در درازای زمان سازمان‌ها و نظام‌های خاصی پا گرفته است و گاه در مورد منابع آبی مهم‌تر این نظام‌ها پیچیده‌تر شده و کارگزاران متعدد با کارکردهای متفاوتی در آن به کار مشغول‌اند. در نمونه‌های زیر به معرفی برخی از این کارگزاران خواهیم پرداخت:

۷-۲. میراب در شه‌میرزاد (شامیرزا)

شه‌میرزاد، شهری است ییلاقی و گردش‌گری که اقتصاد آن بر پایه باغداری استوار است. این شهر در ۲۵ کیلومتری شمال سمنان واقع شده و تابع شهرستان مهدی‌شهر است. آب کشاورزی شه‌میرزاد از چند چشمه که در یکی از دره‌های بالای آن قرار دارد و هم‌چنین از آب هشت قنات تأمین می‌شود...

آب‌یاری باغستان‌ها و کشت‌زارهای دور و بر شه‌میرزاد به علت این‌که در زمین‌های شیب‌دار و شنی قرار دارند، هم دشوار است و هم به مهارت نیاز دارد. به این دلیل و نیز به خاطر خرده‌مالکی بودن، با وجود فراوانی آب، شیوهٔ تقسیم آن اهمیت ویژه‌ای پیدا کرده و سبب ایجاد شغل «میرابی» شده است.

آب شه‌میرزاد در محل تقسیم به توسط آب پخش‌کن‌های چوبی که برجم^۱ نام دارد به نهرهای مختلفی تقسیم می‌شود که هر کدام قسمتی از باغ‌ها و کشت‌زارها را مشروب می‌کند؛ از آب بعضی نهرها، رشته‌های کوچک‌تری جدا می‌شود و هر رشته از سنگی که سوراخی به نام جازن دارد عبور می‌کند. آب جازن‌ها، باغ و زمین‌هایی را که تا حدی از مسیر اصلی نهر دورند مشروب می‌کند.

اندازه برجم‌ها و جازن‌ها و نیز محل قرار گرفتن آن‌ها بر حسب قراردادهای سنتی ثابت و غیرقابل تغییر است. هر کدام از نهرها به نسبت آب و وسعت باغ‌ها و زمین‌های زیر کشت آن، یک یا چند میراب دارد. میراب هر نهر مطابق قراردادی که با مالکان حوزه همان نهر می‌بندد، برای مدت شش تا هفت‌ماه از اول بهار تا اوایل پاییز، مشغول به کار می‌شود. میراب

را معمولاً در یکی از روزهای سیزدهم یا چهاردهم فروردین ماه و یا در پاییز انتخاب می‌کنند و با او قرارداد می‌بندند.

قرارداد میرابی معمولاً کتبی است و با توافق همه مالکان که در مسجد یا محل دیگری جمع می‌شوند نوشته می‌شود. قرارداد میرابی برای باغستان‌ها پول نقد و برای دشت‌ها گندم است... امروزه (۱۳۵۶) این مزد در حدود ده تومان پول نقد یا پنج من گندم در هر جریب است.^۱

۷-۳. آبیاری سنتی سمنان و کارگزاران آن

شیوه سنتی تقسیم آب در سمنان، به مثابه جلوه‌ای درخشان از هنر عامه از قرن‌های دور تا چند دهه پیش، بازار گرم و رایجی داشته است و بقایای بسیار اندک نظام از هم پاشیده آن، هنوز به حیات خود ادامه می‌دهد.^۲ نظام سنتی آبیاری در سمنان، یکی از نظام‌های زیبا و پیچیده آبیاری در ایران است که تأسیسات مختلف و کارگزاران متعدد، با وظایف گوناگون دارد. سمنان منطقه‌ای است که در حاشیه شمال غربی دشت کویر واقع شده است. شمال آن منطقه کوهستانی و ییلاقی، ولی جنوب آن گرم و خشک و کویری است... تنها منبع آبرسانی شهر رودخانه گل‌رودبار است.

رودخانه گل‌رودبار که از ارتفاعات شمالی سمنان... سرچشمه گرفته، از دره‌های کوهستانی مسیر خود می‌گذرد، پس از طی مسافتی حدود ۲۵ کیلومتر و پیوستن منابع جدید (آب‌های سر راه) ده درجین را پشت سر می‌گذارد و در حدود ۴ کیلومتری شمال شهر سمنان با قدرت حدود ۳۵۰ لیتر در ثانیه، به محلی به نام آب‌پخش‌کن وارد می‌شود.^۳

۴-۷. شوراهای کارگزاران آب

هر استخری دارای شورای آبیاری جداگانه‌ای است که شامل گروه‌های سهم‌بر از آب و کارکنان مخصوص همان استخر است. این عده با تذکر انگارنویس در شورای آبیاری شرکت می‌کنند. انگارنویس یک محل عمومی مانند مسجد یا تکیه را در نظر می‌گیرد و به

۱ محمد میرشکری؛ سیمای اجتماعی-اقتصادی شهیرزاد؛ مسائل کشاورزی ایران، ش ۲ (زمستان ۱۳۵۹)، ص ۱۴۸ و ۱۶۰-۱۶۲.

۲ محمد احمدپناهی (پناهی سمنانی)؛ «شیوه سنتی تقسیم آب در سمنان» ایران شناخت، ش ۱۹-۱۸ (پاییز و زمستان ۱۳۷۹)، ص ۲۲۴.

۳ اطلاعات اصلی و اولیه درباره آبیاری سنتی سمنان از منابع زیر گرفته شده است:

محمدهادی ضیاءالدین، همان منبع. یوسف میرشریفی، «تحقیقی چند در مورد آب‌پخش‌کن (پارا)»، (دست‌نوشته)، (تهران، دانشکده حقوق، ۱۳۵۶). سیدعسکری کیا، «تقسیم آب محله زاوغان»، (دست‌نوشته)، (تهران، دانشکده علوم اجتماعی، ۱۳۵۵). حسین رهبر و حسن احسانی، «نقش آب در زندگی مردم سمنان و طرق استفاده از آن»، (دست‌نوشته)، (تهران، دانشکده ادبیات، ۱۳۴۷). جواد صفی‌نژاد، همان کتاب، ص ۹۵-۹۴.

هنگام شب، سهم‌بران روز بعد را به اتفاق کارکنان استخر به آن محل دعوت می‌کند. این کار برای تنظیم و هم‌آهنگ کردن نوبت آبیاری سهم‌بران و آگاهی آن‌ها از زمان آبیاری‌شان انجام می‌گیرد.^۱

۱-۴-۷. انگارنویس

در اصطلاح محلی، انگار نام جای‌گاهی است که شورای آبیاری در آن محل تشکیل می‌شود و سرپرستی و گرداندگی چرخ امور آبیاری در محل مذکور به عهده فردی است که اصطلاحاً انگارنویس نامیده می‌شود. شش استخر سمنان دارای شش انگارنویس است که هر کدام به حساب و کتاب استخر مربوط به خود می‌پردازند. انگارنویس را مالکان عمده آب انتخاب می‌کنند، ولی به مرور که اسناد مربوط به آبیاری نزد انگارنویس باقی می‌ماند و در کار خود خبرگی نشان می‌دهد، تقریباً مادام‌العمر در شغل خود باقی می‌ماند.

کلیه مسائل مربوط به آب از قبیل خرید و فروش، تنظیم و تقسیم، رسیدگی به امور آبیاری، اجاره دادن، حفاظت از نهر رودخانه ساز آب‌پخش‌کن تا استخر- و لای‌روبی، از اختیارات انگارنویس است. هم‌چنین کارکنان هر استخر زیر نظر انگارنویس کار می‌کنند. تعیین محل و سرپرستی شورای آبیاری که هر شب از سهم‌بران آب روز بعد و کارکنان استخر تشکیل می‌شود نیز از وظایف انگارنویس است.^۲

۲-۴-۷. امین رودخانه

در جزین در ۶ کیلومتری شمال سمنان قرار دارد و رودخانه گل‌رودبار از این روستا عبور می‌کند و به سمت سمنان جریان می‌یابد. مدار گردش آب این رودخانه ۱۵ روز یک‌بار است که ۱/۵ شبانه‌روز و یا ۳۶ ساعت آن متعلق به درجزین است. علاوه بر این، آب قنات حبابان روزها متعلق به درجزین است و شب‌ها به رودخانه گل‌رودبار ضمیمه می‌شود و به سوی سمنان جریان می‌یابد.

از این رو، انگارنویسان استخرهای شش‌گانه با توافق سهم‌بران و مالکان آب یک نفر به نام امین رودخانه انتخاب می‌کنند که بایستی در شهر درجزین سکونت داشته باشد و ناظر بر تقسیم آب رودخانه گل‌رودبار و قنات حبابان باشد و در باز و بسته کردن آب نهایت دقت را مبذول دارد.^۳

۱ همان کتاب، ص ۱۰۹-۱۰۵.

۲ همان کتاب، ص ۱۰۹-۱۰۸.

۳ همان کتاب، ص ۱۰۸.

۳-۴-۷. قانون‌دار (امین)

استخرهای زاوغان، کوش مغان و کدیور دارای یک قانون‌دار و استخرهای لتیبار و ناسار و شاهجوی دارای قانون‌دار در تمامی جلسات شورای آبیاری شرکت نمی‌کند، ولی گاهی که اشکالی ایجاد شود، انگارنویس از او دعوت می‌کند تا در شورای آبیاری حضور به هم رساند. قانون (طومار) آبیاری نزد قانون‌دار نگه‌داری می‌شود و چون این طومار بایستی نزد شخص امینی باشد و سهم‌بران و مالکان باید به امین بودن چنین فردی صحه گذارند، از این رو قانون‌دار را امین هم می‌نامند.

۴-۴-۷. مَرّه بان

انگارنویس اسامی و زمان آبیاری هر سهم بر از آب هر استخر را در شورای آبیاری بر کاغذی به نام مَرّه می‌نویسد و به مره‌بان ابلاغ می‌کند. این کار هر شب در شورای آبیاری تکرار می‌شود.

۵-۴-۷. استخربان

هر یک از شش استخر سمنان دارای استخر بانی است که شب‌ها حفظ و حراست آب استخر به عهده اوست و روزها بر اساس صورت مره که مره‌بان در اختیار او می‌گذارد، به تقسیم و توزیع آب استخر می‌پردازد. استخربان در تمام روز ناظر بر حجم جریان آب هر نهر بوده است (چون آب استخر در چندین نهر و به نسبت‌های مختلف تقسیم می‌شود) و چگونگی خروج آب نهرها و شکل تقسیم آب را تنظیم می‌کند. استخربان با موافقت انگارنویس و افراد سهم‌بر از آب هر استخر و معتمدین محله‌هایی که آب استخر را مورد استفاده قرار می‌دهند، انتخاب می‌شود.

۶-۴-۷. پاره‌بان در اصطلاح سمنانی: پاره‌بن

پاره‌بان در مقسم پاره بر تقسیم آب نظارت دارد. تعدادشان متغیر است. در هشت ماه اول سال که آب اهمیت بیش‌تری دارد، گاه از هر استخر یک نفر نمایندگی دارد.^۱

۷-۴-۷. لای‌روبان

لای‌روبان، لای‌روبی نهرهای اصلی استخر را به عهده دارند، ولی در سال‌های اخیر این لای‌روبی را بیش‌تر خود زارعان انجام می‌دهند. لای‌روبی استخر به‌علت پر خرج بودن هر چند سال یک‌بار انجام می‌پذیرد.

۱ محمد احمدپناهی (پناهی سمنانی)؛ شیوه سنتی تقسیم آب در سمنان؛ تهران، سمیرا، سازمان میراث فرهنگی، ۱۳۸۱، ص ۷۰.

در گذشته برای لای‌روبی هر استخر یک تقسیم‌بندی طایفه‌ای و محلی به کار می‌رفت، زیرا در هر محله چند طایفه سکونت داشتند و اینان وظیفه داشتند همه‌ساله، مشترکاً به لای‌روبی استخر بپردازند، ولی بعداً قانون تازه‌ای توسط انکارنویس وضع شد که مالکان هر دانگ آب بایستی سالانه یک روز در لای‌روبی استخر شرکت کنند و اگر کسی در این کار جمعی شرکت نکند، به اندازه یک روز مزد از سهم آب او گرفته می‌شود و در اختیار کسی گذارده می‌شود که به جای فرد غایب به لای‌روبی پرداخته باشد.

در سال‌های اخیر رسم دیگری برای لای‌روبی برقرار شده است و آن بدین ترتیب است که روزانه مقداری از آب استخر را برای لای‌روبی در نظر می‌گیرند و بهای حاصل از فروش آن را به مصرف هزینه‌های لای‌روبی می‌رسانند. علاوه بر لای‌روبی نهرها و استخرها در طول مسیر رودخانه گل‌رودبار، آب قنات‌هایی نیز بدان اضافه می‌شود که به هنگام نیاز به لای‌روبی آن‌ها می‌پردازند. این قنات‌ها عبارت‌اند از قنات قاضیان، چهل تن و حبابان (هوابان).

۸-۴-۷. عمله‌دار (مقسم آب)

عمله‌دارها تقسیم آب از استخر تا مزارع را به عهده دارند، زیرا نهرهای نسبتاً بزرگی که از استخرها جدا می‌شود، خود به نهرهای کوچک‌تری تقسیم می‌شود. تقسیم آب در نهرهای کوچک‌تر و جوی‌بارها به عهده زارعان است. تعداد عمله‌دارها در استخر شاه‌جوی ۴ تن و در استخر ناسار ۳ تن و در بقیه استخرها هر کدام ۲ تن است که جمعاً ۱۵ عمله‌دار می‌شوند.^۱

۷-۵. آب غربا به خوش‌نشینان و باغچه‌کاران

در دشت حاصل‌خیز گرمسار علاوه بر وجود شکل‌های مالکیتی خالصه، خرده‌مالکی، اربابی، وقفی و مشاع، هر خانوار در محدوده بافت مسکونی روستای خود، مالک قطعه‌زمین یا باغی است که به آن باغچه می‌گویند.

این باغچه‌ها برای بقا نیاز به آب دارند. به‌منظور تقسیم حساب‌شده و عادلانه آب رودخانه حبله‌رود بین صاحبان نسق زراعی و باغچه‌کارها (خوش‌نشینان) نظام خاصی از آب‌یاری سنتی در روستاهای این دشت شکل گرفته است که «غُربا» نام دارد.

۷-۵-۱. آب غربا به خوش‌نشینان و باغچه‌کاران در روستای فروان آرادان

در نظام آب‌یاری سنتی روستای فروان، در پایان مدار گردش آب زراعی که از رودخانه حبله‌رود تأمین می‌شود، ۲۴ ساعت (یک شبانه‌روز) از حبابه حبله‌رود به خوش‌نشینان و

باغچه‌کاران اختصاص می‌یابد. به این آب در اصطلاح غرباً^۱ گفته می‌شود. کارگزاری در نظام آبیاری مذکور، به عهده کسی است که غرباچی یا غرباگردان نامیده می‌شود. غرباچی نقش مهمی در توزیع عادلانه آب و مصرف بهینه آن دارد.^۲

۷-۵-۲. تخصیص سهمی از آب غربا به تأسیسات عمومی در روستای داوآباد

آب غربا به اراضی باغچه‌ای اختصاص دارد؛ اما تأمین آب تأسیسات عمومی (آب‌انبارها، خزینه‌های حمام‌های عمومی، باغچه‌های امام‌زاده‌ها و مساجد) در اولویت قرار دارند؛ زیرا این تأسیسات عام‌المنفعه بوده و عموم مردم از آن استفاده می‌کنند. برای نمونه آب‌انبار بزرگ روستای داوآباد گرمسار که در سال ۱۳۱۵ شمسی احداث شده است، ماهانه یک ساعت از آب غربا (هر سه ماه یکبار به مدت سه ساعت) حقا به داشت. آب ذخیره شده در آب‌انبار یاد شده، نیازهای مصرف آب شرب اهالی روستای داوآباد را برای مدت سه ماه (یک فصل سال) تأمین می‌کرد.^۳

۸. خودیاری در اجرای مراسم و آیین‌های آب‌خواهی

دکتر مرتضی فرهادی اصطلاح آب‌خواهی را برای آیین‌هایی که با هدف افزایش آب چشمه‌ها و قنوات و یا روان ساختن مجدد آب خشکیده آن‌ها انجام می‌گیرد به کار برده است.^۴ بر پایه بقایای تغییر شکل یافته قربانی انسان برای آب و خدایان مربوط به آن و یا بر پایه‌های دیگری که بر ما به‌درستی شناخته نیست.

آیین‌های عروسی قنات در بخش‌هایی از مناطق کم‌باران کشور شکل گرفته است. شاید برخی مراسم به‌جای‌مانده از جشن‌های آب، هم‌چون پاشیدن آب به یک‌دیگر انداختن پسران و دختران روستایی یک‌دیگر را در آب و تقدیم برخی هدایا و قربانی‌ها نیز با این مسئله، یعنی طلب زایش و افزایش آب پیوند داشته است.^۵

1 qorabā

۲ درباره آب غربا در روستاهای شهرستان‌های گرمسار و آرادان بنگرید به: علیرضا شاه‌حسینی، غربا، غربا، الگوی برای استفاده بهینه از آب در نظام آبیاری سنتی گرمسار، فرهنگ قومس، س هشتم، ش ۲۷ و ۲۸ (پاییز و زمستان ۱۳۸۳) صص ۱۰۵-۱۱۲.

۳ مصاحبه با آقای ابراهیم میرزایی ده‌یار روستای داوآباد.

۴ مرتضی فرهادی. فرهنگ یاری‌گری در ایران، درآمدی به مردم‌شناسی و جامعه‌شناسی تعاون، جلد اول: یاری‌گری سنتی در آبیاری و کشت‌کاری. تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۳ ص ۱۷۴. هم‌چنین نک به: جواد صفی‌نژاد. نظام‌های آبیاری سنتی در ایران. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۹، صص ۲۴۲-۲۵۵ و ازدواج با قنات؛ برزگر، س ۲۱، ش ۱۶ (خرداد ۱۳۷۹)، ص ۶۴.

۵. همان، ص ۱۷۶.

۸-۱. عروسی قنات در بخش آباد دامغان^۱

بخش آباد، روستایی است کهن در ۲۰ کیلومتری غرب دامغان. بخش آباد در گذشته ۷ رشته قنات داشته است که از این میان ۶ رشته آن خشک شده و تنها یکی از آن‌ها پُر آب و آبادان باقی مانده است. این قنات پُر آب، فیخار نام دارد و روستاییان منطقه درباره آن داستان‌های شگفت‌انگیزی نقل می‌کنند. از جمله بر این باورند که در گذشته با روش‌های ویژه‌ای آب این قنات را به بالای گردکوه و در دامنه‌های آن هدایت می‌کردند.

در گذشته هرگاه که باران نمی‌بارید و آب قنات کم می‌شد، زنان روستای بخش آباد یک‌دیگر را خبر می‌کردند و در یک روز تعیین‌شده برای شیلان دادن و عروسی قنات به مظهر قنات می‌رفتند. در این مراسم به‌جز مردان، تمام زنان و دختران و کودکان آبادی شرکت می‌کردند. برای پختن شیلان، آش مخصوص مانند آش جو و حلیم و غذای دیگری به نام «هَسَو» که با آرد و روغن و شیرۀ انگور درست می‌شد، اجاقی در کنار مظهر قنات می‌ساختند. زنان آبادی بسته به توان خود، برای شیلان و هَسَو، جو پوست‌کنده، گندم، آرد، روغن، شیرۀ انگور، نمک و هیزم فراهم می‌کردند و به پختن شیلان و هَسَو می‌پرداختند، رفت‌وآمد، های‌وهوی یک عروسی بزرگ را داشت، با این تفاوت که این‌بار عروسی برای قنات بود و همه مردم آبادی صاحب عروسی بودند.

پس از پخته شدن شیلان و انداختن سفره یکی از زنان باسواد و مؤمن روستا، پیرزنی را که در آبادی محبوبیت داشت، به عقد قنات درمی‌آورد و در همان روز عروس در آب، آب‌تنی می‌کرد. پس از پخته شدن شیلان و هَسَو، اولین بشقاب غذا را در مظهر قنات، به عروس قنات می‌دادند و قدری از آن را نیز در آب می‌ریختند.

سپس عروس را دست‌زنان و پای‌کوبان با نواختن دایره و تنبک —همان‌گونه که در عروسی‌های آبادی رسم بود— بر سر سفره غذا می‌آوردند و ظرفی پر از آب را که نشانه حضور داماد در میان جمع بود بر سر سفره می‌گذاشتند. زنان به شوخی و در تعریف داماد خطاب به عروس می‌گفتند: «داماد را باید خورد!» زنان، آن روز را تا غروب در مظهر قنات می‌ماندند و پس از صرف غذا و چای و شیرینی به ده برمی‌گشتند. آن‌چه از «شیلان» و «هَسَو» اضافه می‌آمد را بین خانواده‌ها تقسیم می‌کردند. معمولاً در این روز یکی از اهالی گوسفندی را قربانی کرده، بین سایرین تقسیم می‌کرد. اگر آن سال بارندگی خوبی می‌شد و آب قنات افزایش می‌یافت در هنگام درو هر کشاورز یک چادرشَب پُر و پیمان گندم درو

۱ در این زمینه صداوسیمای مرکز سمنان در سال ۱۳۹۱ فیلم مستندی با عنوان «فیخار» به تهیه‌کنندگی و کارگردانی آقای علی‌رضا حافظی به‌مدت ۳۰ دقیقه ساخته است.

شده به عروس هدیه می‌داد و بدین ترتیب عروس آب نیز خرمنی در کنار خرمن‌های کشاورزان بر پا می‌کرد.^۱

۸-۲. پخت و توزیع خلیصه در بین عشایر ایل سنگسری

یکی از مهم‌ترین آیین‌های عشایر ایل سنگسری که در هنگام خشک‌سالی‌ها برای طلب باران برگزار می‌شود، دادن «خلیصه» است. خلیصه نوعی حلیم است که از ترکیب «آنجه»^۲ (گندم نیم‌کوب) و گوشت تهیه می‌شود. مواد لازم را مردم تهیه می‌کنند. طرز تهیه آن بدین صورت است که یک روز قبل از تهیه غذا، آنجه را خیس کرده و می‌پزند تا صبح روز بعد کاملاً جا بیفتد. سپس گوشت را نیز جداگانه در تابه پخته و استخوان‌های آن را کاملاً جدا می‌کنند. در صبح‌گاه روز بعد مراسم، مواد مذکور را در دیگ‌های بزرگ ریخته و ادویه و نمک و آبلیمو به آن اضافه می‌کنند. این کار به‌طور دسته‌جمعی انجام می‌شود و مردان و زنان در پخت آن نقش فعالی دارند. پس از آماده شدن خلیصه، بین اهالی توزیع می‌شود.

۸-۳. دادن شیران یا شیلان در روستای تویه رودبار دامغان

اهالی روستای تویه رودبار دامغان، در خشکان (خشک‌سالی‌ها) شیران یا شیلان می‌دهند. آن‌ها بدین‌منظور شیربرنج را به‌عنوان غذای نذری طبخ می‌کنند. مردان از تمامی بُنه‌ها (محل‌های استقرار ییلاقی دام‌داران) شیر دام‌ها را به ده می‌آورند و زنان با شیر دام‌ها شیر برنج می‌پزند. این کار با یاری تمامی زنان ده انجام می‌شود. پس از پخت، بین اهالی توزیع می‌شود.

۸-۴. پخت هماچو در دامغان

مردم دامغان برای طلب باران، در نقاط پرجمعیت شهر به‌ویژه در چهارراه‌ها دیگ‌های بزرگ آش که به «هماچو»^۳ معروف است، تدارک می‌بینند. پس از آماده شدن، آن را بین افراد کم‌بضاعت و دیگر افراد در درب منازل تحویل می‌دهند. البته قبل از صرف آش دعای مخصوص باران را قرائت می‌کنند.

۸-۶. شیلون دادن در بین عشایر ایل الیکایی

عشایر ایل الیکایی برای طلب باران، شیلون می‌دهند که معمولاً نوعی آش است. پخت و توزیع شیلون در اماکن مقدس مثل مسجد، حسینیه و «بره» (جای‌گاه شیردوشی) و امام‌زاده انجام می‌شود. مواد لازم برای تهیه شیلون عبارتند از: برنج، نخود، لوبیا، ادویه و...

۱ مرتضی فرهادی؛ «عروسی آب»؛ ماه‌نامه آب‌زیان، ش ۴، (اردیبهشت ۱۳۶۴)، ص ۹.

هر یک از اهالی بنا به وسع و توانایی خود، بخشی از مواد مورد نیاز شیلون را تأمین می‌کند. همه اهالی در تأمین هیزیم و سوخت و پخت و توزیع و شستن ظروف هم‌کاری دارند. پس از پخت هر یک از اهالی با هم زدن ظرف شیلون مقداری از آن را برای افراد خانواده خود می‌برد.^۱

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

آگاهی از یاری‌ها و مساعدت‌های بومی و ملی می‌تواند ما را با تنوع و شکل‌پذیری، نرمش و گرایش و احساس نوع‌دوستی و میل تاریخی به یاری و مشارکت در عرصه‌های اجتماعی و حل دشواری‌های مردم هر منطقه و دیاری که خالق آن بوده‌اند، آشنا کند. گنجینه گران‌بها و میراث با ارزشی از عناصر گذشته که دیرزمانی است بسیاری از آن‌ها از تداوم و کارکرد بازمانده و تنها جلوه‌های کم‌رنگی از این‌گونه رسوم باقی‌مانده است.

شناخت گروه‌های یاری‌گر سنتی به نوبه خود راه رفع نواقص سازمان‌های یاری‌گر جدید صنعتی را هموار خواهد کرد و به کارآمدی گروه‌های مبتنی بر یاری‌گری که تعداد آن‌ها هم کم نیست خواهد افزود. تعاونی‌های هم‌یار جوامع سنتی و صنعتی هر کدام نقاط قوت و ضعف و زشتی‌ها و زیبایی‌های خاص خود را دارند شناخت گروه‌ها و منظومه‌های گروهی کمک خواهند کرد که راه‌های جدیدی برای کاستن نواقص یاری‌گری در جامعه صنعتی و جوامع رو به رشد اندیشیده شود.

کم‌ترین فایده شناخت، فهم تعاونی‌های سنتی این است که زمینه و فضا و پتانسیل فرهنگی مناسبی را برای آفرینش و آموزش هرگونه مشارکت و تعاونی فراهم می‌سازد. از این رو تجربیات بومی گروه‌ها و سازمان‌های سنتی می‌تواند روند یادگیری، فهم موقعیت‌های مشارکتی جدید و تعاونی‌های رسمی را تسهیل کند.

بنابراین، بدون دانستن این مسئله که چه بودیم و چه هستیم امکان آن که بدانیم چه خواهیم شد وجود نخواهد داشت. «اگر ندانسته‌ای از کجا آمده‌ای، نخواهی دانست که به کجا می‌روی.»

۱ گفت‌وگو با آقای حاج قنبر مؤمنی از روستای حسین‌آباد کردها از توابع شهرستان آزادان.

منابع

الف) منابع مکتوب

- احمدپناهی، محمد (پناهی سمنانی)؛ (پاییز و زمستان ۱۳۷۹)؛ «شیوه سنتی تقسیم آب در سمنان».
ایران‌شناخت، ش ۱۹-۱۸ .
- _____؛ (۱۳۸۱)؛ شیوه سنتی تقسیم آب در سمنان؛ تهران، سمیرا، سازمان میراث فرهنگی.
- «ازدواج قنات»، برزگر، س ۱۲، ش ۶، خرداد ۱۳۷۹.
- پاپلی یزدی، محمدحسین؛ (زمستان ۱۳۷۷)؛ مختاباد (اوج مشارکت در دام‌داری سنتی)، فصل‌نامه تحقیقات جغرافیایی، سال سیزدهم، ش ۴ .
- پاپلی یزدی، محمدحسین؛ لباف خانیکی، مجید؛ (بهار و تابستان ۱۳۷۹)؛ «ترکیب گله در دام‌داری سنتی ایران»، فصل‌نامه تحقیقات جغرافیایی، ش ۵۶-۵۷.
- حسینی، ابوالفضل؛ (۱۳۸۸) ریکان شکوه دیروز/افتخار/امروز؛ سمنان، حبله‌رود.
- داراب‌نیا، احمد؛ (۱۳۵۴)؛ «آب و آبیاری در روستای ده‌ملا» (پایان نامه لیسانس)، تهران: دانشکده علوم اجتماعی و تعاون.
- راسخی، ساره؛ (۱۳۹۳)؛ «تحلیل شبکه اجتماعی در سیاست‌گذاری و برنامه ریزی مدیریت مشارکتی مرتع»؛ مطالعه موردی: روستای قصر یعقوب استان فارس. رساله دکتری رشته مرتع‌داری، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات، دانشکده منابع طبیعی.
- رهبر، حسین؛ احسانی، حسن؛ (۱۳۴۷)؛ «نقش آب در زندگی مردم سمنان و طرق استفاده از آن»، (دست‌نوشته)، تهران، دانشکده ادبیات).
- زایونگ، ربرت‌بی؛ (۱۳۶۸)؛ *روان‌شناسی اجتماعی تجربی*؛ ترجمه محمود ایروانی، تهران: فتحی.
- شاه‌حسینی، علی‌رضا؛ (تابستان و پاییز ۱۳۹۰)؛ «ده‌صوفیان، نگینی در شمال شه‌میرزاد»، فرهنگ قومس، ش ۴۳-۴۴ .
- _____؛ (پاییز و زمستان ۱۳۸۶)؛ «شرحی بر سند ۸۸ ساله تقسیم آب خُنار»، فرهنگ قومس، س یازدهم، ش ۳۹-۴۰ .
- _____؛ (پاییز و زمستان ۱۳۸۳)؛ «غربا، غرابه، الگویی برای استفاده بهینه از آب در نظام آبیاری سنتی گرمسار»، فرهنگ قومس، س هشتم، ش ۲۷ و ۲۸ .
- صفی‌نژاد، جواد؛ (۱۳۵۷)؛ *نظام‌های آبیاری سنتی در ایران*. تهران: دانشگاه تهران.
- ضیاء‌الدین، محمد هادی؛ (۱۳۵۵). «آبیاری سنتی در سمنان»، پایان‌نامه لیسانس، تهران: دانشگاه تهران، دانشکده علوم اجتماعی و تعاون.
- طباطبایی فر، سیدرضا؛ (۱۳۸۱)؛ *روستای قاطول در گذر زمان (مونوگرافی)*؛ تهران: نقش بیان.
- فرهادی، مرتضی؛ (۱۳۷۳)؛ *فرهنگ یاری‌گری در ایران، درآمدی به مردم‌شناسی و جامعه‌شناسی تعاون*، جلد اول: *یاری‌گری سنتی در آبیاری و کشت‌کاری*؛ تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- _____؛ (۱۳۸۷)؛ «گونه‌شناسی یاری‌گری‌ها و تعاونی‌های سنتی در ایران»؛ پژوهش‌نامه علوم انسانی و اجتماعی، ویژه‌نامه پژوهش‌های اجتماعی، نیمه دوم.

شيوه‌های یاری‌گری آب و آب‌یاری در استان سمنان □ ۶۸۵

_____؛ (بهار ۱۳۸۰). «تیلون دادن»، «آرنگ‌سازی» و «گیرماسه» (تیره‌گری و روشن‌گری آب) دو شگرد کم‌تر شناخته‌شده در کشاورزی سنتی ایران. فصل‌نامه اقتصاد کشاورزی و توسعه، س ۹، ش ۳۳.

_____؛ (اردیبهشت ۱۳۶۴)؛ «عروسی آب»؛ ماه‌نامه آبیان، ش ۴.
فیروز روز، مصطفی؛ قربانی، مهدی؛ عرفان‌زاده، رضا؛ (پاییز ۱۳۹۵)؛ «دانش بومی و سنت‌های محلی در تولید و مدیریت محصولات شیری دام گوسفندی» (مطالعه موردی: روستای تاکر شهرستان نور). مرتع و آبخیزداری، مجله منابع طبیعی ایران، دوره ۶۹، شماره ۲.
کیا، سید عسکری؛ (۱۳۵۵)؛ «تقسیم آب محله زواغان»، (دست‌نوشته)، (تهران، دانشکده علوم اجتماعی).

میرشریفی، یوسف؛ (۱۳۵۶)؛ «تحقیقی چند در مورد آب‌پخش‌کن (پارا)»، (دست‌نوشته)، (تهران، دانشکده حقوق).

میرشکریایی، محمد؛ (۱۳۵۹)؛ «سیمای اجتماعی-اقتصادی شه‌میرزاد» مسائل کشاورزی ایران، ش ۲ (زمستان ۱۳۵۹).

نادری، علی اصغر؛ (۱۳۸۹)؛ *میغان‌نامه*، سمنان: حبله‌رود.

_____؛ (پاییز و زمستان ۱۳۷۲) «آب در روستای میغان»؛ میراث فرهنگی، شماره ده و یازده (پاییز و زمستان ۱۳۷۲).

نبوی، سید صادق؛ (۱۳۹۸)؛ *چاشم - چشم‌البرز*، سمنان حبله‌رود.

ب: منابع شفاهی

ابراهیم میرزایی، ده‌یار روستای داوآباد
جهانگیر اعتمادیان روستای ده صوفیان مهدی شهر
حاج اسماعیل احمدی روستای قلعه بالای بیارجمند
حجت‌الله حافظی، روستای اروانه شهرستان سرخه
حسن صادقی فولادی روستای فولادمحله شهرستان مهدی شهر
حسین‌تنده، روستای هشت‌آباد ارادان
دکتر جواد عامری، دبیر دبیرستان‌های طرود، پژوهش‌گر
دکتر سید حسین طباطبایی، عضو هیئت علمی دانشگاه سمنان، محقق
دوست‌علی صالحی هیکو، روستای هیکو مهدی‌شهر
ذبیح‌الله فدایی، روستای جیلان شاهرود
زنده‌یاد عباس‌علی جمشیدی، روستای رودبار خطیرکوه
زنده‌یاد حاج قنبر مؤمنی، روستای حسین‌آباد کردها؛ شهرستان ارادان
سیدحسین میرعماد، روستای آستانه دامغان
سیدصادق نبوی چاشمی، روستای چاشم مهدی شهر
سیدمحسن حسینی، روستای زمان‌آباد خوار و توران شاهرود.

عباسعلی سعدی، روستای ابرسج بسطام
مجید صبوری روستای بیابانک سرخه
محمد اسماعیل لاری، شه‌میرزاد، محقق و پژوهش‌گر
محمد اسماعیل میرنژاد، روستای دروار دامغان
محمد عیتعلی روستای امام‌زاده عبدالله سرخه
محمد یحیایی، روستای جام سمنان
ولی‌الله قباخلو، روستای دولت‌آباد ارادان

چاربیداری در کرانه‌های جنوبی دریای کاسپین

سیدرضی موسوی فولادی / نویسنده و پژوهش‌گر ادبیات و فرهنگ عامه

مقدمه

چاربیدار، چاربدار^۱، چاروادار یا چَرودار تغییر یافته چارپه‌دار است و چارپه به معنی چهارپای اهلی است. چاربیدار یا مُسکار به کسی گفته می‌شود که اسب، استر، قاطر و الاغ داشته باشد و از آن برای حمل بار یا مسافر از یک نقطه به نقطه دیگر استفاده کند.

در لغت‌نامه دهخدا چاربیدار شخصی است که چند الاغ یا اسب و یا قاطر دارد و به وسیله این چهارپایان مسافران را از محلی به محل دیگر می‌برد و یا بار و مال حمل و از این بابت وجهی دریافت می‌کند.

در تعریف دیگر، چاربیدار به فروشندگان خرده‌پا گفته می‌شود که در گذشته با استفاده از یک یا چند چهارپا کالاها و وسایل مورد نیاز روستاییان را که به خاطر مسیرهای سخت جنگلی و کوهستانی توان یا فرصت کافی برای رفتن به شهر نداشتند، به دست آنها می‌رساندند و با معامله پایاپای محصولات زراعی مانند گندم، حبوبات و برنج محصولات دامی و صنایع دستی می‌گرفتند و در برخی جاها علاوه بر جابه‌جایی محصولات و کالا، الوار و مسافر را از یک محل به محل دیگر جابه‌جا می‌کردند.

چاربیدارها نعل‌بندی، تیمار و فنون نگه‌داری از حیوانات را به خوبی می‌دانستند. این افراد یا خود صاحب اسب و استر بودند و یا به صورت شراکت در سود برای صاحب چارپا کار می‌کردند و یا یک یا چند اسب و استر را برای مدت زمان معین اجاره می‌کردند.

زمان چاربیداری محدود به یک فصل خاص نبوده است، ولی در بعضی از مناطق تا حدودی از شرایط اقلیمی تبعیت می‌کرد؛ به‌طور مثال اوج رونق چاربیداری در مناطق سردسیر و بیابانی،

تابستان و پس از برداشت محصولات و در مناطق گرم‌سیر و قشلاقی، زمستان به‌خاطر نیاز مبرم به زغال و فروش محصولات کشاورزی خصوصاً فروش پنبه بوده است.

معمول بود که چاربیداران به‌صورت گروهی حرکت می‌کردند و در میان خود آن کسی که سن و سابقه بیش‌تری داشت را به‌عنوان «سرچاربیدار» انتخاب می‌کردند و چندروزی که در چاربیداری به‌سر می‌بردند، نقش راهنما و رهبری گروه را برعهده او می‌نهادند.

از خصیصه‌های پسندیده چاربیداران داشتن روحیه تعاون و مشارکت در انجام امور عمومی محله‌ها از قبیل تهیه و حمل سوخت هیزم مراسم‌های مذهبی و برای کسانی که توانایی تهیه سوخت زمستان را نداشتند بوده است.

چاربیداری از مشاغل پررونق در تبرستان، گیلان و شمال قومنس بوده است که شرط آن داشتن چهارپا بوده است. می‌توان گفت چاربیدارها عهده‌دار همه اموری بودند که امروزه بر عهده سیستم حمل‌ونقل و باربری است.

در دهه‌های اخیر با توسعه جاده به دورترین روستاها و حمل بار به‌وسیله وسایل نقلیه این شغل بسیار کم‌رنگ و در بسیاری از مناطق منسوخ و جای خود را به رانندگان وانت‌بار و کامیون داده است.

حوزه نفوذ چاربیداری

چاربیداری به‌معنای عام در اغلب روستاها و شهرهای ایران رواج داشته است؛ ولی با توجه به محدوده پژوهشی نگارنده مقاله، عمده‌ترین چاربیدارها در روستاهای دامنه شمالی، میانی و جنوبی رشته‌کوه البرز زندگی می‌کردند و به‌صورت عمودی^۱ پل ارتباطی بین شهرهای کوه‌پایه‌ای جنوبی دامنه البرز با بیلاقی‌ها و روستاهای کوهستانی تبرستان و هم‌چنین روستاهای کوهستانی و بیلاقی با مناطق جمعیتی دامنه شمالی البرز و جلگه‌ای خزری بوده‌اند و هم‌چنین به‌صورت افقی پل ارتباطی بین سکونت‌گاه‌های جلگه خزری، سکونت‌گاه‌های نواحی کوهستانی و سکونت‌گاه‌های دشت‌های کویری به‌شمار می‌رفتند.

انواع چاربیداران

۱. چاربیداران ساکن

چاربیداران ساکن گروه‌هایی بودند که در محل زندگی خود سکونت داشتند و هر از چند گاهی کالا و ملزومات مورد نیاز زندگی روستاها و شهرهای هدف را تهیه و با اسب، الاغ و

۱ چاربیداری عمودی به حرکت چاربیداران از نقاط پست و کم‌ارتفاع به سمت مناطق مرتفع و بالعکس و چاربیداری افقی به حرکت چاربیداران در نقاط هم‌ارتفاع دشت، جلگه و کوهستان گفته می‌شود.

قاطر به سکونت‌گاه‌های مورد نظر می‌بردند و با محصولات کشاورزی و دامی و زغال مبادله پایاپای انجام می‌دادند و پس از یک یا چند روز به محل زندگی خود برمی‌گشتند. به‌عنوان نمونه در مسیر عمودی کوه به جلگه خزری حرکت چاربیداری را چاربیداران منطقه لایوچ با نور و چمستان، چاربیداران منطقه بندپی با بابل و روستاهای حومه، چاربیداران مناطق سوادکوه با قائم‌شهر و چاربیداران هزارجریب شرقی و غربی^۱ با کردکوی، بهشهر و ساری انجام می‌دادند، در مسیر عمودی کویری به کوهستانی البرز حرکت چاربیداری توسط چاربیداران دامغان و شاهرود به هزارجریب و شاه‌کوه مجن، چاربیداران سمنان و گرمسار به دودانگه، سوادکوه و مناطق فیروزکوه و تهران به دماوند صورت می‌گرفت. برای مسیر عمودی کوهستانی البرز به دشتهای کویری هم می‌توان به چاربیداری چاربیداران فولادمحله^۲، دودانگه، سوادکوه به سمنان و چهاردانگه به دامغان اشاره کرد.

در مسیر افقی حرکت چاربیداری می‌توان از چاربیداری بین روستاهای یک منطقه با اقلیم و ارتفاع مشابه برای بردن کالا و مسافر نام برد و یا از چاربیدارانی سخن گفت که در جنگل‌های اطراف آبادی خود به جابه‌جایی چوب و الوار با چارپا مشغول می‌شوند.

۲. چاربیداران نیمه‌مهاجر (فصلی)

چاربیداران نیمه‌مهاجر در تابستان در روستای ییلاقی خود سکونت داشتند و برای روستاهای اطراف چاربیداری می‌کردند و در فصل زمستان همراه با کشاورزان کوچنده^۳ به قشلاق‌های کرانه دریای کاسپین رفته و برای رفع مایحتاج مردم قشلاق از جمله هیزم و زغال به چاربیداری می‌پرداختند. به‌طور مثال چاربیداران فولادمحله‌ای و هزارجریبی که در فصل سرد سال به بندرگز، نکا، بهشهر، علی‌تپه (آل‌تپه)، زاغمرز، گهرباران و دنگسک می‌رفتند و چاربیداری زغال، هیزم و پنبه را انجام می‌دادند و یا چاربیداران چهارده

۱ هزارجریب پهنه گسترده‌ای از تبرستان با قدمت سکونت بیش از ۷۵۰۰ سال است که در برگیرنده بخشی از البرز میانی و شمالی ما بین جلگه خزری و شمال قومن در البرز شرقی واقع شده است و بیش از سی صدوشصت قراء دارد. به استناد کتاب تاریخی رکن‌الاسفار/فضل‌الملک فولادمحله از معتبرترین قریه آن به‌شمار می‌رفت. با توجه به تقسیمات سیاسی که در سده اخیر صورت گرفته است، هزارجریب تاریخی تبرستان از یک پارچگی خارج و به دو قسمت هزارجریب شرقی تحت حوزه استحفاظی شهرستان‌های گلوگاه، بهشهر و نکا و هزارجریب غربی که شامل چهاردانگه و دودانگه است، تحت حوزه شهرستان ساری و در دهه‌های اخیر بخش از جنوب هزارجریب غربی به حوزه استحفاظی شهرستان‌های مهدی‌شهر و دامغان درآمده است.

۲ فولادمحله یا پولادمحله سرزمینی است کوهستانی در منطقه تاریخی شهریارکوه در جنوب تبرستان مابین شهرهای ساری، سمنان و دامغان واقع شده است. مردم آن از نژاد تپورها و دارای فرهنگ و زبان مازندرانی هستند. این روستا تا سال ۱۳۵۹ در حوزه استحفاظی بخش دودانگه ساری و پس از آن با تغییرات حوزه سیاسی به حوزه استحفاظی بخش شه‌میرزاد استان سمنان درآمده است.

۳ کشاورزان کوچنده اصطلاحی است که در سال ۱۴۰۱ برای اولین بار در کتاب «دیم به دریا» تألیف سیدرضی موسوی فولادی مطرح و به شیوه زندگی این نوع از کوچ نشینی در جغرافیای انسانی شمال کشور پرداخته شد.

کلاته‌ای^۱ که در فصل زمستان به اطراف بهشهر می‌رفتند و چاربیداری زغال بهشهر و حومه آن را انجام می‌دادند و یا چاربیدران لویج که با شروع فصل سرد زمستان به چمستان می‌رفتند و به چاربیداری زغال مشغول می‌شدند.

۳. چاربیداران مهاجر

این‌گونه چاربیداران کسانی بودند که وضعیت معیشت را در محل سکونت خود مناسب ندیدند و یا شرایط را در مکان‌های دیگر مناسب‌تر دیدند و از محل خود کوچ و در شهر و روستاهای دیگر سکونت چندسالانه یا دائم یافتند و به حرفه چاربیداری پرداختند؛ مانند چاربیدران بیلاق‌های دودانگه و چهاردانگه به ساری و روستاهای جلگه‌ای سواحل دریا یا چاربیداران بلده که در نور و چمستان سکونت یافتند و به چاربیداری افقی در جلگه پرداختند و یا چاربیداران کومشی نظیر دامغانی، تویه‌درواری، دیباجی، سمنانی، سنگسری و شهمیرزادی که برای مبادله کالا در روستاهای هزارجریب که شامل هزارجریب کنونی و دودانگه و چهاردانگه است، مهاجرت کردند و سکونت دائم یافتند و به‌صورت افقی به خرید و فروش کالا در بین سکونت‌گاه‌های همان منطقه پرداختند.

شیوه چاربیداری

۱. کالا به کالا (پایاپای)

در این شیوه چاربیداران وسایل مورد نیاز روستائیان مانند میوه‌های فصل و وسایل زندگی (ظروف مسی، قند، چای، نفت، نمک و ...) را از باغات و بازار شهر می‌خریدند و با اسب و استر والاغ به روستاهای هدف می‌بردند و با معامله ای کالا به کالا^۲ گندم، برنج، مرغ، زغال، محصولات دامی، لبنی و دست‌بافته‌های سنتی می‌گرفتند و در بازار شهر می‌فروختند. این شیوه از چاربیداری در دامنه شمالی رشته‌کوه البرز را چاربیداران از دوهزار و سه‌هزار تنکابن تا یانه سر هزارجریب معاملات پایاپای منسوجات و محصولات کوهستانی را با ملزومات روزمره و محصولات جلگه‌ای کرانه خزر انجام می‌دادند، البرزنشینان میانی صنایع دستی و محصولات دامی و کشاورزی و زغال را گاهی به سمت جلگه خزری و گاهی

۱ چهارده (دیباج) و کلاته رودبار دو شهر کم‌جمعیت مجاور هم در شمال دامغان هستند. دیباجی‌ها به زبان کومشی و همانند مردم مجن و تویه دروار صحبت می‌کنند و قرابت فرهنگی و زبانی با تبری‌ها دارند. کلاته رودبار در شرق دیباج واقع شده است، زبان و فرهنگ مردم این شهر مازندرانی است. کلاته رودبار در گذشته جزء هزارجریب بوده و در زمان محمدشاه قاجار به حوزه سیاسی دامغان درآمدند.

۲ روش معامله پایاپای چاربیداران به‌صورت سر به سر یا یک سر (دو سر) یا بیشتر بوده است بدین صورت که از نظر وزنی برای کالاهایی که ارزش یکسان داشتند، سر به سر و برای کالاهای با ارزش‌تر کالاهای بیش‌تر یک به دو یا یک به سه یا کم‌تر و بیش‌تر مبادله می‌کردند.

به سمت دامنه جنوبی البرز و دشت‌های کویری می‌بردند و مبادلات کالا به کالا را انجام می‌دادند. به‌عنوان نمونه چاربیداران کیاسر و شویلاشت زغال را به ساری می‌بردند و لوازم صنعتی و خانگی را معامله و به مبدأ برمی‌گشتند. چاربیداران اروس و مالخواست چهاردانگه ساری محصولات دامی و صنایع دستی خود را از راه بادله و کلاته به دامغان می‌بردند و با ملزومات مورد نیاز مردم چهاردانگه از قبیل قند، چای، نفت، نمک، ظروف مسی معاملات پایاپای انجام می‌دادند.

چاربیداران پهندر، پاچی‌میانا و سنگ‌ده دودانگه ساری برنج و چاربیداران روستاهای شهریارکوه^۱ محصولات لبنی را به سمنان می‌بردند و از آنجا نمک، ظروف مسی، سماور، قند و چای و نفت را به دودانگه و شهریارکوه می‌آوردند. در دامنه جنوبی البرز چاربیداران تویه درواری خشک‌بار و میوه‌های گرم‌سیری را از تویه‌دروار و قوشه و وسایل مورد نیاز روزمره البرزنشینان را از بازار دامغان تهیه و از راه تویه‌دروار به فولادمحله، کیاسر و روستاهای چهاردانگه و دودانگه و فریم صحرا می‌بردند و با برنج، گندم و کاه معامله پایاپای و برای برآورده کردن نیازهای مردمان ساکن در دامنه جنوبی البرز به تویه‌دروار و دامغان انتقال می‌دادند.

مدت زمان حرکت چاربیداری با وجود تعدد روستاها چند روز طول می‌کشید، ولی از یک هفته بیش‌تر نمی‌شد، چاربیداران تویه‌درواری می‌بایست در زمان رفت در روستاهای دوسرشمار^۲ یک شب در منزل آشنایان خود اتراق و روز بعد به کیاسر و یا به سمت فریم صحرا بروند و دو یا سه روز مبادله کالا را انجام دهند. در موقع برگشت هم با یک یا دو شب اتراق به تویه‌دروار برمی‌گشتند.

چاربیداران چهارده و کلاته هم وسایل مورد نیاز روستاییان هزارجریب بهشهر و نکا را از بازار دامغان تهیه و با اسب و استر و الاغ به روستاهای هزارجریب می‌بردند و با معامله کالا به کالا محصولات کشاورزی و دامی آن‌ها را برای فروش به بازار دامغان انتقال می‌دادند. در همین راستا چاربیداران گرمسار و محلات سمنان برای معامله پایاپای، میوه گرم‌سیری مانند انجیر، خیار، طالبی و نمک با زغال و برنج دودانگه و سوادکوه در محدوده جنوب تبرستان در رفت‌وآمد بودند.

۱ شهریارکوه سرزمینی است تاریخی در جنوب شهرستان ساری محدوده جغرافیایی چاشم، بیلاقات پرور، فولادمحله، سعیدآباد و بندین و گردنه گوگلی و راستویی سوادکوه واقع است. دهستان پشت‌کوه به مرکزیت فولادمحله که بخش مهم شهریارکوه است در دهه‌های اخیر از دودانگه ساری منفک و به شه‌میرزاد استان سمنان الحاق شد.

۲ دوسرشمار به مجموع پنج روستا با نام واوسر، تیله‌بن، بالاده، پایین‌ده و قلعه گفته می‌شود که در حوزه دهستان نرم‌آب بخش چهاردانگه ساری واقع است. در در دهه‌های اخیر بیش‌تر خانوارها به ساری، نکا، بهشهر و روستاهای حومه شمالی آن از قبیل یکه‌توت، زینوند، مهدی‌آباد، حسین‌آباد و لِه‌مرز و... و برخی هم به سمنان و تهران مهاجرت کردند.

۲. مسافرکشی

مسافرکشی با اسب و قاطر شیوه‌ای از چاربیداری بود که از زمان‌های دور رواج داشت ولی از زمان باز شدن جاده و ایاب و ذهاب وسیله نقلیه عمومی به یک روستای مرکزی که چندین روستا را در شعاع خود داشت، بیش‌تر رایج شد و مسافران روستاهای حومه که می‌خواستند به سکونت‌گاه خود بروند، بخشی از راه را با وسایل نقلیه و بخشی از راه را با اسب و قاطر که در روستاهای مرکزی برای همین کار بود ایاب و ذهاب می‌کردند؛ به‌طور مثال در دهه هزاروسی‌صدوسی و چهل برخی مسافران روستاهای رودبارک، دوسر شمار (واوسر، تیله‌بن، بالاده، پایین‌ده، قلعه)، تیلک، ایلال، آغوزگاله، اراء، تلمادره رودبار، آگره و سرخده که از جلگه مازندران به ییلاق سفر می‌کردند با قطار یا ماشین از جلگه مازندران به فیروزکوه و سمنان و با وسیله نقلیه از سمنان به فولادمحله می‌آمدند. چاربیدارانی در فولادمحله بودند که مسافران و اسباب و اثاثیه روستاهای حومه را با اسب به محل سکونت‌شان می‌بردند و مبلغی را دریافت می‌کردند، یا زائران امام رضا^(ع) که به وسیله قطار یا ماشین به قوشه دامغان و از آن‌جا به تویه‌دروار می‌آمدند. چاربیداران تویه‌درواری اسب و قاطر خود را در اختیار زائران یا مسافرانی که به فولادمحله و روستاهای حومه می‌آمدند، قرار می‌دادند و مبلغی اخذ می‌کردند و در راه برگشت اسبان و قاطران خود را همیزم، گندم، جو و یا کاه بار می‌کردند و به مبدأ می‌بردند.

۳. الوارکشی

این شیوه از چاربیداری در جنگل‌ها شکل گرفته است و چاربیداران ساکن در جنگل‌ها به هم‌راه چند اسب و قاطر به دل جنگل‌های مازندران و گیلان رفته و آن دسته از درخت‌هایی را که از قبل توسط مهندسان جنگل یا اداره جنگل‌بانی انتخاب و علامت‌گذاری شده، قطع می‌کنند و به‌خاطر هموار نبودن مسیر جنگل و کوهستان برای ماشین‌ها، الوار را با اسب و قاطر از جنگل خارج می‌کنند. این نوع از چاربیداری در جنگل‌های صعب‌العبور مازندران و گیلان هنوز هم رایج است.

۴. زغال‌کشی

در این شیوه چاربیداران زغال‌ها را از کوره‌چی خریداری و به شهرها می‌بردند و از شهر وسایل مورد نیاز روستاییان را معامله و به روستا می‌آوردند، نمونه‌هایی از این نوع چاربیداری در اکثر دامنه‌های شمالی و میانی البرز وجود داشت؛ به‌طور مثال چاربیداران فولادمحله در جنگل‌های واوسر و تیلک کوره‌های زغال بنا می‌کردند و زغال‌های تولیدی خود را به سمنان می‌بردند و می‌فروختند و از آن‌جا نمک، ظروف مسی، قند، چای و...

می‌خریدند و یا چاربیدارانی از دامغان، سمنان و گرمسار به هزارجریب، دودانگه و سوادکوه می‌رفتند و در قبال عرضه کالاهای خود زغال می‌گرفتند. از موارد دیگر می‌توان به کوچ‌روهای فولادمحله و رودبارک در چندین دهه قبل اشاره کرد که در فصول سرد سال به بندرگز می‌رفتند و در جنگل‌های گز و وطن کوره‌های زغال برپا می‌کردند و در بندرگز به فروش می‌رساندند و یا گروه‌هایی از کوهی‌ها برای دور ماندن از سرما و برف شکننده کوهستان به شویلاشت و دامنه‌های کم‌ارتفاع شمالی می‌رفتند و در جنگل‌های شویلاشت کوره زغال برپا می‌کردند و به چاربیدارها برای تأمین بخشی از سوخت شهر ساری می‌فروختند. هم‌چنین می‌توان به کوچ‌روهای چهارده کلاته‌ای و کوهی‌های هزارجریب اشاره کرد که در فصل سرد سال به اطراف بهشهر کوچ می‌کردند و از جنگل‌های اطراف بهشهر زغال تولید می‌کردند و به ساکنین شهرهای نکا و بهشهر می‌فروختند.

۵. پنبه‌کشی

این گروه از چاربیداران اغلب کوهی‌های کوچ‌رو رشته‌کوه البرز بودند که در فصل سرما به جلگه کوچ می‌کردند و پنبه‌ها را از کشاورزان جلگه مازندران خریداری و با اسب و استر به کارخانه‌های نساجی مستقر در شهرهای جلگه‌ای مانند نساجی قائم‌شهر و بهشهر حمل و می‌فروختند و در راه برگشت ملزومات مورد نیاز روستاییان را برای مغازه‌داران خریداری می‌کردند.

موسیقی چاربیداری

این شغل به خاطر قدمت و اصالتش با ترانه و موسیقی به شدت درآمیخته است که الهام گرفته از طبیعت، غم دوری و مشقت‌های کوه، جلگه و دشت است. موسیقی چاربیداری، یکی دیگر از موسیقی‌های آوازی مازندران است که بازتاب و بیان‌کننده زندگی پُر پیچ‌وخم و مشقت‌بار چاربیداری است که به‌وسیله چاربیدارها در هنگام عبور از کوه و برزن و جنگل با چارپا و باری که حمل می‌شد، نجوا می‌کردند.^۱ در موسیقی مازندران به زندگی سخت و شکننده چاربیداری توجه شده است، به‌طوری که تقریباً در شمار زیادی از آلبوم‌های محلی مازندرانی، ترانه‌های چاربیداری را شاهدیم که به بیان حال و روز چاربیداران می‌پردازد که بیش‌تر با لحنی غم‌ناک با آرزویی دست‌یافتنی همراه است. در بخش پایانی مقاله سروده‌هایی از ترانه که از زبان چاربیدار شنیده می‌شد اشاره می‌شود:

۱ برخی خوانندگان مازندران وجود موسیقی چاربیداری را نمی‌پذیرند، ولی باید گفت قدمت و گستردگی این شیوه از زندگی نمی‌تواند خلاء موسیقی را داشته باشد.

چاربیداری بَخوندم دل وه نرم نرم
آنده خوندمبه تا دل غم بوو کم
بَخوندستمه مه دل ره بهیته تش
همین تش سو هسته مینه همدم
(آرام آرام نوای چاربیداری را برای دلم می‌خوانم / آن قدر می‌خوانم تا غم دل کم شود /
خواندم آتش دلم را فرا گرفت / همین روشنی آتش همدم من است.)

نماشون سَرا مه وَنگه وَنگه
مه چاربیدار شونه صدای زنگه
کامین چاربیدار ره برار بهیرم
دم به دم خور شه یار بهیرم
(هنگام غروب با صدا و نوای من / چاربیدار با صدای زنگ چارپا می‌رود / کدام یک از
چاربیداران را برادر خود بگیرم / پیوسته خبر یار خودم را بگیرم.)

زمستون تا باهار مین چاربدارمه
درشومبه غریبی یاری ندارمه
درشومبه غریبی رنگ بوی یه زرد
کینی وه باهورم مین خاشی درد
(زمستان تا بهار چاربیداری می‌کنم / به غریبی می‌روم یاری ندارم / دارم به غریبی
می‌روم و رنگم زرد شد / برای چه کسی درد دل خودم را بگیرم.)

کهر ره بار کامبه آنجیلی ازغال
کهر پیش بناله مین ونه دیمبال
مامور بمونه پیش، بار بیتمه بار
جریمه ها کرده بیست و پنج زار
(اسب قهوه‌ای را زغال درخت انجیلی بار می‌کنم / اسب قهوه‌ای جلو ناله کند و من
پشت سرش / مأمور جلو آمد و بار مرا پیاده کرد / مرا بیست و پنج ریال جریمه کرد.)

تا که مین سَمین قرار دووئیم
تا که خرابه کنار دووئیم

سردی بَوْرده رنگ و رو ره
تا کِه انتظار بهار دَووئیم
(تا کی من و اسب سمند در اختیار دیگران باشیم / تا کی کنار جنگل زندگی کنیم /
سرما رنگ صورت ما را از بین برد / تا کی در انتظار بهار باشیم.)

کِه خانه سَر بَوو مِه چاربیداری
کِه خانه توم بَوو مِه بی‌قراری
کِه خانه مین سَمین دَم بَزَنیم
ویشه بَخوتین چشم انتظاری
(کی می‌خواهد چاربیداری ما تمام شود / کی می‌خواهد بی‌قراری من تمام شود / کی
می‌خواهد من و اسبم سمند استراحت کنیم / کی می‌خواهد خوابیدن در جنگل و چشم
انتظاری ما تمام شود.)

نماشون سَرا وَنگ چاربیدار
راه ره دَوِستنه کوهی کوچبار
قاطر اسب ره هاگردنه قطار
ریکا نومزه دارون هستنه بی‌قرار
(هنگام غروب موقع بلند شدن صدای چاربیدار / کوه‌نشینان کوچ‌رو راه را بستند / اسب و
قاطر را پشت سر هم ردیف کردند / باعث شدند پسران نامزددار بی‌قراری کنند.)

هوا ره ابر بیته دریا ره ماهی
سیو قاطر بَموندِسته مِلک ساری
سیوقاطر که زنگ تالیش پر صدائه
نعلش نقره هسته مِخِش طلائه
چاربیداری نشو مِره بد انه
وَرَف وارش خارنی مِره درد انه
چَل ریبسی کامبه خرج آمی دَر انه
(از زبان همسر چاربیدار: هوا ابری شده و دریا پر از ماهی / قاطر سیاه در خاک ساری
مانده است / زنگاله قاطر سیاه که صدایش بلند است / نعلش از نقره و میخ [افسارش] از

طلا / چاربیداری نکن راضی نیستم / برف و باران به تنت برخورد می‌کند و دردمند می‌شوم / [به‌جای چاربیداری‌ات] نخ‌ریسی می‌کنم و خرج زندگی را درمی‌آورم.

منابع

جعفری، قربانعلی؛ (۱۳۹۷)؛ *جغرافیای تاریخی هزارگریب، گرگان*: انتشارات نوروزی.
شاه‌حسینی، علیرضا؛ (۱۴۰۰)؛ *عشایر قومس گنجینه دانش بومی، سمنان*، انتشارات حبله‌رود.
موسوی فولادی، سیدرضی؛ (۱۳۹۹)؛ *فولادمحله نگین تبرستان، سمنان*، انتشارات حبله‌رود.
_____؛ (۱۴۰۱)؛ *دیم به دریا (کوچ‌نشینی کشاورزان کوچ‌رو فولادمحله و هزارگریب به کرانه خزر)*، سمنان، انتشارات حبله‌رود.

طیف هوش‌ربایی نام دام‌ها در ایل سنگسری

دکتر علی‌رضا شاه‌حسینی / نویسنده و پژوهش‌گر فرهنگ سمنانی

نام‌گذاری دام‌ها (گوسفند، بز، شتر و اسب) بر اساس جنس، رنگ و شکل ظاهری (داشتن شاخ، دنبه کوچک یا بزرگ و...) در بین عشایر از نکات جالب توجه در فرهنگ دام‌داری سنتی است. همین اسامی است که به چوپان کمک می‌کند تا از حضور تک‌تک دام‌ها در گله مطمئن شود و در هنگام زایش که دام‌ها را سونا می‌کند، آن‌ها را بشناسد و جهت معرفی آن‌ها به دام‌دار یا چوپان دنبال وون^۱ با مشکلی مواجه نشود. عشایر ایل سنگسری به نام دام‌ها اهمیت ویژه‌ای می‌دهند. دام‌داران با توجه به جنس، سن، رنگ و علائم ظاهری نام‌های جالبی بر هر یک از دام‌ها نهاده‌اند تا در موقعیت‌های مختلف بتوانند، هر یک از آن‌ها را به راحتی شناسایی و معرفی کنند.

نام‌گذاری گوسفند (میشینه)

برای آشنایی با نحوه نام‌گذاری دام‌ها، ابتدا به توضیح نام‌های گوسفندان بر اساس جنس و سن آورده می‌شود. سپس به تقسیم‌بندی نام آن‌ها بر اساس رنگ، شکل ظاهری، داشتن و یا نداشتن شاخ و اندازه گوش‌ها می‌پردازیم.

نام‌گذاری دام‌ها بر اساس جنس و سن

در فرهنگ دام‌داری سنتی، چوپانان و دام‌داران برای تمامی گروه‌های سنی از نوزاد تازه متولد شده تا دام پیر و برای هر دو جنس نر و ماده، نام‌های جالبی نهاده‌اند. در جدول ۱ اسامی میشینه‌ها به تفکیک گروه‌های سنی و جنسی ارائه شده است.

^۱دنبال وون (dombâlŭn): چوپان تازه‌کار و کم‌سن‌وسالی که یاری‌گر چوپان اصلی (تلک‌دار) است.

جدول شماره (۱): اسامی میشینه‌ها بر حسب سن و جنس

جنس		سن
ماده	نر	
ولتو	ولتو	بره تازه متولد شده
میاخالکو	نرخالکو	از یک هفته تا یک ماه
میاوره	نروره	تا شش ماهگی
میاسیلک	نرسیلک	شش ماه تا یک سالگی
کوی	کاوه	یک تا دو سال
کوی میش	تاژنر	دو تا سه سال
جوون میش دو ز	ش‌رمه	سه تا چهار سال
ش‌ز	چارمه	چهار تا پنج سال
چارز	پنج‌رمه	پنج تا شش سال
کهنه‌میش	کهنه‌نر	شش تا هفت سال

نام‌گذاری بر اساس رنگ

تنوع رنگ گوسفندان سنگسری سبب شده تا نام‌های گوسفند از گستردگی و تنوع فراوانی برخوردار شود. رنگ غالب گوسفندان سنگسری شیوا (زرد)، بور (سیاه) و سور (سفید) است. اما پنج رنگ اصلی دیگر نیز در میشینه‌ها دیده می‌شود. به‌طور کلی رنگ گوسفندان سنگسری شامل هشت رنگ اصلی به شرح زیر است:

۱- شیوا šivâ زرد

۲- بور būr سیاه

۳- سور sūr سفید

۴- بُنویش bonush کیبود یا بنفش

۵- تَخل taxl قهوه‌ای خاکی

۶- بَر جی barji سیاه مایل به قهوه‌ای نظیر رنگ شغال

۷- خَرُوا xarvâ سفید خاکی یا قهوه‌ای روشن

۸- قَمَر qamar موشی

امروزه گله‌هایی که تمام دام‌های آن رنگ یک‌نواخت داشته باشند، به‌ندرت دیده می‌شوند. در گذشته گله‌داران بزرگ، گله‌های میش را با توجه به رنگ به لته‌های جداگانه‌ای تقسیم می‌کردند و هر لته با توجه به نوع رنگ، نام خاصی داشته است مانند:

بور لته: میش‌های بور (سیاه)

شیوا لته: رمه میش‌های شیوا (زرد)

سور لته: رمه میش‌های سور (سفید)

تخل لته: رمه میش‌های تلخ (قهوه‌ای خاکی)

رنگ‌های فرعی گوسفند

رنگ‌های بور، شیوا و سور با توجه به غلظت رنگ به رنگ‌های فرعی تقسیم می‌شود.

رنگ بور (سیاه)

رنگ بور به چهار رنگ فرعی به شرح زیر تقسیم می‌شود:

زرد بور (zarde būr): گوسفند سیاه‌رنگ متمایل به رنگ حنایی

بور سوسنگی (būr susangi): گوسفند سیاهی که رنگ گردنش متمایل به قرمز باشد.

بور کهو کفت (būre kaho keft): گوسفند سیاهی که دو کتفش به رنگ کبود باشد.

بور زنگی (būre zangi): گوسفند سیاه زغالی.

شیوا (زرد)

دومین رنگ اصلی گوسفندان سنگسری رنگ شیوا یا زرد است و شامل رنگ‌های فرعی

به شرح زیر است:

شیوا شکاری: زردی که گردنش دارای پشم کم‌تری است و رنگش شبیه رنگ قوچ

وحشی است.

شیوا برقی: شیوای زرد و براق

سور (سفید)

سومین رنگ اصلی گوسفندان رنگ سور (سفید) است که شامل رنگ‌های فرعی زیر است:

رشون سور (rešon sūr): سفید روشن

گیتته سور (gite sūr): سفید کم‌رنگ.

چنان‌چه غالب گوسفندان یک گله دارای رنگ واحدی باشند، در این صورت با افزودن

پسوند چیر^۱ (čir) رنگ کلی گله مشخص می‌شود. چنان‌چه غالب میش‌های یک گله دارای

یکی از رنگ‌های زیر باشد به نام‌های زیر خوانده می‌شوند:

بور چیر (būr čir): گله‌ای که غالب میش‌های آن به رنگ سیاه (بور) باشند.

شیوا چیر (šiva čir): گله‌ای که غالب میش‌های آن به رنگ شیوا (زرد) باشند.

۱ چیر: مخفف چیره و به معنی غالب است.

سور چیر (sūr čir): گله‌ای که غالب می‌ش‌های آن به رنگ سور (سفید) باشند. دام‌داران معمولاً با رنگ غالب گله‌ها، رمه خود را از مسافتی حدود یک کیلومتر شناسایی می‌کنند.

نام‌گذاری گوسفند بر اساس سایر علائم و نشانه‌ها

۱. گوسفندان بور

هر گوسفند، با توجه به اندازه دنبه (کوتاه و بلند)، لکه سفید روی ناهه^۱، دکمه طبیعی روی گوش، منگوله طبیعی، لکه‌های سفید روی سر، دست و پاها، گردن، دنبه، داشتن و یا نداشتن پشم روی دنبه و ناهه، فرم پشم (صاف و مجعد) به نام‌های مختلفی به شرح زیر نامیده می‌شوند:

چنانچه می‌ش‌ بوری (سیاه) دارای یکی از علائم فوق باشد و به نام‌های زیر خوانده می‌شود:

لکه سفید بر فرق سر: بورسری būr sari

سر و صورت سفید: بورال کله būr al kalla

گردن سفید: بور اسبی‌گری būr spi geri

پاهای سفید: بور زرپا būr zarpa

یک یا هر دو دست سفید: بور گلدست būr goldast

کمرش همانند نواری به رنگ سفید: بور لوک būr lūk

دنبه سفید: بور اسبی‌کون būr esbikūn

سرنوجه‌اش کمی سفید: بور نرگیس būr nargis

دارای پشم مجعد: بور قره‌کلی būr garakoli

روی نوجه‌اش پشم داشته باشد: بور پش‌نجی būr paš nāji

سر نوجه کشیده و به رنگ سفید باشد: بور لیچن būr ličan

نوجه‌اش پشم نداشته باشد: بور صاف‌نجی būr sāf naji

دارای دنبه کوتاه: بور کلتاب būr koltāb

دنبه بزرگ: بور ماشره būr māšere

روی گوش یا گوش‌هایش دکمه طبیعی باشد: بور پرگوش būr pargūš

دارای منگوله طبیعی: بور گلالک‌دار būr golālak dār

۱ ناهه: زائده‌ای انتهای دنبه.

طیف هوش‌ربای نام دام‌ها در ایل سنگسری □ ۷۰۱

بنابراین، هر یک از رنگ‌های فرعی «بور» نیز همراه با علائم فوق نام خاصی به خود می‌گیرد، به‌عنوان مثال: میش بور سوسنگی دارای ۱۷ نام با نشانه‌های یاد شده خواهد بود که نمونه‌هایی از این ۱۷ نام عبارت است از: میش بور سوسنگی گلالک‌دار: میش سیاه رنگی که گردنش متمایل به قرمز باشد، در ضمن دارای منگوله طبیعی باشد.

بور زنگی‌لوک *būr zangi luk*: میش سیاه‌رنگی که کمرش نوار سفیدی داشته باشد.
بور کهوکفت‌ماشیره *būr kahu keft māšere*: میش سیاه که کتف‌هایش به رنگ کبود و دارای دنبه بزرگ باشد.

مجموع نام میش‌های بور با دارا بودن نشانه‌های فوق یا نداشتن آن بالغ بر ۶۸ نام خواهد بود. بدین ترتیب هر یک از گوسفندان بور (بره، ماده، بره نر، قوچ، کاوی و کاوه) با توجه به داشتن یا نداشتن یکی از علائم ۱۶ گانه دارای ۶۸ نام هستند که در مجموع ۴۰۸ نام را شامل می‌شود. برای نمونه در این‌جا اسامی بره‌ها را با توجه به رنگ و نشانه‌های فوق بیان می‌کنیم:

در گویش سنگسری به بره «وَر» گفته می‌شود و بره‌های ماده را (میا وَر) و بره‌های نر را (نر وَر) می‌نامند. بره‌های ماده سیاه (بور میا وَر) با توجه به غلظت رنگ بور به چهار گروه تقسیم می‌شوند:

۱- بور میا وَر (بره‌های ماده سیاه)

۲- بور سوسنگی میا وَر

۳- بور زغالی میا وَر

۴- زرد بور میا وَر

چهار گروه فوق با داشتن یا نداشتن هر یک از علائم ۱۶ گانه، ۶۸ نام به شرح زیر خواهند داشت:

بور زغالی لوک (گوش‌دار): میش سیاه زغالی که کمرش سفید و دارای گوش‌های بلند است. دارای گوش لوله‌ای که «نی‌گوش» (*ney gūš*) نامیده می‌شود و به صورت پس‌وند در آخر نام دام آورده می‌شود. مانند:

بور صاف نجی‌نی‌گوش: میش سیاهی که دارای ناچه صاف و بدون پشم و دارای گوش لوله‌ای است.

زرد بورال کله‌نی‌گوش: میش سیاه متمایل به حنایی که سر و صورتش سفید و دارای گوش لوله‌ای است.

بور سوسنگی نی‌گوش: میش سیاهی که رنگ گوشش متمایل به قرمز و دارای گوش لوله‌ای است.

۷۰۲ □ پژوهش‌هایی درباره کرانه‌های دریای کاسپین

جدول شماره (۲): نام‌های بره ماده به رنگ بور (سیاه)

بور میاور	بور سوسنگی میاور	بور زغالی میاور	زرد بور میاور
بور سری میاور	بور سری سوسنگی میاور	بور سری زغالی میاور	زرد بور سر میاور
بورال کله میاور	بور سوسنگی ال کله میاور	بور زغالی ال کله میاور	زرد بور ال کله میاور
بور اسپه‌گری میاور	بور سوسنگی اسپه‌گری میاور	بور زغالی اسپه‌گری میاور	زرد بور زرپا میاور
بور زرپا میاور	بور سوسنگی زرپا میاور	بور زغالی زرپا میاور	زرد بور زرپا میاور
بور لوک میاور	بور سوسنگی زرپا میاور	بور زغالی زرپا میاور	زرد بور زرپا میاور
بور اسپه‌کون میاور	بور سوسنگی کون میاور	بور زغالی اسپه‌کون میاور	زرد اسپه‌کون میاور
بور نرگیس میاور	بور سوسنگی نرگیس میاور	بور زغالی نرگیس میاور	زرد بور نرگیس میاور
بور قره‌کلی میاور	بور سوسنگی قره‌کلی میاور	بور زغالی قره‌کلی میاور	زرد بور قره‌کلی میاور
بور پش‌نجی میاور	بور سوسنگی پش‌نجی میاور	بور زغالی پش‌نجی میاور	زرد بور پش‌نجی میاور
بور لیچن میاور	بور سوسنگی لیچن میاور	بور زغالی لیچن میاور	زرد بور لیچن میاور
بور صاف‌نجی میاور	بور سوسنگی صاف‌نجی میاور	بور زغالی صاف‌نجی میاور	زرد بور صاف‌نجی میاور
بور کلتاب میاور	بور سوسنگی کلتاب میاور	بور زغالی کلتاب میاور	زرد بور کلتاب میاور
بور ماشره میاور	بور سوسنگی ماشره میاور	بور زغالی ماشره میاور	زرد بور ماشره میاور
بور پرگوش میاور	بور سوسنگی پرگوش میاور	بور زغالی پرگوش میاور	زرد بور پرگوش میاور
بور گلالک‌دار میاور	بور سوسنگی گلالک‌دار میاور	بور زغالی گلالک‌دار میاور	زرد بور گلالک‌دار میاور
بور گل‌دست میاور	بور سوسنگی گل‌دست میاور	بور زغالی گل‌دست میاور	زرد بور گل‌دست میاور

جدول شماره (۳): تعداد نام گوسفند بر اساس اندازه یا شکل گوش (رنگ بور)

نوع گوش	میش	قوچ	بره ماده	بره نر	کاوِه	کاوِی
کر kar	۶۸	۶۸	۶۸	۶۸	۶۸	۶۸
کر kor	۶۸	۶۸	۶۸	۶۸	۶۸	۶۸
نی‌گوش	۶۸	۶۸	۶۸	۶۸	۶۸	۶۸
جمع	۲۰۴	۲۰۴	۲۰۴	۲۰۴	۲۰۴	۲۰۴
مجموع	۱۲۲۴					

سایر علائم در گوسفندان

تاج

چنان‌چه پشم روی سر گوسفند بلند (شبه‌تاج) باشد، «تاج‌دار» نامیده می‌شود. گرچه تعداد گوسفندان تاج‌دار در بین دام‌ها بسیار کم است، اما نمونه‌هایی در گله‌ها دیده می‌شود

طیف هوش‌ربای نام‌دام‌ها در ایل سنگسری □ ۷۰۳

و با توجه به توضیحات ارائه شده در صفحات قبل، انواع گوسفندان بور با داشتن تاج، ۴۰۸ نام دیگر را نیز به خود اختصاص می‌دهند.

شاخ

معمولاً گوسفندان ماده فاقد شاخ هستند، اما داشتن شاخ به خصوص در گوسفندان نر غیرممکن نیست. بنابراین، گوسفندان با داشتن شاخ، ۴۰۸ نام دیگر را نیز به خود اختصاص می‌دهند، مانند:

گر بورسری شاخی: میش سیاهی که دارای لکه سفید روی سر، گوش کوتاه و شاخ است.
گر بور ماشره شاخی: میش سیاهی که گوش ندارد و دارای شاخ و دنبه بزرگ است.
بور لیچن شاخی: میش سیاهی که شاخ دارد و سر نوجه‌اش بلندتر و به رنگ سفید است.
جدول شماره (۴): تعداد نام‌های انواع گوسفند بر اساس داشتن شاخ و تاج (رنگ بور)

علائم	میش	قوچ	بره ماده	بره نر	کاو	کاو
داشتن شاخ	۲۰۴	۲۰۴	۲۰۴	۲۰۴	۲۰۴	۲۰۴
داشتن تاج	۲۰۴	۲۰۴	۲۰۴	۲۰۴	۲۰۴	۲۰۴
جمع	۴۰۸	۴۰۸	۴۰۸	۴۰۸	۴۰۸	۴۰۸
مجموع	۱۲۲۴					

بنابراین، ۴۰۸۰ نام در بین گوسفندان بور قابل مشاهده است.

۲. شیوا

دومین رنگ اصلی گوسفندان سنگسری رنگ شیوا است و چنان‌چه قبلاً نیز اشاره شد شامل رنگ‌های فرعی زیر است:

۱-۲- شیوا (زرد)

۲-۲- شیوا شکاری: شیوایی که گردنش دارای پشم کم‌تری است و رنگش شبیه رنگ شکار است.

۳-۲- شیوا برقی: شیوای زرد و براق

هر یک از انواع گوسفند شیوا با توجه به داشتن یا نداشتن علائم ۱۶ گانه، مجموعاً ۵۱ نام را به خود اختصاص می‌دهند.

جدول شماره (۵): تعداد نام‌های انواع گوسفند با رنگ شیوا بر اساس رنگ و نشانه‌های ۱۶ گانه

نوع گوش	میش	قوچ	بره ماده	بره نر	کاو	کاو
تعداد نام	۵۱	۵۱	۵۱	۵۱	۵۱	۵۱
جمع کل	۳۰۶					

۷۰۴ □ پژوهش‌هایی درباره کرانه‌های دریای کاسپین

جدول شماره (۶): تعداد نام انواع گوسفند بر اساس اندازه و شکل گوش (رنگ شیوا)

نوع گوش	میش	قوچ	بره ماده	بره نر	کاوه	کاوی
کر (kar)	۵۱	۵۱	۵۱	۵۱	۵۱	۵۱
کر (kor)	۵۱	۵۱	۵۱	۵۱	۵۱	۵۱
نی گوش	۵۱	۵۱	۵۱	۵۱	۵۱	۵۱
جمع	۱۵۳	۱۵۳	۱۵۳	۱۵۳	۱۵۳	۱۵۳
مجموع	۹۱۸					

جدول شماره (۷): تعداد نام‌های انواع گوسفند بر اساس سایر علائم (تاج و شاخ) رنگ شیوا

سایر علائم	میش	قوچ	بره ماده	بره نر	کاوه	کاوی
داشتن شاخ	۱۵۳	۱۵۳	۱۵۳	۱۵۳	۱۵۳	۱۵۳
داشتن تاج	۱۵۳	۱۵۳	۱۵۳	۱۵۳	۱۵۳	۱۵۳
جمع	۳۰۶	۳۰۶	۳۰۶	۳۰۶	۳۰۶	۳۰۶
مجموع	۱۸۳۶					

بنابراین، مجموع نام‌های گوسفند با رنگ شیوا ۳۰۶۰ خواهد شد.

$$۳۰۶ + ۹۱۸ + ۱۸۳ = ۳۰۶۰$$

۳- رنگ سور sūr (سفید)

سومین رنگ اصلی گوسفندان سنگسری رنگ سور (سفید) است که شامل رنگ‌های

فرعی به شرح زیر است:

۱- روشن‌سور rešūn sūr سفید روشن

۲- گیته‌سور gite sūr سفید کم‌رنگ

تعداد نام انواع گوسفند سنگسری در این رنگ تنها با ۸ نشانه مشخص می‌شود. زیرا ۸ نشانه هر یک لکه‌ای سفید رنگ است که ممکن است در قسمتی از بدن گوسفند (سر، دنبه، ناچه، گردن، دست و پا) باشد، که چون رنگ مورد نظر سور (سفید) است، عملاً فاقد نام‌گذاری با نشانه‌های مذکور است.^۱ در مجموع برای رنگ سفید (سور) می‌توان با توجه به رنگ، علائم هشت‌گانه و شکل و اندازه گوش و تاج ۱۰۸۰ نام ساخت.

به همین ترتیب برای سایر رنگ‌ها مانند تلخ، خروا، بُنویش (بنفش)، برجی، قمر هر کدام ۶۱۲ نام می‌توان ساخت که در مجموع برای این رنگ‌ها ۳۰۶۰ نام ساخته خواهد شد.

۱ در رنگ سور و رنگ‌های فرعی آن (رسون‌سور و گیته‌سور) عملاً نام لوک (نوار کم‌رنگ گوسفند به رنگ سفید) وجود ندارد، اما به‌جای آن گوسفند سفیدی که دور کم‌ر آن نوار سیاهی باشد، وجود دارد.

جمع‌بندی

در تقسیم‌بندی نام گوسفند سنگسری، با توجه به هشت رنگ اصلی و رنگ‌های فرعی فوق ۱۱۲۸۰ نام شناسایی شد که در فرهنگ دام‌داری ایل سنگسری به‌طور وسیعی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

در بین انواع رنگ‌های گوسفند سنگسری، سه رنگ شیوا (زرد)، بور (سیاه) و سور (سفید) از لحاظ فراوانی گسترده‌تر بوده است؛ بنابراین، از تنوع نام بیش‌تری برخوردارند. دام‌داران سنگسری مقاوم‌ترین گوسفند را از لحاظ رنگ، گوسفند بور (سیاه) و شیوا (زرد) می‌دانند. بنابراین، سعی در افزایش تعداد این رنگ‌ها در رمه‌های خود دارند. به‌طور تقریبی بیش از ۸۰ درصد از گوسفندان سنگسری دارای رنگ‌های بور (سیاه) و شیوا (زرد) هستند و به‌دلیل آن که گوسفندان سور (سفید) را کم‌استقامت‌ترین دام می‌دانند، فراوانی آن‌ها در بین دام‌ها کم‌تر است. سایر رنگ‌ها مانند تلخ، بنویش، قمر، برجی و خروا در گله‌های سنگسری در اقلیت هستند.

جدول شماره (۸): تعداد و درصد نام‌های میشینه‌ها به تفکیک رنگ، جنس و سایر علائم

رنگ	تعداد نام	درصد
بور	۴۰۸۰	۳۶/۲
شیوا	۳۰۶۰	۲۷/۲
سور	۱۰۸۰	۹/۶
تلخ	۶۱۲	۵/۴
خروا	۶۱۲	۵/۴
بنویش	۶۱۲	۵/۴
قمر	۶۱۲	۵/۴
برجی	۶۱۲	۵/۴
جمع	۱۱۲۸۰	۱۰۰

نام‌گذاری بزها

اسامی بزها بر اساس سن و جنس

خالک بَچو (خالکو) (xâlak beçîû) (xâlakû): بزغاله تازه زاییده شده (نر یا ماده)

نر بُچه (narbočča): بزغاله نر از بدو تولد تا شش‌ماهگی. نر بُچّا مجموعه بزغاله‌های نر

میا بُچه (miâbočče): بزغاله ماده از بدو تولد تا شش‌ماهگی

میا بُچّا (miâbočča): مجموعه بزغاله‌های ماده بیش از یک رأس

نر سیلک بُز (narsilakboze): بز نر از شش‌ماهگی تا یک‌سالگی
میا سیلک بز (miâsilak boze): بز ماده از شش‌ماهگی یا یک‌سالگی
کی آر (kiar): بز ماده یک تا ۲ساله
کرکل (karkal): بز نر یک تا دوساله
کی آر بز (kiar boz): بز ماده دو تا سه‌ساله
از سه‌سالگی به بالا بز نر، کل (kal) نام دارد و چنانچه او را اخته کنند، پاچنگ نامیده می‌شود که پیش‌آهنگ گله است.
اما بزهای ماده را بعد از سه‌سالگی به تعداد زایش نام‌گذاری می‌کنند:

اسامی بزهای ماده بر اساس تعداد زایش

اسامی بزهای ماده به تفکیک تعداد زایشی که کرده‌اند به شرح زیر است:

ک ز (keze): یک‌بار زاییده

دو ز (dūze): دوبرار زاییده

ش ز (šeze): سه‌بار زاییده

چارز (čârze): چهاربار زاییده

پنج ز (panjze): پنج‌بار زاییده

شش ز (šešze): شش‌بار زاییده

هفت ز (haftze): هفت‌بار زاییده

هشت ز (haštze): هشت‌بار زاییده

بزها بعد از شش تا هفت‌ز (زایش) به سن پیری می‌رسند و پیربز (pireboze) یا گُنه‌بز (konaboze) نامیده می‌شوند که بعد از پروارشدن راهی کشتارگاه می‌شوند.

اسامی بزها بر اساس رنگ اصلی بدن

رنگ غالب بزینه‌ها در گله‌های عشایر سنگسری سیاه است و رنگ‌های دیگر به‌ویژه رنگ سفید، کبود و قهوه‌ای یا متمایل به قرمز کم‌تر دیده می‌شود. سنگسری‌ها معتقدند بزهای سفید مقاومت کم‌تری در برابر سرما دارند.

به‌طور کلی بزهای سنگسری دارای پنج رنگ اصلی به شرح زیر هستند:

۱- سی (so): سیاه

۲- زرد (zard): سفید

۳- شی (ši): حنایی

۴- کهُو (kaū): کبود

۵- بَهک (bahak): سفید تیره

نام‌های بز بر اساس داشتن یا نداشتن شاخ

بزها در زمره دام‌هایی هستند که معمولاً شاخ دارند. داشتن شاخ به آن‌ها جسارت بیش‌تری می‌دهد و نوعی قدرت محسوب می‌شود.

تعداد محدودی از بزها نیز فاقد شاخ هستند که در اصطلاح «دَق» (daq) نامیده می‌شوند. برخی از بزها هم یک شاخ دارند. یکی از شاخ‌های آن‌ها بر اثر شیطنت شکسته شده است. این بزها به «کِ شاخ بز» معروف هستند.

شکل شاخ در بین بزها متفاوت است و مشهورترین آن‌ها عبارتند از:

کِ شاخ (kešâx): یک شاخ

چَمبَل شاخ (čambalšax): شاخ‌های برگشته به شکل نیم‌دایره

کل شاخ (kalšâx): شاخ‌های ضخیم

فراخ شاخ (farâxšâx): شاخ‌های بزرگ

جفت شاخ (jofšâx): شاخ‌هایی که روی هم خوابیده باشند.

سَر سَر رتِه (sarsarrate): شاخ‌های پیچیده به هم

دارشاخ (dâršâx): شاخ‌های تیز و راست به موازات هم

چَنگَم شاخو (čangomšâxū): دارای شاخ‌های کوچک و پیچیده

اسامی بزها بر اساس اندازه گوش

گوش بزها دارای شکل‌ها و اندازه‌های مختلفی است. دام‌داران بر اساس شکل و اندازه گوش، اسامی مختلف و زیبایی به شرح زیر به بزها می‌دهند:

۱- گوش‌دار (لپ‌گوش) (lapgūš): گوش پهن بزرگ

۲- استگ (estag): گوش لوله‌ای / استک‌ول گوش، گوش حالت بزرگ

۳- پاپُل (pâpol): گوش متوسط و معمولی

۴- کُر (kor): گوش خیلی کوچک

از ترکیب شکل گوش و رنگ بز نام‌های زیر ساخته می‌شود:

الف) رنگ س (سیاه)

سُ گوش‌دار: بز سیاه گوش

سُ استک‌س: بز سیاه گوش لوله‌ای

سُپاُپِل: بز سیاه‌گوش معمولی
کرس: بز سیاه با گوش خیلی کوچک

(ب) رنگ زرد (سفید)

زردگوش‌دار: بز سفید گوش
اِسْتک زرد: بز سفید گوش لوله‌ای
زرد پاُپِل: بز سفید متوسط و معمولی
کر زرد: بز سفید با گوش خیلی کوچک

(ج) بهک bahak (سفید تیره)

گوش‌دار بهک: بز بهک گوش‌دار
اِسْتک بهک: بز بهک گوش لوله‌ای
پاُپِل بهک: بز بهک گوش معمولی
کُر بهک: بز بهک با گوش خیلی کوچک

تقسیم‌بندی بزها بر اساس رنگ گوش

گوش بزها به‌ویژه بزهایی که گوش‌های بلند (لپ‌گوش) دارند، رنگ‌های مختلفی دارند که به‌عنوان یکی از علامت‌ها، نام خاصی به خود می‌گیرد. اِسپُلُو (espulū): رنگ گوش‌ها ترکیبی از رنگ‌های مختلف با لکه‌های سفید، کبود و سیاه است.

رَش (raš): اطراف گوش حنایی رنگ است.

اَسکُور (āstūr): حاشیه گوش خطوط سفید دارد.

به‌علاوه علائم دیگری روی گوش نیز شاخصه برای نام بزها محسوب می‌شود به‌عنوان مثال، وجود منگوله‌های طبیعی بر روی گوش‌های آن‌ها به گوش گلالکی موسوم است.

سایر علائم

علاوه بر نشانه‌های مهم (سن، جنس، رنگ، اندازه گوش) علائم زیر در بزها به‌ویژه در بین بزهای شیرده به شرح زیر وجود دارد که در نام‌گذاری آن‌ها مؤثر است:

کُرچ گوم (korče gūm): پستان کوتاه

دراز گوم (deraz gūm): پستان‌های بلند

شَت‌وار (šatvâr): شیرده

شَتول (šatūl): شیرده

نر مه دوش (nerme dūš): بزی که شیرش به راحتی دوشیده می‌شود.

وَل دَس (val das): بزی که دست‌هایش مادرزادی کج است.

وَل سومو (valsūmū): کج سم

اگر بز دارای یکی از علائم خاص زیر باشد، به نام‌های زیر نامیده می‌شود:

چار (čâr): پیشانی سفید

کَمَری (kamari): کمر سفید

وَل (vel): صورت سفید

گَل دست (goldast) یک یا هر دو دست سفید

طِلادَم (telâdom): انتهای دم سفید

سُوس (sūs): صورت قهوه‌ای متمایل به سیاه

از ترکیب رنگ‌های اصلی و علائم فوق برای بزها اسامی زیر ساخته می‌شود:

الف) رنگ سیاه

سُچار (sočâr): بز سیاه پیشانی سفید

سُکَمَری (sokamari): بز سیاه کمر سفید

سُوَل (sovel): بز سیاه صورت سفید

سُگَل دست: بز سیاه با دستان سفید

سُطِلادَم: بز سیاه که انتهای دمش سفید است.

سُسُوس (so sus): بز سیاه با صورت قهوه‌ای متمایل به سیاه

ب) رنگ سفید

سوی‌گری (sowgeri): بز سفید سر و گردن سیاه

زرد خال‌گری (zarde xâl geri): بز سفید دور گردن خال‌های سیاه

زرد کمری (zarde kamari): بز سفید کمر سیاه

زرد چویر (zarde čevir): بز سفید لکه‌های سیاه و سفید و قهوه‌ای بر صورت

زرد گل‌دست (zarde doldast): بز سفید یک یا هر دو دست سیاه

ج) رنگ شی (ši) یا حنایی

شی خال‌گری (ši xâl geri): بز حنایی با خال‌های سفید و سیاه بر دور گردن

شی کمری (ši kamari): بز حنایی کمر سفید

شی طلا (ši telâ): بز حنایی دم سفید

شی ول (ši vel): بز سفید با چهره (صورت) سفید

شی چار (šī čâr): بز حنایی که روی پیشانی‌اش لکه سفید داشته باشد.

د) بَهک (bahak): سفید تیره

بَهک‌خال‌گری (bahak xâl geri): بز سفید تیره با خال‌های سفید و سیاه بر گردن

بَهک کمری (bahak kamari): بز سفید تیره با کمر سفید

اسامی ترکیبی

هر یک از بزها با توجه به رنگ اصلی و یکی از علائم فرعی نام‌های خاصی به خود می‌گیرند. به‌عنوان مثال از ترکیب رنگ اصلی با نوع شاخ، اسامی زیر:

برای بزهای با رنگ سیاه و نوع شاخ

سُدارشاخ: بز سیاه با شاخ‌های تیز و راست به موازات هم

سُول‌شاخ: بز سیاهی که یک شاخ یا دو شاخش کج باشد.

سُک‌شاخ: بز سیاه با یک شاخ

سُدَق: بز سیاه بدون شاخ

سُچمبل‌شاخ: بز سیاه با شاخ‌های برگشته به شکل نیم‌دایره

سُفراخ‌شاخ: بز سیاه با شاخ‌های بزرگ و به راست و چپ رفته باشد.

سُجفت‌شاخ: بز سیاه با شاخ‌های روی هم خوابیده

سُسرررته شاخ: بز سیاه با شاخ‌های پیچیده به هم

سُچنگم‌شاخو: بز سیاه با شاخ‌های پیچیده

سُکل‌شاخ: بز سیاه با شاخ‌های ضخیم

برای سایر بزها با رنگ‌های دیگر مانند رنگ زرد (سفید)، شی (حنایی) و بَهک نیز اسامی

فوق وجود دارد.

اسامی بزها بر اساس رنگ گوش و رنگ اصلی

با توجه به رنگ اصلی بزها و رنگ گوش اسامی ترکیبی زیر وجود دارد. به‌عنوان مثال

برای بزهای سفید اسامی زیر وجود دارد:

زرد اسپلو (zarde ospolū): بز سفیدی که رنگ گوشش دارای لکه‌های سفید و کبود و

پهن باشد.

زرد رش (zarde raš): بز سفید که گوش و سرش رَش باشد.

زرد اسکور (zarde âskur): بز سفید با گوش‌ها و کله متمایل به سفید

چنان‌چه هر یک از بزها به رنگ اصلی و دارای نشانه‌های دیگری باشند، از ترکیب آن‌ها، برای بزها نام‌های خاصی حاصل می‌شود. به‌عنوان مثال بزهای سیاه بر حسب این که گوش چه فرمی داشته باشد و نشانه‌هایی از قبیل پیشانی سفید، لکه سفید روی دست، نوار سفید کمر و منگوله طبیعی، دُم سفید، لکه سفید زیر گردن و... دارای اسامی زیر می‌شوند:

سُ چار گوش‌دار: بز سیاه گوش‌دار پیشانی سفید
 استک سُ چار: بز سیاه گوش لوله‌ای پیشانی سفید
 کر سُ چار: بز سیاه گوش کوتاه پیشانی سفید
 سُ پاپل چار: بز سیاه گوش معمولی پیشانی سفید
 سُ گوش دار گل‌دست: بز سیاه گوش دار با دست سفید
 کر سُ گل‌دست: بز سیاه گوش کوتاه با دست سفید
 سُ پاپل گل‌دست: بز سیاه گوش معمولی با دست سفید
 استگ سُ گل‌دست: بز سیاه گوش لوله‌ای با دست سفید
 سُ گوش‌دار کمری: بز سیاه گوش‌دار با نوار سفید دور کمر
 کر سُ کمری: بز سیاه گوش کوتاه با نوار سفید دور کمر
 استگ سُ کمری: بز سیاه گوش لوله‌ای با کمر سفید
 سُ پاپل کمری: بز سیاه گوش معمولی کمر سفید
 سُ گوش‌دار گلاکلی: بز سیاه گوش با منگوله طبیعی
 استک سُ گوش گلاکلی: بز سیاه گوش لوله‌ای با منگوله طبیعی
 کر سُ گوش گلاکلی: بز سیاه گوش کوتاه با منگوله طبیعی
 سُ پاپل گوش گلاکلی: بز سیاه گوش معمولی با منگوله طبیعی
 سُ گوش دار بور دُم: بز سیاه گوش دار دم با دم سیاه کلفت
 استگ سُ بور دُم: بز سیاه گوش لوله‌ای دم سیاه کلفت
 کر سُ بور دُم: بز سیاه گوش کوتاه دم سیاه کلفت
 سُ پاپل بور دم: بز سیاه گوش معمولی دم سیاه کلفت
 سُ گوش‌دار خال‌گری: بز سیاه گوش‌دار با لکه‌های سفید دور گردن
 استگ سُ خال‌گری: بز سیاه با لکه‌های سفید دور گردن و گوش لوله‌ای
 گُر سُ خال‌گری: بز سیاه با لکه‌های سفید دور گردن و گوش کوتاه
 سُ پاپل خال‌گری: بز سیاه با لکه‌های سفید دور گردن و گوش معمولی
 سُ چوپر گوش‌دار: بز گوش بلند به رنگ سیاه و سفید و حنایی
 سُ استگ چوپر: گوش لوله‌ای رنگ سیاه و سفید و حنایی

سُ پاپل چویر: گوش معمولی رنگ سیاه و سفید و حنایی
کر سُ چویر: گوش کوتاه رنگ سیاه و سفید و حنایی
از ترکیب مجموع نشانه‌های مختلف که یک بز بر اساس جنس (نر یا ماده)، سن، رنگ
اصلی، و هر یک از علائم فرعی داشته باشد، اسامی مختلفی ساخته می‌شود که به چند
نمونه اشاره می‌شود:

- ۱- استک سُ چار گلالک‌دار دق
بز سیاه گوش لوله‌ای پیشانی سفید دارای منگوله طبیعی بدون شاخ
- ۲- نر سیلک بُز. سُ چار دار شاخ‌دار گلالک‌دار
بز نر یک‌ساله سیاه پیشانی سفید و شاخ‌دار با منگوله طبیعی

واژه‌های مربوط به گاو و گوسفند و اسب (فرهنگ واژگان تبری پولا)

سید رضی موسوی فولادی / پژوهش‌گر فرهنگ مردم سمنان

نام‌های گوسفند و بز

گوسمین / gusmen / گوسفین / gusfen: گوسفند

اسپه / espē: سفید

اسبه‌لوک / espēluk: گوسفند دورنگی که رنگ سفید آن کم‌تر باشد.

کار اسپه / kār espē: سفید کوتاه‌گوش

استک / estek: گوش لوله‌ای

استک‌سیا / esteksiyā: سیاه‌گوش لوله‌شده

اسکوربز / uskurbez: بز سر سیاه تن سفید

اشکووره / eškuvare: بره خال خالی

اشکاری / eškārivare: به رنگ زرد

باهاک / bāhāk: کرمی، سفید تیره

برجی / barji: خال خالی

بور / bur: به رنگ سیاه

بورااق / buraq: آبی پررنگ مایل به سیاه

بورسوری / bursari: سیاه پیشانی سفید

چار / cār: سر کمی سفید

رَش‌بز / rāšbez: بز به رنگ زرد

سیاکر / siyāker: سیاه گوش کوتاه

مَقَس / maqes: گوش‌های خال خالی

- سیا مقس siyāmaqes: سیاه با گوش‌های خال خالی
 اِسبَه مقس espēmaqes: سفید با گوش‌های خال خالی
 شِه مقس sēmaqes: قهوه‌ای با گوش‌های خال خالی
 کِهومقس kahumaqes: بز کبود با گوش‌های خال خالی
 سیا دَق siyā daq: سیاه بدون شاخ
 سیاقرا siyāqra: سیاه گوش‌دار
 سیاکار siyākār: سیاه گوش کوتاه
 کر سیا kēr siā: سیاه بدون گوش
 سیالوک siyāluk: دو رنگی که رنگ سیاه آن کم‌تر باشد.
 سیچچار siččār: بز سیاه پیشانی سفید
 شالسوری šālsuri: قهوه‌ای پیشانی سفید
 شالی šāli: رنگ قهوه‌ای (تلخ talx)
 شِچچار šččār: قرمز، سر سفید
 شیوا šēvā: قهوه‌ای روشن
 شیوسوری šēvsuri: قهوه‌ای روشن پیشانی سفید
 شیوالوک šēvāluk: دورنگی که رنگ زرد آن کم‌تر باشد.
 شِه بز šēbez: بز به رنگ قهوه‌ای روشن
 شه گوش‌دار šēgušdār: قهوه‌ای روشن گوش‌دار
 کاراسکور kāreskur: کوتاه گوش
 کاربور kārbur: سیاه گوش کوتاه
 کارسیا اسپه لوک kārsiyāesbēluk: سیاه گوش کوتاه که لکه‌های سفید در بدن دارد.
 کارسیالوک kārsiyāluk: گوش کوتاه که لکه‌های سیاه بر بدن دارد.
 کارشوا kārsēvā: زرد گوش کوتاه
 کارونوش kārvenuš: سر کبود خال خالی کوتاه گوش
 کاراسپه کهولوک kārespē kahuluk: سفید گوش کوتاه که لکه‌های کبود بر بدن دارد.
 کاراسپه لوک kārespēluk: گوش کوتاه که لکه سفید بر بدن دارد.
 کاربرجی kārbarji: خال خالی کوتاه گوش
 کارسیا kārsiyā: سیاه کوتاه گوش
 کارسیا اسپه لوک kārsiyāluk: سیاه بدون گوش با لکه‌های سفید بر بدن
 کارشالی kārsāli: قهوه‌ای کوتاه گوش

کارکھو kārkaḥu: کبود گوش کوتاه
کارمیش kārmiš: میش کوتاه گوش
کر اسپه kēr espē: سفید بدون گوش
کر برجی kērbārji: بدون گوش خال خالی
کر بور kēr bur: سیاه بدون گوش
کربورسوری kērbursuri: سیاه بدون گوش با کله‌ای به رنگ سفید
کرسوری kērsuri: کوتاه گوش پیشانی سفید
کرشالی kēršāli: قهوه‌ای بدون گوش
کرشوا kēršēvā: قهوه‌ای روشن بدون گوش
کرکھو kērkaḥu: به رنگ کبود بدون گوش
کرونوش kērvanuš: سر کبود خال خالی بدون گوش
کربرجی kērbārji: خال خالی بدون گوش
کرسیا kērsiyā: سیاه بدون گوش
کمری kamri: کمر سیاه یا سفید
کھو kahu: به رنگ کبود
کھوگوش‌دار kahugušdār: کبود گوش‌دار
کھو لوک kahuluk: دو رنگی که رنگ آبی آن کم‌تر باشد.
کھوسوری kahusuri: کبود پیشانی سفید
لوک luk: دورنگ / مَرول : بز گوش کوتاه
مَقِس maqes: خال خالی گوش
وِل vel: بی گوش
وَنوش vanuš: سر کبود خال خالی

کاھار kāhār: بزغاله نر یک‌ساله
دِبِر deber: بز نر اخته شده
دارشاخ dāršāx: بز و کلی که شاخ رو به بالا داشته باشند.
دوش شاخ duššāx: بز و کلی که شاخ‌های موازی رو به بالا داشته باشند.
بَخْتِه baxte: قوچ اخته شده
چَبِش بز čabešbez: بزغاله بیش از یک‌ساله که آماده برای جفت‌گیری است.
دَق daq: بدون شاخ

شیشک *sīšek*: گوسفندی که سال اول زایمانش است.
 تاز شیشک *tāzšīšek*: سال اول زایش بره
 قس شیشک *qasšīšek*: تازه شیشک که زاییده باشد.
 نر شیشک *naršīšek*: بره نر یک‌ساله (نرسیلک *narsēlek*)
 کاوی *kāvi*: سال اول زایش
 کل کاهار *kalkāhār*: بزغاله نر یک‌ساله که سال بعد می‌شود کلیج
 کلیج *kalič*: بزغاله نر دوساله که سال بعدش می‌شود کل
 کل *kal*: بز نر سه‌ساله
 کولار *kulār*: بزغاله شش‌ماهه تا یک‌ساله که بعدش می‌شود چیش
 گائی‌وره *gāivare*: بره‌ای که زودتر از موسم زایمان بزاید (زمستونی‌وره *zemestunivare*)

واژه‌های مربوط به شغل چوپانی

چپون *čappon*: چوپان (کار *kārd*)

چوپان برای تبحر باید مراحل را بگذرانند تا بتوانند تجارب چوپانی را پیدا کند که این مراحل به ترتیب عبارت است از:

۱. *taku*: کمک کار چوپان (دُم‌زن)
۲. *vare von*: بره‌های چندماهه را به چرا می‌برد.
۳. *dembāl von*: گوسفندان جامانده از گله را به سمت گله هدایت می‌کند.
۴. *bene von*: کارهای آغل (چفت) را آماده و تمیز می‌کند.
۵. *qaser von*: گوسفندان نازا را به چرا می‌برد.
۶. خوردکار *xurd kārd*: علاوه‌بر چرا دادن گوسفندان تمام کارهای خدماتی را انجام می‌دهد.
۷. *gatkārd*: چوپان ماهری که گوسفند با بره‌هایش را می‌شناسد (سوناگر) و مسؤولیت اصلی چرا دام را به‌عهده دارد.
۸. *sar belik*: کسی که نقش مدیر را ایفا می‌کند و مسؤول تشکیل گله و استخدام چوپان و تهیه مایحتاج او با هم‌آهنگی صاحبان گله (ارباب) و چکنه‌دار (کسانی که با تعداد گوسفند کم شریک گله شده‌اند) را به‌عهده دارد.
۹. *moxtābād*: کسی که کارهای دوشیدن و تبدیل شیر به محصولات لبنی را بر عهده دارد.

۱۰. بنه‌خاس bene xās: چوپان پیری که بازنشسته شده است و نقش مشاور را دارد. زبان‌زد:
«چپپونی هزار تا مقوم دارنه بی هر و چس: چوپانی هزار تا فن دارد بدون سر و صدا»
چپپون چلاق cāppon cēlāq: چوپان لنگ و فرتوت
چپپون هال cāppon hāl: نوعی از آواز مازنی با ساز نی
چپپونی هاگردن cāpponi hākorden: چوپانی کردن

اسباب و اثاثیه مخصوص چوپان

۱. لمچوقا lamcoqā: لباس نمدی بسیار ضخیم
۲. چمیشک camešk: کفش چرمی
۳. چودست cudast: چوب‌دستی
۴. پشمی کلا
۵. کاتلوم kātloom: وسیله نخ‌ریسی
۶. پشلوال pašlōval: شلوار پشمی
۷. قش qaš: انواع نوارهای چرمی
۸. لنگ‌دله lengdele: پارچه پشمی که دور پا می‌بندند.
۹. پاتو pāto: پارچه پشمی نقشین که دور مچ پا می‌بندند.
۱۰. دوش‌توره duštore: کوله‌پشتی
۱۱. گندو kundu: ظرف مخصوص درست کردن چای.
۱۲. چقو caqu: چاقو
۱۳. تَر دره tor dare: تبر و داس برای بریدن شاخه درخت.
۱۴. دست‌کش
۱۵. قده qade: پیاله
۱۶. کچه kače: قاشق
۱۷. لاک‌چوله lakcūle: ظرف چوبی غذا
۱۸. لوه lavē: دیگ
۱۹. دستی‌چراغ dasti cēraq: چراغ‌قوه
۲۰. خیک xik: مشک
۲۱. مِش‌بند mešband: نوار پشمی

ایست‌گاه زمستانی گوسفند (چفت)

چفت cāft: آغل، محل نگهداری گله در فصول سرد سال

چفت بزوئن cāft bazoen: آغل درست کردن
 چفت پل cāft pel: محل چفت‌های قدیمی که آثارش باقی است.
 چفت پلی cāft pali: کنارچفت
 چفت‌سر cāft sar: مکانی که چفت در آن واقع شده است.

بخش‌های مختلف چفت

۱. بندَر bendar: محل ورود و خروج گوسفندان به داخل چفت
۲. تَش کله‌مال taškelmāl: محل درست کردن غذا، نان کلوا و چای.
۳. چراغ موشی جا cērāqmušijā: مکانی برای گذاشتن چراغ موشی، سوخت چراغ موشی نفت بود.
۴. چق cēq: نرده چوبی در قسمتی از فضای داخلی آغل جهت نگهداری دام‌های ضعیف.
۵. خرکالم xarkālom: محل نگهداری الاغ
۶. دست کَرُو daskaru: محل نگهداری بره‌ها و بزغاله‌های تازه متولد شده.
۷. دُمبَره dombare: حصار بسته کنار چفت و مکانی برای شیردوشی گوسفندان
۸. دوآله duāle: ستون‌های چوبی از جنس درخت ارس که سقف چفت بر روی آن قرار می‌گیرد.
۹. زرده zarde: کود نرم حیوانی که در پوشش بام چفت از آن استفاده می‌کنند و هر از چندگاهی با کودهای جدید تعویض می‌شود.
۱۰. سَرَبَره sarbare: خروجی دم‌بره که گوسفندان را آن‌جا می‌دوشند.
۱۱. سَرْتیرُ تَجَه sartir taje: چوب‌هایی که بر روی دوآله قرار می‌گیرد.
۱۲. سَرْدَر sardar: جای‌گاه ورود و خروج چوپانان به داخل چفت.
۱۳. کَرُو karu: محل نگهداری بره و بزغاله.
۱۴. کَل سَر kalsar: سکویی در مردان خانه که وسایل را روی آن قرار می‌دهند.
۱۵. کِلواچال kelvācāl: محل درست کردن نان کلوا.
۱۶. کِلین چال kelincāl: محل ریختن خاکستر.
۱۷. گُودَر godar: خروجی بزرگ در قسمت پایین چفت برای خارج کردن کود دام‌ها.
۱۸. مَرْدون خانه mardonxēne: قسمتی از چفت که محل زندگی چوپانان است.
۱۹. مَش دازه اُ کاردکتلدازه mešdāze o kārđkateldāze: بوته‌های بزرگ گون برای گذاشتن روی واسو چفت در موقع سرما.

۲۰. واسو vāsu: سوراخ‌های سقف چفت برای تهویه و ورود نور.
 ۲۱. گودَر godar: محل خروج پهن گوسفندان.
 ۲۲. همه شَنون hēme šanon: جای‌گاه هیزم و خِلاشه (شاخه‌های هیزم).
 ۲۳. چفت‌مال čft māl: مکانی که قبلاً آغل گوسفندان بوده است.
 ۲۴. آرون āron: محل استراحت تابستانه گوسفندان.

نام‌های گاو

- گو go: گاو
 اسپه‌گو espē go: گاو کاملاً سفید
 سیاگو siyāgo: گاو کاملاً سیاه
 کچل kačel: سیاه کامل پیشانی مقداری سفید
 بمبال کچل bembāl kačel: سیاه دم‌سفید
 گِلا gelā: قهوه‌ای
 زَرین zarrin: زرد
 کمر kamer: دو رنگ
 کمری kamri: گاو سیاه که کمر آن سفید باشد.
 سِل sēl: در امتداد مهره‌های کمر سفید باشد.
 پاپلی papeli (تیب‌تیبی tibtibī): سفید و سیاه
 سِرزی serzi: سرخ
 رش rāš: خاکستری مایل به قهوه‌ای
 شیرو šīru / (سارو sāru): هر رنگ فقط پیشانی‌اش سفید باشد.
 سیاشیرو siyāšīru: گاو سیاه پیشانی سفید
 زرین شیرو zarrinšīru: گاو زرد پیشانی سفید
 چشمیر čēšmir: گاو سیاه خال خالی
 چشمین čēšmin: گاو سرخ با چشمان زیبا
 قلفر qalfer: گاو متمایل به زرد
 مارو māru: گاو ماده پیشانی سفید
 آهو āhu: گاوی که دور چشم آن سیاه باشد.
 خال‌دار xāldār: گاوی که پوست بدنش قرمز سیاه و سفید باشد.

خالِمِه xalme: گوساله تازه زاییده شده
 گوگ guk: یک تا سه ماهه
 فِل fel: گاو آماده برای جفت‌گیری
 تَرمار tarmār: گاو تازه‌زاییده
 دِمِس demes: گوساله یک‌ساله
 تَلِم talem: گاو ماده جوان
 جونکا jonkā: گاو نر
 ورزا verzā: گاو نر
 منگو mango: گاو ماده چندساله
 رش منگو rāš mango: گاو ماده خاکستری مایل به قهوه‌ای
 خالِک xālek: گوساله تازه‌زاییده
 نَرگوگ nargug: گوساله نر
 ماگوگ māgug: گوساله ماده
 تَلِسه talese: گاو نر جوان‌زا، گاو شیرده
 قَسِر qaser: گاوی که آبستن نشده باشد (فرام)
 دَرِمِه darme: گاو گم‌شده بی‌صاحب که وارد مال‌مال میشه
 خِلامِه xelame: گوساله تازه به دنیا آمده
 ماشان māšān: گوساله از شیر گرفته
 چَنگی cāngi: گاو که شاخ بلند و پیچ‌خورده دارد.
 گو آ go ā: گاوها
 گومیش go mēs: گاومیش
 محلی گو mahalli go: گاو محلی
 سیستونی گو sistuni go: گاو سیستانی

واژه‌های مربوط به گاو

گو آنگه go alenge: استخوان ساق گاو
 گو بزائن go bezāen: زاییدن گاو
 گو بزوئن go bazoen: جفت‌گیری گاو ماده
 گو بلشتن go balešten: لیس زدن گاو

گو بموئن go bemoen: آمادگی گاو ماده برای جفت‌گیری
گو بنه go bene: محل نگاه‌داری و استراحت گاوها
گو په go pē: همراه گاو
گو تال go tāl: درای بزرگ، زنگ بزرگ [که گالش به گردن گاو آبستن قرار می‌داد تا متوجه بودنش در گله باشد].
گو چر go cār: مراتعی که برای چراندن گاو در نظر می‌گرفتند.
گو چمر go cemer: صدای بلند گاو، بانگ گاو
گو خاسون go xāson: محلی برای استراحت گاوها که بیش‌تر در چمن‌زار است.
گو خاسه go xāse: استراحت‌گاه گاو
گو خام go xām: پوست گاو
گو خائه go xāē: بیضه گاو
گو رده go rede: روده گاو
گو زور go zur: پهن گاو
گو زور تپه go zur tappe: پشته‌ای از پهن گاو
گو سنه go sēne: پستان گاو
گو کالم go kālom: طویله گاو
گو گی go gi: پهن گاو (گو زور)
گو لِر کارده go ler kārde: گاو گوساله‌اش را صدا می‌زد.
گو لنگ go leng: پای گاو
گو لو بزوئن go lo bazoen: لگد زدن گاو
گو وَن go van: شیار کردن زمین و کاشت غلات به‌وسیله گاو نر

نام‌های اسب

اسب asb: حیوانی که تا چنددهه پیش بیش‌ترین منفعت را برای روستانشینان و چاربداران داشته است و با توجه به رنگ اسم‌های متفاوتی داشت همانند:

قرا qerā: اسب سیاه

قَزَل qazel: اسب سفید

سَمِند samend: اسب قهوه‌ای روشن

اَبْرِش abreš: اسب خاکستری با لکه‌های روشن

کَهَر kahar: اسب زرد تیره
 أبلق ablaq: اسب سیاه سفید
 بورناق burnāq: اسب قهوه‌ای که پیشانی سفید دارد.
 کارن kâren: اسب قهوه‌ای تیره با لکه‌های سفید در پاها
 کِران kerān: اسب سرخ‌رنگ
 گلیقزل golpāqazel: اسب سفید با سم سیاه
 اسب تاش asbtāš: کره اسبی که توان بارکشی را به‌دست آورد.
 اسب قسراق asbqesrāq: اسب ماده یک‌ساله
 آسب‌کاره asbkāre: کره اسب
 مادیون madyon: اسب ماده
 یابو yābu: اسب نر

واژه‌های مربوط به اسب

آسب‌آرق‌چین asbareqčīn: پارچه زیر زین اسب، (عرق‌گیر)
 آسب‌آسار asbosār: افسار اسب
 آسب‌آخِر asbāxer: آخور اسب
 آسب‌بار asbbār: مقدار باری که اسب می‌تواند حمل کند.
 آسب‌بتاجنیین asbbetājniyen: تاختن اسب، تازانیدن اسب
 آسب‌به‌آسب asbbeasb: مسابقه اسب‌سواری
 آسب‌پشتی asbpešti: به‌وسیله اسب
 آسب‌په asbpē: همراه اسب
 آسب‌تو asbto: تب اسب که به یک‌باره بدنش پس از تاختن زیاد، سرد و ممکن است موجب مرگ حیوان شود.
 آسب‌توره asbtore: توبره اسب که بر پوزه اسب می‌بستند تا علف و کاه داخل آن را بخورد. به اندازه کوچک توره «جوتوره» می‌گفتند.
 آسب‌دَس‌چال asbdasčāl: چاله‌ای که بر اثر فرو رفتن دست و پای اسب در اصطبل ایجاد شود.
 زبان‌زد: «پلنگ گونه اگه مین دم نوو خادم ره چنون دزدِمبه که اسب دَس چال دلّه جا بهیرم: پلنگ می‌گوید اگر دم من نبود خادم را آن‌قدر کوچک می‌کردم که در چاله‌ای که اسب با دست خود ایجاد می‌کند، جا بگیرم.»

اسب‌دهنه asbdahane: لگام اسب

اسب‌زور asbzur: کود اسب

اسب‌سیم asbsem: سم اسب

اسب‌کالم asbkalom: طویله اسب

اسب‌گیرون asbgiron: مکانی که دو طرف آن صخره بوده و زارعان موقع نیاز اسب‌های خود را که اوایل بهار در داخل کوه رها کرده بودند، به آن‌جا برده و با طناب اسب‌ها را که معمولاً نیمه‌وحشی می‌شدند، می‌گیرند.

اسب‌ماز asbmāz: مگس بزرگی که برتن اسب می‌نشیند.

اسب‌مال asbmāl: محل جمع‌آوری اسب‌ها.

اسب‌میخ asbmēx: میخی که برای نعل کردن سم اسب به‌کار می‌رود.

اسب‌نال asbnāl: نعل اسب

اسب‌نال‌کَر asbnālkar: نعل‌بند

اسب‌یال asbyāl: موی گردن اسب

اسب‌یراق asbyerāq: یراق‌آلات اسب

یراق‌آلات اسب شامل:

أسار osar: افسار / بَخو bexu: قفل آهنی / باربند tanāb: طناب / پالون pālon: پالان / پولکی puleki: تسمه چرمی که برای تعادل پالان در قسمت جلو قرار می‌گرفت / رونکی runki: تسمه چرمی که برای تعادل پالان در قسمت عقب قرار می‌گرفت / زنجیر zanjir: بخشی انتهایی افسار / قَشو qaṣu: برس سیمی برای تمیز کردن پشت اسب یا تیمار کردن / قَمْتِر qamter: دهنی اسب / کَپپِل‌پوش kappelpuṣ: پارچه‌ای که پشت اسب می‌انداختند تا بعد از فعالیت زیاد دچار بیماری نشود / کَشی kaṣi: تسمه‌ای پهن از جنس پشم برای بستن بار اسب / یاسِه yase: قلبی است فلزی نیمه‌مدور که با قرار دادن کشی در داخل آن و کشیدن کشی و گره زدن باعث بسته شدن تمام و کمال بار بر روی اسب می‌شود.

الفبای آوانگاری زبان تبری پولا

مصوت‌ها		
o : اُ	e : اِ	a : اَ
u : او	i : ای	ã : آ
مصوت بین اُ و او : \bar{o}	مصوت بین اِ و اِ : \bar{a}	مصوت بین اِ و ای : \bar{e}
صامت‌ها		
p : پ	b : ب	
ʃ : چ	t : ت	
x : خ	\bar{c} : چ	
r : ر	d : د	
\bar{z} : ژ	z : ز	
\bar{s} : ش	s : س	
q : ق	f : ف	
g : گ	k : ک	
m : م	l : ل	
v : و	n : ن	
y : ی	h : ه	

جستاری در گویش کتولی

حسین شکی / پژوهش‌گر زبان و ادبیات

آیا «کتولی»، زبان است یا گویش و یا لهجه؟

در هر کشوری یک زبان را «زبان رسمی یا معیار» قرار می‌دهند و بقیه «زبان‌های» رایج در آن کشور را بنا به حفظ وحدت ملی و قومی، «گویش» می‌نامند. پس در کشور ایران، زبان معیار و رسمی، «زبان فارسی» است و بقیه زبان‌های موجود در ایران مثل کردی، لری، کتولی و... گویش خوانده شده است. اما به غیر از زبان و گویش، اصطلاح دیگری به نام «لهجه» نیز در زبان‌شناسی مطرح است. عواملی چون آب‌وهوا و محیط جغرافیایی و از همه مهم‌تر عامل ژنتیک بر اندام‌های گویایی انسان‌ها شامل شش‌ها، نای، حنجره، دهان، زبان، دندان‌ها و لب‌هاست. تأثیر می‌گذارند؛ به همین دلیل گویشوران هر منطقه هنگامی که بخواهند به فارسی رسمی و معیار تکلم کنند، بعضی از حروف و الفاظ را به گونه‌ای خاص تلفظ می‌کنند که در اصطلاح به آن «لهجه» می‌گویند. به عبارتی دیگر شخص گویشور می‌خواهد زبان مادری خود را از لحاظ آوایی بر زبان دیگر تحمیل کند که ناخودآگاه «لهجه» پدید می‌آید. پس با این مقدمات «کتولی» جزء یکی از گویش‌های ایرانی به حساب می‌آید.

علت اختلاف تلفظ - یا ته لهجه - در گویش کتولی چیست؟

ممکن است در یک منطقه جغرافیایی خاص مانند کتول، اقوام متفاوتی سکونت داشته باشند. چون این اقوام از محیط‌های مختلف جغرافیایی و با ژنتیک‌های متفاوت به این منطقه مهاجرت کرده‌اند، در نتیجه اندام گویایی آنان نیز بر اساس همان محیط اصلی و اولیه آنان شکل می‌گیرد و با همان ویژگی‌های خاص آوایی، در منطقه مورد نظر سکونی می‌گزینند. به همین سبب لهجه‌ها و ته لهجه‌های متفاوتی از یک زبان یا گویش، در یک منطقه خاص جغرافیایی به وجود می‌آید. منطقه کتول نیز از این امر مستثنا نیست و چون

اقوام مختلفی از مناطق جغرافیایی خاص —مانند گیلان، مازندران، شاهرود، سمنان، کردستان و...— به منطقه کتول مهاجرت کرده‌اند و هر کدام از آن‌ها تحت تأثیر گویش کتولی قرار گرفته و خواسته‌اند که خودآگاه یا ناخودآگاه آن را تقلید کنند؛ لذا ته‌لهجه‌های مختلفی در همین گویش کتولی ایجاد شده است. به‌عبارت ساده این‌که هر یک از اقوام مختلف کتول مثل دنکوب‌ها، شکی‌ها، مزیدی‌ها، باباگردی‌ها، نظری‌ها، اصلانی‌ها، نعمتی‌ها، خسروی‌ها، تجری‌ها، علمشاهی‌ها، حسینی‌ها، معززی‌ها، کرد کتولی‌ها گویش کتولی را با توجه به ژنتیک خاص خود، حتی این ژنتیک بر چهره و تیپ‌شناسی این اقوام نیز تأثیر گذاشته است و نوع ساختار اندام گویایی خود تلفظ می‌کنند. همین امر باعث به‌وجود آمدن «ته‌لهجه»های مختلف در منطقه کتول شده است. به‌عنوان مثال قوم «تجری» که در بیلاق‌سیاه مرکز کوه اسکان دارند، در دره «تجر» مابین روستاهای «تاش» و «مجن» از ایالت کومش استان سمنان به منطقه کتول مهاجرت و اقوام «دیلیم» از منطقه «دیلیمان» گیلان به این خطه مهاجرت کرده‌اند. به همین دلیل «تجری»ها واژگان را بیش‌تر از «دیلیم»ها —که در بیلاق میان با مزیدی‌ها مراد شده‌اند— می‌شکنند؛ یعنی تجری‌ها بیش‌تر از فرایند واجی کاهش در تلفظ واژگان خود استفاده می‌کنند. مثلاً از مصدر «گفتن» فعل «گفتم» در گویش کتولی با «ته‌لهجه»های مختلف «بگوتتم، بئوتتم، بئوتتم» تلفظ می‌شود، اما در اقوام مهاجر دیلم به‌صورت (بگوتتم bagut-em) —شبیبه به تلفظ مزیدی‌های خارکلاته— و در بین قوم «تجری» به شکل (بتم battem) تلفظ می‌شود؛ یعنی تجری‌ها صامت‌ها و مصوت‌هایی را از فعل اصلی حذف کرده‌اند. همین امر خود از نشانه‌ها و قراینی برای اختلاف تلفظ و «ته‌لهجه» در یک منطقه خاص جغرافیایی است.

آیا گویش کتولی، با زبان تبری یا مازندرانی از یک ریشه است یا با پارسی گرگانی؟

بر اساس مطالعات و بررسی‌هایی که در طی سال‌های مختلف بر روی واژگان کتولی انجام داده‌ام، نکاتی برایم آشکار شد که بهتر آن دیدم که آن یافته‌ها را در این مقاله بگنجانم تا آیندگان با مطالعات و بررسی‌های بیش‌تر به کشف بیش‌تر حقایق گویش کتولی، نائل شوند.

از زمانی که فرهنگ‌های مناطق مختلف و به‌خصوص «فرهنگ واژگان تبری» را مورد مذاقه و بررسی مورچه‌وار قرار دادم و واژگان جمع‌آوری شده در آن فرهنگ را با «واژگان کتولی» مورد مقایسه و تطبیق قرار دادم؛ نتایج و یافته‌های جدیدی برایم حاصل شد. هر چند ممکن است بعضی از اهل تحقیق، این نتایج و نظریات را به‌راحتی نپذیرند، اما ما سعی

کردیم تا آن‌ها را با دلایل و براهین محکم همراه کنیم تا سندی مستدل و محققانه‌پسند بر گفته‌ها و نوشته‌های مان ارائه کرده باشیم.

در این مقاله برآنیم تا اثبات کنیم «گویش کتولی» قرابت و نزدیکی محدودی با گویش مازندرانی و ریشه‌ اصلی آن، زبان تبری دارد و به احتمال قریب به یقین، با «پارسی گرگانی»، همان گویشی که مقدسی در کتاب احسن‌التقاسیم و نویسنده نامعلوم کتاب حدودالعالم از آن نام برده‌اند^۱ (مقدسی، احسن‌التقاسیم، ج ۲، ص ۵۴۴) هم‌ریشه است و قرابت‌ها و هم‌سانی‌های بسیاری از نظر واژگانی، افعال و حتی نحو و جمله‌بندی با یک‌دیگر دارند. دلایل زیر را مبنی بر این ادعا ذکر می‌کنیم؛ امید است زبان‌شناسان با تحقیقات بیشتر پرده از تاریکی‌های این گویش اصیل و قدیمی بردارند تا آفتاب حقیقت آشکار شود.

الف) یکی از دلایل هم‌ریشه بودن زبان‌ها، از نظر زبان‌شناسان، ساختار صرفی و نحوی و صامت‌ها و مصوت‌های آن زبان‌هاست. «زبان‌هایی که از یک ریشه مشترک انشقاق یافته باشند، حتی با گذشت زمان، ساختار صرفی و نحوی مشترک خود را حفظ خواهند کرد، البته با اندکی تغییرات.» (مهری باقری، مقدمات زبان‌شناسی، ص ۱۶) به‌عنوان مثال تمام زبان‌هایی که از زبان هندواروپایی مشتق شده‌اند؛ واژگان، نحو و جمله‌بندی مشترکی دارند که البته با مرور زمان و گذشت سالیان دراز، اختلافاتی در شکل و صورت آوایی آن‌ها ایجاد می‌شود. اما در کلیت و صورت پایه، مشترکات فراوانی در آن‌ها وجود خواهد داشت.

به‌عنوان مثال مشترکات زبان‌های فارسی و انگلیسی بسیار فراوان است که ما فقط به چند مورد اشاره می‌کنیم: «(کام=گام)، (آیبرو=برو)، (لیپ=لب)، (پارادایز=پردیس)، (در=در)، (مادر=مادر)، (اورنج=نارنج)، (شت=شفت)» و...

۱) یکی از دلایل ما مبنی بر هم‌ریشه نبودن گویش کتولی با گویش مازندرانی، تفاوت فاحش واژگان، افعال، صرف افعال و حتی نحو جمله‌بندی آن‌هاست. اکثر «افعال» کتولی و صرف آن‌ها، کاملاً با افعال و نوع صرف، آن‌ها در مازندرانی متفاوت است. از نظر نحو و جمله‌بندی نیز —هرچند هر دو گویش تحت تأثیر گویش معیار تغییراتی در آن‌ها ایجاد شده است— اختلافات فراوانی بین این دو گویش وجود دارد. یکی از دلایل هم‌ریشه نبودن «واژگان» مربوط به این دو گویش است. زبان‌شناسان معتقدند که زبان‌های هم‌ریشه، تا حدود زیادی واژگان مشترک دارند، در صورتی که با مقایسه آماری بین این دو گویش متوجه خواهیم شد که درصد بسیار کمی واژه مشترک بین این دو گویش وجود دارد. علت اشتراکات اندک واژگانی، مهاجرت اقوام مازندرانی به منطقه کتول و هم‌چنین روابط فرهنگی، سیاسی و مراودات فی‌مابین بوده است. با مراجعه به فرهنگ پنج‌جلدی «واژگان تبری» که بیش از ۴۰ هزار مدخل اصلی یا صورت پایه واژگانی در آن ذکر شده است.

(نصری اشرفی، فرهنگ واژگان تبری، جلد اول)، و مقایسه آماری با واژگان کتولی، متوجه می‌شویم که تنها ۸۰۰ واژه کتولی در آن فرهنگ به کار رفته و نقل شده است. البته از همین تعداد واژگان مشترک نیز، بیش از نیمی از واژگان را فقط «گویشوران کتولی» تلفظ می‌کنند و گویشوران مازندرانی به هیچ وجه آن‌ها را در مجموعه واژگانی خود ندارند و اصلاً در گفتار خود به کار نمی‌برند. یعنی در گویش کتولی واژگان ناب و کهن و اصیلی وجود دارد که به هیچ وجه جزء واژگان دخیل از گویش‌های دیگر نیست و مختص به خود «گویش کتولی» است و در بین گویشوران تبری، مازندرانی، کرد، ترک، سمنانی، شاهرودی، گیلانی و غیره کاربرد ندارد. تعدادی از این واژگان خاص کتولی عبارتند از:

«واری - پش‌خش - شوارس - لمپوست - نمنه، بلق - سمبله - فندری - این فطر - مرته‌وند - روفاک - مجری mejeri - گلند geland - چندو candu - بندو bandu - گرم goerem - گوش‌حلقه - گل gal - دیوانه‌متو - دورزان - ساسی - دقنجیدن - دنگ‌دوش - یه‌توپر - توقلامه - خردرختن - نقنجه - الر - درو ورو - شانندن - یه‌کلکه - کل‌هدا - اغر - قده‌تلان - تکوس - هتکی heteki - ونده‌بار - اوکایی - زنبلق - لوکاس - لو lu - نگیرم - وامار - هاداری - اغماجور - سگ‌در - وازمه - توهکه» و...

حال با یک محاسبه ساده ریاضی متوجه می‌شویم که چیزی حدود ۱۰ تا ۱۵ درصد، واژگان مشترک بین این دو گویش وجود دارد؛ حال آن‌که حدود ۸۰ تا ۹۰ درصد واژگان کتولی بیه غیر از افعال - با واژگان استرآبادی و به نظر ما واژگان «پارسی گرگانی» قرابت و نزدیکی دارند.

این بسامد بالا و فراوانی واژگان مشترک در منطقه کتول و استرآباد را می‌توان از دو دیدگاه مورد بررسی قرار داد: الف) این دو منطقه از نظر جغرافیایی در جوار و هم‌سایگی یکدیگر قرار دارند و رفت‌وآمدهای فراوان تجاری، سیاسی و فرهنگی بین این دو منطقه باعث تبادل واژگانی شده است. بسیاری از سران و خوانین کتولی در دوره قاجار، حاکم یا نایب‌الحکومه استرآباد بوده و حتی خانه‌های اعیانی و تکیه در این شهر داشته‌اند. همین امر نیز باعث فراوانی واژگان مشترک این دو منطقه شده است.

ب) عامل دیگر اشتراکات فراوان واژگانی، آن است که پس از فروپاشی شهر گرگان - که به زبان پارسی گرگانی تکلم می‌کردند - و از رونق افتادن آن شهر، کم‌کم شهر استرآباد بنا به موقعیت جغرافیایی و آب و هوای مناسب‌تر و موقعیت استراتژیک، از اهمیت بالایی برخوردار شد؛ همین عامل باعث مهاجرت مردم گرگان (گنبد فعلی) به شهر تازه رونق گرفته استرآباد شد. در حین این مهاجرت، تعدادی از این مهاجرین در منطقه «کتول» ساکن شدند و با همان زبان «پارسی گرگانی» تکلم کردند. افراد بومی ساکن منطقه کتول بنا به

اجبار یا اختیار و آمیزش با آنان، این زبان را آموختند و اختلاط زبانی خاصی در منطقه کتول به وجود آمد. در این آمیزش زبانی، مردم بومی منطقه بسیاری از واژگان زبان غالب — پارسی گرگانی — را پذیرفتند که نشانه‌های فراوانی از این لغات پارسی گرگانی، بعد از گذشت قرن‌ها، هنوز در منطقه کتول به چشم می‌خورد و اهالی — به‌خصوص در مناطق ییلاقی و کوهستانی — آن واژگان پارسی گرگانی را در تکلم و محاورات خود به وفور به کار می‌برند. نمونه‌هایی از این واژگان «پارسی گرگانی» را که در منطقه «کتول» رواج دارند، در قسمت بعد نقل خواهیم کرد.

۲) دلیل دیگر مبنی بر هم‌ریشه نبودن کتولی با مازندرانی، نکته‌ای زبان‌شناسانه است. در گویش کتولی به مانند مردم شاه‌کوه و زیارت خاصه‌رود، بعضی از کلماتی که با صامت‌های سنگین (ق، گ، ک، خ) آغاز می‌شوند دو حرکت «ضمه و کسره» (—، —) در کنار هم به تلفظ درمی‌آیند و مصوت مرکب (oe) را به وجود می‌آورند. در فرهنگ واژگان تبری، حتی در یک کلمه از این مصوت مرکب استفاده نشده است. در صورتی که زبان‌های هم‌ریشه، عموماً در صامت‌ها و مصوت‌ها اشتراکات فراوانی دارند. حال این سؤال مهم مطرح است که آیا امکان‌پذیر است که دو گویش از یک‌ریشه باشند، در صورتی که در یک گویش مصوت مرکب (oe) پُر کاربرد باشد و در گویش دیگر، حتی یک مورد نیز، کاربرد این مصوت مرکب وجود نداشته باشد؟!

۳) اصلی‌ترین دلیل ما برای هم‌ریشه بودن «گویش کتولی» با «پارسی گرگانی» — نه با تبری و مازندرانی^۱ — وجود کتابی به نام «واژه‌نامه گرگانی» است که توسط دکتر صادق کیا گردآوری شده است. این کتاب راه‌گشای اصلی ما در رفع مشکلات زبانی و بازشناخت زبان «پارسی گرگانی» و وجود اشتراکات فراوان «گویش کتولی» با این زبان قدیمی بوده است. ما با مقایسه واژه‌های نقل‌شده در کتاب «واژه‌نامه گرگانی» با «واژگان کتولی» به نتایج جدیدی رسیده‌ایم؛ زیرا مقایسه این دو زبان، بسیاری از گره‌ها و مشکلات زبانی موجود در گویش کتولی را مرتفع می‌کند و هم‌ریشه نبودن گویش کتولی را با مازندرانی به اثبات می‌رساند.

در قرن هشتم هجری، شخصی به نام «فضل‌الله حروفی استرآبادی»، فرقه‌ای به نام «حروفیه» را ایجاد کرد و چون اهل استرآباد بوده است، کتاب‌های خود را به زبان استرآبادی قدیم — پارسی گرگانی — نوشت. بعدها در سال ۱۳۳۰ ش. آقای دکتر صادق کیا با جمع‌آوری کتاب‌های فضل‌الله استرآبادی و استخراج کلمات گرگانی آن کتاب‌ها

۱ مقدسی در کتاب احسن‌التقسیم خود به درستی، زبان گرگانی را از زبان تبری جدا کرده است و بین این دو زبان تمایز قائل شده است. او می‌گوید: «زبان کومش و گرگان به هم نزدیک است. (ها) به کار می‌برند. می‌گویند (هاده) و (هاکن) و در آن شیرینی است و زبان طبرستان بدان نزدیک است، جز آن‌که در آن شتاب‌زدگی است.»

«واژه‌نامه‌های گرگانی» را گردآوری و از طرف انتشارات دانشگاه تهران چاپ و منتشر کرد. در پیش‌گفتار واژه‌نامه‌های گرگانی آمده است: «حروفیان برای فهمیدن کتاب‌های فضل‌الله، واژه‌نامه‌ای از واژه‌های گرگانی نوشته‌های او درست کرده‌اند که زمان نوشتن و نام نویسنده آن مشخص نیست. عنوان این واژه‌نامه در نسخه‌ای از آن، که در پایان نسخه موزه بریتانیاست، «لغت استرآبادی» نقل شده است.» (صادق کیا، واژه‌نامه گرگانی، ص ۱۰).

قبلاً بیان کردیم که مجموعه‌ای از فعل و انفعالات، باعث گسست تاریخی گرگان (گنبد فعلی) از خراسان شد. فشارهای مختلف سیاسی و ترک‌تازی‌های ترکان شرقی، گرگانیان را بر آن داشت تا با تغییر مسیر به کوه‌پایه‌های شمال شرقی البرز مهاجرت کنند. جایی که روستاها و قرای آبادان استرآباد قرار داشته است. طبیعتاً مردم شهر گرگان به نسبت جمعیت منطقه و به‌لحاظ بافت متحد و یک‌پارچه نظامی و سیاسی، هم‌چنان قدرت فائقه خود را در منطقه حفظ کرده و با تسلط بر منطقه استرآباد، به‌عنوان ملوک‌نشین نوظهور، صفحه جدیدی را در تاریخ حکومت‌های شمال البرز گشودند. در هر شکل این گمان منطقی است که عوامل سیاسی، اجتماعی و اقلیمی موجبات انتقال مردم شهر گرگان، از حدود و ثغور قبلی‌شان به دامنه‌های البرز بوده و باعث شکل‌گیری «گرگان امروزی» شده است. اتفاقی که بیش‌تر محققان آن را مربوط به دوران حمله مغول می‌دانند. اما در هر صورت این جابه‌جایی باعث جدایی فرهنگی استرآباد از تبرستان شد. از سوی دیگر شکل‌گیری این بافت جدید حکومتی، منجر به ارتباطات وسیع تجاری و اقتصادی با مناطق کومش و خراسان شمالی شد. مجموعه عوامل یادشده موجب شد تا گویش استرآبادی، حجم وسیعی از واژگان خراسانی کومشی و به‌ویژه پارسی گرگانی را پذیرا شود. البته به گمان ما وجود واژگان پارسی گرگانی در گویش امروزی مردم استرآباد، بسیار کم‌رنگ است اما در «گویش کتولی» نمودی آشکار و پُررنگ دارند.

به احتمال قریب به یقین، این مهاجران قدیم گرگانی، که به پارسی گرگانی تکلم می‌کردند، در حین مهاجرت به شهر «استرآباد» قسمتی از آنان در میانه راه در منطقه کتول — به‌خصوص مناطق کوهستانی — ساکن شده و با ساکنان بومی این منطقه درآمیختند. این مهاجران غالب، زبان خود را بر ساکنان بومی تحمیل کرده و یا افراد بومی، زبان آنان را پذیرفتند. به این ترتیب، پارسی گرگانی و واژگان آن در این منطقه رواج یافت؛ اما با گذشت زمان، تغییر و تحولاتی در واژگان پارسی گرگانی رایج در کتول، به وجود آمد؛ ولی بسیاری از واژگان به همان صورت ناب و کهن خود، در گویش جدید کتولی باقی مانده‌اند. ما برای اثبات مدعای خود مبنی بر هم‌ریشگی «گویش کتولی» با پارسی گرگانی واژه‌هایی از پارسی گرگانی و کتولی را به همراه معنی فارسی آن‌ها، در کنار هم نقل کرده‌ایم، تا قرابت و

جستاری در گویش کتولی □ ۷۳۱

نزدیکی بیش از حد آن‌ها، پیش چشم خوانندگان قرار گیرد. هدف ما از این کار، آن است تا به این نتیجه مهم برسیم که گویش کتولی هم‌ریشه با پارسی گرگانی است نه با گویش مازندرانی، و با وجود مهاجرت گرگانی‌ها به استرآباد، وجود واژه‌های پارسی گرگانی در گویش استرآبادی بسیار کم‌تر از گویش کتولی است. حال رد یا قبول این نظریه به عهده خوانندگان است. ما نیز مصر بر پذیرش این نظریه از طرف خوانندگان و محققان نیستیم، اما امیدواریم همین تلنگر ما باعث شود تا آیندگان با تحقیقات زبان‌شناسانه کامل‌تر و با یافتن متون و دست‌نوشته‌های تاریخی بیشتر، نقاط مبهم و معضلات زبانی این گویش کهن‌سال و تاریخی را بگشایند.

معنی فارسی	کتولی	پارسی گرگانی	
باشد	بو bu	بو bu	۱
باش	دبو dabu	دبو dabu	۲
اکنون	اسا asa	اسا asa	۳
ایستاده بودند	استابین esta-bin	استابند esta-bend	۴
ایستادن	ایستان istan	استیان estiyan	۵
اوریشم	اورشم oversem	اوریشم orisem	۶
گفتن	بئوتن bauten	باتن baten	۷
ببرند	ببرینند barbinand	ببرینند baberinand	۸
ببرد	بوره bavere	ببره babere	۹
نشد	نبی nabi	نببی nabebi	۱۰
تراشیدن	بتاشتن betastan	بتاشان betasan	۱۱
تراشید	بتاشی betashi	بتاشی betasi	۱۲
می‌تواند	بتآن bettan	بتآن betan	۱۳
خوانده بود	بخوانده بی	بخوانده بی	۱۴
داشته باشد	داشته بو	بداشته بو	۱۵
دید	بدی badi	بدی badi	۱۶
برادر	برار	برار berar	۱۷
رسیده بود	برسی - بی	برسا - بی	۱۸
برساند	برسانه	برسنه barasane	۱۹
رسید	برسی	برسی baresi	۲۰
بلندی - ابرو	برفه	برفه berfe	۲۱
برنجاند	برنجانہ	برنجانہ	۲۲
رنجانیده باشد	برنجانده بو	برنجانہ بو	۲۳

معنی فارسی	کتولی	پارسی گرگانی	
بزاید	بزایه	بزایه	۲۴
نشسته بود	نیشته بی	نشته بن	۲۵
شست - بشستند	بشوشته	باشسته basoste	۲۶
شکستی	بشکستی	بشکستی	۲۷
بشکند	بشکنه	بشکنه	۲۸
بشوید	بشوره	بشوره	۲۹
طلبید	بطلبی	بطلبیه	۳۰
افتاد - بیاقتاد	بکت	بکتی	۳۱
گفتی - بگفتی	بگوتی	بگتی	۳۲
کشته باشد	بکشته بو	بکشته بو	۳۳
دمرو افتاد	دیم دکت	دیم دکی	۳۴
بخواب - بیفت	بکو	بکو	۳۵
مالید - بمالید	بمالی	بمالی	۳۶
بمال - مالید	دمال	دماله	۳۷
بمانده باشد	بمانده بو	بمانده بو	۳۸
ماند	بماندی	بماندی	۳۹
مرده باشد	بمرده بو	بمی بو	۴۰
بمیرد	بمیره	بمیره	۴۱
بیندازد	دندازه	بندازه	۴۲
نوشته باشد	بنویشته بو	بنوشته بو	۴۳
بین	بوین	بوین	۴۴
ببیند	بوینه	بوینه	۴۵
بود	بی	بی - bi	۴۶
باشی	بوئی	بی	۴۷
شده بود	هایی - بی	بی بی	۴۸
شده باشد	هایی - بو	بی بی بو	۴۹
بگذار	واییل	بیل beyl	۵۰
ببرد	بوره	ببره	۵۱
نباشد	نبو	نبو	۵۲
بوده است - باشد	بیه	بیه	۵۳
نبود	نه بی	نی بی	۵۴
کنار - پس	پش pas	پش pas	۵۵
بپوشد	دپوشه	دپوشه	۵۶

جستاری در گویش کتولی □ ۷۳۳

معنی فارسی	کتولی	پارسی گرگانی	
پوشیده باشد	دپوشته بو	دپوشه بو	۵۷
پدر	پیر	پیر	۵۸
ظهر	پیشین	پیشین	۵۹
بتراشد	بتاشه	بتاشه	۶۰
توت	تود	تود	۶۱
چه	چی	چی	۶۲
خوب، زیبا	خجیر	خجیر	۶۳
داده باشد	هدا - بو	دا - بو	۶۴
داده بود	هدا - بی	دا - بی	۶۵
دارد	دار	دار	۶۶
داشته باشد	داشته بو	داشته بو	۶۷
داده - داد	هدا	هادا	۶۸
بده	هادی	هاده	۶۹
نده - نداد	ندی	ندی	۷۰
نداده بود	نه دابی	نه دابی	۷۱
داده باشد	هدا بو	هادو - بو	۷۲
بسته	دوسته	دبسته	۷۳
بودند	دبین	دبن	۷۴
هست	دره	دره	۷۵
نیست	دنی	دنی	۷۶
هستند	درن	درند	۷۷
بود - باشی	دبی	دبی	۷۸
باش - باشد	دبو	دبو	۷۹
نباش - نباشد	دنبو	دنبو	۸۰
باشید	دبیه	دبیه	۸۱
می‌بینی	ویندی	وینی	۸۲
افتاده بود	دکته بی	دکته بی	۸۳
بینی	دماغ	دماغ	۸۴
صورت	دیم	دیم	۸۵
بینی	بوینی	بوینی	۸۶
دیده باشد	بدی بین	بدی بین	۸۷
دیده باشد	بدی بو	دیه بو	۸۸
رسیده باشد	برسی بو	رسا بو	۸۹

معنی فارسی	کتولی	پارسی گرگانی	
بشوید	بشوره	بشوره	۹۰
می‌بیند	وینند	وینند	۹۱
بر - کنار	ور	ور	۹۲
بانگ	وانگ	وانگ	۹۳
باز	واز	واز	۹۴
نیست	نیه	نیه	۹۵
نشسته بود	نیشته بی	نیشته بی	۹۶
سپرد	بسپری	سپری	۹۷
شوهر	شو	شو	۹۸
افتاده باشد	کته بو	کته بو	۹۹
افتاده بود	دکته بی	دکته بی	۱۰۰
عبور - گذر	کُدار	کُدار	۱۰۱
بیفتد	دکوئه	کوئه	۱۰۲
لب	لو lo	لو lo	۱۰۳
مادر	مار	مار	۱۰۴
ماده	مایه	مایه	۱۰۵
مانند	نمان	نمان	۱۰۶
مانده باشد	بمانده بو	بمانده بو	۱۰۷
نداشته باشد	نداشته بو	نداشته بو	۱۰۸
نمانده بود	نمانده بی	نمانده بی	۱۰۹

پاره‌ای از ویژگی‌های گویش کتولی

در منطقه کتول «گویش کتولی» تکلم می‌شود. علاوه بر این گویش رایج، گویش‌های دیگری نیز در این ناحیه وجود دارند که مربوط به اقوام و طوایف مختلفی است که بنا به دلایل خاص اقتصادی، سیاسی، جنگ‌ها، جست‌وجو برای کار، خوشی آب‌وهوا و غیره به‌طور پیوسته به این ناحیه مهاجرت کرده‌اند. همین امر موجب بده‌بستان‌های فرهنگی و واژگانی شده است. با جست‌وجو و کنکاش در فرهنگ‌های لغت زبان‌ها و گویش‌های مختلفی که هم‌سایه و هم‌مرز کتول هستند، کاملاً به این شباهت‌های واژگانی و حتی فرهنگی پی خواهیم برد. این نکته را هم باید افزود که در گویش کتولی، بسیاری لغات کهن و اصیل وجود داشته‌اند که امروزه کاملاً متروک شده و به ما نرسیده‌اند، و همان اندک واژگان کهن و اصیلی هم که از زمان‌های دور به ما رسیده‌اند، تلفظ دقیق و یا معنای واقعی آن‌ها برای ما

به‌طور کامل روشن نیست. اما باین‌حال، جای بسی خوش‌بختی است که اندکی از واژگان کهن و ریشه‌دار که هم معنا و هم تلفظ روشنی دارند به ما رسیده است.

۱) گویش کتولی مانند هر زبان و گویش دیگر، واژه‌هایی از زبان‌های دیگر قرض گرفته است. صرف نظر از زبان رسمی کشور — که گویش کتولی متعلق به آن و متأثر از آن است — از واژه‌های «روسی»، «ترکی»، «عربی» و زبان‌ها و گویش‌های دیگر هم مرز خود مانند «ترکمنی»، «کومشی»، «مازندرانی»، «گیلیکی»، «کردی» و مهاجران مناطق دیگر واژه قرض گرفته است. حضور این واژه‌های قرضی به‌تدریج افزایش یافته و زبان خالص و قدیمی این منطقه را رو به ضعف و زوال برده است. امروزه نفوذ و رواج واژه‌های قرضی به حدی است که بیش‌تر بخش‌ها مانند اشعار، مکالمات، جملات و نوشتارهای کتولی را تحت‌الشعاع خود قرار داده است؛ به گونه‌ای که هر تازه‌واردی با کمی دقت می‌تواند «گویش تغییر یافته امروزی کتولی» را تا حدی بفهمد و حتی اگر علاقه‌مند باشد، به آن گویش با کمی تکرار و تمرین — سخن بگوید. حال با این توضیحات، تعدادی از واژه‌های قرضی را که از زبان‌های مختلف وارد گویش کتولی شده‌اند، برای نمونه نقل می‌کنیم.

واژه‌های عربی رایج در کتولی

این واژه‌ها بسیار فراوانند که به‌عنوان نمونه، چند مورد ذکر می‌شود:

هراسه harase - مخراس maxraz - مطبخ matbax - غیظ qiz - مستراب mosterab -
 نسام nessam - مشرفه mesrafe - صاحب sahib - متکا mataka - حرام haram - موال
 maval - و...

واژه‌های روسی

ماتشکه mateske - گیروان girvan - چتوار catvar - ایشکاف - samvav -
 استکان - نعلبکی - منات - پوت put - لمپا lampa - و...

واژه‌های فرانسوی

اسفالت - آژدان (آجودان) - پماد - لامپ - فلوت - گالش و...

واژه‌های کومشی

ایشقاق estaq - چقر ceqar - داروگرم - دلینگن - چکه‌پرسی ceke-persi - عله‌توک
 elle-tuk - علف‌چر - هادن - هادا - هککو hekku - هونگ - ویر - لچاره و...

واژه‌های ترکی

ایلغار - ایلجاری - ایلخی - بُنکه - بنچاق - بلوک - بیگاری - پاکار - پادو - پینکی - تُقلی - تیول - دگنک - تمنه - شیغار - شلتاق - ساری انبار - بقچه - قیز قلعه - قرمساق - چارق - قیماق - ساخلو - ایلخان - قالتاق - چلک - بیگلریگی - قلچماق و...

واژه‌های کُردی

زیلان - زُلان - نژاره - یارگلکان - لاره - تلیر - گاوانی - گوترمه - گُندی.

واژه‌های ترکمنی

اُوا (أبه) - گُل (گول) - ماشه (ماشا) - قبتال (قاپدال) - نمازلیق - باطیر (باطَر) - پیچک (پیچاق) - قبرعه (قاپیرغا) - مرگن - یالديراق - یورغه (یورغا) - قطلمه (قاطلاما) - یگن .yegan

۲) در گویش کتولی مانند گویشوران شاه‌کوه و زیارتِ خاصه رود - بعضی از کلماتی که با صامت‌های سنگین (ق، گ، ک، خ) آغاز می‌شود، دو حرکت ضمه و کسره (ءِ، -) در کنار هم به تلفظ درمی‌آیند که مصوتِ مرکب (œ) را می‌سازند. این مصوتِ مرکب در گویش کتولی پُر کاربرد است.

هاگرد hakœrd - قُرس qœrs - خورنه xœrne - خُدا xœda - گُل gœl - گرکان gœrgan - خَسَمب xœsamb - کُل kœl.

۳) در گویش کتولی به مانند گویش استرآبادی، کاربرد ضمه و به‌خصوص کسره، فراوان دیده می‌شود.

اِند - بَرَن - اِمانت - اِندا - اِزگرن.

۴) در طول تاریخ دگرگونی‌هایی در گفتار روی می‌دهد که به تدریج شکل گفتاری از شکل نوشتاری فاصله می‌گیرد. این اختلافِ تلفظ به دلیل ویژگی‌های آوایی زبان است و در طول زمان اتفاق می‌افتد که به این دگرگونی‌ها «فرآیند واجی» می‌گویند. علتِ به‌وجود آمدن این فرآیندها آن است که زبان سریع‌تر از نوشتار در حال تغییر و تحوّل است و همین عامل بر اثر گذشت زمان، اختلاف فاحش بین شکل ملفوظ و مکتوب کلمات به‌وجود می‌آورد. فرآیندهای واجی شاملِ قاعده‌های «کاهش»، «افزایش»، «ابدال» و «ادغام» است که نمونه‌های فراوانی از این فرآیندهای واجی در گویش کتولی دیده می‌شود. از میان این فرآیندها، فرآیندهای کاهش و ابدال بسیار پُربسامدتر از قاعده‌های افزایش و ادغام هستند. به نمونه‌هایی از این فرآیندها در گویش کتولی اشاره می‌شود.

الف) قاعده کاهش یا حذف

۱. حذف حرف «ب» ← خوب ← xa خا
۲. حذف حرف «د» ← برادر ← برار / مادر ← مار
۳. حذف حرف «ت» ← خورشت ← خورش / بالشت ← بالش
۴. حذف حرف «ه» ← پهلو ← پلو

ب) قاعده ابدال

۱. در گویش کتولی، صامت «گ» را به «ق» بَدَل می‌کنند.
مگس ← مقز، رگ ← رق، دیگ ← دیق لگد ← لقد، رگبار ← رقبار
۲. تبدیل «و» به جای «ب»
باز ← واز، شب ← شو، لب ← لو، بین ← بویین
۳. تبدیل «ی» به «ر»: بشوید ← بشوره
۴. تبدیل «ر» به «ل»: انجیر ← انجیل، زنجیر ← زنجیل
۵. تبدیل «ن» به «م»: پنبه ← پمبه، شنبه ← شمبه
۶. تبدیل مصوت بلند «آ» به مصوت کوتاه «-»: تالار ← تِلار
۷. تبدیل «پ» به «و» و کاهش «ه»: چهارپادار ← چارپادار ← چاروادار
۸. تبدیل «ب» به «ه»: بده ← هاده، هادی

۵) پس‌وندها در گویش کتولی

الف) «اوک» (uk) یکی از پُرکاربردترین پس‌وندها در کتولی است. این پس‌وند صفتِ نسبی‌ساز، افادهٔ معنی «بسیاری و مداومت» را دارد.
فستوک fess-uk، خَلوک xel-uk، گریندوک geryand-uk، چستوک ces-uk، ریخوک rix-uk

ب) پس‌وند «دار» (dar) به‌عنوان پس‌وند اتصاف و دارندگی کاربرد دارد.
چاروادار carva-dar، چودار cu-dar، خانه‌دار xane-dar.
ج) کاربرد «تا» (ta) به‌عنوان ممیز یا واحد شمارش بعد از اعداد، به‌غیر از عدد یک.
دَتا de-tta، سه‌تا se-tta

د) فعل اسنادی «م» (em) به معنی «هستم» افاده مالکیت می‌کند.
حُسینِم hoseyn-em = حُسینِ هستم، خودم xEdem-em = خودم هستم.
ه) پس‌وند «نی» (ni) که به آخر ضمایر متصل می‌شود و افاده مالکیت دارد.

تنی te-ni = مال تو، منی me-ni = مال من.
 (و) «واری» (vari) به عنوان پس‌وند به معنی «مثل و مانند» و «شبهه» کاربرد دارد.
 برار - واری berar-vari = مانند برادر، ته - واری te-vari = مانند تو.

۶) پیشوندها در گویش کتولی

تعداد پیشوندها در گویش کتولی اندک است. این پیشوندها بر سر افعال، ضمائر، صفات و مانند آن می‌آیند، اما بیش‌ترین حضور پیشوندها بر سر افعال است. این پیشوندها عبارتند از: «ها» (ha)، «ه» (he)، «ب» (بای زینت و تأکید).

الف) پیشوند «ها»: هاکرد، هادی، هابی، هابیه، هاکنه
 ب) پیشوند «ه»: هدا، هینیش، هیتش، هیلکیده
 ج) پیشوند «ب»: زینت و تأکید: بخورد، بُئرد، بگوت، بشنفت، برخت

۷) علامت مفعولی «را» در گویش کتولی

گاهی به صورت «های بیان حرکت» (ه - ه) و گاهی به صورت مخفف «ر» (re) به کار می‌رود.

بیل هادی bil-e-hadi = بیل را بده، بیل ر هادی bil-re-hadi = بیل را بده

۸) گاهی اوقات در گویش کتولی

به مانند ساختار گیلکی و مازندرانی، صفت پیش از موصوف می‌آید؛ با این تفاوت که صفتی که قبل از موصوف آمده، کسره می‌گیرد.

بُزِ نِر = نِرِ بَزِ nar-e-bez، اَشِ تَرَش = تَرَشِ اَش، اَلوِی تَرَش = تَرَشِ اَلو

۹) آ (a)، ها (ha)، های (hay)، ای (oy)، هوی (hoy)، «هن» (han) از اصوات هستند که در گویش کتولی برای تأکید، تصدیق، صدا زدن و تکیه کلام به کار می‌رود. اصوات «هن» (hen)، «هین» (hin)، «هش» (hos) و گاهی اوقات «هی» (hey) برای راندن و رماندن حیوانات و مانند آن به کار می‌رود.

۱۰) نشانه مصدر در گویش کتولی

به مانند مازندرانی «en» است که گاهی با گرفتن صامت میباجی «y» به کار می‌رود.

بوردن baverden، بساختن besaxten، بدی بادی badi-y-en، بخری بِنِ baxeri-y-en

۱۱) های بیان حرکتی (ه - ه) که در آخر واژه‌ها و ترکیبات کتولی اضافه می‌شود، نقش

فعلِ اِسنادی «است» را باز می‌کند.

گیله gil-e = گِل است، خُبه xob-e = خوب است، پائه pa-e = پا است

۱۲) در گویش کتولی حالت نهی، با افزودن «ن» به ابتدای افعال و مصادر ساخته می‌شود. نخو noxo = نخور، نرو nero = نرو، ندی nadi = نده، نئردن noarden = نرفتن
 ۱۳) با افزودن «ب» به ابتدای افعال، فعل امر ساخته می‌شود؛ اما در چند مورد محدود با افزودن «ها» و «ه» (he) فعل امر ساخته می‌شود.

بپا beppa: ریشه آن از «pa» است به معنی (مواظب باش).

ببیر bayir = بگیر، بنیش banis = بنشین، هتتش he-tos = بزن، هادی hadi = بده

۱۴) «بای زینت» یا «ب» تأکید بر سر افعال کتولی بسیار پُر کاربرد است.

بدیم = دیدم، بگوت = گفت، بخورد boxærd = خورد، بزو bazo = زد، بشنفت besnoft = شنید، بکند backend = کند، بپری bapperi = پرید، بوافت bevaft = بافت، براند berand = راند / شخم زد، بشوشت basust = شست.

۱۵) فعل کمکی «دار» که مخفف «دارد» است، در ابتدای افعال می‌آید و «مضارع مستمر» می‌سازد.

دار-امب dar-emb = دارم می‌آیم، دار-شوند dar-sund = دارد می‌رود

۱۶) در صرف افعال، علامت سوم شخص جمع بر خلاف فارسی که «نده» است، در کتولی «-ن» (en) است.

بئردن boarden = رفتند، بگوتن baguten = گفتند، بخرین baxerin = خریدند، بشنفتن besnoften = شنیدند

۱۷) یکی از افعال عجیب در گویش کتولی، «ماضی استمراری» و «ماضی مستمر» است. با اضافه کردن فعل «کرد» به آخر صفت مفعولی فعل اصلی، ماضی استمراری و ماضی مستمر ساخته می‌شود. به زبان ساده‌تر، فعل «کرد» در آخر فعل، کارکرد «می» استمراری را دارد.

اِشنفته کرد esnofte- kærd : ۱- می‌شنید ۲- داشت می‌شنید

نخورده کرد naxærd-koerd : ۱- نمی‌خورد (شکل منفی این فعل، ماضی مستمر ندارد).

دکرده کرد dakoerde-koerd : ۱- می‌پوشید ۲- داشت می‌پوشید

خورده کردم xoerde-koerd : ۱- می‌خوردم ۲- داشتم می‌خوردم

نیشته کرد niste-koerd : ۱- می‌نشست ۲- داشت می‌نشست

شُکرده کرد sokoerde-koerd : ۱- می‌رفت ۲- داشت می‌رفت

اِشکسته کرد eskeste-koerd : ۱- می‌شکست ۲- داشت می‌شکست

وینسته کرد vineste-koerd : ۱- می‌دید ۲- داشت می‌دید

گیته کرد gite-koerd : ۱- می‌گرفت ۲- داشت می‌گرفت

گوته کرد *gote-koerd*: ۱- می‌گفت ۲- داشت می‌گفت
 نایبشت کرد *nayiste-koerd*: ۱- نمی‌گذاشت (شکل منفی این فعل، ماضی مستمر ندارد).
 خوته کرد *xoete-koerd*: ۱- می‌خواستید ۲- داشت می‌خواستید
 نخوته کرد *naxoete-koerd*: ۱- نمی‌خواستید (شکل منفی این فعل، ماضی مستمر ندارد).

در پایان این مقاله باید اشاره کرد که محدوده زمانی ما برای جمع‌آوری واژگان از مآخذ مختلف، قرن هشتم و نهم هجری تا دوران معاصر را در بر می‌گیرد؛ زیرا قدیمی‌ترین سندی که از این منطقه به دست ما رسیده است، مربوط به «خواجه مظفر بتکچی» است که در قرن‌های هشتم و نهم می‌زیسته است. متأسفانه در این منطقه آثار مکتوبی یا وجود نداشته است و اگر هم آثار مکتوبی وجود داشته، بسیار اندک بوده و فقط شامل اسنادی مانند: مبیعه‌نامه، مصالحه‌نامه، سند ازدواج و غیره بوده است که در کنج صندوق‌های خانوادگی خاک فراموشی می‌خورده‌اند و کم‌تر به دست اهل تحقیق رسیده‌اند. به همین دلیل، به احتمال قریب به یقین، بسیاری از واژگان قدیمی و اصیل منطقه کتول به دوران ما نرسیده و در مرور ایام مُرده و متروک شده‌اند؛ چه بسا که اگر آثار مکتوبی از آن دوران باقی می‌ماند —البته همان‌طوری که گفتیم آثار مکتوب اندکی باقی مانده است که یا اعتبار علمی ندارند و یا مربوط به طبقه حاکم جامعه بوده و یا فقط اسناد مربوط به ازدواج، مصالحه و مبیعه‌نامه بوده‌اند که باز هم جای بسی شکر و سپاس دارد. — مقاله ما از لون و گونه‌ای دیگر می‌شد؛ اما چون می‌دانیم حسرت خوردن بر گذشته‌ها کاری است عبث، لذا بر آن شدیم که همان اندک آثار مکتوب و اسناد بر جا مانده را بررسی و واژگان کهن کتولی را استخراج کنیم تا برای استفاده محققان آینده و ثبت در تاریخ و ماندگاری آن‌ها در ذهن اهل تحقیق، کاری هر چند ناچیز به اندازه بضاعت مُرجات خود انجام داده باشیم.

منابع

- باقری، مهری؛ (۱۳۷۷)؛ *تاریخ زبان فارسی*، چهارم، تهران: نشر قطره.
 صفوی، کورش؛ (۱۳۸۵)؛ *آشنایی با نظام‌های نوشتاری*، اول، تهران: پژوهاک کیوان.
 کیا، صادق؛ (۱۳۳۰)؛ *واژه‌نامه گرگانی*، اول، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
 مقدسی، ابومحمد؛ (۱۳۶۱)؛ *احسن‌التقسیم فی معرفة الاقالیم*، به تصحیح دکتر علینقی منزوی، اول، شرکت مؤلفان و مترجمان.
 نصری اشرفی، جهانگیر؛ (۱۳۸۱)؛ *فرهنگ واژگان طبری*، اول، تهران: انتشارات احیاء کتاب.

فرازهایی از لوتر کالسی یا گنجینه نوا

مصطفی بلالی مقدم / پژوهش‌گر فرهنگ

پیری‌رو تاب مستوری ندارد گرش بندی سر از روزن برآرد
سالیانی دراز در پی آن بودم که زبان و فرهنگ مازنی (مازندرانی) چه قدر استقلال و آزادی را در خود جای داده است. آیا زیرمجموعهٔ زبان پارسی است یا بازماندهٔ یک زبان پیش‌آریایی است که با زبان پارسی داد و ستد کرده و داد و گرفت، آیا این سخن درست است؟ این پرسش‌های مهم ذهنم را آزار می‌داد.

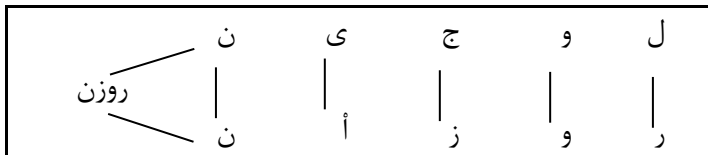
پیش از ورود آریایی‌ها، در این سرزمین و چین و شکن‌های البرز صدها، بلکه هزاران سال مردمانی زندگانی می‌کردند. زبان و فرهنگ‌شان کجاست؟ آیا تمام آن‌ها در فرهنگ آریایی‌های مهمان (و یا مهمان ناخوانده...) محو و نابود شده‌اند؟

من در این خرابه‌ها و دخمه‌ها و مهرابه‌های مازندران پی‌گیر شدم تا روزنه و یا روزنه‌هایی را بیابم که بتوانم از این روزنه‌ها به فرهنگ پیش‌آریایی مازندران دست یابم و تکلیفم را با این زبان مازنی روشن کنم. هم‌چنین نظاره‌گر نباشم که زبان مازنی مورد بی‌مهری مردم سرزمین خود باشد.

به‌هرحال، در پی یافتن روزنه و یا روزنه‌هایی بودم. نخست، از تورق کتاب‌های تاریخ، که از آن‌ها بسیار بهره‌ها بردم، مقداری دور شدم و از منابع طبیعی و باور به ایزدان و نام‌ها (خانه‌ها، کوه‌ها، مکان‌ها، حیوانات، دام و کشاورزی و تا اندام آدمی...) و هم‌چنین از فرهنگ شفاهی، که نوشته‌ای از آن‌ها در میان نیست، مدد جستیم. از «لوجین» که نیاکان بسیار دور ما بر دیواره‌ها و یا سقف پشت بام‌ها ایجاد کرده و از آن بهره‌ها می‌بردند. لوجین در روستای زیبای نوای من هم در پشت بام‌ها مشاهده می‌شد و اکنون (که دهه سی خورشیدی است)، این لوجین‌ها در انبارها و انبار خانه‌ها و طویله‌ها، به‌صورت سوراخی گرد و یا چهارگوش بالای دیوارها وجود دارد. بعضی نقاط دیگر مازندران آن را «روجین» هم می‌گویند و از

گذشته‌های دور در سرزمین ما معمول بوده است. چنین به نظر می‌رسد که پیشینیان بسیار دور ما آلونک‌هایی در زمین حفر می‌کردند و یک نیم‌در ورودی و یک سوراخ در بالای دیواره‌های کوتاه و یا سوراخی با سرپوشی در گوشه‌ای از پشت بام‌ها ایجاد کرده بودند و آن‌گاه که خورشید می‌تابید، درپوش آن حفره را برمی‌داشتند که نور خورشید داخل آلونک‌ها بتابد. پنجره‌ای وجود نداشت. آن سوراخ را که جای ورود نور خورشید بود «لوجین = lujin» نامیدند. روزگار هم‌چنان جریان داشت و با گذشت زمان و تحوّل و دگرگونی انسان‌ها، آلونک‌ها به اتاق و اتاق‌ها تبدیل شد و لوجین‌ها حذف شدند و پنجره‌ها جای آن‌ها را گرفت؛ اما لوجین‌ها از آلونک‌ها به طویله‌ها و انبارها نقل مکان کردند. در روزگار کودکی من (یعنی حدود دهه سی خورشیدی)، پدران و مادران ما، این سوراخ پیش از تاریخ و درپوش‌دار پشت بام‌ها را «لوجین» می‌نامیدند.

به نظر می‌رسد واژه لوجین یک واژهٔ مازندرانی و پیش‌آریایی باشد و با احتمال قوی به اقوام پیش‌آریایی یعنی بازمانده‌ای از دورهٔ کاسیان باشد. فکر می‌کنم که ایرانی‌های مهمان آن را از کاسیان صاحب‌خانه وام گرفته باشند و پس از گذشت زمان‌های زیاد و تحوّل زبانی آن را به «روزن» تبدیل کردند.



من می‌خواهم درپوش یا سرپوش این روزن را بردارم و به کمک نور خورشید به دوره‌های پیش‌آریایی سرک بکشم. (سر از روزن برآرم). هم‌چنان‌که گفته آمد، با توزّق کتاب‌های تاریخی به آثار طبیعی ملموس و ناملموس و فرهنگ شفاهی از جمله زبان و یا لُوتَر کالسی در چین و شکن‌های البرز پناه بردم. چنان‌که این زبان مرا به دنیای شیرین و زیبای دوره‌های پیشین برد. این زبان و یا لُوتَر کالسی را سال‌ها مطالعه کردم و به حوزه‌های خواهرخوانده‌های هم سرک کشیدم. زبان و یا لُوتَر «سلیری = saelyari» که قرن‌ها و شاید هم در هزاره‌های پیشین در پهنه‌های قَرْمچای فیروزکوه و زبان زرگری روستای ایرای «erâ = اِرا» لاریجان و در چین و شکن‌های البرز (و نام کهنه‌تر آن «کوه لاجورد»)، مردم دل‌مشغول آن بودند.

به‌هرحال، اکنون همهٔ این لوترها خاموش و در دخمه‌ها و مهرابه‌های البرز به خواب ابدی فرو رفته‌اند.

لوجین را باز کردم، نور خورشید چشمانم را خیره کرد. نگاهم در آن فراخ‌نای تاریخ به این دو واژهٔ مازنی افتاد «دَپ شو = dapšu» و «بشکو = bæšku» یعنی «بکاو و شیار کن و آن‌گاه شکوفا کن». من هم سعی کردم مثل یک بچه با‌دب با چشمان نزدیک‌بین و دوربین خود در حد توانایی‌ام «دَپ شوام = dapšu?am» و «بشکوأم = bæšku?am»؛ یعنی آن‌چه را می‌توانم بکاو و شیار کنم و آن‌گاه شکوفا کنم. پس به دوره‌های پیشین رفتم و گنجینه‌هایی یافتم.

این خزانه‌های لوترایی از جمله لوتر کالسی (نوایی) هم‌چنان که گفته آمد، یک فرهنگ شفاهی است و به‌نظر می‌رسد که از آن اثر یا نوشته‌ای بر جای نمانده باشد. هم‌چنین به‌نظر می‌رسد که مادر این زبان‌ها و یا لوترها از جمله لوترکالسی، زبان مازنی باشد و این زبان مازنی فرزندان را در دامنش پرورش و رشد و نمو داده است. ما می‌توانیم از این لوترکالسی و زبان مازنی و با استفاده از نشانه‌های ملموس و ناملموس آن در چین و شکن‌های البرز و با پی‌گیری‌ها و جست‌وجوها و نشانه‌هایی که آقای جهانگیر سرتیپ‌پور در کتاب «نشانی‌هایی از گذشته‌های دور گیلان و مازندران» آورده‌اند، به الواح سومری برسیم. شگفت‌انگیز است! این نشانه‌ها ما را صاف و شفاف به دنیای پیشین بسیار دور، یعنی به دوره کاسیان فرا می‌خواند.

من در این نوشتار به زبان و یا لوتر کالسی و منابع طبیعی و فرهنگی ناملموس و ملموس زبان و فرهنگ مازنی (مازندرانی) و زبان و فرهنگ سومری تکیه دارم. این سه زبان یا این سه فرهنگ نردبانی هستند که احتمالاً به زبان و فرهنگ کاسیان خواهیم رسید. (اگرچه لوترکالسی مانند سومری یک زبان نیست).

اما لوترکالسی...

در مرحلهٔ نخست این زبان برای دفاع از تمامیت وجودی گروه‌های قومی و طوایف ایجاد شد، اما در دوره‌های پایانی این لوترها، این‌گونه تصور می‌شود که این دفاع با مشاغل و حرفه‌های مردم کوه‌نشین از جمله روستای نوا با افت و خیز هم‌راه بوده است.

زبان و یا لوترکالسی زبان قدیم نوایی‌ها از دورهٔ کودکی‌ام به درونم راه یافت و جزء خاطره‌هایم شد. زمانی که مرحوم حسینی داور، شاعر فرهیختهٔ همدانی از پای الوند به پای دماوند رسید و این کوه ستبر و این هرابرزه‌ای‌تی‌را، که به باور نیاکان زرتشتی‌مان یک سرش پل صراط و سر دیگر آن جیحون است، دید؛ هیمنهٔ این هرا او را واداشت که نوایی شیرین‌ساز کند... ابیاتی از آن را پیش رو دارید.

ای ساقی سیمیر! خدا را	دریاب به فصل گل نوا را
مرغان فصیح خوش‌نوا را	یک ساغر مل بیار ما را
این جاست بهشت جاودانه	مرغ چمن است در ترانه
از لاله بود نگارخانه	سُنبل زده زلف خویش شانه
هر صبح زنی به لاله لبخند	بر قلّه و پیکر دماوند
با این‌همه شکوه در بند	بر خرمی‌ات خوریم سوگند
بی‌تو شکوه و فرّ ندارد	وز جلوه تو خبر ندارد

در اوایل دهه هفتاد خورشیدی این آذرخش‌ها به شعله تبدیل و بوی عشق لیلی مرا به گورگاهش کشانده و وادارم کرد که به گردآوری و تحلیل و تحقیق این زبان و فرهنگ شفاهی که مهجور افتاده است، وارد تحقیق میدانی شوم.

به‌هرحال، از تعداد اندکی از گویشوران، که شاید به اندازه انگشتان یک دست هم نبودند، مدد جستیم و امروز که مهر یک‌هزار و سیصد و نود و هشت خورشیدی است، همه آن‌ها به خواب ابدی فرو رفتند که ارواح نیک‌شان قرین رحمت باد.

لازم به ذکر است که در کتاب حدود العالم با مؤلف ناشناس که در سال ۳۷۲ هـ.ق. تألیف شده است، درباره واژه لوتر و کاربرد آن اشاره شده است (که یک زبان محدود و محلی و رمزی بین دو فرد یا گروهی وجود دارد که دیگران از آن چیزی نمی‌فهمند) به هر حال لوتر کالسی واژگان و افعال خاص خود را داراست، ولی ضمیر آن شبیه ضمیر زبان مازنی است و هم‌چنین لوتر کالسی و سایر لوترهای سرزمین مازندران زیرمجموعه زبان و فرهنگ مازندران هستند؛ یعنی در فضای زبان و فرهنگ مازندران زاده شده و رشد و نمو کرده‌اند. آغاز لوتر کالسی را که در چه زمانی ابداع و یا وارد روستای نوا شد، نمی‌دانیم؛ ولی از معنای واژه کالسی (نوایی) چنین برمی‌آید که اگر مردم این روستا واضح این زبان یا این لوتر نبوده‌اند، چنین به نظر می‌رسد که در نام‌گذاری و تغییرات و تحولات بنیادی این لوتر دخالت زیادی داشتند.

به‌هرحال، آغاز و یا ورود و یا اقتباس و یا ابداع این زبان را در روستای نوا دقیقاً نمی‌دانیم، ولی پایان و خاموشی آن را می‌دانیم که هم‌زمان بود با آغاز دهه چهل خورشیدی ایران. همراه با تحولات اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی، این زبان و یا این لوتر آرام‌آرام همراه بنایان با آن کمچه و ماله‌های‌شان، نجاران با آن اژه و تیشه‌های‌شان، همراه با

چارویداران خسته‌تن، با بوق ماشین‌های جاده‌های هراز و فیروزکوه و با سوت قطار راه‌آهن شمال خاموش و در دخمه‌ها و چین و شکن‌های البرز به خواب ابدی رفت.

شگفت‌انگیز است که لوترها از جمله لُوتر کالسی و مردمی که در طبیعت آن تنفس می‌کردند، سعی کردند از محیط خود اقتباس کنند؛ یعنی از شکل و صدا و حرکت و رنگ موجودات محیط خود برداشتند، ذهن و واژگانی را خلق کردند.

مثلاً: نام این زبان یا لُوتر (کالسی = *kâlæsi*) است و کالس یعنی روستای نوا و کالسی یعنی نوایی و (کالسی سیب = *kâlæsi sib*) یعنی مرد نوایی، اگر چه در این زبان (سیب = *sib*) یعنی مرد غریبه؛ ولی چون کالسی هم‌راه سیب شد می‌شود مرد نوایی.

و اما واژه (کالس = *kâlæs*) را که برای این لُوتر و یا این زبان انتخاب کردند، یعنی چه؟ در این مورد چند فرضیه را مطرح می‌کنم.

۱- (کاله = *kâlæ*) در زبان مازنی زمینی هموار و سبزه‌زار که بین مزارع و گوشه و کنار روستاهای مازندران وجود دارد، گفته می‌شود.

و واژک (سی = *si*) یعنی بلندی، تپه؛ اگر این دو واژه با هم تلفیق شوند، معنی آن می‌شود زمینی هموار و سبزه‌زار در کوه.

۲- (کاله = *kâlæ*) در زبان مازنی به پستان (آدمی، حیوانات پستان‌دار) می‌گویند. کاله و نوک این (کاله) یا پستان برآمده است که ممکن است همان (سی = *si*) و برآمدگی باشد و شیر هم غذایی بسیار مغذی از آن می‌تراود و شاید نوایی‌ها این زبان را که کلید اسرار آن‌ها هم بوده است، این‌گونه ساخته باشند. «کالسی = *kâlæsi*» غذایی مغذی که از پستان می‌تراود.

۳- اما (کالس = *kâlæs*) در اندیشه سومریان و هم‌چنین کاسیان (کی = *ki*) معنی زمین و مکان را دارد که ممکن است (کا = *kâ*) از همان (کی) آمده باشد پس (کا = *kâ*) می‌شود زمین و (لا = *lâ*) در زبان مازنی معانی زیادی دارد که با احتمال قوی از کاسیان است (بین، میان، وسط، لحاف، پوشش، دره...). پس تا این‌جا ممکن است چنین معنی‌ای را افاده کند. (کالا = *kâlâ*)، (کاله = *kâlæ*)، (زمین میان) و (سی = *si*) یعنی تپه یا کوه و یا برآمدگی و در واژه (کالس = *kâlæs*)، (i) سی افتاده است به نظر می‌رسد که کالس = *kâlæs* یعنی زمین میان کوه که مطابق مصداق خود هم‌خوانی دارد. شگفت‌انگیز است که واژگان «کالس = *kâlæs*» و «لاس = *lâsæm*» و «سلیر = *sælyar*» همه با هم هم‌خوانی دارند و هر سه واژه از (سی، لا) برخوردارند و به نظر می‌رسد که هر سه واژه از کاسیان باشند. پس کالس یعنی نوا و کالسی یعنی نوایی؛ حداقل تصور من از این واژگان چنین است.

مثلاً: کالسی‌زبانان (نوایی‌ها) دربارهٔ (خدا، نیایش، نماز) واژهٔ «چود = čud» را انتخاب کردند. تصور من چنین است که در کوه‌پایه‌های البرز و هم‌چنین روستای نوا پرنده‌ای وجود دارد که مردم به آن می‌گفتند «چوک‌چوک‌زن، چود، چودزن» و یا به‌طور کلی، پرندگان به‌خصوص در بامدادان چه‌چهه و صدا و نالش موسیقایی سر می‌دهند و از سویی دیگر در زبان مازنی به صدا (چه مر = čæmæ) می‌گویند. به‌نظر می‌آید که این اطلاعات نیاکان ما را بر این داشت که این پرنده یا پرندگان با خدا در حال نیایش و ارتباط هستند، یا خدا را صدا می‌کنند. واژهٔ چود = čud را انتخاب کردند و نماز، نیایش دعا را چود نامیدند و بزرگ‌ترین و مهم‌ترین چود را «تورچود = tur čud» خدا نامیدند و یا بهتر است که بگوییم نیاکان ما که در واقع چنین بود برای خدا صفت زیبایی و خوبی را هم به‌کار می‌گرفتند «آئم = annæm» یعنی خوب و زیبا و با واژهٔ «تور = tur» به‌کار می‌بردند، «خدا = آئم تور چود = annæmæ = tur čud» نامیدند.

نام اندام آدمی در واژگان کالسی‌زبانان (نوایی‌ها)

۱. مو را «برزلا = bærzælâ» نامیدند.
۲. سر را «دیز = diz» نامیدند نه فقط ظاهر سر را بلکه محتویات آن را یعنی فکر، اندیشه، فهم، دانایی، روانی را هم در بر می‌گیرد.
۳. چشم را «کوک = kuk» نامیدند.
۴. گوش را «هل کرن = hal kærne» نامیدند. (هل = صدا و کرن = گیرنده)
۵. دست را «کج = kaj» نامیدند و از دست چنین استفاده کردند؛ چون کار از دست برمی‌آید و پول از کار به‌دست می‌آید و دست پنج انگشت دارد و اگر بگوییم «کج تا = kaj tâ» یعنی پنج‌تا و واژه «کاج = kâj» که از (کج) ساخته شده است؛ یعنی عملی را انجام دادن، به‌دست آوردن، کسب کردن، فرو کردن.
- نان را خریدم (به‌دست آوردم). (کو تار رُ د کاجی مه = kutâr ræ dækâjimæ)
۶. سینه: اگر فقط این جمله بیان شود (چز مه وار جوله = čæzmæ vâre julæ) یعنی ظرف شیر؛ ولی اگر گفته شود (لب چز مه وار جوله = lebe čæzmæ vâre julæ) منظور سینه‌زن است و تصور من از واژه سینه‌زن چنین است که در اندیشهٔ سومری «سینه‌زن = سینه» و یا «سی‌ننه = sinanæ» یعنی برآمدگی که در بدن مادر است و به مرور به سینه تبدیل شد. البته در اندیشهٔ سومری و هم‌چنین کاسیان «سینه‌زن» یعنی ماه و ایزدبانو است.

۷. شکم را «واتیک = vâtik» نامیدند.

۸. پا را «تَج = taj» نامیدند. این واژه را از پای آدمی و حیوانات و از راه رفتن آنها آموختند و پا را تَج نامیدند و آمدن را (تَج دکتَن یا دَت جی ین = dætajiyan) نامیدند در زبان مازنی می‌خواهیم بگوییم (بدو، حرکت کن) می‌گوییم (بَ تَج = batej). آمدن = دَتَجی ین = dætajiyan = تَج دکتَن = taj daktan. و اما در زبان مازنی به رفتن و برخاستن می‌گویند (پلی بآی ین = pali ba?iyan) و کالسی‌زبانان رفتن را (دپَل‌نی ین = daplaniyan) و رفتن (دپَل‌نی مه = daplanimæ) می‌گویند.

۹. شرم‌گاه زن را «سِل = sel» نامیدند. آن چنان که این واژه را از شکل مصداق آن مفهوم و سپس از آن واژه ساختند. (دو برآمدگی و یک فرو رفتگی = سی‌لا = silâ) = (سِل = sel). این واژه در زبان سومری و هم‌چنین در زبان مازنی هم وجود دارد با توجه به این‌که سومریان اگر شاخه‌ای از کاسیان باشند، که احتمال قوی دارد چنین باشد، این واژه از آن کاسیان است و نظر آقای جهانگیر سرتیپ‌پور هم چنین است. او معتقد است که کاسیان از گذشته‌های دور یعنی عصر و یا دوره نوسنگی، دوره سفال، دوره مس، دوره مفرغ را شامل می‌شوند. من هم فکر می‌کنم که این واژگان به آن دوره‌ها مربوط هستند. جالب است که بدانیم اختراع خط توسط سومریان نخست تصویرنگار بوده است، یعنی از شکل اشیا و یا موجودات تصویر می‌ساختند و سپس با تغییر تدریجی که انجام می‌دادند و تا این‌که به خط اندیشه‌نگار رسیدند.

۱۰. ماتحت را «دیلِه = dilæ» نامیدند. این واژه در لوترهای دیگر و هم‌چنین در زبان مازنی موجود است.

کالسی‌زبانان اسب را (کوری = kuri) نامیدند احتمال دارد که از واژه مازنی (کر = kær) یعنی کوه و یا صخره به‌کار گرفته باشند و اسب حیوانی است که توانایی رفتن به کوه و پیچ و خم صخره‌ها را دارد. این واژه (کر = kær) در زبان سومری (کور = kur) گفته می‌شود. به همین معنی و فراتر از این هم مورد استفاده قرار گرفته شده، که به طریق اولی این واژه از کاسیان است.

کالسی‌زبانان گرمابه یا حمام را «وارتو = vârtu» نامیدند. در لوتر کالسی «وار = vâr» یعنی آب و «تو = tu» یعنی تابش و حرارت و این واژه «تو = tu» و یا «آتو = oto» ریشه در زبان

سومری و هم‌چنین در زبان کاسیان دارد (که ایزد خورشید است). به هر حال وارتو = *vârtu* یعنی آب گرم و یا گرمابه.

پول: کالسی‌زبانان پول را «بتو = *bætu*» نامیدند. هم‌چنان که گفته آمد تو = *tu* گرما معنی می‌دهد و در زبان و فرهنگ مازندران چُنین است که پول همراه خود گرما هم دارد. هر جا پول هست، گرمایی هم موجود است. بتو = *bætu* یعنی پول گرمای خاص خود را دارا است، یعنی که پول دارم، گرما و حرارت هم دارم.

اما واژه «تو = *tu*» که به‌نظر می‌رسد از خدای خورشید «آتو = *oto*» بازمانده کاسیان باشد و همان واژه «تو = *tu*» مازندرانی است و چندین معنی دارد:

۱. تو: یعنی گرما، حرارت، و می‌گوییم: (آفتاب تو های ته = *âftâb tu hâitæ*) یعنی گرمای آفتاب زیاد شد.

۲. تابیدن: چیزی را با حرکت مارپیچی ببافیم. (تو بزوان = *tu bazuan*) یعنی چیزی را بافتن.

۳. تکان دادن: حرکت دادن، تاب دادن یا تاب خوردن و یا حرکت دادن یک‌نواخت مثل گهواره، (تو هُدان = *tu hædá?an*) تکان دادن.

۴. سوزش: اگر خراش و یا بریدگی در بدن ایجاد شود، درد و سوزش دارد. آن را می‌گوییم: «تو کن نه = *tu kænæ*».

۵. درد دل: بر اثر واقعه‌ای تلخ آدمی بسیار ناراحت و غم‌گین می‌شود، می‌گوییم (مه دل تو های ته = *me dæl tu hâitæ*) یعنی دل من سوخت.

۶. بسیار شور: شوری و یا بسیار شور را «زال تو = *zalætu*» می‌گوییم؛ یعنی چنان شور است که دل را سوزاند.

در لوترکالسی و یا زبان قدیم نوایی‌ها چند صفت بسیار مهم و متضاد وجود دارد که پیش رو دارید.

۱. هر چیز خوب و زیبا و رسیده به بیان دیگر هر چیز و یا فعل و یا رفتار خوب و مثبت را با واژه «آئم = *annæm*» نشان می‌دهند.

آئمه نجیر = *annæm- æ- næjir* = دختر زیبا

آئمه کوتار = *annæm- æ- kutâr* = نان خوب

۲. هر چیز بد و نازیبا و نارسیده، به بیان دیگر هر چیز و فعل و رفتار منفی را با واژه «آشدل = ašdel» نشان می‌دهند.

آشد له پل = ašdel- æ - pal = خانه خراب، خانه بد
 آشد له کوری = ašdel- æ - kuri = اسب بد، اسب بیمار
 واژه «پل» در زبان مازنی به استن‌گاه حیوانات گفته می‌شود؛ اما در لوتر کالسی هم استن‌گاه حیوانات و هم استن‌گاه آدمیان را در بر می‌گیرد.

۳. هر چیز بزرگ چه مادی و چه معنوی را با واژه «آرشت = arešt» نشان می‌دهند.

آرشته چو دپل = arešt- æ - čudpal = نمازگاه بزرگ، خانه خدا

آرشته سیب = arešt- æ - sib = مرد بزرگ، قوی، پول‌دار

۴. هر چیز کوچک چه مادی و چه معنوی را با واژه «تسی = tasi» نشان می‌دهند.

تسی پل = tasi pal = خانه و یا طویله کوچک (بیش‌تر به خانه اشاره دارد).

تسی شا = tasi šâ = روز کوتاه (پاییز، زمستان)

کالسی‌زبانان واژه «شوهر» را «واسو = vâsu» گفته‌اند. در زبان مازنی «وا = vâ» دو معنی را افاده می‌کند: «وا: باد - باز». در این واژه «باد» معنی نمی‌دهد و اما «باز» را می‌توان تصور کرد و اما واژه «سو = su» این واژه هم به زبان مازنی برمی‌گردد به دو معنی سو «تور، روشنایی - سوسن: ساییدن، مالش دادن» به‌هرحال، از واژه واسو چنین می‌توان تصور کرد که شوهر (مذکر) حق دارد آن‌جایی که باز است، تماس برقرار کند. این سخنان را من نمی‌گویم، بلکه از این واژه چنین استنباط می‌شود.

کالسی‌زبانان سماور را (زرده‌پاهون = zardæ pâhun) نامیدند.

سماور بیش‌تر از روسیه به شمال ایران وارد می‌شده و معمولاً برنجی و زرد بوده است و «پاهون = pâhun» در لوترکالسی به معنای ظرف است. سماور = ظرف زرد.

در لوترکالسی لباس را «پرک = park» نامیدند.

لباس از پر ماکیان و یا پوست حیوانات برای پوشش آدمیان تأمین می‌شد و پسوند (کو = ku) به آن اضافه کرده باشند و پرکو در لوترکالسی نه فقط لباس، بلکه پوست، برگ، شکوفه درختان و تا پوست حیوانات و لباس آدمیان را در بر می‌گیرد.

هم‌چنان که گفته آمد زبان و یا لوترکالسی یک فرهنگ شفاهی است و اثر مکتوبی از آن موجود نیست. اما در کتاب *نوایی‌نامه* که مرحوم حسین پاشاخان نوایی که در دهه بیست خورشیدی آن را پدید آورد، اظهار داشت در حادثه قتل آقامحمدخان قاجار در سال ۱۲۱۲هـ.ق. در شهر شوشی آذربایجان (قفقاز)، میرزا رضاقلی نوایی معروف به منشی‌الممالک از نزدیکان و همراهان شاه قاجار بود. در روز پس از واقعه پیامی را به زبان کالسی روی چلواری نوشت و همراه پیکی آن را به شیراز مقرر ولی‌عهد خان‌باباخان (فتحعلی‌شاه) آینده بود، فرستاد. چراغ‌علی‌خان نوایی وزیر و متعمد ولی‌عهد، از زبان کالسی آگاهی داشت و پس از رؤیت این پیام بلافاصله به اتفاق خان‌باباخان و گروهی عازم پای‌تخت (تهران) شدند.

پرسه‌ای در زبان‌ها و فرهنگ‌های مازنی و لوترکالسی و سومری و کاسیان

واژگانی را از انبان زبان و فرهنگ مازنی بیرون می‌کشم که احتمالاً آن‌ها را شاید در هیچ فرهنگ‌نامه‌ای نخواهید یافت و این واژگان مهجور قرن‌ها، بلکه هزاره‌ها نام کوه‌ها و مزارع و مراتع و شهرها و پرندگان و حیوانات و تا اندام آدمی را به دوش می‌کشند و خوش‌بختانه این واژگان متروک و مهجور چون رنگ و بوی سیاسی نداشتند، هم‌چنان در لابه‌لای فرهنگ‌ها می‌لغزند و به حیات خود ادامه می‌دهند. اکنون تعدادی از این واژگان مازنی را پیش رو دارید.

«آزو = âzu»: نام مزارع و چمن‌زاری وسیع و پر آب، در شرق روستای نوای لاریجان است. می‌خواهیم بدانیم که معنی این واژه چیست. به‌نظر می‌رسد که این واژه آزو در نخست «اوز او = uzu» بوده که یک واژه از آن کاسیان است و اکنون مازنی است و «اوز = uz» یک واژه ایران باستان و مادی است که در کتیبه داریوش در بیستون (ایران قدیم، کنت، ص ۱۲۲) آمده است. (اوز مَ یا تی = uzmayâtiy) یعنی بر دار کرد و یا بلند کرد. او را کشت و این «اوز = uz» پیش‌وند است، یعنی بالا.

«او = u» اوز یک نشانه صدادار کوتاه و یا یک واکه کوتاه است که در واژه «اوز او» به یک واکه بلند تبدیل شده یعنی «او = u» به «آ = â» تبدیل شده و شد آزو یعنی مکانی که جویبارانش از چمن‌زارهای بالا به سمت پایین (یعنی به سمت روستای نوا) جاری است.

و هم‌چنین در این زمینه:

اوزینه: نام قدیمی پیست آبعلی

اوزکلا: نام روستایی در بلده نور